



مرکز تحقیقات رایانگی

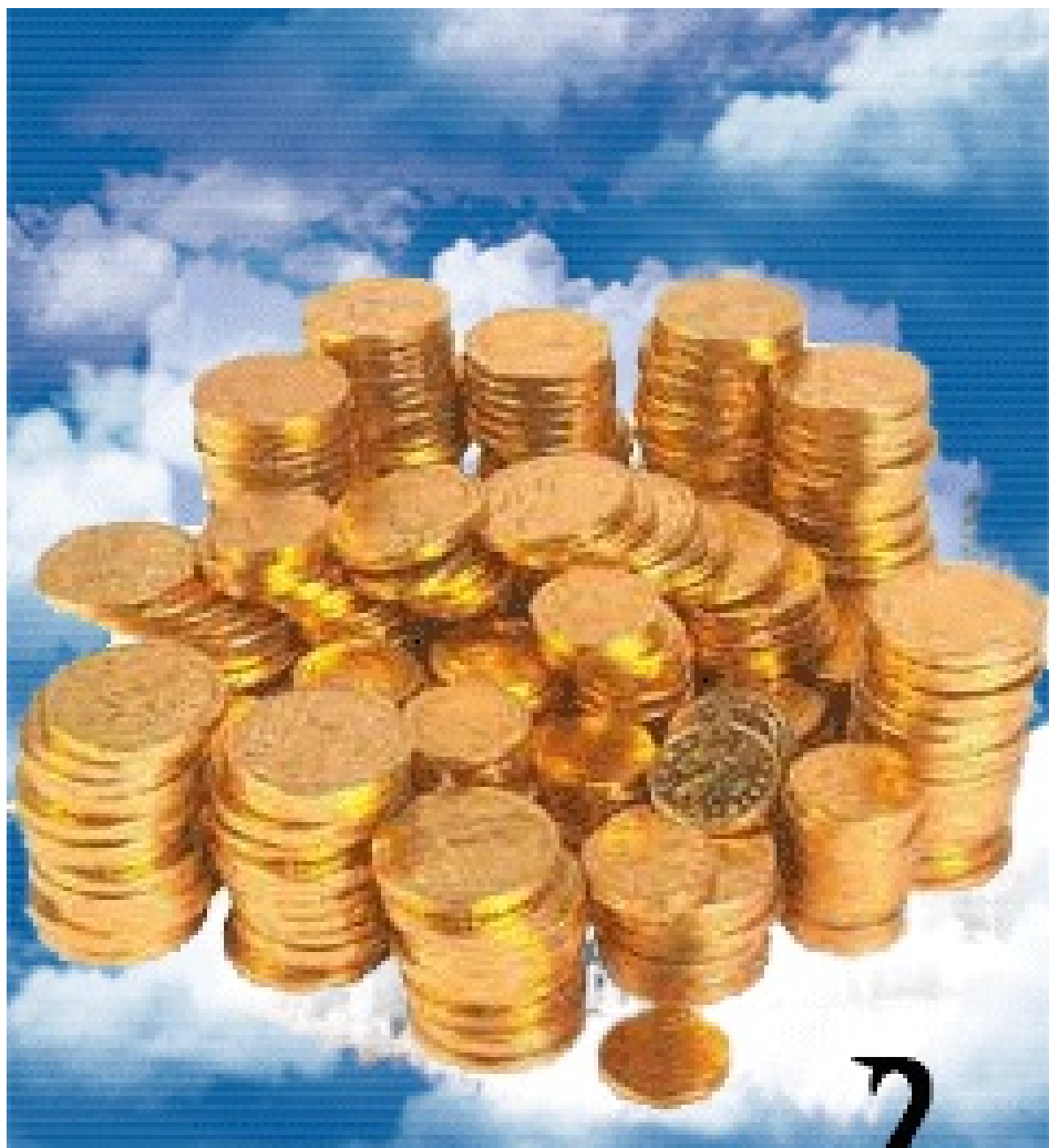
اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حکمللر

پاسخ به شبههاتی پیرامون خمس

تالیف حسن فقیه امامی (ره)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خمس : پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس

نویسنده:

حسن فقیه امامی

ناشر چاپی:

خوش نواز

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	خمس: پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	جلد اول
۱۴	پیشگفتار
۳۲	مقدمه مولف
۴۲	فصل اول
۴۲	نخستین حکم در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول صلی الله علیه وآله
۴۴	زکات فطره
۴۵	فریضه خمس
۴۶	فصل دوم
۴۶	چرا حکم زکات صورت عمل به خود نگرفت؟
۵۰	فصل سوم
۵۰	آیا کسی قبل از جنگ بدر، خمس غنائم را اخراج کرده؟
۵۳	بخش اول: غنائم در کتب عهدین
۵۴	بخش دوم: غنائم قبل از اسلام از نظر قرآن
۶۰	بخش سوم: غنائم قبل از اسلام از نظر روایات خاصه و عامه
۶۲	مدارک این بحث از نظر عامه (اهل تسنن)
۶۶	شاهد تاریخی
۷۱	شواهد بحث
۸۰	آنچه بزرگان از فقهاء گفته اند
۸۲	فصل چهارم
۸۲	آیا آیه «و اعلموا انما غنمتم ...»

۸۸	اگر آیه شریفه خمس روشنگر...
۹۱	آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا عاملین آن جناب
۱۰۰	فصل پنجم
۱۰۰	غنیمت در لغت و اصطلاح عرب
۱۰۰	در لغت
۱۰۵	غنیمت در استعمالات و عرف عرب
۱۰۸	غنیمت در اصطلاح مفسرین و فقهاء
۱۱۷	اما آیه خمس
۱۱۹	یادآوری
۱۴۱	خمس ارباح مکاسب
۱۴۸	فصل ششم
۱۴۸	کلمه غنمتم مربوط به غنائم زمان گذشته است ؟
۱۵۱	خطاب واعلموا انما غنمتم من شیء صرفاً متوجه افراد موجود ومعلوم آن زمان است ؟
۱۵۵	تتمیم
۱۵۶	فصل هفتم
۱۵۶	ذی القربی در آیه خمس چه کسانی هستند
۱۶۰	اما روایات عامه
۱۶۸	اما روایات خاصه
۱۷۴	فصل هشتم
۱۷۴	من شیء در آیه خمس چه مفهومی دارد
۱۷۶	فصل نهم
۱۷۶	ظاهر آیه خمس دلالت دارد که خمس به شش قسمت تقسیم می گردد
۱۸۲	فصل دهم
۱۸۲	یتامی مساکین و ابن السبیل
۱۹۱	جواب روایاتی که دلالت بر تعمیم دارد
۱۹۴	شرح حدیث

۲۲۴	فصل یازدهم
۲۲۴	پاسخ سؤالات مربوط به آیه شریفه
۲۴۴	فصل دوازدهم
۲۴۴	نسب و نژاد در ساختار شخصیت اخلاقی و معنوی انسان
۲۵۳	اقا در روایات خاصه
۲۵۷	اقا در روایات عامه
۲۶۰	آثار پیوند نسبی
۲۶۱	از نظر آیات و روایات
۲۶۹	مفاخرت در اسلام
۲۸۷	واقا پیوند سببی و آثار آن
۲۸۸	اقا از نظر روایات
۲۸۹	واقا پیوند مکتبی
۲۹۱	اقا از نظر روایات
۳۰۷	نتیجه
۳۰۹	دو مغالطه بزرگ
۳۱۵	هدف از تکریم و احترام سادات
۳۲۲	جلد دوم
۳۲۲	اشاره
۳۲۴	فصل سیزدهم
۳۲۴	احادیث وجوب خمس، در ارباح مکاسب
۳۲۴	آیا نقد و بررسی سلسله سند در روایات ضرورت دارد؟
۳۳۰	نگاهی به کتب اربعه و دیگر کتب اخبار
۳۴۵	اقا احادیث وجوب خمس در ارباح مکاسب
۳۴۵	حدیث اول
۳۴۷	حدیث دوم
۳۵۲	حدیث سوم

- ۳۵۶ حدیث چهارم
- ۳۶۳ اشکالات موهومه
- ۳۶۳ اشکال اول از نظر سند حدیث
- ۳۶۴ اشکال دوم از حیث تاریخ
- ۳۶۸ اشکال سوم از حیث متن و مضمون
- ۳۷۰ اما جواب از این اشکالات
- ۳۷۰ اما جواب از اشکال اول که مربوط به سند حدیث می باشد
- ۳۷۵ اما جواب از اشکال دوم از جهت تاریخ
- ۳۸۲ اما جواب از اشکال دوم از جهت تاریخ
- ۳۹۰ اما جواب از اشکال سوم از جهت متن و مضمون
- ۳۹۱ شیعه در بغداد
- ۳۹۸ آل یَظْطین
- ۴۰۱ موقعیت علمی و مذهبی و سیاسی بغداد آن عصر
- ۴۰۴ موقعیت شیعه در بغداد
- ۴۱۱ دیالمه
- ۴۱۳ خاندان نوبختی
- ۴۱۳ اما نوبخت
- ۴۱۴ اما ابو سهل بن نوبخت
- ۴۱۵ اما اسماعیل بن اَبی سهل
- ۴۱۵ اما حسن بن محمد بن عَبَّاس بن اسماعیل بن اَبی سهل بن نوبخت
- ۴۱۶ اما موسی بن الحسن بن محمد بن عَبَّاس بن اسماعیل بن اَبی سهل بن نوبخت (۱۶۴)
- ۴۱۶ مرکز خاندان نوبختی
- ۴۲۱ بند ج - «أوجبت فی سنتی هذه»
- ۴۲۴ بند د - ه - و - ز - ح -
- ۴۲۵ بند ط -
- ۴۲۶ حدیث پنجم

۴۳۰ حدیث ششم
۴۳۲ حدیث هفتم
۴۳۵ حدیث هشتم
۴۳۸ حدیث نهم
۴۴۰ دهمین و آخرین حدیث
۴۴۴ فصل چهاردهم
۴۴۴ بخشش خمس توسط اهل بیت به شیعیان
۴۴۴ اخبار تحلیل
۴۶۰ نتیجه گیری
۴۶۹ نظریات و فتاوی فقهاء در مورد تحلیل
۴۹۰ خاتمه
۴۹۰ وکلاء ائمه علیهم السلام
۴۹۰ « وکلاء امام جعفر صادق علیه السلام »
۴۹۶ « وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (الممدوحین) »
۴۹۷ « وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (غیر الممدوحین) »
۴۹۹ « وکلاء امام رضا علیه السلام »
۴۹۹ « وکلاء امام جواد علیه السلام »
۵۰۴ « وکلاء امام هادی علیه السلام »
۵۰۸ « وکلاء امام عسکری علیه السلام »
۵۱۷ درباره مرکز

خمس: پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس

مشخصات کتاب

سرشناسه: فقیه امامی، حسن

عنوان و نام پدیدآور: خمس: پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس / تالیف حسن فقیه امامی

مشخصات نشر: اصفهان: خوشنواز، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ۲ ج در یک مجلد (۵۱۲ ص)

شابک: ۹۶۴-۷۲۹۳-۱۵-۱

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: این کتاب قبلاً با عنوان "خمس: پاسخ به پرسشهایی پیرامون خمس"، توسط همین ناشر نیز منتشر شده است

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان دیگر: پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس

عنوان دیگر: پاسخ به پرسشهایی پیرامون خمس

موضوع: خمس

موضوع: خمس -- احکام و قوانین

رده بندی کنگره: BP۱۸۸/۶/ف ۷خ ۸ ۱۳۸۰ الف

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۵۹۳۴

ص: ۱

اشاره

به نام خدا در سال ۱۳۵۶ جلد اول کتاب خمس برای اولین بار به چاپ رسید و بحمدالله مورد استقبال حق طلبان قرار گرفت و چاپ جلد دوم آن در اثر گرفتاریهای فراوان به تأخیر افتاد و دوستان گاه و بیگاه زبان به اعتراض گشوده و توصیه به نشر آن می نمودند تا بالاخره قرار بر این شد که با جلد اول توأمان به چاپ برسد؛ لذا جهت امتثال، هر دو جلد به صورت یک جلد تقدیم می گردد. امید است جوابگوی سؤالات و شبهاتی باشد که دانسته یا ندانسته در رابطه با معارف و احکام مکتب شیعه القاء می گردد. البته از دشمن غیر از این انتظاری نیست ولی ما خوشحالیم که مکتب شیعه به خاطر اینکه بر پایه حق استوار است با این سم پاشیها هرگز مخدوش نمی شود، زیرا از ویژگیهای این مکتب در طول تاریخ این بوده و هست که با نهایت شرح صدر شبهات و القائات دشمن را ضبط و با کمال حوصله تجزیه و تحلیل می کرده و با صلابت کامل پاسخ می گفته، به مرور زمان ریشه این شجره طیبه مستحکم تر و فروع آن فراگیرتر می شده است. امیدواریم این اثر ناچیز مورد نظر حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - قرار گیرد، والسلام. سید حسن فقیه امامی اصفهان - مدرسه علمیه نیم آورد دوشنبه ۱۳۷۹/۱۲/۱۵؛ مطابق با ۹ ذیحجه ۱۴۲۱

بسمه العزیز الجبار « وَ لَا یَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی » (۱) فقهاء و دانشمندان، فقه شیعه را از بدو تشریح تاکنون به هفت دوره تقسیم کرده اند :

۱ - دوران تشریح ؛ از روز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روز وفات (۱۱ هجرت).

۲ - دوران بیان و تدوین ؛ از روز وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمان غیبت حضرت ولی عصر، - ارواحنا فداه - که ائمه هدی و اصحابشان به شکل وسیع و گسترده ای به بیان و تشریح و تدوین پرداختند (۳۲۸ هجری).

۳ - دوران تبویب (دسته بندی احکام و مسائل فقهی) ؛ از زمان غیبت تا زمان شیخ مفید رحمه الله (۴۰۰ هجری).

ص: ۱۵

۴- دوران تنقیح و تفریع؛ از زمان شیخ مفید رحمه الله تا زمان ابن ادریس (۵۵۵ هجری)؛ که فقهاء تنها به طرح مسائل کلی اکتفا نکردند، بلکه فروع و مصادیق هر مسأله را نیز بررسی می کردند.

۵- دوران استدلال و استنباط؛ از زمان ابن ادریس تا زمان محقق و علامه قدس سرهم (۶۸۰ هجری).

۶- دوران توسعه و تحقیق، و تعمق و تدقیق؛ که همان دوران محقق و علامه قدس سرهم بود.

۷- دوران تکامل؛ و آن دوران شیخ انصاری رحمه الله و شخصیت‌های علمی پس از اوست تا این زمان (۱).

از زمانی که دوره پنجم شروع گردید، به حکم اضطرار، فقه شیعه به علوم مختلفه از قبیل: کلام - اصول - نحو - صرف - معانی - بیان - بدیع - منطق - لغه - درایه - رجال و اعراب، نیاز بیشتری پیدا کرد، که مرحوم شهید آن علوم و مقدار نیاز به هر یک را در شرح لمعه بیان فرموده (۲) و جای هیچ گونه انکار نیست که بین متخصصین هر یک از این علوم اختلاف نظرهایی در نوع مسائل مورد بحث وجود دارد، که اختلاف فقهاء در فتوی بر اساس همین اختلاف نظرهایی می باشد که در علوم مقدماتی هست؛ بنابراین انتظار عدم اختلاف در فتوی از فقهاء و مجتهدین، انتظاری بیجا و عامیانه است؛ زیرا چگونه ممکن است علمی بر اساس علوم متعدده ای پایه گذاری شود، که هر یک از بحثها و مسائل آن علوم متعدده مورد اختلاف است ولی مسائل آن علم، مورد اتفاق آراء قرار گیرد؛ مگر آنکه فقهاء را ملزم به تقلید کنیم.

ص: ۱۶

۱- دلیل العروه الوثقی: ج ۱، ص ب.

۲- شرح لمعه، شهید ثانی: ج ۲، کتاب القضاء.

ولی باید توجه داشت که فقهای شیعه در عین حال، در مسائل کلی که شیعه را از غیر شیعه جدا می سازد، اختلاف نظر نداشته و ندارند؛ و ضمناً در مسائل جزئی هم که اختلاف نظر دارند، به افکار و عقائد و فتاوی و نظریات یکدیگر با دیده احترام و عظمت می نگرند. به طور مثال، مرحوم شیخ انصاری قدس سره در کتب فقهی خود با کمال حوصله و دقت، کلمات فقهای سلف و معاصرین خود را تجزیه و تحلیل می کند، برای استنباط حکم از عبارات آنان کمک می گیرد، و در مواردی که با یک یا چند نفر از فقهاء اختلاف نظر دارد، با کمال شهامت نظریات آنان را رد می کند؛ ولی هیچ کجا دیده نشده که کوچکترین اهانتی به ساحت مقدس آنان نموده باشد. از انسانهای دین باور، متقی، فهمیده و عالم که ارج فقه و فقهاء را می دانند غیر از این انتظاری نیست. اما افسوس! و صد هزار افسوس!! که ناهلانی خام، چهره هایی شناخته شده، دشمنانی حرفه ای و دسیسه بازانی مزدور؛ عقائد و افکار، مسائل و احکام، اصول و فروع شیعه را به بازی گرفته اند و گریزی از تکفیر و تفسیق به یک دست گرفته و هر نوع تجلیل و احترامی از رهبران و امامان بر حق شیعه، از قبیل زیارات و عزاداریها و توسلات را به عنوان شرک محکوم می کنند؛ و چماق پُر زور بدعت را به دست دیگر خویش داده، و بر اساس و پایه هر نوع حکم ویژه ای که شیعه به تبعیت از امامان به حق خود، به آن متفقاً عمل می کند، فرود می آورند. و متفردات مذهب اهل بیت علیهم السلام را به مهر بدعت مختوم کرده و به آن، اعلام مبارزه می دهند.

مبّغین و دانشجویان مذهبی را در آئینه وجود خویش می نگرند، و از آنان به «عَطَلَه» و «بَطَلَه» تعبیر می نمایند و پاره ای از فقهاء را سپر قرار داده و به دیگر شخصیت های بزرگ، مزورانه، حمله ور می شوند. اینان، سالیانی است که از تمام امکانات، علیه رهبران مذهبی سوء استفاده می کنند و از هیچ نوع حمله و تعریضی، لفظاً و کتباً، کوتاهی نکرده، و از هیچ تهمت و افتزائی خودداری ننموده اند؛ و بالمآل، به فکر ضربه اقتصادی افتادند. و به خیال باطل خودشان، کمر حوزه های علمیّه را شکستند. و این همان توطئه مزورانه ای است که منافقین، علیه پیامبر صلی الله علیه و آله به کار بستند. اَمَّا خَدَاوَنَدَ اَنّٰهَا رَا رَسُوَا كَرَدَ : « هُمُ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ لَا تُنْفِقُوْا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ حَتّٰی يَنْفُضُوْا وَلِلّٰهِ خَزَايِنُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ » (۱) آنها کسانی هستند که می گویند انفاق نکنید بر کسانی که حضور پیامبر خدا هستند تا آنکه پراکنده شوند، در حالی که همه خزینه های آسمان و زمین از خدا است؛ ولیکن منافقین درک نمی کنند. و یا مانند همان نقشه ای است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غصب فدک طرح نمودند. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره فرمود: « بَلٰی، كَانَتْ فِیْ اَیْدِنَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا اَضَلَّتْهُ السَّمٰوٰتُ، فَشَحَّتْ عَلَیْهَا نَفُوْسُ قَوْمٍ »

ص: ۱۸

وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسٌ قَوْمٍ آخِرِينَ، وَ نِعَمَ الْحَكَمِ اللَّهُ « (۱)

ترجمه: آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه گسترده بود، تنها فدک در دست ما بود، که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروه دیگری از آن چشم پوشیدند، به هر حال پروردگار بهترین داور است. گویا اینها قسم یاد کرده اند که بذر اعتراضهای بی اساس را در مغزها و دلها بپاشند و آتش شک و تردید را در سینه ها بیفروزند، و با سخنان یاوه و سخیف، مذهب شیعه و مقدساتش را به باد انتقاد گیرند؛ « يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ » (۲) چه خوب است آنها از استدلالات علمی و فقهی دست بشویند و آن را به اهلش واگذارند؛ زیرا خواه ناخواه کار آنها به چنین هرج و مرجها و یاوه سرائیهای بی سر و تهی می انجامد. اگر اینها فقهای آگاه و دانشمندی بی غرض و محققانی حق جو و حق خواه باشند:

۱ - چرا از میان اخبار و احادیث متعارضه، تنها به اخباری اکتفا می کنند که خواسته این نویسندگان را تأمین می کند؟! ۲ - چرا بعضی از روایات و عبارات را (که ذیل آنها خلاف نظر این نویسندگان را اثبات می کند) تقطیع می کنند؟!

ص: ۱۹

۱- نهج البلاغه: ج ۳، ص ۷۱، نامه ۴۵.

۲- توبه / آیه ۳۲.

۳ - چرا پاره ای از اعتراضات را (که بدواً متوجه روایات بوده و فقهاء به همه آن اعتراضات جوابهای قاطع داده اند) از کتب فقهاء اقتباس نموده، ولی از ذکر جوابهای آن خودداری کرده اند؟!

۴ - چرا در نقل عبارات فقهاء ، رعایت امانت در نقل را نکرده و علناً به آنها خیانت نموده اند؟!

۵ - چرا از اقوال شاذّه که هیچ یک از فقهاء به آنها توجه نکرده اند، سوء استفاده نموده، آراء فقهای بزرگ و اقوال مشهوره را نادیده گرفته اند؟!

۶ - چرا با اینکه مبنای فقه، بر استدلال و کتاب و سنت است، در بعضی موارد هوچی گری را مبنای حکم قرار داده اند؟! ۷ - چرا متن بعضی از روایات را که خلاف مطلوب این نویسندگان را اثبات می کند، ذکر نکرده اند و به ترجمه اجمالی و سر بسته اکتفا نموده اند؟!

۸ - چرا در بعضی موارد صرفاً به ادّعاء اکتفا کرده، هیچ دلیلی ابراز ننموده اند؟!

۹ - چرا به استحسانات عقلی و قیاس که از نظر فقه شیعه مطرود و ممنوع است، استشهاد کرده اند؟!

۱۰ - چرا اینقدر به دانشمندان و فقهاء اهانت و جسارت روا داشته اند؟!

۱۱ - چرا روایات و رجالی که جلالت قدر و عظمت شأن آنان مورد تأیید همه علمای شیعه است و احدی جرح و قدحی در مورد آنان نکرده، بی جهت مورد حمله قرار داده، و روایات منقوله آنان را تلقّی به قبول نکرده اند؟!

۱۲ - چرا از روایات معتبره شیعه، در بعضی موارد صرف نظر کرده اند و به کتابهای تحریف شده «تورات و انجیل»، و به احادیثی که روات آنها جعل حدیث را عبادت می دانستند، تکیه نموده اند؟!

۱۳ - چرا به جعل حدیث پرداخته، ابهریره وار مطابق دلخواه جملاتی به روایات افزوده اند؟!

۱۴ - چرا در معنی کردن آیه و روایت به قوانین ادبی توجه نکرده اند، و عبارات را به دلخواه خود، ترجمه نموده اند؟!

و چرا ... ؛ و چرا ... ؛ و چرا ... ؟!

آیا وظیفه هر مسلمانی نیست که نقاب از چهره این افراد کینه توز و مغرض بردارد و مردم ساده لوحی را که همچون پشه ناتوان و ضعیفی، که در لانه عنکبوت گرفتار شده، از دام این شیادان نجات دهد؟!

آیا نباید خیانتها و دزدیهایی که در نقل عبارات و روایات کرده اند، بر ملا گردد تا این عناصر ناپاک رسوا گردند؟!

آیا وظیفه نیست که از حریم شیعه حمایت شود و از این نَفَسهای شومی که به هذیانات توَسَل جسته اند جلوگیری شود؟!

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ » (۱)

ص: ۲۱

۱- بقره / آیات ۱۱ و ۱۲ .

این رساله مختصری که تقدیم خوانندگان محترم می شود، بحثی است کوتاه پیرامون مسأله خمس، از دیدگاه قرآن و سنت، که به منظور روشن شدن بعضی از حقایق نگاشته شده است؛ البته در جلد اول بیشتر به آیه شریفه خمس توجه شده و در جلد دوم به مسائل ضروری دیگری که مربوط به همین مسأله است، پرداخته می شود.

امید است مورد قبول ذات مقدس پروردگار و مورد نظر ولی الله الأعظم، حضرت بقیه الله، حجه ابن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - قرار گیرد. سید حسن فقیه امامی اصفهان - مدرسه علمیه نیم آورد یکشنبه ۱۱/۲/۵۶؛ مطابق با ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۹۷

ص: ۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ « الحمد لله الذي أنار سرائر العلماء، فهم من خشيته مشفقون . و صان بصائرهم من مشاهدته الأغيار، فهم عن اللغو معرضون . و أطلعهم على أسرار توحيده، فهم في صلاتهم خاشعون . و اسمعهم حديث تمجيده، فهم لعهدهم و اماناتهم راعون . و دفع هممهم بطاعته و شرف قدرهم بخدمته، فظهر لهم سرّ قوله تعالى : « فهم في ما اشتتت أنفسهم خالدون .» ففي ذلك فليتنافس المتنافسون . و الصيلاه و السلام على واسطه كلّ فضل و ينبوعه و أساس كلّ مكنون و مجموعته سيّد الأنبياء و سند الأصفياء مظهر الشريعة و برهان الحقيقه، سيدنا و مولانا محمّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - و على آله الطيبين الطاهرين، الذين هم أساس الدين و عماد اليقين و اليهم يفى الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حقّ الولاية و فيهم الوصيه و الوراثه . و اللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين .»

آنچه در این کتاب می خوانید، تحلیلی دقیق و بررسی کاملی پیرامون مسأله «خمس» از دیدگاه قرآن و سنت است؛ و ریشه و اساس این مسأله آیه مبارکه ذیل است که می فرماید: « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (۱)

و، ای مؤمنان، بدانید هر چیزی را که به غنیمت به دست آورید، « یک پنجم » آن، متعلق به خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود (محمد) در روز جدا شدن حق از باطل، روزی که دو گروه (مؤمن و کافر) روبرو شدند، خدا نازل فرمود ایمان آورده اید، بدانید که خدا بر هر چیز تواناست .

نکات و احکامی که از متن آیه شریفه فهمیده می شود با دقت در ریشه لغاتی که در این آیه به کار رفته، و هیأت و قیودی که در متن آیه مشاهده می شود، و با توجه به تقدیم و تأخیر کلمات و انتخاب حروف ویژه، و با تدبیر در ریزه کاریهایی که از نظر ادبی به چشم می خورد، بیست نکته قابل توجه از این آیه به دست می آید، که ما در آغاز، فهرست وار، به آنها اشاره خواهیم نمود و سپس در بحثهای آینده، به مناسبت، نسبت به هر یک از این نکات که نیاز به توضیح داشته باشد، به بحثی گسترده و مستدل خواهیم پرداخت .

ص: ۲۴

۱ - حکم خمس مؤکد به تأکیدات متعدده ای است که نظیر آن در آیات الاحکام کمتر دیده می شود .

الف - جمله « و اعلموا »، قبل از بیان حکم ذکر شده و این اشاره به عدم نسخ حکم است نه صرف تنبیه (۱)، با توجه به اینکه ممکن بود به جای این کلمه « ألا »، که آن نیز برای تنبیه است، به کار رود .

ب - بیان حکم با کلمه « أن »، که صرفاً به منظور تأکید به کار می رود، شروع شده است

ج - کلمه « أن » باز به منظور تأکید تکرار شده است .

د - پس از بیان حکم، با خطاب « إن كنتم مؤمنين » مخاطبین تهییج شده اند (۲).

۲ - اقرار به وجوب خمس و ادای آن از لوازم ایمان شمرده شده است ؛ « واعلموا ... إن كنتم آمنتم بالله ».

فخر رازی می نویسد :

« إن كنتم آمنتم بالله، فاحكموا بهذه القسمة . و هو يدلّ على أنّه متى لم يحصل الحكم بهذه القسمة لم يحصل الإيمان بالله »
(۳)

ص: ۲۵

۱- کنز العرفان: ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- بدرالدین محمد زرکشی (متوفای ۷۹۴ ه ق) در کتاب « البرهان فی علوم القرآن »: ج ۲، ص ۲۴۷، در اقسام خطاب در قرآن می گوید: « الثالث و العشرون خطاب التهيج كقوله: « و على الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين »؛ المائدة / ۲۳، و لا يدلّ على أنّ من لم يتوكل ينتفى عنهم الايمان بل حتّ لهم على التوكل . و قوله: « فالله أحقّ أن تخشوه إن كنتم مؤمنين »؛ التوبة / ۱۳، و قوله: « إن كنتم آمنتم بالله و ما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان »؛ الأنفال / ۴۱».

۳- تفسیر کبیر، فخر الدین رازی: ج ۱۵، ص ۱۶۴.

ترجمه: اگر ایمان به خدا آورده اید، به این تقسیم حکم کنید؛ و این دلالت دارد بر اینکه هر گاه مطابق این تقسیم، حکم نشد، ایمان به خدا حاصل نشده است.

۳- این حکم همگانی و عام است و منحصر و محدود به گروه خاصی نیست؛ زیرا ضمیر جمع مخاطب که مربوط به عموم مخاطبین است، چهار نوبت تکرار شده است: «اعلموا - غنمتم - کتتم - آمنتتم».

۴- متعلق خمس فقط چیزی است که بر آن «غنیمت» اطلاق شود، و ما به یاری خداوند در بحثهای آینده - با دلایلی روشن و قاطع - اثبات خواهیم نمود که: غنیمت از نظر ریشه لغت و استعمالات عرب منحصر به غنائم جنگی نیست، بلکه بر مطلق درآمدها اطلاق می شود.

۵- صرف حصول غنیمت سبب وجوب خمس است و نظری به فاعل نیست، مگر به صورت تبعی (۱) پس اگر ماده «غنیمت» صدق کند، خمس واجب می شود، اگر چه فاعل در تحصیل آن نقشی نداشته باشد.

ص: ۲۶

۱- محققین گفته اند: فعل (ماضی، مضارع، امر) اصولاً دلالت بر حرکت دارد؛ و حرکت (از قوه به فعل) امری ربطی است، وبالطبع به دو طرف نیازمند است: ۱- حدث (ماده) ۲- فاعل. مثلاً «کَتَبَ»؛ یعنی نوشت، این فعل کاشف از حرکتی است که این حرکت از یک طرف منشأ اثری است که روی کاغذ و غیره منعکس می شود، که از آن تعبیر به کتابت می شود و اصطلاحاً آن را حدث (ماده) می گویند و از طرفی انتساب به فردی دارد که این حرکت از او صادر شده که آن را فاعل می گویند، و در فعل ماضی بالاصاله توجه گوینده به ماده و حدث است و توجه به فاعل تبعیت دارد، و در فعل مضارع تمام توجه گوینده به فاعل است؛ مثلاً در: «کَتَبَ زَيْدٌ» که فعل ماضی است، نظر گوینده بالاصاله به اخبار از وقوع کتابت است و توجه وی به نویسنده (فاعل) بالتبع است و در «يَكْتُبُ زَيْدٌ» نظر گوینده باتصاف فاعل (زید) به نویسنده است؛ (کتاب الاشتقاق: ص ۹ و ذخائر الامامه: ص ۱۵۸).

و شاید علت اینکه عده ای در میراث و هبه و جایزه و هدیه (در صورتی که ماده غنیمت بر آنها صادق آید)، خمس را واجب می دانند ، همین باشد که فاعل بالاصاله مقصود نیست .

۶- در صورتی که شخص در تحصیل غنیمت دخالتی نداشته و غنیمت بدون زحمت وارد ملک شخصی وی شده باشد، ولی فاعل آن را غنیمت به حساب نیاورده، این غنیمت مشمول خمس نیست ؛ مثلاً آنکه : اگر ماهی در تور صیاد قرار گرفت و سپس از تور خارج شد، خمس این ماهی بر ذمه صیاد نیست ؛ زیرا در آیه فعل « غنمتم » به صیغه معلوم آمده و در فعل معلوم دخالت فاعل لحاظ شده ، گرچه قبلاً گفتیم که توجه متکلم در فعل ماضی نسبت به فاعل تبعی است ، ولی در عین حال متکلم به فاعل بی توجه هم نیست ؛ و ممکن است روایت علی بن مهزیار (که إن شاء الله به تفصیل ، در متن و سند آن ، به بحث خواهیم پرداخت) که می فرماید : « فالغنائم و الفوائد - یرحمک الله - فهی الغنیمه یغنمها و الفوائد یفیدها » ، اشاره به همین مطلب باشد ؛ و نیز به همین جهت در خمس اخراج مؤنه را شرط تعلق و جوب می دانند ، زیرا اگر کسی هزار تومان درآمد داشت و هزار تومان نیز خرج کرد، نه خودش و نه عرف ، هیچ یک او را صاحب غنیمت نمی دانند، اگر چه بر هزار تومان اول - ذاتاً و بالاصاله - اطلاق لفظ غنیمت، صادق است .

۷- بر هر چیز غنیمت صدق کند، خمس به آن چیز تعلق می گیرد، چه مکلف برای به دست آوردن آن تحمل رنج و مشقت و اعمال نیرو و قدرت کرده باشد و چه با کمال راحتی و سهولت به آن دست یافته باشد .

زیرا همان طور که ملاحظه می فرمائید، در آیه فعل ثلاثی مجرد « غنمتم » به کار

رفته است نه فعل ثلاثی مزید « اغنتم » ؛ و فرق بین ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید را در این زمینه از تفسیر کشاف زمخشری (۱)، در تفسیر آخرین آیه سوره بقره (در بیان فرق بین کَسَب و اکتَسَب)، می توان به دست آورد .

همچنین آقا هادی، فرزند ملا صالح مازندرانی (۲) می نویسد : « چهارم : تصرّف ؛ یعنی حيله انگيختن و سعی نمودن در تحصيل چون « اکتسب المال » ؛ یعنی سعی نمود در تحصيل مال ؛ و « کسب » به معنی تحصيل چیزی است به هر نحوی که اتّفاق افتد، بدون اعتبار مبالغه و سعی .»

۸- هر چه بر آن، غنیمت اطلاق شود مشمول خمس است، و مخصوص به غنیمت خاصی نمی باشد و هیچ چیز از این مستثنی نیست ؛ و « من شیء » در آیه کریمه ، به همین معنی اشاره دارد ؛ زیرا کلمه « شیء » با آن سعه و شمولی که دارد، به وسیله « من » (که به اصطلاح من بیانیه است) کلمه « ما » در « ما غنتم » را (که به اصطلاح از مبهمات است)، تفسیر و توضیح می دهد .

۹- در تعلق خمس به غنیمت، گذشتن یک سال تمام شرط نیست؛ بلکه به مجرد به دست آوردن آن ، خمس واجب می شود و حکم به جواز تأخیر در پرداخت از باب تسهیل بر مکلفین است . آنچه این مطلب را در متن آیه شریفه تفهیم می کند، کلمه « فاء » در « فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ » است ؛ زیرا « فاء » به اجماع اهل ادب، برای ترتیب و اتّصال و به تعبیر دیگر در مورد پی آمدن چیزی بدون مهلت، به کار می رود .

ص: ۲۸

-
- ۱- کشاف، زمخشری : ج ۱ ، ص ۳۳۲ ؛ و همچنین در کتاب شرح نظام : ص ۲۰، در فرق بین همین دو فعل ؛ و در کتاب تفسیر تبیان شیخ طوسی : ج ۹ ، ص ۴۴۲ ، چاپ نجف، در تفسیر اولین آیه سوره قمر به همین مطلب اشاره شده است .
 - ۲- در شرح شافیه، در معانی باب « افتعل » .

۱۰ - حکم وجوب خمس حکمی دائمی و غیر موقت است ؛ زیرا این حکم با جمله اسمیه « فَاِنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ »، که برای دوام و ثبوت است، بیان شده؛ همچنان که شرط « اِنْ كُنْتُمْ اٰمِنْتُمْ بِاللّٰهِ » نیز بر این معنا دلالت دارد .

۱۱ - خمس مختص به خدا است و این اختصاص به جهت سلطنت و حاکمیت باری تعالی است و اختصاص آن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ذی القربی، عین اختصاص آن به خدا است (که بعداً به تفصیل شرح داده خواهد شد). کلمه « لام » و اسم جلاله « الله » در « لله »، برای اثبات همین دو مطلب در آیه شریفه انتخاب شده است و تقدّم خبر (لله) بر اسم (خمس) نیز، مفید همین مطلب است .

۱۲ - خمس، حقی مالی و خارجی است، نه یک حقّ شخصی و در ذمه ؛ و به همین جهت عموم فقهاء می گویند : « اگر کسی از دنیا رفت و اموالی دارد که به آنها خمس تعلق گرفته و ضمناً دیونی هم دارد، خمس بر دیون میت مقدم است » ؛ و نیز بر این عقیده اند که : « اگر متعلق خمس قبل از ادای خمس ، بدون تفریط تلف شود، خمس ساقط است » ؛ و کاشف این نکته اضافه شدن « خمس » به ضمیر « خمس » است ، که آن ضمیر به « ما » برمی گردد و « ما » به قرینه جمله صله (غنمتم)، به معنی غنیمت است ؛ بنا بر این معنی آیه چنین می شود : « خمس غنیمت مختص به خدا است ».

۱۳ - خمس به شش قسمت تقسیم می شود، همچنان که در ظاهر آیه، مصارف ششگانه به ترتیب به چشم می خورد :

« الله - الرسول - ذی القربی - الیتامی - المساکین - ابن السبیل ».

۱۴ - خمس حقّ مشترکی بین خدا و رسول و ذی القربی نیست که به نسبت بین آنها تقسیم شود، بلکه خمس مختصّ به پروردگار است و آنچه مختصّ به اوست، عیناً مختصّ به پیامبر اوست و آنچه مختصّ به پیامبر اوست، مختصّ به ذوی القربای پیامبر است؛ زیرا می بینیم، ابتدا خداوند حکم را در ضمن یک کلام تام «فانّ لله خمس» ذکر فرموده و بعداً با «واو» کلمه «الرسول» را به «الله» عطف نموده و سپس «لام» را تکرار فرموده است، با اینکه در این نوع عطف نیازی به تکرار لام نیست (۱).

۱۵ - اختصاص این حکم به پیامبر صلی الله علیه وآله به خاطر ولایت و حکومت او است؛ زیرا همان طور که در انتخاب اسم جلاله (الله) گفتیم، در اینجا نیز از بین القاب پیامبر صلی الله علیه وآله، لقب رسول انتخاب شده است و به الف و لام، که اشاره به مدخول است، تزیین شده، به منظور اینکه مخاطبین بدانند که اختصاص خمس به پیامبر صلی الله علیه وآله به جهت مقام رسالت و مرجعیّت و امارت و سلطنت و حکومت پیامبر صلی الله علیه وآله است، نه به خاطر شخص پیامبر (۲).

۱۶ - مراد از ذی القربی خویشان پیامبرند، نه خویشان پرداخت کننده خمس، زیرا «الف و لام» در «القربی» قائم مقام ضمیر غائب است و مانند آن است که گفته شود: «فَللّهِ و للرسول و لذی قریب» و معنی عبارت این است که: «خمس حقّ

ص: ۳۰

۱- فروغ هدایت: ص ۲۰۰.

۲- در وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۴۱، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «أما ما جاء فی القرآن من ذکر معایش الخلق و أسبابها فقد اعلّمنا سبحانه ذلك من خمس أوجه: وجه الإمارة...؛ فأما وجه الإمارة فقوله: «و اعلّموا أنّما غنمتم من شیء فانّ لله خمس و للرسول و لذی القربی...».

خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله و خویشان اوست (یعنی خویشان پیامبر) .

و در آینده - به تفصیل - در این جهت ، بحث خواهد شد .

۱۷ - ذی القربی همه خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله اعم از دور و نزدیک نیستند، بلکه از نزدیکترین افراد به پیامبرند (از جهت نسب) ؛ زیرا « قربی » صیغه مبالغه است، و نهایت قرب و نزدیکی را افاده می کند، همان طوری که بدر الدین محمد زرکشی (متوفای ۷۹۴ ه ق)، در کتاب « البرهان فی علوم القرآن »^(۱)، در بحثی که به صیغه های مبالغه اختصاص داده، وزن « فُعلی » را به عنوان یکی از صیغه های مبالغه ذکر کرده، می گوید : « (ما جاء علی فُعلی) و أمّا فُعلی فیکون إسمًا کالشوری والرجعی ... و یکون صفة کالحسنی ... » ؛ یعنی یکی از انواع صیغه های مبالغه، آن کلماتی است که بر وزن « فُعلی » آمده و آنها گاهی اسم است ؛ مثل : « شوری » و « رجعی »، و گاهی صفت است ؛ مانند : « حُسنی ».

۱۸ - همه کسانی که انتساب و قرب به پیامبر صلی الله علیه وآله دارند، استحقاق این سهم را ندارند ؛ بلکه آن کسی استحقاق این سهم را دارد که علاوه بر انتساب و خویشی، امارت و مرجعیت و سلطه و حاکمیت واقعی و الهی داشته باشد، به قرینه عطف ذی القربی به « الله » و « الرّسول » با توجه به تکرار لام (۲).

ص: ۳۱

۱- البرهان فی علوم القرآن : ج ۲ ، ص ۵۱۵ .

۲- در کتاب روضه کافی : ج ۱ ، ص ۸۹ ، از سلیم بن قیس کوفی (متوفای سال ۷۶) خطبه مفصّلی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است ؛ حضرت در آن خطبه می فرماید : « نحن واللّه عنی بذی القربی الذی قرننا اللّه بنفسه و برسوله صلی الله علیه وآله فقال تعالی : « فَلَلهُ وَلِلرّسولِ وَلِذی القربی ... » » ؛ ترجمه : مائیم به خدا آن کسانی که خداوند به « ذی القربی » آنها را قصد کرده و کسانی که ما را به خود و رسولش قرین فرموده، پس فرموده است : « فَلَلهُ و لِلرّسولِ و لِذی القربی » ؛ و قرین در لغت به معنی همانند و مثل آمده است و با توجه به مطالبی که ذکر شد، ذی القربی این سهم را به خاطر امارت می برد، همانند خداوند و رسول ؛ و نظیر این حدیث را شیخ حرّ عاملی (در وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۶) از اصول کافی و تهذیب، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است .

۱۹ - در هر زمان ذی القربی با توجه به مطلب فوق بیش از یک نفر نیست ؛ به دلیل آنکه در آیه شریفه، امکان داشت به صیغه جمع « ذوی القربی » گفته شود ؛ یعنی خویشاوندان نزدیک ؛ ولی به صیغه مفرد (ذی القربی) آمده است که به معنی خویش نزدیک می باشد .

۲۰ - یتامی و مساکین و ابن سبیل نیز باید از خویشان نزدیک پیامبر صلی الله علیه وآله باشند ؛ و با دقت می توان این قید و خصوصیت را از آیه به دست آورد . حال بهتر است عین عبارت « زبده المقال » را نقل و ترجمه کنیم . می فرماید :

« هذا مع امکان أن يقال فی مقام البحث و الإحتجاج أنه قد تكرر لام التملیک فی کلّ من ذوی السّیّهم الثلاثة فی الثلاثة الاوّل دون الأصناف الثّانیة . حیث إکتفی فیها بالعطف علی ذی القربی من دون إعاده لام التملیک . هذا یشعر بأنّ الطوائف الثلاثة لیسوا بخارجین من حریم ذی القربی بل إنّما هم من أغصانه و فروعه » (۱).

ترجمه : ممکن است در مقام بحث و استدلال گفته شود که لام تملیک در هریک از صاحبان سهام در سه سهم اوّل ذکر و تکرار شده است، ولی در سه سهم دوّم لام تکرار نشده و تنها به عطف بر «ذی القربی» اکتفا شده، بدون لام تملیک، و این اشعار دارد به اینکه این سه طائفه (یتامی و مساکین و ابن سبیل) از حریم ذی القربی خارج نیستند ؛ بلکه اینها از شاخه ها و فروعات همان ذی القربی هستند .

برای آگاهی بیشتر نسبت به مضمون آیه شریفه، به سؤالاتی که ممکن است برای خوانندگان محترم پیش بیاید، در ضمن فصولی پاسخ می گوئیم .

ص: ۳۲

۱- زبده المقال، تقریرات خمس آیه اللّٰه بروجردی رحمه الله : ص ۷ .

نخستین حکم در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول صلی الله علیه و آله

سؤال - نخستین حکمی که در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول صلی الله علیه و آله، با قید تقسیم آن نازل گردید و به مرحله اجرا درآمد چه حکمی بود؟

جواب - گرچه حکم زکات در ضمن آیات سوره روم و سوره مؤمنون، که از جمله سُور مکی هستند، به چشم می خورد و ظاهر این آیات دلالت دارد که حکم زکات پیش از هجرت تشریح شده است، ولی عملاً تا سال نهم هجرت از تقسیم زکات و تشکیل بیت المال، اثری در متون اسلامی یافت نمی شود، بلکه از ظاهر روایات استفاده می شود که وجوب زکات، در سال نهم هجری به مسلمین ابلاغ گردیده است.

مرحوم کلینی و شیخ صدوق رحمهما الله در بحث زکات از عبدالله بن سنان نقل می کنند و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

« لَمَّا أُنْزِلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا » (۱)، و أُنْزِلَتْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْادِيَةً فِي النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ

ص: ۳۳

كما فرض عليكم الصَّلاه، ففرض الله عزَّوجلَّ عليهم من الذهب و الفضة و فرض الصدقه من الإبل و البقر و الغنم و من الحنطه و الشعير و التمر و الزبيب، فنادی فيهم بذلك في شهر رمضان و عفا لهم عمَّا سوى ذلك، قال: ثمَّ لم يفرض لشيء من أموالهم حتَّى حال عليهم الحول من القابل . فصاموا و أفطروا، فأمر مناديه فنادی في المسلمين: أيُّها المسلمون زكوا أموالكم تقبَّل صلاتكم، قال: ثمَّ وجَّه عمَّال الصدقه و عمَّال الطسوق»(۱)

ترجمه: هنگامی که آیه زکات «خذ من أموالهم...» نازل گردید و نزول آن در ماه رمضان (سال نهم از هجرت (۲)) بود، پس پیامبر صلی الله علیه و آله به منادی خود امر فرمود (که وجوب زکات را اعلام کند)، پس وی در بین مردم اعلام نمود که خداوند زکات را بر شما واجب فرموده، همچنان که نماز را بر شما واجب فرمود. پس خداوند بر مردم واجب کرد (زکات را) از طلا و نقره و واجب کرد زکات را از شتر و گاو و گوسفند و از گندم و جو و خرما و کشمش؛ این حکم را در ماه رمضان بین مردم اعلام کرد و غیر از این (نه چیز) را عفو فرمود؛ سپس عبدالله بن سنان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: تا سال آینده چیزی بر آنها واجب نشد، پس روزه گرفتند و افطار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به منادی خود امر فرمود که او در بین مسلمین اعلام کند که: ای مسلمانها، زکات امواتان را بدهید تا نمازتان قبول شود.

امام فرمود: سپس (آن حضرت) عاملین زکات و عاملین مالیات را (برای گرفتن و دریافت از مردم) فرستاد.

ص: ۳۴

۱- فروع کافی: ج ۳، ص ۴۹۷، حدیث ۲، کتاب الزکاه، باب فرض الزکاه؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۱، ص ۵، کتاب الزکاه، باب الاصناف التي تجب علیها الزکاه.

۲- بر اساس گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان (ج ۵، ص ۱): «نزلت سنه تسع من الهجره»؛ یعنی سوره براءت در سال نهم هجرت نازل گردید؛ و آیه زکات از این سوره است.

عَلَّامَه مَجْلِسِی رَحْمَه اللّٰه مِی گَوِیْد :

« قال فی المنتقی فی حوادث السنه الثانیه من الهجره ... و فی هذه السنه نزلت فریضه رمضان فی شعبان هذه السنه، وأمر بزکاه الفطر علی ماروی عن أبی سعید الخدری قال : نزل فرض شهر رمضان بعد ما صرفت القبله إلی الکعبه بشهر فی شعبان علی رأس ثمانیه عشر شهراً من مهاجر رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله، فأمر رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله فی هذه السنه بزکاه الفطر قبل أن یفرض الزکاه فی الأموال ... و فی هذه السنه كانت غزوه بدر » (۱).

ترجمه : در کتاب المنتقی (إلی مولود المصطفی، تألیف کازرونی) (۲)، در حوادث سال دوّم هجری می گوید : و در این سال فریضه (روزه) رمضان نازل گردید، البته در ماه شعبان همین سال ؛ و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بنابر آنچه از أبی سعید خدری روایت شده، دستور زکات داد .

أبو سعید گفت : پس از اینکه قبله به سوی کعبه انتقال پیدا کرد، در ماه شعبان، هیجده ماه بعد از هجرت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله، فریضه ماه رمضان نازل شد .

پس پیامبر صلی الله علیه وآله در همین سال دستور زکات فطره را صادر فرمود، قبل از اینکه زکات در اموال را واجب گرداند ... و در همین سال جنگ بدر واقع شد .

ص: ۳۵

۱- بحار الانوار : ج ۱۹ ، ص ۱۹۲ - ۱۹۴ .

۲- در کتاب بحار : «المنتقی فی مولود المصطفی» ذکر شده، که ظاهراً از اشتباهات نسخ می باشد؛ رجوع شود به کتابهای: کشف الظنون و نسخه های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی؛ «سیر عقیفی المنتقی فی سیره المصطفی صلی الله علیه وآله»، ترجمه مولود المصطفی صلی الله علیه وآله : ج ۶، ص ۴۴۱؛ و «المنتقی فی سیره المصطفی صلی الله علیه وآله»، ترجمه مولود المصطفی صلی الله علیه وآله : ص ۴۵۵۶ .

لا اگر آيه شريفه « اِنَّمَا غَنِمْتُمْ ... » در غزوه بنى قينقاع به پيامبر اسلام صلى الله عليه وآله ابلاغ شده باشد (۱) و يا آيه در جنگ احد (۲) نازل شده باشد، در اين صورت، زكات فطره قبل از فريضة خمس تشریح شده ؛ زيرا غزوه بنى قينقاع روز شنبه، پانزدهم شوال سال دوّم هجرى و جنگ احد هفتم شوال سال سوّم هجرى واقع شده، در حالى كه زكات فطره، همچنان كه گذشت، در ماه رمضان سال دوّم هجرى تشریح شد .

و اگر نزول آيه در جنگ بدر باشد، همچنان كه بعضى ديگر معتقدند تشریح فريضة خمس و زكات فطره، هم زمان انجام گرفته ؛ زيرا همان طور كه ديديم، هر دو در ماه رمضان سال دوّم هجرى بوده است .

ص: ۳۶

۱- همچنان كه از كلام طبرى (ج ۲ ، ص ۱۷۳) به دست مى آيد .

۲- همچنان كه مرحوم طبرى در مجمع البيان (ج ۴ ، ص ۵۱۸) از كلبى نقل مى كند : « و فى تفسير الكلبى : أنّ الخمس لم يكن مشروعاً يومئذٍ و إنما شرع يوم أحد ... » .

چرا حکم زکات صورت عمل به خود نگرفت؟

سؤال - چرا حکم زکات که در آیات مکی (قبل از هجرت) نازل شده بود، صورت عمل به خود نگرفت، اما آیه خمس بلا فاصله به مرحله اجرا در آمد؟

جواب - برای آنکه دانسته شود چرا حکم خمس بلا فاصله به مرحله اجرا در آمد، باید با دقت بیشتری زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بررسی نمود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای پیشبرد اهداف مقدّس خویش ناچار بود ابتدا حکومت عدلی تشکیل دهد و از این راه، دین خدا را گسترش دهد و احکام و قوانین اسلامی را به مرحله اجرا در آورد، تا بدین وسیله دشمنانی که در کمین اسلام نشسته اند را از میان بردارد و به زندگانی پراکنده و قبیله ای عرب خاتمه دهد، تا نیروهای سرشار این نژاد خون گرم را در مسیر حقّ بسیج نماید.

به خاطر همین امر بود که در مکه معظمه، در موسم حجّ بذر حکومت اسلامی را پاشید، با مردم مدینه پیمان بست و طولی نکشید که آن حضرت به مدینه هجرت فرمود و از بدو ورود، حکومت اسلامی را طرح ریزی نمود و برای اولین بار، با اقامه نماز جمعه در مسجد قبا، هدف خود را مشخص فرمود.

بدیهی است که مقام رهبری و حکومت با امور اقتصادی پیوندی ناگسستنی دارد؛

زیرا حکومت دارای شئونی است که نیاز به مصارف و مخارج سنگین دارد، و همان طوری که قبلاً اشاره شد و بعداً نیز به تفصیل گفته خواهد شد، «أنفال، خمس، فیه و صفایا» به اصطلاح «ملک اماری» هستند، نه ملک شخصی، و متعلق به منصب رهبری و قیادت اسلامی است، و برای تأمین مخارج مربوط به شئون حکومتی می باشد نه برای مخارج شخصی.

در کتاب شریف وسائل الشیعه از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«و أمّا ما جاء فی القرآن من ذکر معایش الخلق و أسبابها فقد أعلمنا سبحانه من خمسة أوجه: وجه الاماره، و وجه العماره، و وجه الإجاره، و وجه التجاره، و وجه الصدقات؛ فأمّا وجه الاماره، فقوله: «و اعلموا أنّما غنمتم من شیء فانّ لله خمسة...»

(۱)

ترجمه: اما آنچه در قرآن نسبت به راهها و اسباب زندگانی مردم آمده، همه آنها را خداوند سبحان به ما تعلیم داده است که از پنج راه می باشد:

۱- از راه حکومت و زمامداری؛ ۲- از راه آباد کردن؛ ۳- از راه اجاره؛ ۴- از راه تجارت؛ ۵- از راه صدقات. اما از راه امارت و حکومت؛ پس گفتار خداوند است که می فرماید: بدانید که آنچه را غنیمت می برید، خمس آن از خدا است...؛ و در رابطه با حدیثی که ذکر شد، در باب دیگری از همین کتاب، از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «و أمّا وجه الصدقات فانّما هی لأقوام لیس لهم فی الاماره نصیب، و لا فی العماره حظّ و لا فی التجاره مال» (۲)

ص: ۳۸

۱- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۴۱.

۲- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۱۴۶.

ترجمه : اما راه صدقات ؛ پس آن صدقات نصیب کسانی است که نه در حکومت سهمی دارند و نه در آبادی بهره ای و نه در تجارت مالی . ضمناً، مسلمین از اقتصاد کاملی در بدو امر برخوردار نبودند و بنیه اقتصادی آنها را بیشتر غنائم تشکیل می داد ؛ بنابراین باید ابتدا قوه مجریه بنیانگذاری و بنیه اقتصادی آن تقویت شود و حکومت شکل بگیرد ، سپس قوانین به مرحله اجرا در آید ؛ همچنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید : « و إنه لا بد للناس من أميرٍ برٍّ أو فاجرٍ يعمل في أمرته المؤمن . و يستمتع فيها الكافر، و يبلغ الله فيها الاجل، و يجمع به الفیء، و يقاتل به العدو، و تأمن به السبل، و يؤخذ به للضعيف من القوی حتی يستريح به برٍّ و يستراح من فاجرٍ » (۱) ترجمه : به ناچار برای مردم رهبر و زمامدار لازم است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار، که مؤمن در پناه حکومت او به طاعت مشغول باشد و کافر نیز بهره مند شود (همه طبقات از هرج و مرج در امان باشند) و خداوند، در زمان او هر که را به اجل مقدر می رساند (مردم به مرگ طبیعی می میرند) و به توسط او مالیات جمع آوری می شود و راهها ایمن می گردد و حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته می شود، تا نیکوکار در رفاه و از (شرّ) بدکار آسوده ماند . ملاحظه می فرمائید، حضرت علی علیه السلام امیر و زمامدار را عامل جمع آوری مالیات معزفی می کند، قطع نظر از خوبی و بدی وی .

ص : ۳۹

۱- نهج البلاغه : ج ۱ ، ص ۹۱ ، کلام ۴۰ .

نتیجه آنکه، پیامبر صلی الله علیه وآله، مأمور است طبق صریح قرآن که می فرماید: « خذ من أموالهم صدقه » (۱)، زکات را از مردم بگیرد و کارمندانی برای جمع آوری زکات تعیین کند، که در قرآن به نام « العاملین علیها » (۲) یاد شده است؛ و این کار بستگی به وجود قوه مجریه دارد و قوه مجریه نیز به یک بنیه اقتصادی سرشاری نیاز دارد، که در اوائل هجرت بهترین راه تأمین آن، غنائم بود. بهترین شاهد آنچه در این فصل، گفتیم آن است که مرحوم کلینی رحمه الله کتاب کافی را به سه قسمت تقسیم نموده است: ۱- اصول (که مشتمل بر مباحث توحید و نبوت و امامت است).

۲- فروع (که حاوی مسائل فروع دین و به طور کلی مسائل فقهی است). ۳- روضه (که مشتمل بر اخبار مختلفه است). و مؤلف این کتاب با آن بینش خاصی که داشته، مسأله خمس را در ضمن مسائل فرعی ذکر نکرده، بلکه مسأله خمس را به خاطر اینکه از شئون رهبری اسلامی است، در جلد اول و به دنباله مسائل مربوط به امامت، مطرح نموده است.

ص: ۴۰

۱- توبه / آیه ۱۰۳ .

۲- توبه / آیه ۶۰ .

آیا کسی قبل از جنگ بدر، خمس غنائم را اخراج کرده؟

سؤال - آیا کسی قبل از جنگ بدر، خمس غنائم را اخراج کرده است و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است؟

جواب - در اینکه اولین خمسی که در اسلام اخراج و تقسیم شده، چه زمان و به وسیله چه کسی بوده، نظر قاطع و رأی ثابتی وجود ندارد؛ بلکه در تاریخ در این زمینه، عبارات مختلفی به چشم می خورد؛ مثلاً واقدی می گوید: « فلما رجع عبدالله بن جحش من نخله، خمس ما غنم و قسم بين أصحابه سائر الغنائم فكان أول خمس في الإسلام ... » (۱)

ترجمه: هنگامی که عبدالله بن جحش از سریه نخله بازگشت، غنائم را پنج قسمت نمود و (چهار قسمت) بقیه آن را بین یارانش تقسیم نمود؛ و این اولین خمس در اسلام بود. بدون فاصله در صفحه دیگر می گوید: « عن أبي بردة بن نيار، أن النبي - صلي الله عليه و آله و سلم - وقف غنائم أهل نخله

ص: ۴۱

و مضى إلى بدر حتى رجع من بدر، فقسّمها مع غنائم أهل بدر وأعطى كل قوم حَقَّهُمْ» (۱). ترجمه: از ابی برده بن نیار نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله غنائم اهل نخله را نگهداری نمود و به جنگ بدر رفت، تا وقتی که از بدر بازگشت، آنگاه غنائم نخله را با غنائم اهل بدر تقسیم نمود و به هر کس حَقِّش را عطا فرمود. یعقوبی نیز در ضمن نقل سریه نخله می گوید: « فعزل رسول الله صلى الله عليه وآله خمس العير و قسم سائرها لأصحابه، فكان أوّل خمس قسم في الإسلام» (۲) ترجمه: پیامبر صلی الله علیه و آله خمس غنائم قافله را جدا نمود و بقیه را بین اصحابش تقسیم فرمود؛ و این اولین خمسی بود که در اسلام تقسیم شد. در اینجا خود پیامبر صلی الله علیه و آله را مقسم غنائم معرفی می کند، نه عبدالله بن جحش را.

أبوالفتح رازی در ذیل آیه: « يَسْتَلُونَك عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ... » (۳)، چنین آورده است: « مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله عبدالرحمن بن جحش را بفرستاد و او پسر عمه رسول الله علیه و آله بود، در ماه جمادی الاخر پیش از قتال بدر به دو ماه؛ و در این وقت هفده ماه از هجرت گذشته بود ...؛ و نامه نوشته برای امیر ایشان عبدالله بن جحش ...، عبدالله با یاران رفته ...، زد و خوردی رخ داده ...؛

ص: ۴۲

۱- المغازی، واقدی: ج ۱، ص ۱۸.

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۷۰.

۳- بقره / آیه ۲۱۷.

و کالای ایشان به عنوان غنیمت به دست عبداللّه و یارانش نصف گشته ...، رسول، آن مال، پیش خواست و خمس آن بیرون کرد. اوّل خمسی که در اسلام بود آن بود و باقی را قسمت کرد میان اصحاب سربیه و اوّل غنیمتی که در اسلام بود، آن بود «(۱). طبری در تاریخ خود، در ذیل غزوه بنی قینقاع می گوید: « و فیها کان اوّل خمس خمس رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فی الإسلام فأخذ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله صفیّه و الخمس و سهمه و فضّ أربعة أخماس علی أصحابه فکان اوّل خمس قبضه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله » (۲). ترجمه: در این سال (سال دوّم هجرت) اوّلین خمس را رسول خدا در اسلام گرفت، پس رسول خدا گزیده (غنائم) را (که معروف به صفایا است) و خمس و سهم خود را گرفت و چهار پنجم آن را بر اصحابش تقسیم کرد؛ پس این اوّلین خمسی بود که رسول خدا گرفت. مرحوم علامه مجلسی می فرماید: « و فی تفسیر الکلبی: إنّ الخمس لم یکن مشروعاً یومئذ (یعنی یوم بدر)، و إنّما شرع یوم احد » (۳). ترجمه: در تفسیر کلبی است که خمس در روز بدر تشریح نشده بود و روز احد تشریح شد. مجمع البیان (۴) نیز این نقل را دارد.

ص: ۴۳

۱- تفسیر روح الجنان و روح الجنان: ج ۲، ص ۱۷۸

۲- تاریخ طبری: ج ۲، ص ۲۹۸

۳- بحار الانوار: ج ۱۹، ص ۲۱۳.

۴- مجمع البیان: ج ۴، ص ۵۱۸.

سؤال - آیا غنائم جنگی تنها بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امت آن بزرگوار حلال شده، یا بر پیامبران پیشین و امتهایشان نیز حلال بوده است؟

جواب - ما این بحث را در سه بخش خلاصه می کنیم:

بخش اول: غنائم در کتب عهدین؛

بخش دوم: غنائم قبل از اسلام از نظر قرآن؛

بخش سوم: غنائم در روایات خاصه و عامه؛

بخش اول: غنائم در کتب عهدین

در سفر تشبیه از تورات، درباره هر یک از شهرهایی که ساکنانش مردم شهر خود را منحرف ساخته و آنها را به عبادت غیر خدا دعوت نموده اند، چنین آمده است: « ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و بهائمش را به دم شمشیر هلاک نما و همه غنیمت آن را در میان کوچه اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه، خدایت، به آتش بالکل، بسوزان و آن تا به ابد، تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد»^(۱). همچنین در صحیفه یوشع، در مورد فتح شهر اریحا می گوید: « و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد ...؛ شهر را

ص: ۴۴

۱- تورات: باب ۱۳، ص ۲۹۶، شماره ۱۶ و ۱۷.

گرفتند و هر آنچه در شهر بود، از مرد و زن و جوان و پیر، حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند...؛ و شهر را با آنچه در آن بود به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خداوند گزاردند» (۱)

بخش دوم: غنائم قبل از اسلام از نظر قرآن

در سوره انفال آمده است: « مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَمَا كَتَابَ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (۲). ترجمه و مضمون آیه شریفه: و برای هیچ پیامبری شایسته نبوده که اسیران و دستگیر شدگانی داشته باشد، تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند (۳) و شما (که پیشنهاد گرفتن فدیة از اسرا می کنید) کالا و متاع دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و خدا دارای عزت و حکمت است؛ و اگر حکم و فرمانی از جانب خدا پیش بینی نشده بود، به خاطر آنچه (از کفار به عنوان فدیة) گرفته اید،

ص: ۴۵

۱- تورات: باب ۶، ص ۳۴۰، شماره ۱۷ - ۲۵، صحیفه یوشع.

۲- انفال / آیات ۶۷ - ۶۹.

۳- الاثخان فی الأرض تغلیظ الحال بکثره القتل»؛ (تفسیر تبیان: ج ۵، ص ۱۵۶). «الاثخان هو تکثیر القتل»؛ (کنز العرفان: ج ۱، ص ۳۶۷؛ طبع تهران). «(حَتَّىٰ يَنْخَنَ فِي الْأَرْضِ) أَي حَتَّىٰ يَبَالِغَ فِي قَتْلِ الْمُشْرِكِينَ وَقَهْرِهِمْ لِيَرْتَدَّعَ بِهِمْ مِنْ وِرَاءِهِمْ»؛ (مجمع البیان: ج ۴، ص ۵۵۸).

عذاب بزرگی به شما می رسید . پس بخورید از آنچه غنیمت برده اید که حلال و پاکیزه است و از خدا بترسید، خداوند آمرزنده و مهربان است . شأن نزول آیه کریمه : مفسّرین در شأن نزول آیه این چنین گفته اند : روز بدر هفتاد نفر از مشرکین اسیر شدند . اصحاب به پیامبر پیشنهاد کردند که آنها را آزاد کنند و از آنها فدیّه بگیرند . خداوند آنها را ملامت می کند که در سیره انبیای سلف، قرار نبوده اسیرانی را بگیرند ؛ بلکه قرار بر این بوده که همه را بکشند تا چشم دیگران به حساب افتاده و مشرکین خوار گردند و پیامبران در روی زمین قدرت پیدا کنند و شما (اصحاب رسول) که پیشنهاد فدا می کنید، نظرتان به دنیا است و خدا خواستار آخرت است . سپس خداوند حکم مقدر خود را در مورد غنائم و فدا به مسلمین اعلام می کند و بر آنها منت می نهد . عموم مفسّرین به این شأن نزول تصریح کرده اند (برای اطلاع بیشتر به کتب تفاسیر مراجعه شود) . مرحوم طبرسی در کتاب شریف مجمع البیان از ابن عباس نقل می کند : « لو لا انّ الله حکم لکم یباحه الغنائم و الفداء فی امّ الکتاب و هو اللوح المحفوظ لمسکم فیما استحللتم قبل الإباحه، عذاب عظیم، فإنّ الغنائم لا تحل لأحد قبلکم » (۱) . ترجمه : اگر حکم خدا به مباح بودن نبود و فداء در امّ الکتاب، که لوح محفوظ است، به خاطر آنچه قبل از حکم خدا مباح دانستید، عذاب بزرگی به شما می رسید ؛ زیرا غنائم برای احدی قبل از شما حلال نبوده است .

ص: ۴۶

و عالم بزرگوار، فاضل مقداد، در ذیل آیات مورد بحث می فرماید: « فكلوا ممّا غنمتم حلالاً طیباً » اشاره إلى إباحه المغنم، قال صلى الله عليه وآله: فضّلت على الأنبياء بخمس؛ بعثت إلى الكافه، و احلّ لى المغنم، و نصرت بالرّعب، و جعلت لى الأرض مسجداً و طهوراً، و خصّصت بالشّفاعه ...؛ و لما كانت الغنائم محرّمه على الأمم السّالفه، قال: حلالاً » (۱). ترجمه: آیه « فكلوا ممّا ... » اشاره به مباح بودن غنائم است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من بر پیامبران به پنج چیز فضیلت داده شده ام؛ بر همه مردم مبعوث شده ام، غنیمت برای من حلال شده است، به ترس یاری شده ام، زمین برای من مسجد و طهور قرار داده شده و به شفاعت اختصاص داده شده ام....؛ و چون غنائم بر امتهای گذشته حرام بوده، خدا فرموده: (بر تو) حلال است. در تفسیر « فی ظلال القرآن »، در ذیل آیات فوق می نویسد: « ثمّ زادهم الله فضلاً و منه، فجعل غنائم الحرب حلالاً لهم و منها الفديه الّتی عوتبوا فیها و كانت محرّمه فی الدیانات قبلهم على اتباع الرّسول » (۲). ترجمه: خداوند بر فضل و منت مسلمانان افزود و غنائم زمین را برای آنها حلال فرمود که از آن غنائم فدیة ای است که درباره آن مورد ملامت قرار گرفتند و غنائم در ادیان گذشته بر پیروان انبیاء حرام بوده است. گر چه در تفسیر این آیات، مفسّرین اندکی اختلاف نظر دارند؛ ولی با توجّه

ص: ۴۷

۱- کنز العرفان: ج ۱، ص ۳۶۹.

۲- تفسیر فی ظلال القرآن، سیّد قطب: ج ۴، ص ۶۳، جزء ۱۰.

به روایات بسیاری که در بخش آینده ذکر می شود، معنی این آیات، واضح و ترجمه و توضیحی که برای آیات ذکر شد، تأیید می شود. از آن جمله روایت زیر است: « قال أبو جعفر الباقر علیه السلام: كان الفداء يوم بدر كل رجل من المشركين بأربعين أوقيه، والاقويه أربعون مثقالاً إلا العباس فإن فداءه كان مائه أوقيه، و كان أخذ منه حين أسر عشرون أوقيه ذهباً، فقال النبي: ذلك غنيمه » (۱). ترجمه: امام باقر علیه السلام فرمود: فدیة در روز بدر از هر مردی از مشرکین چهل اوقیه بود؛ و اوقیه چهل مثقال بود، مگر عباس که فدیة او صد اوقیه بود و در موقعی که وی اسیر شده بود، از او بیست اوقیه طلا گرفته شده بود، پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این (فدیة) غنیمت است .

ابن عربی در ذیل همین آیه مورد بحث می نویسد: « المسأله الرابعه ؛ قال : بعضهم يدل قوله ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يشخن في الأرض، على تكليف الجهاد لسائر الأنبياء . قلنا : كان الجهاد واجبا على الأنبياء قبل محمّد، لكن لم يكن لهم أسرى ولا غنيمه ... » (۲) آنگاه می نویسد: « لو لا كتاب من الله سبق ... ؛ فيها سبع مسائل : الأولى في سبب نزولها ... ؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله : غزا نبي من الأنبياء فقال لأصحابه : لا يتبعني رجل بنى داراً

ص: ۴۸

۱- بحار الانوار: ج ۱۹، ص ۲۴۱.

۲- أحكام القرآن، ابن عربی: ج ۲، ص ۸۷۰.

و لم يسكنها أو تزوج امرئها و لم يبن بها أوله حاجه في الرجوع . قال : فلقى العدو عند غيبوبه الشمس، فقال : اللهم انها مأموره و إنى مأمور، فأحبسها حتى تقضى بينى و بينهم فحبسها الله عليه ففتح عليه فجمعوا الغنائم . فلم تأكلها النار . قال : و كانوا إذا غنموا غنيمه بعث الله عليها ناراً فأكلتها . فقال لهم نبيهم : أنكم غللتم . فليبايعنى من كل قبيله رجل . فبايعوه . فلزقت يد رجل منهم بيده، فقال له : ان أصحابك قد غلّوا فأنتى بهم : فليبايعونى فلزفت يد رجلين (أو ثلثه منهم بيده) فقال لهما : أنكما قد غللتما فقالا : اجل، قد غللتنا صوره رأس بقره من ذهب . فجاء بها . فطرحت فى الغنائم . فبعث الله عليها النار، فأكلتها، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ان الله أطعمنا الغنائم رحمه رحمانا بها و تخفيفاً خفف عنا لما علم من ضعفنا ... (١) . و قد روى أبوهريره عن النبى انه قال : لم تحلّ الغنائم لقوم سود الرؤس من قبلكم كانت تنزل نار من السماء فلما كان يوم بدر أسرع الناس فى الغنائم فأنزل الله : لو لا كتاب ... » (٢) . ترجمه : مسأله چهارم ؛ بعضى گفته اند گفتار خداوند كه فرموده : « ما كان لنبى أن يكون له أسرى حتى يثخن فى الأرض ... » ، دلالت مى كند بر اينكه پیامبران ديگر نيز دستور جهاد داشته اند . ما مى گوييم ، جهاد بر پیامبران پيش از حضرت محمد صلى الله عليه وآله نيز واجب بوده است ، وليكن حق استفاده از اسيران و غنيمت را نداشتند و بعد از ذكر اين مطلب، مى گويد :

ص : ٤٩

١- صحيح مسلم : حديث ١٣٦٦ .

٢- مأخذ قبل .

در این آیه، هفت مسأله وجود دارد : مسأله اوّل در سبب نازل شدن این آیه ... ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از پیامبران جنگی کرد و به اصحاب خود فرمود: هر شخصی که خانه ای ساخته و هنوز در آن سکونت نکرده باشد . و هر شخصی که زنی گرفته و هنوز با او هم بستر نشده، یا هر کس نیازی به برگشتن دارد، با من (در این جنگ) همراهی نکند. سپس فرمود : هنگام غروب آفتاب با دشمن برخورد کرد، پس گفت : خدایا این خورشید مأمور است، من نیز مأمورم، خدایا خورشید را نگهدار تا بین من و آنها حکم کنی، پس خداوند خورشید را باز داشت تا وقتی که فتح را نصیب وی کرد، پس غنائم جنگ را جمع آوری نمودند، ولی آتش آنها را نابود نکرد . پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : آنها هنگامی که غنیمتی می بردند، خداوند آتشی می فرستاد تا آن غنیمت را نابود سازد . پیامبرشان به آنها گفت، شما حتماً خیانتی کرده اید، پس باید از هر قبیله ای یک نفر بیاید با من بیعت کند (نمایندگان قبیله ها آمدند) و با وی بیعت نمودند (ناگاه) دست یکی از آنان به دست آن پیامبر چسبید، وی فرمود : قبیله تو هستند که خیانت کرده اند، آنان را بیاور تا با من بیعت کنند، (آنان آمدند و با وی بیعت کردند) و دست دو یا سه نفر آنها به دست آن پیامبر چسبید، پس به آنها فرمود : شما خیانت کرده اید . آنها گفتند : آری، ما مجسمه یک سر گاو طلا را دزدیده ایم، و آن مجسمه طلا را آوردند و در غنائم انداختند، پس خداوند آتش را فرستاد و غنائم را نابود ساخت . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خداوند به ما غنائم اطعام فرمود، به جهت رحمتی که به ما مرحمت فرمود و به جهت تخفیفی که به ما عنایت کرد ؛ زیرا خداوند ضعف ما را می دانست . ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که : غنائم را برای هیچ قومی قبل از شما حلال نفرموده، (بلکه) آتشی از آسمان می آمد و آنها را نابود می ساخت .

مدارك خاصّه (شيعه) : ١ - اثبات الوصيه مسعودى : « عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال : أعطيت ما أعطى النبيون و المرسلون جميعاً و أعطيت خمسه لم يعطها أحد : نصرت بالزعب، و جعل لي ظهر الأرض مساجداً و طهوراً، و أعطيت جوامع الكلم، و فضّلت بالغنيمه، و أعطيت الشفاعة في امتي » (١). ٢ - وسائل ؛ و كافي : « عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إنّ الله أعطى محمداً شرائع نوح و إبراهيم و موسى و عيسى، إلى أن قال : ثمّ إفترض عليه فيه الصلاه، و الزكاه، و الصيام، و الحج، و الأمر بالمعروف، و النهى عن المنكر، و الجهاد في سبيل الله . و زاده الوضوء، و أحلّ له الغنم و الفىء، و جعل له الأرض مسجداً و طهوراً، و أعطاه الجزية و اسر المشركين و فداهم » (٢). ٣ - وسائل : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله : فضّلت بأربع : جعلت لي الأرض مسجداً و طهوراً، و أيما رجل من امتي أراد الصلاه فلم يجد ماء و وجد الأرض فقد جعلت له مسجداً و طهوراً، و نصرت بالزعب مسيره شهر (تسير بين يدي)، و احلّت لأمتي الغنائم، و أرسلت إلى الناس كافه » (٣). ٤ - وسائل : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلي : جعلت

ص : ٥١

١- إثبات الوصيه : ص ٩٧ .

٢- وسائل الشيعه : ج ١ ، ص ٩ ، حديث ٨ ، باب ١ ؛ اصول كافي : ج ٢ ، ص ١٧ ، حديث ١ .

٣- وسائل الشيعه : ج ٢ ، ص ٩٧٠ ، حديث ٣ ، باب ٧ .

لى الأرض مسجداً و طهوراً، و نصرت بالزّعب، و أحلّ لى المغنم، و أعطيت جوامع الكلم، و أعطيت الشّفاعه « (١). ٥ - وسائل : « علىّ بن إبراهيم فى (تفسيره) رفعه فى قوله تعالى : (و يضع عنهم إصرهم و الاغلال الّتى كانت عليهم) قال : إنّ الله كان فرض على بنى إسرائيل الغسل و الوضوء بالماء و لم يحلّ لهم التيمّم، و لم يحلّ لهم الصلاه إلّا فى البيع و الكنائس و المحاريب . و كان الرجل إذا أذنب خرج نفسه جرحاً متيناً فيعلم أنّه أذنب، و إذا أصاب أحدهم شيئاً من بدنه البول قطعوه . و لم يحلّ لهم المغنم، فرجع ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله عن امّته « (٢). ٦ - أمالى صدوق : « عن إسماعيل الجعفى، أنّه سمع أبا جعفر عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلى جعلت لى الأرض مسجداً و طهوراً، و أحلّ لى المغنم ، و نصرت بالزّعب ، و أعطيت جوامع الكلام ، و أعطيت الشّفاعه « (٣). ٧ - مستدرك الوسائل : « و عن علىّ عليه السلام أنّه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أعطيت ثلاثاً [ثلاثاً] لم يعطهن نبي قبلى : نصرت بالزّعب، و احلت لى الغنائم، و جعلت لى الأرض مسجداً و [ترابها] طهوراً « (٤). ٨ - خصال صدوق : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلى : جعلت لى الأرض مسجداً و طهوراً، و نصرت بالزّعب، و احلّ لى المغنم، و أعطيت

ص: ٥٢

١- وسائل الشّيعه : ج ٢ ، ص ٩٧٠ ، حديث ٤ ، باب ٧ .

٢- وسائل الشّيعه : ج ٢ ، ص ٩٧٠ ، حديث ٥ ، باب ٧ .

٣- أمالى، شيخ صدوق : ص ٢١٦ ، حديث ٦ .

٤- مستدرك الوسائل : ج ٢ ، ص ٥٣٢ ، حديث ١٤ ، باب ٥ ؛ به نقل از دعائم الإسلام : ج ١ ، ص ١٢٠ ، باب ذكر التيمّم .

٩ - مناقب ابن شهر آشوب : « فارق صلى الله عليه وآله جماعه النبيين بمائه و خمسين خصله، ... ؛ و فى باب الزكاه : حرم عليه الزكاه و الصدقه و هديه الكافر، و أحل له الخمس و الأنفال و الغنيمه « (٢). ١٠ - ١١ - ١٢ - علل الشرايع - معانى الأخبار - خصال : « عن جابر بن عبدالله قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ... و من على ربي . و قال لى ...، و احللت لك الغنيمه . و لم تحل لأحد قبلك « (٣)

مدارك اين بحث از نظر عامه (اهل تسنن)

١ - صحيح بخارى : « حدثنا يزيد الفقير قال : أخبرنا جابر بن عبدالله ان النبي صلى الله عليه وآله قال : أعطيت خمسا لم يعطهن أحد قبلى : نصرت بالزعب مسيره شهر، و جعلت لى الأرض مسجداً و طهوراً، فأيما رجل من امتى ادركته الصلاه فليصل و احلت لى الغنائم و لم تحل لأحد قبلى ... « (٤) ٢ - صحيح بخارى : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله : غزا نبي من الأنبياء . فقال لقومه : لا يتبعنى رجل قد ملك بضع إمراه و هو يريد أن يبنى بها و لما بين بها ... ؛

ص: ٥٣

١- خصال، شيخ صدوق : ص ٢٩٢ ، حديث ٥٦ ، باب الخمسه .

٢- مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب : ج ١ ، ص ١٢٤ ، فصل فى ما خصه الله تعالى به .

٣- علل الشرايع : ج ١ ، ص ١٢٨ ، حديث ٣ ، باب ١٠٦ ؛ معانى الأخبار : ص ٥٠ ، حديث ١ ؛ خصال : ص ٤٢٥ ، حديث ١ ، باب العشره .

٤- صحيح بخارى : ج ١ ، ص ٨٦ ، كتاب التيمم .

حتّى فتح الله عليه فجمع الغنائم فجاءت ؛ يعنى النار لتأكلها . فلم تطعمها . فقال : إنّ فيكم غلولاً . فليبايعنى من كلّ قبيله رجل . فلزقت يد رجل بيده . فقال : فيكم الغلول . فجاءوا برأس مثل رأس بقره من الذهب . فوضعوها . فجاءت النار فأكلتها . ثمّ أحلّ الله لنا الغنائم رأى ضعفنا و عجزنا فاحلّها لنا ... » (١) . ٣ - صحيح مسلم ؛ و نیز ترمذی در کتاب السير از أبى هريره نقل مى کند : « عن أبى امامه أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : فضّلت على الأنبياء بسّ : أعطيت جوامع الكلم ، و نصرت بالزعب ، و احلّت لى الغنائم ، و جعلت لى الأرض طهوراً و مسجداً ، و أرسلت إلى الخلق كافه ، و ختم بى النبيون » (٢) . ٤ - صحيح مسلم (همانند حديث شماره دو ، که در ادامه آن اين جمله را اضافه کرده است :) « ... فلم تحلّ الغنائم لأحد من قبلنا . ذلك بأنّ الله تبارك و تعالى رأى ضعفنا و عجزنا . فطيبها لنا » (٣) . ٥ - (سنن) صحيح ترمذى : « عن النبى أنّ الله فضّلنى على الأنبياء أو قال امتى على الأمم و أحلّ لنا الغنائم » (٤) ٦ - سنن أبى داود : « ثنا ابن عباس ، قال : حدّثنى عمر بن الخطاب ، قال : لما كان يوم بدر (فاخذ) ؛ يعنى النبى صلى الله عليه وآله الفداء أنزل الله عزّوجلّ : « ما كان لنبى أن يكون له أسرى

ص : ٥٤

-
- ١- صحيح بخارى : ج ٤ ، ص ٥٠ ، باب فرض الخمس ، باب قول النبى احلت لكم الغنائم .
 - ٢- صحيح مسلم : ج ٢ ، ص ٦٤ ، باب المساجد ؛ كتاب السير ، ترمذى : باب ٥ ، حديث ١٥٥٣ .
 - ٣- صحيح مسلم : ج ٥ ، ص ١٤٦ ، كتاب الجهاد ، باب تحليل الغنائم لهذه الامه خاصه .
 - ٤- صحيح ترمذى : ج ٣ ، ص ٥٥ ، حديث ١٥٩٣ ، باب ما جاء فى الغنيمه .

حَتَّى يثخن في الأرض « إلى قوله : « لمسكم فيما أخذتم » من الفداء، ثم أحلّ لهم الله الغنائم « (١) ٧ - مسند احمد حنبل : « عن ابن عباس أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : أعطيت خمسا لم يعطهن نبي قبلي و لأقولهنّ فخرا، بعثت إلى الناس كافة الأحمر و الأسود، و نصرت بالرّعب مسيره شهر، و أحلت لي الغنائم و لم تحلّ لأحد قبلي « (٢) ٨ - مسند احمد حنبل : « عن أبي هريره قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لم تحلّ الغنائم لقوم سود الرّؤس قبلكم، كانت تنزل النار من السماء فتأكلها لأنّ يوم بدر أسرع الناس في الغنائم فأنزل الله عزّوجلّ لو لا كتاب من الله سبق لمسكم فيما أخذتم عذاب عظيم فكلوا ممّا غنمتم حلالا طيبا « (٣) ٩ - مسند احمد حنبل : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لم تحلّ الغنائم لمن قبلنا ذلك بأنّ الله رأى ضعفنا و عجزنا، فطيبها لنا « (٤) ١٠ - مسند احمد حنبل : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ... فلم تحلّ الغنائم لاحد من قبلنا ذلك لأنّ الله عزّوجلّ رأى ضعفنا و عجزنا فطيبها لنا « (٥) ١١ - مسند احمد حنبل : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله : فضّلت على الأنبياء بستّ . قيل ما هنّ - يا رسول الله - ؟ قال : أعطيت جوامع الكلم، و نصرت بالرّعب، و أحلت لي الغنائم « (٦)

ص: ٥٥

١- سنن أبي داود : ج ١ ، ص ٦٠٨ ، حديث ٢٦٩٠ ، باب في فداء الأسير بالمال .

٢- مسند احمد حنبل : ج ١ ، ص ٣٠١ .

٣- همان مدرک : ج ٢ ، ص ٢٥٢ .

٤- همان مدرک : ج ٢ ، ص ٣١٧ .

٥- همان مدرک : ج ٢ ، ص ٣١٨ .

٦- همان مدرک : ج ٢ ، ص ٤١١ .

۱۲ - مسند احمد حنبل : « عن جابر بن عبد الله قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أعطيت خمسا لم يعطهن أحد قبلي : بعثت إلى الأحمر والأسود و كان النبي أنما يبعث إلى قومه خاصة و بعثت إلى الناس عامه و أحلت لي الغنائم و لم تحل لأحد قبلي » (۱). ۱۳ - مسند احمد حنبل : « عن أبي موسى قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أعطيت خمسا : بعثت إلى الأحمر والأسود و جعلت لي الأرض طهوراً و مسجداً، و أحلت لي الغنائم و لم تحل لمن كان قبلي » (۲). ۱۴ - مسند احمد حنبل : « عن أبي ذر قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اوتيت خمسا لم يؤتهن نبي كان قبلي : نصرت بالرعب فيرعب مني العدو عن مسيره شهر، و جعلت لي الأرض مسجداً و طهوراً، و أحلت لي الغنائم و لم تحل لأحد كان قبلي » (۳). ۱۵ - مسند احمد حنبل : « عن أبي ذر قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أعطيت خمسا لم يعطهن أحد قبلي بعثت إلى الأحمر و الأسود و جعلت لي الأرض طهوراً و مسجداً، و أحلت لي الغنائم و لم تحل لأحد قبلي » (۴). ۱۶ - مسند احمد حنبل : « عن أبي امامه، أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : فضّلتني ربي على الأنبياء عليهم الصّلاه و السّلام - أو قال : على الأمم - بأربع ... واحلّ لنا الغنائم » (۵). آنچه ذکر کردیم، تعدادی از روایات عامه بود که ابو هریره، ابن عباس، ابوذر، ابو امامه، ابن صهیب و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده اند، که این نقل، تنها منحصر به ابی هریره، جابر، همام و اهل تسنن نیست .

ص: ۵۶

۱- مسند احمد حنبل : ج ۳، ص ۳۰۴ .

۲- همان مدرک : ج ۴، ص ۴۱۶ .

۳- همان مدرک : ج ۵، ص ۱۴۵ .

۴- همان مدرک : ج ۵، ص ۱۴۸ و ۱۶۱ .

۵- همان مدرک : ج ۵، ص ۲۴۸ .

همه این روایات، حاکی از آن است که غنائم، تنها بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امت بزرگوارش حلال شده است .

شاهد تاریخی

ابن هشام در داستان وفود عدی بن حاتم می نویسد : « أما عدی بن حاتم . فكان يقول : ... ؛ أما أنا فكننت إمرء شریفا و كنت نصرانیا و كنت أسیر فی قومی بالمربع ... » (۱)؛ تا آنکه می نویسد: «قال: فخرجت حتّی أقدم رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله فدخلت علیه ...؛ ثم قال: إیه یاعدی بن حاتم، ألم تک رکوسیا؟ قال: قلت بلی، قال: أو لم تسیر فی قومک بالمربع؟ قال: قلت: بلی، قال: فإنّ ذلک لم یکن یحلّ لک فی دینک؟ قال: قلت: أجل واللّٰه » (۲) ترجمه: عدی بن حاتم می گفت: من مرد محترمی بودم و نصرانی بودم و از ربع غنائم ارتزاق می کردم ... بر رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وارد شدم ، فرمود : هان ، ای عدی بن حاتم، مگر تو رکوسی (فرقه ای از مسیحیت است) نبودی ؟ گفتم : بلی، فرمود : مگر از ربع غنائم استفاده نمی کردی ؟ گفتم : بلی، حضرت فرمود : پس همانا در دینت برای تو حلال نبوده است ؟ گفتم : آری واللّٰه . از این قسمت از تاریخ معلوم می شود که در دین حضرت مسیح نیز غنائم، حلال نبوده است .

ص: ۵۷

-
- ۱- سیره، ابن هشام: ج ۴، ص ۲۲۵ .
 - ۲- سیره، ابن هشام: ج ۴، ص ۲۲۷؛ تاریخ طبری: ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ عیون الأثر: ص ۲۳۷ - ۲۳۹؛ کامل، ابن اثیر: ج ۲، ص ۲۸۵؛ سیره حلبیه: ج ۳، ص ۲۵۷ .

سؤال - آیا سوزانیدن غنائم قبل از اسلام بر خلاف عقل و شرایع الهیه است؟ جواب - اولاً هر کاری که به منظور صحیح انجام گیرد؛ و هر عملی که هدف اصلی را به دنبال داشته باشد و در زندگی نافع، مفید و مؤثر باشد؛ و اندیشمندان بادر نظر گرفتن آن منظور و هدف و آن منافع و آثار، آن عمل را تصویب کنند، و انجام دهنده را در ارتکاب آن عمل تخطئه و ملامت نکنند، بلکه سزاوار تمجید و ستایش بدانند، آن عمل عاقلانه است، اگر چه به ظاهر زنده و ظالمانه باشد؛ مثلاً طبیعی پای یک بیمار را به منظور تأمین سلامتی وی قطع می کنند، یا چشم او را در می آورد، یا یک انگشت او را جدا می سازد. این عمل اگر به غیر این منظور انجام می گرفت، همه عقلاً این عمل را ظالمانه تلقی می کردند؛ ولی چون هدف یک امر حیاتی و مهمی است، این عمل، عاقلانه - بلکه ضروری - به حساب می آید. سوزاندن غنائم نیز از این حکم مستثنی نیست؛ چه آنکه خداوند خود آتشی بفرستد و غنائم را بسوزاند، چه به دیگران امر کند که اموالی را بسوزانند. این عمل گرچه به ظاهر عاقلانه نیست، ولی هنگامی که در آن مصلحتی منظور شده باشد، حکیمانه خواهد بود؛ مثلاً، ما می بینیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غزوه بنی النضیر دستور داد درختهای خرما را قطع کرده آتش بزنند. عده ای فکر کردند این کار چه سودی دارد و چرا باید درختهای خرما (که ارزنده ترین سرمایه از نظر مردم عربستان است) قطع و سوخته شود؟ قرآن کریم در آیه ای از سوره حشر، حکمت این عمل را چنین بیان کرده و شبهه مزبوره را برطرف می سازد: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ» (۱).

ص: ۵۸

مفسّرین و سیره نویسان در شأن نزول آیه چنین گفته اند: دو تن از قبیله بنی عامر، که با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند، به دست مردی از مسلمین به نام عمرو بن امیه الضمیری کشته شدند؛ زیرا وی از پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله با بنی عامر بی خبر بود. بنی عامر از پیامبر صلی الله علیه و آله خونبهای (دیه) آن دو را مطالبه کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله از بنی النضیر (که آنها نیز با بنی عامر همچون مسلمانان هم پیمان بودند) جهت پرداخت خونبهای آن دو تن کمک خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله برای دریافت کمک از بنی النضیر با ده تن از یاران خود به قلعه بنی النضیر رفت، ناگاه از طریق وحی آگاهی یافت که آنها نسبت به آن بزرگوار سوء قصد دارند. به این صورت که یک نفر از بنی النضیر به نام عمرو بن جحاش تصمیم گرفته از بالای بام، سنگ آسیائی را بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله بیندازد و آن حضرت را به قتل برساند؛ این خیانت موجب شد پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها اعلام جنگ دهد؛ لشکر اسلام ایشان را محاصره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد درختها را قطع کنند و بسوزانند. واقدی می گوید: «أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بالنخل فقطعت و حرقت» (۱). ترجمه: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور داد که نخلها را ببرند و بسوزانند. و نیز قاسم بن سلام در کتاب الاموال می نویسد: «أحرق رسول الله صلى الله عليه وآله نخل بنی النضیر و قطع» (۲). ترجمه: پیامبر صلی الله علیه و آله نخلهای بنی النضیر را سوزانید و برید.

ص: ۵۹

۱- المغازی: ج ۱، ص ۳۷۲.

۲- الاموال: ص ۱۵.

شاهد دیگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله، هنگام فتح طائف، فرمان داد درختهای انگور را در تاکستانها بسوزانند و قطع کنند و بدین وسیله طائف را فتح نمود(۱). ابو عبید در کتاب الاموال و بلا ذری در فتوح البلدان می نویسند: أحرق رسول الله صلی الله علیه وآله نخل بنی النضیر و قطع . و لها یقول حسان بن ثابت : لهان علی سراه بنی لوی *** حریق بالبویره مستطیر (۲)

ترجمه : پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله درختهای خرما ی بنی النضیر را سوزانید و بُرید ؛ و حسان بن ثابت در مورد این حادثه، این شعر را سرود : « برای قبیله بنی لوی به آتش کشیده شدن دامنه دار در بویره ذلت و خواری بود ». و ابن هشام می گوید : « فأمر رسول الله صلی الله علیه وآله بقطع النخیل و التّحریق . فنادوه أن : - یا محمّد - قد کنت تنهی عن الفساد و تعیبه علی صنعہ فما بال قطع النخیل و تحریقها » (۳). پیامبر صلی الله علیه وآله دستور قطع درختان خرما و آتش زدن آنها را صادر فرمود . آنها صدا زدند : - ای محمّد - تو خود از فساد نهی می کردی و آن را ناپسند می شمردی، پس قطع درختان خرما و آتش زدن آن چرا ؟ (۴)

ص: ۶۰

-
- ۱- به نقل از المغازی : ج ۳ ، ص ۹۲۸ .
 - ۲- الاموال : ص ۱۵ ؛ فتوح البلدان : ص ۲۹ .
 - ۳- سیره، ابن هشام : ج ۳ ، ص ۲۰۰ .
 - ۴- ترمذی نیز در سنن (ج ۳ ، ص ۵۴ ، حدیث ۱۵۹۲ ، أبواب السیر ، باب ۴) حدیث قطع و حرق را بیان می کند .

یهود بنی النضیر چون مصلحت و حکمت قطع و سوزاندن درختان را نمی دانستند، کار پیامبر صلی الله علیه وآله را حمل بر فساد کردند، ولی قرآن به حکمت آن اشاره فرموده و قبل از آنکه بیان حکمت فرماید، با کلمه « یا ذن الله »، حکیمانه بودن این عمل را گوشزد می کند؛ زیرا خدا چون حکیم علی الاطلاق است، کار بیهوده و عبث نمی کند و اذن در انجام آن هم نمی دهد؛ و اذن خدا دلیل بر حکیمانه بودن دستور پیامبر صلی الله علیه وآله است. سپس می فرماید: « و لئیکزی الفاسقین »؛ یعنی این دستور به خاطر خواری و شکستِ روحی بنی النضیر صادر شده، که این خود رمز تسلط و پیروزی بر دشمن است. بعضی معتقدند این حکم خاصیت دیگری نیز دارد؛ و آن این است که پیامبر صلی الله علیه وآله تصمیم داشت مدینه را از لوٹ یهود پاک کند، و آنان ممکن بود به خاطر علاقه شدیدی که به درختان خرما داشتند، در مقابل مسلمین مقاومت بیشتری از خود نشان دهند، ولی پس از قطع اشجار دل کنده شدند و به راحتی از مدینه خارج شدند؛ ولی فعلاً آنچه مورد بحث و نظر است، مفهوم آیه شریفه می باشد. « ان رسول الله صلی الله علیه وآله حین امر ان تقطع نخلهم و تحرق، قالوا: - یا محمد - قد کنت تنهی عن الفساد فی الأرض فما بال قطع النخل و تحریقها. فکان فی أنفس المؤمنین من ذلك شیء فنزلت؛ یعنی ان الله اذن لهم فی قطعها لیزیدکم غیظا و یضعف لکم حسره إذا رأیتموهم یتحکمون فی أموالکم کیف أحبوا و یتصرفون فیها ما شاؤا ». ترجمه: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وآله امر فرمود درختان خرماي آنان (بنی النضیر) را ببرند و بسوزانند، آنها گفتند: - ای محمد - تو خود از فساد در زمین نهی کرده ای، پس این قطع کردن نخلها و سوزاندنشان چیست؟

و مؤمنین نیز در دل‌هایشان وسوسه افتاد، این آیه (برای رفع شبهه) نازل شد ؛ یعنی در قطع درختان، خدا به آنان (مسلمین) اذن داده و به علت اینکه خداوند غیظ شما را افزون و حسرتتان را دوچندان کند، آن هنگام که ببینید آنان در اموال شما به هر طور که دوست داشته باشند، اعمال قدرت می کنند و در اموال شما طبق دل خواهشان تصرف می کنند (۱). نتیجه آنکه: سوزاندن و از بین بردن اموال وقتی حکمت و مصلحتی داشته باشد، عاقلانه و حکیمانه است ؛ و شواهدی دیگر نیز در تاریخ وجود دارد که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم .

شواهد بحث

۱ - پیامبر اسلام، تاریکین جماعت را تهدید می کند : الف - من لا يحضره الفقيه : « قال رسول الله صلى الله عليه وآله لقوم : لَتَحْضُرَنَّ الْمَسْجِدَ أَوْ لِأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ مَنَازِلَكُمْ » (۲) ترجمه : باید در مسجد حاضر شوید و اگر نه، منزل‌هایتان را علیه شما می سوزانم.

ص: ۶۲

۱- مدارک این بحث را می توانید در آدرسهای ذیل پیدا کنید : الف - صحیح بخاری: ص ۲۳، جزء ۵، کتاب المغازی، باب حدیث بنی النضیر؛ و ص ۵۸، جزء ۶، تفسیر سوره حشر. ب - صحیح مسلم: ج ۵، ص ۱۴۵، کتاب الجهاد، باب جواز قطع أشجار الکفار و تحریقها. ج - سنن أبی داود: ج ۱، ص ۵۸۹، حدیث ۲۶۱۵، کتاب الجهاد، باب فی الحرق فی بلاد العدو. د - سنن ابن ماجه: ج ۲، ص ۹۴۸، حدیث ۲۸۴۴ و ۲۸۴۵، کتاب الجهاد، باب التحریق بارض العدو. ه - سنن دارمی: ج ۲، ص ۲۲۲، کتاب السیر، باب فی تحریق النبی نخل بنی النضیر. و - مسند احمد حنبل: ج ۲، صفحات ۸، ۵۲، ۱۲۳ و ۱۴۰.

۲- من لا يحضره الفقيه: ج ۱، ص ۳۷۶، حدیث ۱۰۹۲.

ب - عقاب الأعمال - مجالس - محاسن : « عن الصادق عليه السلام عن آبائه قال : اشترط رسول الله صلى الله عليه وآله على جيران المسجد شهود الصلاة و قال : لينتهين أقوام لا يشهدون الصلاة أو لا مؤذنين مؤذنين ثم يقيم ثم أمر رجلا من أهل بيتي - وهو علي عليه السلام - فليحرقن على أقوام بيوتهم بحزم الحطب [لأنهم] لا يأتون الصلاة » (١). ترجمه : پیامبر صلی الله علیه وآله با همسایگان مسجد شرط کرده بود که به نماز حاضر شوند؛ و فرمود : باید کسانی که به نماز حاضر نمی شوند، دست از عمل خود بردارند و اگر نه دستور می دهم مؤذن اذان بگویند، سپس به یکی از خویشانم (که آن حضرت علی علیه السلام است) دستور می دهم که با دسته های چوب خانه های گروهی را آتش بزند، به علت اینکه به نماز حاضر نمی شوند . ج - تهذیب : « عن أبي عبد الله عليه السلام قال : هم رسول الله صلى الله عليه وآله يحرق قوم في منازلهم كانوا يصلون في منازلهم ولا يصلون الجماعة » (٢). ترجمه : امام صادق علیه السلام فرمود : پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله تصمیم داشت خانه های کسانی را که در منزلهایشان نماز می خوانند و به جماعت حاضر نمی شوند، بسوزاند. د - تهذیب : « عن ابن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول: انّ اناسا كانوا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله أبطئوا عن الصلاة في المسجد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ليوشك قوم يدعون الصلاة في المسجد أن نأمر بحطب فيوضع على أبوابهم فتوقد عليهم نار فتحرق عليهم بيوتهم » (٣).

ص: ٦٣

-
- ١- عقاب الاعمال: ص ٥٢٣؛ مجالس: ص ٢٩٠؛ محاسن: ج ١، ص ٨٤، حدیث ٢٠، باب ٨.
 - ٢- تهذیب الأحكام: ج ٣، ص ٢٦٦، حدیث ٧٣، باب ٢٥.
 - ٣- تهذیب الأحكام: ج ٣، ص ٢٥، حدیث ٦، باب ٢.

ترجمه: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله مردمی بودند که در نماز خواندن در مسجد کوتاهی می کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به زودی دستور می دهم، نسبت به کسانی که نماز در مسجد را رها می کنند، هیزم در خانه هایشان بریزند و آنها را آتش بزنند. ه - صحیح بخاری: «ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: و الذي نفسی بیده، لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب ثم أمر بالصلاه فیؤذن لها ثم أمر رجلا فیؤم الناس ثم اختلف إلى رجال فأحرق علیهم بیوتهم» (۱). ترجمه: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست، تصمیم داشتم دستور بدهم هیزم جمع کنند، سپس فرمان نماز صادر کنم، تا برای نماز اذان گفته شود. سپس دستور دهم مردی بر مردم امامت کند، آنگاه از پشت سر با مردانی درآیم، پس خانه هایشان را آتش بزنم. و - صحیح بخاری: «عن النبی صلی الله علیه وآله قال: لقد هممت ان آمر بالصلاه فتقام ثم اختلف إلى منازل قوم لا یشهدون الصلاه فأحرق علیهم» (۲). ترجمه: از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: تصمیم داشتم فرمان نماز صادر کنم، پس نماز به پا داشته شود، سپس از پشت به منزل کسانی که به نماز حاضر

ص: ۶۴

۱- صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۵۸، کتاب الأذان، باب وجوب صلاه الجمعه؛ و ص ۱۲۷، کتاب الأحکام، باب اخراج الخصوم؛ طبع اسلامبول.

۲- صحیح بخاری: ج ۳، ص ۹۱، کتاب الخصومات، باب اخراج أهل المعاصی.

نمی شوند در آیم و (خانه) آنها را آتش بزخم (۱) اگر سوزاندن خانه ها کار غیر عاقلانه بود، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله هرگز مردم را به آن تهدید نمی فرمود . ۲ - سوخته شدن به آتش، نشانه قبول شدن قربانی هاییل است : الف - إكمال الدین وإتمام النعمه : «عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلام قال : ...، فتقبّل قربان هاییل و لم يتقبّل قربان قاييل، و هو قول الله عزوجلّ : « و اتل عليهم نبأ أبني آدم بالحقّ إذ قربا قرباناً فتقبّل من أحدهما و لم يتقبّل من الآخر » (۲) ؛ و كان القربان إذا قبل تأكله النار » (۳). ترجمه : از امام باقر علیه السلام نقل شده که (ضمن حدیثی) فرمود : قربانی هاییل قبول شد و خدای عزوجلّ می فرماید : بخوان بر آنان داستان دو فرزند آدم را

ص: ۶۵

۱- و دیگر اسناد این حدیث را در این کتابها بخوانید : الف - صحیح مسلم : ج ۲ ، ص ۱۲۳ ، کتاب المساجد ، باب فضل صلاه الجماعه و التشديد في التّخلف عنها . ب - سنن أبي داود : ج ۱ ، ص ۱۳۳ ، حدیث ۵۴۸ ، کتاب الصلاه ، باب فی التشديد فی ترک الجماعه . ج - سنن نسائی : ج ۲ ، ص ۱۰۷ ، کتاب الامامه ، باب التشديد في التّخلف عن الجماعه . د - سنن ابن ماجه : ج ۱ ، ص ۲۵۹ ، حدیث ۷۹۱ ، باب ۱۷ . ه - سنن دارمی : ج ۱ ، ص ۲۹۲ ، کتاب الصلاه ، باب فيمن تخلف عن الصلاه . و - مسند احمد حنبل : ج ۱ ، صفحات ۳۹۴ ، ۴۰۲ ، ۴۴۹ و ۴۵۰ ؛ ج ۲ ، صفحات ۲۴۴ ، ۲۹۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۶۷ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۴۱۶ ، ۴۲۴ ، ۴۷۲ ، ۴۸۰ ، ۵۳۱ و ۵۳۹ . ز - کتاب الموطاء، مالک بن انس : ج ۱ ، ص ۱۲۹ ، حدیث ۳ ، کتاب الجماعه ، باب ۱ .

۲- مائده / آیه ۲۷ .

۳- إكمال الدین و إتمام النعمه : ج ۱ ، ص ۲۱۳ ، حدیث ۲ ، باب ۲۲ .

هنگامی که قربانی کردند، پس از یکی از آنان قبول شد و از دیگری قبول نشد؛ و قربانی هر گاه قبول می شد، آتش آن را می خورد. ب - کافی: « عن أبي جعفر عليه السلام قال: ...، فتقبل قربان هابيل و لم يتقبل قربان قابيل، وهو قول الله عزوجل: « و اتل عليهم نبأ أبني آدم ... »؛ و كان القربان تأكله النار» (۱). ترجمه: امام باقر علیه السلام فرمود: قبول شد قربانی هابیل و قبول نشد قربانی قابیل؛ و آن گفتار پروردگار است که (در قرآن می فرماید): بخوان بر آنان داستان دو فرزند آدم را ...؛ و قربانی را آتش می خورد. ج - علل الشرایع: « عن أبي عبد الله عليه السلام قال: انّ قابيل لما رأى النار قد قبلت قربان هابيل قال له ابليس: انّ هابيل كان يعبد تلك النار» (۲). ترجمه: از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هنگامی که قابیل دید آتش قربانی هابیل را پذیرفت، ابلیس به وی گفت: هابیل پیوسته آتش را می پرستید (که قربانیش قبول شد). د - کامل: « فارس الله ناراً بيضاء فاكتلت قربان هابيل و تركت قربان قابيل و بذلك يقبل القربان إذا قبله الله» (۳). ترجمه: خداوند آتشی سفید فرستاد، پس قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را وا گذارد و هنگامی که خداوند قربانی را قبول می کرد، به همین صورت بود؛ (یعنی آتش می فرستاد و قربانی را می سوزاند).

ص: ۶۶

-
- ۱- روضه کافی: ج ۸، ص ۱۱۳، حدیث ۹۲.
 - ۲- علل الشرایع: ج ۱، ص ۳، حدیث ۱، باب ۲.
 - ۳- کامل، ابن اثیر: ج ۱، ص ۴۳.

ه - کشفاف: « فقبل قربان هاییل بان نزلت نار فأكلته » (۱) ترجمه: قربانی هاییل قبول شد، به این صورت که آتشی فرود آمد، پس قربانی را خورد. اگر سوزاندن به آتش حکیمانه و عاقلانه نبود، خداوند آن را وسیله قبولی قربانی هاییل قرار نمی داد؛ بلکه از مدارک دیگر استفاده می شود که این کار سنتی برای قبول قربانیها بوده که اهل کتاب و شیعه و سنی در نقل آن توافق دارند. از باب نمونه در «قاموس کتاب مقدس» می نویسد: « آتش یکی از علامات حضور حضرت اقدس الهی و قبول کردن قربانیهای قربانی گذاران بود » (۲)؛ و در سفر لاویان آمده است: « و آتش از حضور خداوند بیرون آمده و قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید » (۳)؛ و در سفر داوران (۴) به بعد نیز به تفصیل این بحث آمده است. در کتاب اول پادشاهان می نویسد: « آنگاه آتش یهوه افتاده قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید » (۵)؛ و در کتاب اول تواریخ ایام می نویسد: « و داود در آنجا مذبحی به جهت خداوند بنا نموده، قربانیهای سوختنی و ذبائح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود و او آتشی از آسمان بر مذبح قربانی سوختنی (نازل کرده) او را مستجاب فرمود » (۶).

ص: ۶۷

-
- ۱- کشفاف، زمخسری: ج ۱، ص ۶۲۴.
 - ۲- قاموس کتاب مقدس: ص ۱۵.
 - ۳- قاموس کتاب مقدس، در سفر لاویان: ص ۱۶۵، شماره ۲۴، باب ۹.
 - ۴- قاموس کتاب مقدس، در سفر داوران: ص ۳۸۳، شماره ۲۳، باب ۶.
 - ۵- قاموس کتاب مقدس، در کتاب اول پادشاهان: ص ۵۶۳، شماره ۳۸، باب ۱۸.
 - ۶- قاموس کتاب مقدس، در کتاب اول تواریخ ایام: ص ۶۵۷، شماره ۲۶، باب ۲۱.

قرآن کریم می فرماید: « الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (۱). آنان که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا آنکه برای ما یک قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد؛ بگو پیامبران پیش از من برای شما معجزاتی آوردند و آنچه را هم که شما می گوئید (قربانی) نیز آوردند، پس چرا آنها را کشتید اگر راست می گوئید. قرآن به صراحت می گوید که: انبیاء سلف به عنوان یک معجزه، قربانی سوختنی را برای مردم آوردند. باز می گوئیم اگر سوزاندن این اموال غیر عاقلانه بود، چرا خداوند آن را علامت و نشانه قبولی قربانی قرار داده بود؟! ۳ - پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید دستور احراق می دهد: روز دوشنبه، چهار روز به آخر صفر مانده، سال یازده هجرت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حکم جنگ با رومیان را صادر فرمود. روز سه شنبه بود که اسامه بن زید را احضار فرمود و او را به فرماندهی لشکر گماشت و فرمود:

« فقد وليتك على هذا الجيش فاغر صباحا على أهل أبنی و حرق عليهم » (۲). ترجمه: تو را بر این لشکر گماشتم، صبحگاه مردم اُبنی را تاراج کن و (خود و اموال) آنان را بسوزان.

ص: ۶۸

۱- آل عمران / آیه ۱۸۳ .

۲- المغازی، واقعی: ج ۳، ص ۱۱۱۷؛ سنن ابن ماجه: ص ۹۴۸، حدیث ۲۸۴۳، کتاب الجهاد، باب ۳۱؛ و سنن دارمی: ص ۲۲۲، جزء ۲، کتاب السیر .

تصادفاً پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آخر ماه صفر یا چند روز بعد از دنیا رفت؛ سپس اسامه به دستور ابی بکر با لشکر اسلام حرکت کرد و چون به ابنی رسید، همان دستور پیامبر را اجرا کرد؛ واقدی می نویسد: « فلَمَّا إِنْتَهَى إِلَى أُبْنَى فَنظَرَ إِلَيْهَا مِنْظَرَ الْعَيْنِ عَباً أَصْحَابِهِ وَقَالَ: إِجْعَلُوهَا غَارَهُ وَلَا تَمْنَعُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا تَفْتَرِقُوا، وَاجْتَمِعُوا وَأَخْفُوا الصَّوْتِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَجَرِدُوا سِيُوفَكُمْ وَضَعُوهَا فِيمَنْ أَشْرَفَ لَكُمْ. ثُمَّ دَفَعَ عَلَيْهِمُ الْغَارَةَ. فَمَا نَبِحَ كَلْبٌ وَلَا تَحَرَّكَ أَحَدٌ وَمَا شَعَرُوا إِلَّا بِالْقَوْمِ قَدْ سَنَوْا عَلَيْهِمُ الْغَارَةَ يَنَادُونَ بِشَعَارِهِمْ: يَا مَنْصُورَ أُمَّتٍ. فَقَتَلَ مِنْ أَشْرَفَ لَهُ وَسَبَى مِنْ قَدَرِ عَلَيْهِ، وَحَرَّقَ فِي طَوَائِفِهِمُ بِالنَّارِ، وَحَرَّقَ مَنَازِلَهُمْ وَحَرَّثَهُمْ وَنَخَلَهُمْ، فَصَارَتْ أَعَاصِيرُ مِنَ الدِّخَانِ » (۱). ترجمه: هنگامی که اسامه به ابنی رسید، مانند جاسوسان آنجا را زیر نظر گرفت. همراهان خود را آماده کرد و گفت: اینجا را غارت کنید و در جستجو کوتاهی نکنید و از یکدیگر پراکنده نشوید، گرد آئید و صداهاتان را آهسته کنید، ذکر خدا (الله اکبر) را در دل گوئید و شمشیرها را برهنه کنید، به هر کس رسیدید (شمشیر) بر او نهید؛ سپس به غارت پرداختند، به طوری که هیچ سگی به صدا در نیامد و هیچ کس از جای خود حرکت نکرد. آنها (اهل ابنی)، هیچ نفهمیدند به جز اینکه ناگهان دیدند مورد غارت مسلمین قرار گرفته اند و با شعار: ای منصور بمیران، فریاد زدند و به هر کس برخورد کردند،

ص: ۶۹

کشته شد و بر هر کس دست یافتند، او را اسیر کردند؛ و در بین طوائفشان آتش انداختند و منازل و زراعت و درختهای خرمایشان را سوزاندند، به طوری که به گرده بادهایی از دود تبدیل شد. اگر به آتش کشیدن اموال غیر عاقلانه بود، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید دستور می دهد قبیله «ابنی» و اموال و زراعت و نخلهای آن را به آتش بکشد؟! اگر گفته شود احراق و سوزاندن غنائم قبل از فتح و پیروزی کامل، به منظور قطع علاقه های دشمن و یا به جهت شکست روحی آنان، کاری عاقلانه و حکیمانه است، ولی پس از فتح و پیروزی کامل و تسلط بر دشمن، سوزاندن اموال آنها با تصاحب و تقسیم کردن غنائم آنها، که در شرایع قبل از اسلام معمول بوده، چه تفاوتی دارد؟ در جواب گفته می شود: ما معتقدیم که خداوند، حکیم علی الإطلاع است و احکام و تکالیفی که به وسیله انبیاء به مردم ابلاغ می فرماید، خالی از حکمت نیست، اعم از اینکه ما سرّ و فلسفه و حکمت و نتیجه آن را بدانیم یا ندانیم. و چون ثابت کردیم، با دلایل گذشته، که سوزاندن غنائم در ادیان گذشته حکمی از احکام خداوند بوده است. و به همین جهت، با ضَمْرَس قاطع می گوئیم: حتماً حکمتی داشته، اگر چه ما آن حکمت را ندانیم. در کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» از فضل بن شاذان نیشابوری حدیثی در بیان علل احکام ذکر کرده، که فضل بن شاذان در آخر آن حدیث تصریح کرده که این علل را از حضرت رضا علیه السلام شنیده ام.

در اوّل این حدیث، چنین آمده است: « إن سأل سائل فقال: أخبرني هل يجوز أن يكلف الحكيم عبده فعلاً من الأفعال لغير عله ولا معنى؟ قيل له: لا- يجوز ذلك لأنه حكيم غير عابث ولا جاهل » (۱). ترجمه: اگر کسی بپرسد و بگوید: مرا آنگاه کن که آیا جایز است (خدای) حکیم بنده خود را به کاری از کارها، بدون علت و بدون مقصود و منظوری مکلف گرداند؟ (در جواب) به او گفته می شود: چنین چیزی ممکن نیست؛ زیرا او حکیمی است که کار بیهوده نمی کند و نادان هم نیست.

آنچه بزرگان از فقهاء گفته اند

فقهای بزرگ شیعه نیز به اتکاء این ادله و آیات و همین اخبار و شواهد تاریخی بدون هیچ تردید و شبهه ای به حرمت استفاده از غنائم در ادیان گذشته تصریح کرده اند؛ از آن جمله علامه حلی رحمه الله می فرماید: « غنیمت در ادیان گذشته حرام بوده است. غنیمت را جمع می کردند، آنگاه آتشی می آمد و آن را می سوزانید. اما خدا چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را فرستاد به او انعام فرموده، خمس غنیمت را برای او قرار داد » (۲).

علامه مزبور در کتاب تذکره الفقهاء (۳) نیز همین مضمون را آورده است.

ص: ۷۱

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۹۹، حدیث ۱، باب ۳۴.

۲- منتهی المطلب: ج ۲، ص ۹۲۲.

۳- تذکره الفقهاء: ج ۱، ص ۴۱۹.

علامه مجلسی رحمه الله هم در مرآت العقول (۱) همین عبارت را آورده است؛ و بدین جهت به طور قاطع این عبارات را گفته اند که هم در صحّت احادیث مزبوره تردیدی نیست، و هم مطلب با آیات کتاب مجید موافقت دارد، و هم در کتب عهدین (گرچه به خاطر تحریف شدن آنها به هیچ وجه قابل استناد نیست) به این مطلب اشاره شده است.

ضمناً باید دانست که پیش از اسلام عادت بر آن بوده که غنائم جنگی را در اختیار سردار یا سرداران قرار می دادند؛ آنچه سرداران می پسندیدند، خود برمی داشتند، و مالهای منتخب را «صفایا» می نامیدند. به علاوه ربع اموال هم مخصوص آنان بود. باقی را به میل خود میان سربازان تقسیم می کردند. گاهی هم کلیه غنائم اختصاص به امراء داشت (۲)؛ و معنی عبارت فاضل جواد در مسالک الأفهام، که می فرماید:

«كان في الجاهلية ان الرؤساء منهم. كانوا يستأثرون الغنيمه لأنهم أهل الزیاسه» (۳)، عبارت از این است که: همه غنائم را به خود اختصاص می دادند، نه تنها ربع آن را.

به هر حال احکام جاهلیت ملاک احکام و قوانین اسلامی نیست.

زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ألا ان كل شیء من أمر الجاهلیه تحت قدمی موضوع» (۴).

ترجمه: هر چیز از کارهای جاهلیت را زیر دو پایم گذاردم.

ص: ۷۲

۱- مرآت العقول: ج ۶، ص ۲۴۶، باب الفیء و الأنفال.

۲- احکام قرآن، محمّد خزائلی: ص ۴۵۷.

۳- مسالک الأفهام: ج ۲، ص ۹۵.

۴- سنن الدارمی: ج ۲، ص ۴۷، کتاب المناسک، باب فی سنه الحاج.

سؤال - آیا آیه « و اعلموا أنما غنمتم ... »، روشنگر یک حکم عملی و فرعی است یا ارشاد به یک امر اعتقادی و دانستی؟
 جواب - اگر در قرآن کریم مخصوصاً آیاتی که به منظور اعلام حکمی از احکام نازل شده و همچنین در روایاتی که به منظور بیان یک قانون از قوانین اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه صادر شده دقت کنیم، می یابیم که برای بیان حکم و ابلاغ قوانین اسلامی تعبیر خاصی انتخاب نشده و نیز هیأت و ترکیب ویژه ای استخدام نگردیده؛ بلکه گاهی ماده امر (ا - م ر) یا نهی (ن - ه - ی) استعمال شده است؛ مانند: « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ... » (۱). و گاهی صیغه امر یا نهی به کار رفته است؛ مانند: « أقم الصلاة - اتوا الزكاة - لاتأكلوا الرِّبا - لا یغتب بعضکم بعضاً »؛ و در بعضی موارد از جمله هایی که به حسب ظاهر جمله خبریه است، استفاده شده؛ مانند: « و الوالدات یرضعن أولادهن - والمطلقات یتربصن - ولله علی الناس حج البيت »؛ و در پاره ای از موارد، خود حکم

ص: ۷۳

در قالب فعلی از افعال بیان شده ؛ مانند : « کتب علیکم الصّیام - حرّمت علیکم أمّهاتکم - أحل لکم ما وراء ذلکم - قد فرض اللّٰه لکم تحله ایمانکم »، و امثال اینها . ولی آنچه فعلاً لازم است مورد بحث و بررسی قرار گیرد، نحوه دیگری از بیان احکام است که در کتاب و سنّت به چشم می خورد ؛ و آن اثبات حکم است به زبان اعلام موضوع، و یا نفی حکم است به زبان نفی موضوع، به این شرح که : گاهی شارع مقدّس اسلام به بیان حکم می پردازد و نسبت به موضوع حکم شرح و بسطی ندارد ؛ مانند : « أوفوا بالعقود » که در اینجا حکم به وجوب « وفاء » را صادر فرموده، ولی نسبت به موضوع حکم، که عقود باشد، بیانی نفرموده ؛ و گاهی هم حکم را خاطر نشان می سازد و هم به توضیح موضوع پرداخته و آن را تحت عنوان مناسب و کلی تری در می آورد ؛ مانند : « إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ » (۱). در اینجا هم حکم به وجوب اجتناب داده و هم موضوع را، که خمر و میسر و انصاب و ازلام است، تحت عنوان رجس قرار داده و به این وسیله مصادیق رجس را معرّفی فرموده، که خود این عنوان تلویحاً نوع حکم را مشخص می سازد . یا در قرآن می فرماید : «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَمَا عَتَرُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَمَّا تَقَرَّبُوهُنَّ» (۲) در این آیه هم حکم به وجوب اعتزال صادر شده، و هم عنوان موضوع طرح شده (اذی).

ص: ۷۴

۱- مائده / آیه ۹۰ .

۲- بقره / آیه ۲۲۲ .

و نیز مشابه دو آیه قبل است: « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ » (۱) ولی در پاره ای از موارد تنها به ذکر موضوع پرداخته و مخاطب را با موضوع آشنا می سازد و نسبت به حکم ساکت است؛ و این در موردی است که مخاطب به ضوابط قوانین اسلامی آگاهی دارد. تنها کافی است موضوع حکم به وی معرفی شود. در اینجا است که شارع، قانون و حکم را به صورت اعلام موضوع بیان می نماید؛ مثلاً ابتدا به بیان یک حکم کلی پرداخته، می فرماید: « وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا » (۲). برای هر کس از آنچه والدین و خویشان از خود بگذارند، وارثانی قرار داده ایم؛ و کسانی که پیمانهای شما آنان را به شما مربوط ساخته (ضامن جریره)، پس به آنان نصیبشان را بدهید که خدا بر هر امری گواه است. در این آیه شریفه حکم اموال میت صادر شده، که واجب است به ورثه پرداخته شود و با بیان این آیه، ضابطه ارث و حکم نصیب ورثه را معین می کند. سپس وقتی به آیات دیگر ارث مراجعه می شود، آنجا حکم تکرار نشده، بلکه تنها نصیب هر یک تعیین شده؛ مثلاً در سوره نساء سهم یک دختر یک دوّم تعیین شده، و سهم دو دختر و بیشتر دو سوّم، و سهم هر یک از پدر و مادر یک ششم، و اگر فقط مادر حیات داشته باشد یک سوّم.

ص: ۷۵

۱- حجرات / آیه ۱۰.

۲- نساء / آیه ۳۳.

می فرماید: « فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِيَّتِي بِهَا... » (۱) اگر زنان بیش از دو نفر باشند، دو سوم میراث مخصوص آنها است، و اگر وارث یک دختر باشد، نصف (مال) به او تعلق دارد و برای هر یک از پدر و مادر اگر برای متوفی فرزندی باشد، یک ششم میراث است و اگر برای او فرزندی نباشد و پدر و مادر از او ارث ببرند، سهم مادر متوفی یک سوم است؛ ولی اگر برای متوفی برادرانی باشد، برای مادرش یک ششم میراث خواهد بود. در این آیه و آیات مشابه آن، حکم سهام به میان نیامده، زیرا مخاطب حکم را از آیه دیگر آموخته، تنها کافی است سهم هر یک از ورثه به وی ابلاغ شود. در احادیث نیز این روش در بیان احکام وجود دارد؛ مثلاً در مورد طواف و اینکه در طواف واجب طهارت لازم است، در بعضی از روایات به جای آنکه صریحاً دستور وجوب وضوء را صادر کند، طواف را به منزله نماز قرار داده می فرماید: «الطواف بالبيت صلاة»؛ و طواف را از مصادیق نماز می شمارد و از این مسیر حکم را اثبات می نماید، یا در بعضی روایات در مورد حکم به حرمت خویشان رضاعی می فرماید: «الرضاع لحمه كلحمه النسب»؛ یعنی رضاع پیوندی، مانند پیوند نسب است؛ و به وسیله تشبیه، حکم به حرمت را تفهیم می نماید.

ص: ۷۶

امّا نفی حکم به زبان نفی موضوع، در احادیث مأثوره نمونه های فراوان دارد، از جمله در مسأله « کثیر الشک » می فرماید: « لا شکّ لكثير الشكّ »؛ یعنی شکی برای کثیر الشک نیست. مقصود واقعی در این جمله آن است که کثیر الشک حکم شک کنندگان دیگر را ندارد؛ ولی برای انشاء این حکم ظاهراً نفی اصل موضوع شده، می فرماید: « لا شکّ »؛ یعنی اصلاً شکّ کثیر الشک، شک نیست. و جالب تر آن است که سؤال کنندگان نیز در موقعی که می خواستند از حکمی سؤال کنند، موضوع را مطرح می کردند؛ مانند: « یسئلونک عن المحیض » (۱)؛ یعنی: از زن حائض از تو می پرسند. « یسئلونک عن الیتامی » (۲)؛ یعنی: از تو راجع به یتامی می پرسند. « یسئلونک عن الأنفال » (۳)؛ یعنی: از تو راجع به انفال می پرسند. « یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فيه » (۴)؛ یعنی: از تو راجع به جنگ در ماه حرام می پرسند. « یسئلونک عن الخمر والمیسر » (۵)؛ یعنی: از تو راجع به شراب و قمار می پرسند. که در همه این موارد در حقیقت از حکم استفهام و سؤال می کردند. ولی در متن سؤال موضوع حکم را عنوان می کردند.

ص: ۷۷

- ۱- بقره / آیه ۲۲۲ .
- ۲- بقره / آیه ۲۲۰ .
- ۳- أنفال / آیه ۱ .
- ۴- بقره / آیه ۲۱۷ .
- ۵- بقره / آیه ۲۱۹ .

بعد از توضیح این مطالب، وقت آن رسیده است که آیه خمس بررسی شود تا معلوم گردد آیه روشنگر یک حکم عملی و فرعی است، نه ارشاد به یک امر اعتقادی و دانستنی. اولاً: با اینکه عامه و خاصه در متعلق خمس و کیفیت تقسیم آن با هم اختلاف دارند، ولی در این جهت متفقند که این آیه مبین حکم خمس است و همه علمای اسلام بدون استثناء وجوب خمس را از این آیه استنباط کرده اند؛ حتی ابن هشام در سیره می نویسد: «ثُمَّ أَعْلَمَهُمْ مَقَاسَ الْفِيءِ وَ حَكْمَهُ فِيهِ حِينَ أَحَلَّهُ لَهُمْ. فَقَالَ: وَ أَعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...» (۱) ترجمه: سپس موارد تقسیم غنائم و حکم خود را در آن به آنها اعلام فرموده، پس گفته است: و اعلموا... ثانياً: عبارت آیه از نظر ادبی گویای یک حکم شرعی است، چنان که زمخشری می نویسد: «فَأَنَّ لِلَّهِ» مبتداء، خبره محذوف، تقدیره: فحق، - أو فواجب - أَنَّ لِلَّهِ خَمْسَهُ» (۲). ترجمه: جمله «أَنَّ لِلَّهِ خَمْسَهُ» (که در تأویل مفرد است) مبتداء، و خبر آن محذوف است؛ و در تقدیر چنین است: «حق - أو واجب - أَنَّ لِلَّهِ خَمْسَهُ»؛ بنابراین حکم وجوب به واسطه خبر محذوف اعلام شده که سیاق کلام بر آن دلالت دارد.

ص: ۷۸

۱- سیره، ابن هشام: ج ۲، ص ۶۷۲.

۲- کشاف: ج ۲، ص ۲۲۱.

ثالثاً: به فرض اینکه گفتار زمخشری را نپذیریم، می‌گوییم: این آیه از مصادیق بحث گذشته است، یعنی بیان حکم است به زبان اعلام موضوع. زیرا هرگاه مخاطب دانست که خمس غنیمت در ملک وی نیست و مالک آن شش طایفه مذکوره در آیه هستند، وظیفه خود می‌داند که خمس را به آنها عرضه دارد، و این مقدار از مال را در دست خود امانت می‌داند. و خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۱). خدا به شما امر می‌کند که امانات را - البته - به صاحبانشان باز دهید. و چون تا علم به موضوع حاصل نگردد، مکلف نسبت به حکم مسئولیتی ندارد (تنجیز حکم تابع علم به موضوع است)، خداوند فرموده: «و اعلموا ...». پس در هر صورت آیه به طور قطع برای بیان یک حکم شرعی است، نه ارشاد به یک امر اعتقادی، آن طوری که بعضی‌ها گمان کرده‌اند.

اگر آیه شریفه خمس روشنگر...

سؤال - اگر آیه شریفه خمس روشنگر یک حکم عملی و فرعی است، پس چرا حکم با جمله «و اعلموا»، که با یک امر اعتقادی سازش دارد، شروع شده است؟ جواب - با توجه به کلمات علماء و دانشمندان فریقین، حکمت ذکر این جمله در ابتدای آیه شریفه آشکار می‌گردد:

ص: ۷۹

۱ - عالم شیعی مذهب، فاضل مقداد، در کتاب خود می نویسد: «إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ» و هو متعلّق بمحذوف، ای کون الخمس لهؤلاء المذكورين واجب، فأدّوه، إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ . بدلیل - فاعلموا - لأنّ المراد هنا من العلم، العمل بمقتضاها «(۱)».

ترجمه: جمله شرطیه «إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ» متعلّق به فعل محذوف است؛ یعنی خمسی که مخصوص همان کسانی است که در آیه نام برده شده اند، واجب است، پس اداء کنید اگر ایمان آورده اید (که جمله: «فأدّوه» در تقدیر است) به دلیل «واعلموا»، زیرا در اینجا مراد از علم، عمل به مقتضای آیه است. ۲ - دانشمند مشهور معتزلی، زمخشری، در تفسیر کشاف می نویسد: «فإن قلت: بم تعلق قوله: «إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ»؟ قلت: بمحذوف يدلّ عليه (واعلموا)؛ المعنى: إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فاعلموا أنّ الخمس من الغنيمه يجب التقرب به، فاقطعوا عنه أطماعكم و اقتنعوا بالأخماس الأربعة، و ليس المراد بالعلم المجرد، و لكنّه العلم المضمن بالعمل، و الطاعه لأمر الله تعالى؛ لأنّ العلم المجرد يستوى فيه المؤمن و الكافر»(۲). ترجمه: اگر بگوییم: «إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ» به چه چیز تعلق دارد؟ می گویم: به فعل محذوفی که جمله «واعلموا» بر آن دلالت دارد. و معنی این است که: اگر ایمان به خدا دارید، بدانید که تقرب به خدا به واسطه

ص: ۸۰

۱- کنز العرفان: ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- کشاف: ج ۲، ص ۲۲۲.

پرداختن خمس غنیمت واجب است، پس طمعهای خودتان را از آن قطع کنید. و به چهار پنجم آن قانع باشید. و مراد از علم، علم تنها نیست، ولیکن مراد علمی است که توأم با عمل و فرمان برداری خدا باشد، زیرا علم تنها مؤمن و کافر در آن یکسان اند. زمخشری جمله شرطیه « إن كنتم آمنتم بالله » را قرینه دانسته بر اینکه مراد از علم اعتقاد و دانستن صرف نیست. ۳ - مفسر معروف اشعری مذهب، ناصر الدین ابو سعید، مشهور به بیضاوی در تفسیر خود « أنوار التنزیل » می نویسد: « إن كنتم آمنتم بالله » متعلق بمحذوف دلّ علیه و اعلموا ای: إن كنتم آمنتم بالله فاعلموا أنه جعل الخمس لهؤلاء فسلموه اليهم و اقتنعوا بالاخماس الاربعه الباقیه، فإن العلم العملي إذا أمر به لم يرد منه العلم المجرد لأنه مقصود بالعرض و المقصود بالذات هو العمل « (۱). ترجمه: جمله « إن كنتم ... » متعلق به فعل محذوفی است که « واعلموا » بر آن دلالت دارد؛ یعنی اگر ایمان به خداوند متعال دارید، بدانید که خمس (یک پنجم) برای آنان قرار داده شده، پس خمس را به آنان تسلیم کنید و به چهار پنجم باقیمانده قناعت کنید؛ و علم قابل عمل هرگاه مورد امر قرار گیرد، دانستن صرف از آن اراده نمی شود، زیرا دانستن تنها مقصود بالعرض است و مقصود بالذات فقط عمل است.

ص: ۸۱

۱- أنوار التنزیل: ج ۳، ص ۵۱.

سؤال - آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا عاملین آن جناب، مأمور أخذ و دریافت خمس بودند یا مردم موظف به پرداخت آن بودند؛ و آیا پیامبر صلی الله علیه وآله دهنده بود یا گیرنده؟ جواب - همچنان که در زکات گاهی به پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب می شد که: «خذ من أموالهم صدقه» یعنی از اموال مردم زکات بگیر، گاهی هم به مردم توصیه می شد که: «آتوا الزکاه»؛ یعنی زکات را بپردازید؛ در مورد خمس نیز چنین است، زیرا گاهی پیامبر صلی الله علیه وآله خود یا کارمندانش خمس را می گرفتند و یا پیامبر صلی الله علیه وآله به کارمندان دستور می داد که خمس را بگیرند؛ مانند نامه ای که به عمرو بن حزم، کارمند خود می نویسد؛ و در ضمن نامه، مأموریت‌های وی را متذکر می شود و می نویسد: «و أمره أن يأخذ من الغنائم (المغانم) خمس الله» (۱) ترجمه: به وی امر فرمود که از غنیمت‌ها خمس خدا را بگیرد. و گاهی به مردم توصیه می کند که خمس را بپردازند، چنان چه از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده که آن بزرگوار به ابی ذر و سلمان و مقداد، ضمن اینکه فرایض و واجبات اسلامی را به آنان تعلیم می داد، می فرمود: «و إخراج الخمس من کل ما یملکه أحد من الناس حتی یرفعه إلى ولی المؤمنین و أمیرهم» (۲). ترجمه: بیرون کردن خمس از هر چه که مردم آن را مالک می شوند نیز واجب است، تا آنکه آن را به دست سرپرست مؤمنین و زمامدارشان برسانند.

ص: ۸۲

۱- مکاتیب الرسول: ص ۲۰۶.

۲- مکاتیب الرسول: ص ۲۰۶.

باز می بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به شرحبیل بن کلال و نعیم بن کلال و حارث بن کلال، که رؤسای قبیله : ذی رعین و قبیله معافر و قبیله همدان بودند، نامه ای نوشته، که در متن آن نامه چنین آمده است : « أمّا بعد، فقد رجع رسولکم، و اعطیتم من الغنائم خمس الله عزوجلّ » (۱). ترجمه : فرستاده (و نماینده شما، به سوی من) بازگشت و شما از غنیمتها خمس خدای عزوجلّ را داده بودید . در این نامه، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به خمسی که آن را پرداخته اند، اشاره فرموده است . و نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به سایر قبائل نامه نوشته و آنان را مأمور به پرداخت خمس فرموده است، با توجه به اینکه در اکثر نامه ها ، عموم مردم را مخاطب قرار داده، بدین صورت که ابتدا رئیس قبیله را نام می برد و سپس با کلماتی مانند : « و من آمن معہ » ؛ یعنی، و کسانی که به او ایمان آوردند ؛ یا : « و من تبعه من المسلمین » ؛ و مسلمانانی که از او پیروی می کنند، یا : « و من اسلم منهم » ؛ یعنی، و کسانی از آنها که اسلام آورده اند، سایر مردم قبیله را به رئیس قبیله عطف می فرمود. اکنون به متن بعضی از نامه ها توجه کنید : ۱ - کتابه صلی الله علیه وآله لعمر بن معبد الجهنی و بنی الحرقه من جهینه و بنی الجرزم من جهینه : من أسلم منهم ...، و اعطی من الغنائم الخمس (۲).

ص: ۸۳

۱- مکاتیب الرسول : ص ۲۰۸ .

۲- مکاتیب الرسول : ص ۳۴۱ .

۲ - کتابه صلی الله علیه وآله لمالک بن أحمَر الجذامی : بسم الله الرحمن الرحيم، هذا کتاب من محمد رسول الله لمالک بن أحمَر و لمن تبعه من المسلمين، امانا لهم ما اقاموا الصلاة ... ، و ادوا الخمس من المغنم (۱). در این نامه به مالک بن احمَر و قبیله اش دستور داده که خمس غنیمت را بدهند . ۳ - کتابه صلی الله علیه وآله لعبد یغوث بن وعله الحارثی : ان له ما أسلم علیه من أرضها و أشیائها (یعنی نخلها) ما اقام الصلاة و آتی الزکاه، و اعطى خمس المغنم فی الغزو « (۲). توضیح اینکه : در مکاتیب الرسول می نویسد : « عبد یغوث یک قبیله از بنی حارث هستند، نه اینکه اسم شخص خاصی باشد ». در این نامه به آنها دستور پرداخت خمس می دهد . ۴ - کتابه صلی الله علیه وآله لجناده : بسم الله الرحمن الرحيم، هذا کتاب من محمد رسول الله لجناده و قومه و من أتبعه، باقام الصلاة ... ، و اعطى الخمس من المغنم خمس الله (۳). در این نامه به جناده و قبیله اش می نویسد که خمس از غنیمتها، که خمس خداست، را بپردازید . ۵ - کتابه صلی الله علیه وآله لنهشل بن مالک الوائلی الباهلی : باسمک اللهم، هذا کتاب من محمد رسول الله لنهشل بن مالک و من معه من بنی وائل لمن اسلم، ... ، و اعطى من المغنم خمس الله (۴). در این نامه به بنی وائل می نویسد که باید از غنیمتها، خمس خدا را بپردازید .

ص: ۸۴

۱- مکاتیب الرسول : ص ۳۴۹ .

۲- همان مدرک : ص ۳۵۹ .

۳- همان مدرک : ص ۳۶۱ .

۴- همان مدرک : ص ۳۱۰ .

۶ - کتابه صلی الله علیه وآله لفجیع بن عبداللّٰه : هذا کتاب من محمّد النبی للفجیع و من تبعه و من اسلم، ... ، و اعطی من المغنم خمس اللّٰه (۱). در این نامه به فجیع و دیگر مسلمانان می نویسد که خمس خدا را از غنائم بپردازید . ۷ - کتابه صلی الله علیه وآله لینی جوین الطائیین : لمن آمن منهم باللّٰه، ... ، و اعطی من المغنم خمس اللّٰه (۲). در این نامه به طائی ها دستور می دهد که از غنائم، خمس خدا را بدهند . ۸ - کتابه صلی الله علیه وآله لینی معاویه بن جریول الطائیین : لمن اسلم منهم، ... ، و اعطی من المغنم خمس اللّٰه (۳) در این نامه به دسته ای دیگر از طائیین، همان دستور را می دهد . ۹ - کتابه صلی الله علیه وآله لجهینه : بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم، هذا کتاب من اللّٰه العزیز علی لسان رسوله بحقّ صادق و کتاب ناطق، مع عمرو بن مره، لجهینه بن زید : ان لکم بطون الأرض ... ، علی ان تؤدّوا الخمس (۴). در این نامه به جهینه می نویسد که باید خمس را بدهد . ۱۰ - کتابه صلی الله علیه وآله لصیفی بن عامر : بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم، هذا کتاب من محمّد رسول اللّٰه ، لصیفی بن عامر علی بنی ثعلبه بن عامر ، من اسلم منهم و اقام الصلاه

ص: ۸۵

۱- مکاتیب الرّسول : ص ۳۱۵ .

۲- همان مدرک : ص ۳۳۹ .

۳- همان مدرک : ص ۳۴۰ .

۴- همان مدرک : ص ۳۶۵ .

و آتی الزکاه، و اعطی خمس المغنم و سهم النبی و الصفی فهو آمن بامان الله (۱) در این نامه می فرماید: هر کس خمس غنیمت و سهم پیامبر و اموال برگزیده را بپردازد، در امان خدا است. با دقت در این نامه ها، معلوم می شود که خمس را مردم باید بپردازند. حال اگر گفته شود که فرق است بین جنگهایی که خود پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتند و بین جنگهایی که شخص پیامبر حضور نداشتند! به این صورت است که در جنگهایی که خود آن حضرت، حضور داشتند خمس را مردم نباید بدهند، بلکه پیامبر باید جدا کند؛ و در جنگهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله حضور نداشتند، مردم باید خمس غنائم را به نمایندگان آن حضرت بدهند. واضح است که اگر آن قبائل بدون اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ رفته بودند، همه غنائم از پیامبر بود؛ طبق روایتی که شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «إذا غزا قوم بغیر إذن الإمام فغنموا کانت الغنیمه کلها للإمام، و إذا غزوا بأمر الإمام فغنموا کان الخمس للإمام» (۲) ترجمه: هنگامی که قومی بدون اجازه امام جنگیدند و غنیمت بردند، تمام غنیمتها مال امام است؛ و اگر به امر امام جنگ کردند و غنیمت بردند، یک پنجم آن مال امام است.

ص: ۸۶

۱- مکاتیب الرسول: ص ۳۷۴.

۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۵، حدیث ۱۲، باب ۳۸.

و اگر به اجازه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جنگ رفته بودند ، ناچار پیامبر امیری برای آنها معین کرده و آن امیر موظف بود همان طور که پیامبر نسبت به غنائم رفتار می کرد ، عمل کند ؛ فرق گذاشتن بین پیامبر صلی الله علیه و آله و نمایندگان آن حضرت ، در این جهت ، ادعایی است بدون دلیل ؛ و اگر جنگی در کار نبوده ، معلوم می شود در غیر غنائم نیز خمس بوده است . اما اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گیرنده خمس بود یا دهنده ؟ همان طوری که توضیح داده شد ، موارد مختلف بود . در پاره ای از موارد ، مانند غنائم جنگی ، پیامبر صلی الله علیه و آله خمس را خود جدا می فرمود و به مصرف می رسانید و در این موارد ، آن جناب دهنده تنها بود ، ولی در پاره ای از موارد هم گیرنده و هم دهنده بود ؛ مثلاً در مناقب ابن شهر آشوب و نیز در صحیح مسلم درباره جریان فدک می گوید : « ثم فتحوا الباب و خرجوا إلى رسول الله و أسلم من أسلم منهم فأقرهم في بيوتهم وأخذ منهم أخماسهم ، ... » . ترجمه : سپس درب را گشودند و به سوی رسول خدا بیرون آمدند و اسلام آوردگان ، اسلام خود را ابراز داشتند ، پس پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در خانه هایشان قرار داد و خمسهایشان را از آنها گرفت . و مسلم است پس از گرفتن خمسها ، آن را به مصرف هم رسانیده است .

زیرا پس از این عبارت، می فرماید: «فتزل: «و آت ذا القربی حقه». قال: و ما هو؟ قال: اعط فاطمه فدكاً» (۱). ترجمه: پس آیه «و آت ذا القربی حقه» نازل شد. فرمود: و آن حق چیست؟ فرمود: فدک را به فاطمه ببخش. در صحیح مسلم آمده: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ادعوا إليّ محميه بن جزء. و هو رجل من بني أسد، كان رسول الله صلى الله عليه وآله استعمله (۲) على الاخماس» (۳). ترجمه: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: محمیه بن جزء را به سوی من بخوانید. و او از افراد بنی اسد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را مأمور گرفتن خمس قرار داده بود. بنا بر این حدیث، محمیه از جانب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عامل گرفتن خمس بوده است.

ص: ۸۸

۱- مناقب آل ابی طالب: ج ۱، ص ۱۲۳؛ صحیح مسلم: ج ۱۰، ص ۲۱۲، باب المساقاه.

۲- استعمله (جعله عاملاً و - ساله ان يعمل / أقرب الموارد: ج ۲، ص ۸۳۱.

۳- صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۱۹، باب تحريم الزكاه على رسول الله.

در مسند احمد حنبل آمده است: «فقال عبدالله بن بريده : حدثني أبي بريده قال : أبغضت علياً بغضاً لم يبغضه أحد قط قال : و أحببت رجلاً من قريش لم أحبه إلا علي بغضه علياً . قال : فبعث ذلك الرجل علي خيل - فصحبته ما أصحبه إلا علي بغضه علياً - قال : فأصبنا سيياً . قال : فكتب إلي رسول الله صلى الله عليه وآله : ابعث الينا من يخمسه . قال : فبعث الينا علياً » (۱). ترجمه : عبدالله بن بريده گفت : پدرم (بريده) برای من نقل کرد که : من آنچه‌ان با علی، دشمن بودم که هرگز هیچ شخصی با او اینطور دشمن نبود . و مردی بود از قریش که من او را دوست می داشتم . و دوستی من با او نبود مگر به خاطر دشمنی او با علی . اتفاقاً آن مرد به سرکردگی لشکری گماشته و فرستاده شد . من او را همراهی کردم، و او را همراهی نکردم مگر به خاطر اینکه با علی دشمن بود . بريده گفت : تصادفاً به غنیمتی دست یافتیم . آنگاه، آن مرد به رسول الله نامه ای نوشت که کسی را بفرست تا خمس این غنائم را بگیرد .

ص: ۸۹

بریده گفت : پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرستاد . در این حدیث، حضرت علی علیه السلام را به عنوان عامل
خمس و مأمور گرفتن خمس معرفی کرده است (۱)

ص: ۹۰

۱- و نیز در صحیح بخاری: ص ۲۰۷، جزء ۵، حدیث جالبی در این راستا دارد .

سؤال - آیا در لغت و اصطلاح و استعمالات عرب، «غنیمت» به چه معنی آمده است؟

در لغت

جواب - آیاً در لغت : ۱ - ازهری در تهذیب اللغه می نویسد : « قال اللیث : الغنم الفوز بالشیء من غیر مشقّه » (۱). ترجمه : لیث گفته : غنیمت دست یافتن به چیزی بدون مشقت و رنج است .

۲ - در لسان العرب در مادّه « غنم » می نویسد : « و فی الحدیث : الرّهن لمن رهنه له غنمه و علیه غرّمه ؛ غنمه : زیادته و نماؤه و فاضل قیمتہ ؛ ... و فی الحدیث : الصوم فی الشتاء الغنیمه الباردة . سّمَاه : غنیمه، لما فیہ من الأجر و الثواب » (۲). ترجمه : در حدیث آمده که رهن مال کسی است که رهن داده، غنیمتش به نفع او و خسارتش برعهده اوست؛ و غنیمت رهن، رشد و درآمد و افزایش قیمت آن است؛

ص: ۹۱

۱- تهذیب اللغه : ج ۸ ، ص ۱۴۹ .

۲- لسان العرب، ابن منظور : ج ۱۲ ، ص ۴۴۵ و ۴۴۶ .

و در حدیث آمده که : روزه در زمستان، غنیمت بی رنج است و بدین جهت (روزه) غنیمت نامیده شده که در آن اجر و ثواب است . ۳- فیومی در مصباح المنیر می نویسد : « غنمت الشیء (اغنمه) (غنما) : اصبته (غنیمه) و (مغنما) و الجمع (الغنائم) و (المغانم) و « الغنم بالغزم » ای : مقابل به، فکما انّ المالك یختص بالغنم ولا یشار که فیہ أحد فکذلک یتحمّل الغرم و لا یتحمّل معه أحد وهذا معنی قولهم : الغرم مجبور بالغنم «(۱)». ترجمه : غنمت الشیء (فعل ماضی) و اغنمه (فعل مضارع) ؛ یعنی به آن چیز به عنوان بهره دست یافتم و جمع غنیمت غنائم و مغانم است ؛ و اینکه می گویند « الغنم بالغرم »، به این معناست که سود مقابل زیان است، پس همان طوری که غنیمت (سود) مخصوص مالک است و کسی در آن شریک نیست، همچنین مالک باید زیان را تحمّل کند و کسی با او در تحمّل زیان شریک نیست و همین، معنی گفتار مردم است که می گویند : « الغرم مجبور بالغنم » ؛ (یعنی زیان به سود جبران می شود). ۴- فیروز آبادی در قاموس اللغه می نویسد : « المغنم و الغنیم و الغنیمه و الغنم بالضم : الفیء، و غنم بالكسر غنما بالضم و بالفتح و بالتحریک و غنیمه و غنمانا بالضم و الفوز بالشیء بلا مشقّه «(۲)». ترجمه : مغنم و غنیم، و غنیمت و غنم (به ضم) : به معنی فیء است ؛ و غنم (به کسر نون) که (مصدرش) غنم (به ضم غین و به فتح غین) و غنم (به حرکت نون)

ص: ۹۲

۱- مصباح المنیر : ج ۲ ، ص ۴۵۴ ، ماده غنمت .

۲- قاموس اللغه : ج ۴ ، ص ۵۴۳ ، باب المیم .

و غنیمت و غنمان (به ضم غین)، رسیدن به چیزی، بدون رنج است . ۵- طریحی در مجمع البحرین می نویسد : « الغنیمه فی الاصل هی الفائده المكتسبه »^(۱). ترجمه : غنیمت در اصل سودی است که به دست آید . ۶- در منتهی الارب می نویسد : « غنم بالضم : غنیمت و پیروزی به چیزی بی دسترنج یا غنم در حصول چیزی بی دسترنج آید و بس و در غنیمت غیر آن ... ؛ غنیمت کسفینه : مالی که از حرب کفار به دست یاب گردد ؛ و پیروزی به مالی بی دسترنج یا مال حرب کفار و بس ... ؛ مغنم : مال از حرب کفار حاصل شود و حصول چیزی بی دسترنج »^(۲). ۷- معیار اللغه می نویسد : « الغنم بالغرم کقفل فیهما ای یقابل به فکما انّ المالک یختص بالغنم لایشارکه أحد فکذلک یتحمّل الغرم و لا یتحمّل معه أحد و هذا معنی قولهم الغرم مجبور بالغنم ، قال بعضهم : الغنیمه ما نیل من أهل الشرك ... و عن آخر : الغنم کقفل الفی ء و الفوز بالشی ء بلا مشقّه »^(۳). ترجمه : غنم در مقابل غرم و هر دو بر وزن قفل است، پس همان طور که مالک به تنهایی غنیمت (سود) را می برد و کسی با او شریک نیست، همچنین زیان را

ص: ۹۳

۱- مجمع البحرین : ج ۳ ، ص ۳۳۳ .

۲- منتهی الارب : ص ۹۳۴ .

۳- معیار اللغه : ج ۲ ، ص ۵۲۷ .

تحمّل می کند بدون اینکه کسی با او شریک باشد، و این معنی این است که می گویند: «الغرم مجبور بالغنم»؛ بعضی گفته اند: غنیمت چیزی است که از اهل شرک به دست می آید...؛ و از دیگری نقل شده که غنم بر وزن قفل به معنی فیء است و (نیز) رسیدن به چیزی بدون رنج است. ۸- در اقرب الموارد آمده است: «الغنیمه ما يؤخذ من المحاربین عنوه و الحرب قائمه و الفیء ما نیل منهم بعد ان تضع الحرب اوزارها. جمعها: غنائم... و کلّ شیء مظفور به، فإنه یسمى غنماً بالضم و مغنماً و غنیمه» (۱) ترجمه: غنیمت آن چیزی است که از جنگجویان با اِعمال قدرت گرفته می شود، درحالی که جنگ درگیر است، و فیء چیزی است که از آنان بدست می آید، پس از اینکه جنگ سنگینی های خود را فرو گذارد؛ (یعنی جنگجویان سلاح خود را فرو گذارند و جنگ خاتمه یابد). جمع آن غنائم است...؛ و هر چیزی که انسان به آن پیروز شود و دست یابد، آن را غنم - به ضمّ غین - و مغنم و غنیمت نامند. ۹- در المنجد آمده: «غَنِمَ - غُنْمًا الشیء: فاز به و ناله بلا بدل...؛ الغنیمه جمعها، غنائم: ما يؤخذ من المحاربین عنوه؛ المكسب عموماً. يقال: «غنیمه بارده» أي طیبه أو بلا تعب؛ و قولهم «الغنم بالغرم» أي مقابل به» (۲).

ص: ۹۴

۱- اقرب الموارد: ج ۲، ص ۸۹۰.

۲- المنجد: ص ۵۶۱، ماده غنم، بند ۱.

ترجمه: غنیمت برد چیزی را، یعنی: به آن دست یافت و به آن چیز رسید بدون عوضی...؛ غنیمت جمعش غنائم است و آن چیزی است که از جنگیان به زور گرفته می شود؛ (و معنی دیگرش) به طور عموم، هر چیزی است که (انسان) کسب می کند و به دست می آورد، و گفته می شود: «غنیمت بارده» یعنی خوب یا بدون زحمت؛ و اینکه (عربها) می گویند: «الغنم بالغرم»، بدین معنی است که خسارت در مقابل سود. ۱۰- در معجم الوسیط می نویسد: «(غنم) الشیء - غنماً: فاز به...؛ و يقال: «الغنم بالغرم» مقابل به. فاللذی يعود علیه الغنم من شیء یتحمّل ما فیه من غرم» (۱). ترجمه: «غنم بالشیء» دست یافتن به آن چیز است و گفته می شود: «الغن بالغرم»، یعنی سود در مقابل زیان؛ پس کسی که سود به وی باز می گردد، او نیز باید تحمّل کند زیانی را که در آن است.

۱۱- راغب اصفهانی می نویسد: «و الغنم إصابته و الظفر به ثمّ إستعمل فی کلّ مظفور به من جهة العدی و غیرهم، قال: «و اعلّموا أنّما غنمتم...» (۲) ترجمه: غنم، رسیدن و دست یافتن به سود و بهره است، سپس در مورد سودی که از ناحیه دشمنان یا غیر اینها به دست آمده، استعمال شده است.

ص: ۹۵

۱- معجم الوسیط: ص ۶۷۰.

۲- مفردات غریب القرآن: ص ۳۶۶.

خداوند فرموده است: « و اعلموا أنما غنمتم من شیء ... ».

۱۲ - ابوالبقاء در کلیات می نویسد: « الغنم بالضم ، الغنیمه و غنمت الشیء اصبتہ غنیمه و مغنما و الجمع غنائم و مغانم و الغنم بالغرم أى مقابل به » (۱). ترجمه: غنم به ضم غین ، و غنیمت و مغنم ، جمعش غنائم و مغانم ، و « الغنم بالغرم » یعنی غنیمت در مقابل خسارت است .

غنیمت در استعمالات و عرف عرب

با مراجعه به اشعار جاهلی می یابیم که غنیمت به معنی مطلق درآمد است ، و به همین جهت درآمدهای جنگی را غنیمت گویند . به عبارت دیگر غنائم جنگی یکی از مصادیق معنای غنیمت است، نه اینکه غنیمت تنها به معنی غنائم جنگی باشد ؛ برای نمونه به اشعار زیر توجه نمائید : ۱ - قرطبی (أبی عبدالله محمّد بن أحمد الأنصاری) در کتاب تفسیرش می گوید : « الغنیمه فی اللغه ما یناله الرجل أو الجماعه بسعی و من ذلك قول الشاعر: وقد طوّفت فی الآفاق حتّی رضیت من الغنیمه بالایاب » (۲). ترجمه: غنیمت در لغت آن چیزی است که یک نفر یا یک گروه با تلاش و کوشش به آن برسند ؛ و از همین مفهوم است قول شاعر که می گوید: « در اطراف جهان

ص: ۹۶

۱- کلیات: ج ۳، ص ۳۰۶.

۲- الجامع لأحكام القرآن: ج ۸، ص ۱.

گردش کردم تا در میان همه درآمدها به بازگشت راضی شدم». شاعر بازگشت خود را به وطن غنیمت خوانده است. ۲ -
لید (که یکی از شاعران به نام جاهلی است و صاحب یکی از معلقات سبع است) درمعلقه خود، که چهارمین قطعه از معلقات
سبع است، درتوصیف قوم خود به جود و سخا گوید: «فضلا و ذو کرم یعین علی الندی سمح کسوب رغائب غنماها». زوزنی
در شرح معلقات سبع در تفسیر این شعر می گوید: «یقول: یفعل ما سبق ذکره تفضلاً و لم یزل منا، کریم یعین أصحابه علی
الکرم ای: یعطیهم ما یعطون جواب یکسب رغائب المعالی و یغتمها» (۱). ترجمه: شاعر می گوید: از روی نیکی و احسان
آنچه در اشعار قبل ذکر شده، انجام گرفته می شود؛ و پیوسته در بین ما مرد کریمی وجود دارد که به یاران خودش در جود و
بخشش کمک می دهد؛ یعنی آنچه آنها به دیگران می بخشند، او به آنان (یاران خود) می بخشد؛ و در بین ما مرد بسیار
بخشنده وجود دارد، که تحصیل کننده بزرگیها و به دست آورنده آقائیهها است. در این شعر «غنم» به معنی کسی است که
در به دست آوردن بزرگیها بسیار تلاش می کند و به معنی همان «کسوب» به کار رفته است. ۳ - مرحوم سید مرتضی در
کتاب «امالی» از مروان بن ابی حفصه نقل کرد که او می گوید:

ص: ۹۷

۱- شرح معلقات سبع، زوزنی: ص ۱۹۱.

« إذا هَمَّ القين الرحال بيباه حططن به ثقلا و أدركن مغنما »^(۱). و اشعار بسیاری در این زمینه جمع آوری شده که از حوصله این رساله بیرون است؛ و ما برای نمونه در نحوه استعمال غنیمت در روایات، به چهار جمله از نهج البلاغه اکتفا می کنیم:

۱- در خطبه ۷۶ درباره صفات خوب مردان می گوید: « إغتنم المهل »^(۲)؛ یعنی: مهلت را غنیمت شمرده است. ۲- در کلام ۱۲۰ درباره اخذ به شرایع می فرماید: « من أخذ بها لحقّ و غنم »^(۳)؛ یعنی هر که از شرایع پیروی کند، به حقّ ملحق شود و بهرمنند گردد. ۳- در نامه ای به عثمان بن حنیف می نویسد: « فوالله ما كنت من دنيكم تبرا، و لا أذخرت من غنائمها و فرا »^(۴). ترجمه: به خدا سوگند، از دنیای شما طلائی نیندوخته و از درآمدهای آن، مال فراوانی ذخیره نکرده ام. ۴- در عهدنامه مالک اشتر می نویسد: « و لا تكوننّ عليهم سبعا ضاريا تغتنم أكلهم »^(۵). ترجمه: مبادا نسبت به ایشان چون جانور درنده ای باشی که خوردن آنان را غنیمت بدانی.

ص: ۹۸

-
- ۱- أمالی المرتضى: ج ۲، ص ۱۷۱.
 - ۲- نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۲۵، خطبه ۷۶
 - ۳- نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۳۳، کلام ۱۲۰.
 - ۴- نهج البلاغه: ج ۳، ص ۷۰، نامه ۴۵.
 - ۵- نهج البلاغه: ج ۳، ص ۸۲، عهدنامه ۵۳.

فاضل ارجمند، آقای رضا استادی، در جزوه ای به نام «توضیحی پیرامون غنیمت در آیه خمس»، عبارات صد نفر از فقهاء و مفسرین و لغویین را جمع و ذکر نموده اند که همه بالاتفاق غنیمت را به معنی مطلق درآمد گرفته اند و ما گفتار لغویین آنها را قبلاً از آن کتاب نقل کردیم و اکنون به نام بعضی از فقهاء و کتابهایشان اشاره می کنیم: ۱ - شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱) در معانی الأخبار: ص ۲۷۲. ۲ - ابن عقیل به نقل از کتاب معتبر محقق اول. ۳ - شیخ مفید (متوفای ۴۱۳) در رساله الغریه، به نقل از مختلف علامه: ج ۳، ص ۳۱۳. ۴ - شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) در کتابهای خلاف: ج ۲، ص ۱۱۸؛ نهاییه: ص ۱۹۶؛ تبیان: ج ۵؛ استبصار: ج ۲، باب ۳۰؛ و مبسوط: ج ۲، ص ۶۴. ۵ - شیخ ابوالصلاح، به نقل از علامه حلی در مختلف: ج ۳، ص ۳۱۳. ۶ - شیخ امین الاسلام طبرسی (متوفای ۵۴۸) در مجمع البیان: ج ۴، ص ۵۴۳. ۷ - ابوالفتح رازی (متوفای بعد از ۵۵۲) در تفسیرش: ج ۵، ص ۴۱۴. ۸ - ابن زهره (متوفای ۵۸۵) در کتاب غنیم (کتاب الزکاه). ۹ - ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸) در کتاب متشابهات القرآن و مختلفه: ج ۲، ص ۱۷۵. ۱۰ - ابن حمزه طوسی (متوفای سده ششم) در کتاب وسیله: ص ۲۰۳، کتاب الجهاد. ۱۱ - محقق صاحب شرایع (متوفای ۶۷۶) در کتاب معتبر: ص ۲۹۲.

۱۲ - علامه حلی (متوفای ۷۲۶) در کتابهای منتهی : ج ۲ ؛ تذکره الفقهاء : ج ۱ ، ص ۲۵۱ ؛ تحریر الاحکام : ج ۱ ، ص ۱۳۸ ؛
و مختلف : ج ۳ ، ص ۳۱۳ ، المقصد السادس فی الخمس . ۱۳ - مرحوم فخرالمحققین (متوفای ۷۷۱) در کتاب ایضاح القواعد :
ج ۱ ، ص ۲۱۷ . ۱۴ - مرحوم شهید اول (متوفای ۷۸۶) در الدروس الشرعیه : ج ۱ ، ص ۲۵۸ ، کتاب الخمس ؛ و بیان : ص
۳۳۹ ، کتاب الخمس . ۱۵ - مرحوم فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶) در کنز العرفان : ج ۱ ، ص ۲۴۸ ؛ و نیز در کتاب تنقیح . ۱۶ -
مرحوم شهید ثانی (متوفای ۹۶۵) در کتاب شرح لمعه : ج ۲ ، ص ۶۶ ؛ و مسالک . ۱۷ - مرحوم مآفتح الله کاشانی (متوفای
۹۸۸) در تفسیر منهج الصادقین : ج ۴ ، ص ۱۹۲ . ۱۸ - مرحوم ملامحمدتقی مجلسی (متوفای ۱۰۷۰) در شرح فقیه : ج ۲ ، ص ۴۱
۱۹ - مرحوم فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱) در مفاتیح الشرایع : ج ۱ ، ص ۲۲۲ ، و وافی : ج ۳ . ۲۰ - مرحوم فاضل جواد (متوفای
سده یازدهم) در مسالک الافهام : ج ۲ ، ص ۷۶ ، کتاب الخمس . ۲۱ - مرحوم ملا صالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۶) در شرح
اصول کافی : ج ۷ ، ص ۳۹۲ . ۲۲ - مرحوم شیخ حرّ عاملی (متوفای ۱۱۰۴) در وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۳۸ . ۲۳ - مرحوم
جزائری (متوفای حدود ۱۱۵۰) در آیات الاحکام : ص ۳۱۷ . ۲۴ - مرحوم شیخ یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶) در حدائق :
ج ۱۲ ، ص ۳۲۰ .

ص : ۱۰۰

۲۵ - مرحوم وحید بهبهانی (متوفای ۱۲۰۵) در شرح مفاتیح فیض . ۲۶ - مرحوم میرزای قمی (متوفای ۱۲۳۱) در کتاب غنائم الایام : ص ۳۶۷ . ۲۷ - مرحوم سید عبدالله شبر (متوفای ۱۲۴۲) در کتاب تفسیرش : ص ۱۹۴ . ۲۸ - مرحوم ملا احمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵) در مستند الشیعه : ج ۲ ، ص ۷۱ ، کتاب الخمس . ۲۹ - مرحوم شیخ محمد حسن ، صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶) در جواهر: ج ۲۱ ، ص ۱۴۷ ، کتاب الجهاد . ۳۰ - مرحوم شیخ انصاری (متوفای ۱۲۸۱) در کتاب طهارت: ص ۵۲۵ ، کتاب الخمس . ۳۱ - مرحوم حاج آقا رضا همدانی (متوفای ۱۳۲۲) در کتاب مصباح الفقیه : ج ۳ ، ص ۱۰۹ ، کتاب الخمس . ۳۲ - مرحوم آیه الله بروجردی (متوفای ۱۳۸۰) به نقل از زبده المقال ، تقریرات خمس آن مرحوم : ص ۵ . ۳۳ - مرحوم آیه الله بهبهانی (متوفای ۱۳۹۶) در کتاب مصباح الهدایه : ص ۱۵۰ . ۳۴ - مرحوم شیخ محمد دزفولی ، در تجدید الدواریس : ج ۵ ، ص ۲۴۲ . ۳۵ - مرحوم شیخ فیاض الدین زنجانی ، در کتاب ذخائر الامامه : ص ۷ . ۳۶ - علامه طباطبائی، در کتاب تفسیرش : ج ۹ ، ص ۸۹ - ۹۱ (۱).

ص: ۱۰۱

۱- برای مطالعه و دقت در عبارات علمای نامبرده، به جزوه مزبور مراجعه نمایید؛ و آن جزوه جالب، ما را از بیان اقوال دانشمندان در این کتاب بی نیاز گردانید .

ممکن است گفته شود: معلوم نیست قبل از صدور روایاتی که در مورد سایر متعلقات خمس آمده، از خود آیه غیر از غنائم جنگ متبادر بوده و شاید پیش از صدور روایات متبادر، غنائم جنگی بوده است و شاید فقهای ما که در بسیاری از موارد استیناس را در حکم استدلال می دانسته اند، برای مقابله با عامه، که عده ای از آنها استحسان را در فقه کافی می دانسته اند، از آیه حکم مطلق غنائم را استیناس کرده اند! ولی باید در جواب گفته شود: اگر از روایات شاهدهی برای تعمیم نبود، امکان داشت بگوئیم فقهاء از «غنتم» مطلق غنائم را استیناس کرده اند، ولی با مراجعه به روایات می بینیم پیامبر و ائمه علیهم السلام برای اثبات تعلق خمس به غیر غنائم جنگی نیز به همین آیه استدلال کرده اند؛ و ما به بعضی از این روایات می پردازیم: ۱- روایتی صحیح است که شیخ طوسی قدس سره آن را در تهذیب و استبصار، ازعلی بن مهزیار از امام باقر علیه السلام نقل می کند؛ در این روایت امام باقر علیه السلام می فرماید: «فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ: فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...»، وَالْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ - يَرْحَمُكَ اللَّهُ - فَهِيَ: الْغَنِيمَةُ، يَغْنَمُهَا الْمَرْءُ، وَالْفَائِدَةُ يَفِيدُهَا» (۱). ترجمه: اما غنائم و درآمدها: پس خمس آنها واجب است بر مردم در هر سال، خداوند فرموده: «و اعلموا انما غنتم ...»، و غنائم و فوائد غنیمتی است که انسان می برد و سودهایی است که پیدا می کند.

ص: ۱۰۲

۱- تهذیب الأحكام: ج ۴، ص ۱۴۱، حدیث ۲۰، باب ۳۹؛ استبصار: ج ۲، ص ۶۰، حدیث ۱۲، باب ۳۲.

اکنون به شرح این حدیث می پردازیم: اجمالاً آنکه امام علیه السلام برای وجوب خمس در مطلق فوائد و غنائم، به آیه شریفه استناد فرموده، پس اگر علماء و فقهای شیعه غنیمت در آیه را به معنی مطلق غنائم گرفته اند، از باب استیناس نبوده، بلکه مستند به این گونه روایات می باشد. ۲ - مرحوم شیخ صدوق روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین مضمون نقل کرده: «أنه قال فی وصیته له: - یا علی - إن عبدالمطلب سنّ فی الجاهلیه خمس سنن أجزاها الله له فی الإسلام، حرم نساء الآباء علی الابناء فأنزل الله عزوجل: « ولاتنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء » (۱)؛ و وجد کنزاً فأخرج منه الخمس و تصدق به، فأنزل الله عزوجل: « و اعلموا أنّ ما غنمتم من شیء فإنّ لله خمسہ ... » (۲) ترجمه: پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن پندهایی که به علی علیه السلام می داد، فرمود: یا علی، عبدالمطلب پنج سنّت در دوران جاهلیت قرار داد که خداوند آنها را در اسلام اجرا فرمود؛ وی زن پدرها را بر فرزندان حرام کرد و خداوند آیه: « ولاتنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء » را نازل فرمود؛ و دیگر اینکه گنجی پیدا کرد و خمس آن را در راه خدا انفاق کرد، پس این آیه نازل شد: « و اعلموا أنّ ما غنمتم ... ». اگر غنیمت در آیه تنها به معنی غنائم جنگی بود، آیه هیچ ارتباطی با سنّت عبدالمطلب نداشت، پس این حدیث دلالت دارد که غنیمت به مطلق درآمد گفته می شود، که گنج یکی از مصادیق آن می باشد؛ و خلاصه آنکه هر یک از خاصه و عامه مطابق مذهب خودشان برای غنیمت اصطلاحی قرار داده اند.

ص: ۱۰۳

۱- نساء / آیه ۲۲ .

۲- خصال: ص ۳۱۲، حدیث ۹۰، باب الخمسه .

در اصطلاح عامه غنیمت فقط غنائم جنگی است؛ و در اصطلاح خاصه (شیعه)، طبق لغت و استعمالات عرب و احادیث مذکوره ، غنیمت به معنی مطلق درآمد است ؛ و شافعی در کتاب الام (۱) و یحیی بن آدم در کتاب الخراج (۲) و ماوردی در الأحکام السلطانیه (۳) و ابو یوسف در الخراج (۴)، چون همه از عامه هستند ، مطابق مذهب خودشان غنیمت را برای غنائم جنگی اصطلاح گرفته اند ؛ و اصطلاح آنان برای شیعه حجت نیست . سؤال - آیا وقوع آیه شریفه «أثما غنمتم...» در بین آیات جهاد می تواند شاهد این باشد که غنیمت فقط به معنی غنائم جنگی است؛ و به تعبیر دیگر آیات قبل و بعد که مربوط به جنگ است، آیا حاکی از این نیست که غنیمت، غنیمت دارالحرب است؟ جواب - بدیهی است که استناد به یک قانون عام در بیان یکی از موارد خاصه و مصادیق آن، بسیار معمول و حتی در مکالمات روزمره کاملاً رایج است ، و در کلام خدا (قرآن) و روایات نیز بسیار به چشم می خورد ؛ و هرگز نباید فکر کرد که چون این حکم و قانون عام در این مورد و مصداق به کار آمده، پس ناچار منحصر به همین مورد است . و به قول معروف نباید مورد را مخصص عام قرار داد .

ص: ۱۰۴

۱- الام: ج ۴، ص ۲۳۸ .

۲- الخراج: ص ۱۷ .

۳- الأحکام السلطانیه: ص ۱۴۳، باب ۱۲، فی قسم الفیء و الغنیمه .

۴- الخراج: ص ۱۸ .

مثلاً: ملاحظه فرمائید، در سوره انفال، خداوند می فرماید: « وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَ لِيُزَيِّنَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » (۱). و خداوند آب را برای شما از آسمان فرو فرستاد تا شما را به آن آب پاک سازد و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دل‌های شما را به هم پیوند دهد و شما را به آن ثابت قدم نماید. این آیه به اجماع عموم مفسرین، در جنگ بدر نازل شده و آیات قبل و بعد و حتی خود آیه به قرینه: « و یثبت به الاقدام»، مربوط به جنگ بدر است؛ ولی در عین حال همه فقهاء و دانشمندان بزرگ، آیه را دلیل بر مطهریت آب به طور عموم گرفته اند و نزول این آیه را در مورد خاص، مانع عمومیت این حکم قرار نداده اند. از جمله: ۱ - فاضل مقداد می فرماید: « ان صریح الآیه يدل علی الامتنان بكون الماء مطهراً » (۲). یعنی: صریح آیه دلالت دارد بر منت گذاردن خداوند به اینکه آب مطهر است. ۲ - فاضل جواد می فرماید: « و فی الآیه دلالة علی كون الماء المطلق مطهراً يتطهر به من حدث الجنابه و غیره » (۳).

ص: ۱۰۵

-
- ۱- أنفال / آیه ۱۱ .
 - ۲- کنز العرفان: ج ۱، ص ۴۱ .
 - ۳- مسالك الأفهام: ج ۱، ص ۸۷ .

یعنی: و در آیه دلالت است بر اینکه آب پاک کننده است و آلودگی جنابت و غیره به وسیله آن پاک می گردد. ۳- مولی محمّد استرآبادی می نویسد: «و علی کلّ حال دلالتها علی أنّ الماء طاهر مطهر يتطهر به من الاحداث و الاخبث ظاهره» (۱)؛ یعنی، به هر حال دلالت آیه بر اینکه آب پاک است و به واسطه آن، آلودگیهای باطنی و کثافتهای ظاهری پاک می گردد، روشن و آشکار است. ۴- محقق اردبیلی می نویسد: «فیها دلالة علی کون الماء طاهراً و مطهراً يتطهر به و یرفع حدث الجنابه به» (۲)؛ یعنی، در این آیه دلالت است بر اینکه آب پاک کننده است و به وسیله آن، آلودگی جنابت و غیره پاک می گردد. همچنین می بینیم خداوند در قرآن می فرماید: «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» (۳). هنگامی که در زمین مسافرت کردید، بر شما باکی نیست که از (تعداد رکعات) نماز بکاهید (نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت انجام دهید). آیات قبل و بعد و حتی خود این آیه مربوط به جنگ و جهاد است، ولی ائمه هدی علیهم السلام و علمای بزرگ شیعه همگان برای وجوب قصر در نماز مطلق مسافر، به این آیه استناد فرموده اند و هیچ شخصی قائل نیست که این حکم در این آیه منحصر به سفر جنگی است.

ص: ۱۰۶

۱- آیات الأحکام: ص ۶۸.

۲- زبده البیان: ص ۳۱، کتاب الطهاره.

۳- نساء / آیه ۱۰۱.

در کتاب « من لا يحضره الفقيه » می فرماید: « روی عن زراره و محمّد بن مسلم أنّهما قالا: قلنا لأبي جعفر عليه السلام: ما تقول في الصلاة في السفر كيف هي؟ و كم هي؟ فقال: إنّ الله عزّوجلّ يقول: « و إذا ضربتم في الأرض فليس عليكم جناح أن تقصروا من الصّلاه » فصار التقصير في السفر واجباً كوجوب التمام في الحضر، قالا: قلنا: إنّما قال الله عزّوجلّ: « فليس عليكم جناح » ولم يقل: افعلوا، فكيف أوجب ذلك كما أوجب التمام في الحضر؟ فقال عليه السلام: أو ليس قد قال الله عزّوجلّ في الصفا و المروه: « إنّ الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما » (۱) ألا ترون أن الطواف بهما واجب مفروض » (۲). ترجمه: از زراره و محمّد بن مسلم روایت شده که آنها گفتند: ما به امام باقر علیه السلام گفتیم: چه می فرمائی در نماز در سفر؟ چگونه است و (عدد رکعات آن) چقدر است؟ فرمود: خداوند در قرآن فرموده: « هنگامی که روی زمین سفر کردید، بر شما باکی نیست که از (رکعات) نماز بکاهید»، پس قصر در سفر واجب است مانند نماز تمام در حضر، آن دو نفر گفتند: ما به حضرت عرض کردیم: خداوند فرموده: « هنگامی که سفر کردید، بر شما باکی نیست »؛ و فرموده: حتماً به جا آورید، پس چگونه نماز قصر در سفر و تمام در حضر واجب است؟ (یعنی ظاهر آیه دلالت بر وجوب قصر ندارد.) حضرت فرمود: آیا خدا در قرآن در مورد صفا و مروه فرمود که: « صفا و مروه از شعائر خداوند است پس کسی که حجّ خانه خدا و عمره به جا می آورد، باکی بر او نیست که آنها را طواف کند »؛ آیا نمی بینید که

ص: ۱۰۷

۱- بقره / آیه ۱۵۸ .

۲- من لا يحضره الفقيه: ج ۱، ص ۴۳۴، حدیث ۱۲۶۵، باب الصلاة في السفر .

طوافِ صفا و مروه واجب است؟! (یعنی با اینکه سعی بین صفا و مروه واجب است، خداوند کلمه « لا جناح، یعنی: باکی نیست » را به کار برده. پس می تواند کلمه « لا جناح » در مورد نماز مسافر هم معنی وجوب بدهد).

اما آیه خمس

ما به قرینه لغت و استعمالات عرب و روایات، ثابت کردیم که غنیمت به معنی مطلق فائده است؛ و نیز ثابت کردیم که می توان قانون عامی را در اثبات حکم یک مورد آن ذکر کرد. بنابراین چه مانعی دارد، در سوره انفال، برای اثبات وجوب خمس در غنائم جنگی، که یک مورد از موارد هفتگانه وجوب خمس است، خداوند به طور عموم فرموده باشد: «واعلموا أنّما غنمتم»؟! و هرگز نمی توان گفت: چون مورد و مصداق مربوط به جنگ است، پس این قانون نیز مربوط به غنائم جنگی است. خلاصه آنکه قانون کلی به تطبیق مصداق از کلیت خارج نمی شود و الا اگر کلیات تنها در مورد خاصه قابل استناد باشد، باید گفت این آیه فقط ناظر به غنائمی است که در مورد جنگ بدر به دست آمده است؛ زیرا مورد نزول آیه جنگ بدر بوده، همچنان که در کتاب زبده المقال به این مطلب اشاره کرده، می گوید: «الآیه و ان كانت نازله فی مورد خاص و هو غزوه بدر ...؛ ولكن من المعلوم عدم اختصاصها بذلك المورد الخاص حتى ان من ذهب من العامه إلى عدم وجوب الخمس فی مطلق الغنائم لم يخصه بخصوص مورد الآیه بل عممه إلى مطلق الغنائم المأخوذه

فی الحروب مع أنه لو بیننا علی الجمود فی استفاده الحکم من الآیه بحیث لم نتعد موردها بوجه لوجب القول بعدم وجوب الخمس إلاً علی من شهد غزوه البدر فیما اغتتم من المشرکین فی تلک الغزوه، و لم یقل به أحد . فلا بدّ من التعدی فی مورد الآیه لا محاله فنحن نتعدی منه إلی مطلق ما یصدق علیه الغنیمه سواء کان مکتسباً من الحرب أو من التجاره أو الصناعه أو غیر ذلک « (۱) . ترجمه : آیه گرچه در مورد خاصّی که جنگ بدر است، نازل شده ... ؛ ولیکن معلوم است که اختصاص به آن مورد خاص (جنگ بدر) ندارد، حتّی کسانی از عامّه که قائلند به اینکه خمس در مطلق غنائم واجب نیست، وجوب را منحصر به خصوص مورد آیه نکرده اند ، بلکه وجوب را به مطلق غنائمی که در جنگها گرفته می شود، تعمیم داده اند ؛ با اینکه اگر ما در استفاده از آیه بخواهیم جمود داشته باشیم ، به طوری که از مورد آیه به هیچ وجه تعدّی نکنیم ، لازم است قائل شویم به عدم وجوب خمس ، مگر بر کسانی که در جنگ بدر حضور داشتند و در آن غنائمی که از مشرکین در همان غزوه گرفته اند، در صورتی که هیچ کس قائل به این مطلب نیست، پس به ناچار باید در مورد آیه تجاوز و تعدّی کرد ؛ پس بر این مبنی (که از مورد آیه می توان تجاوز کرد) ما نیز در مورد آیه که غنائم است به مطلق آنچه بر آن غنیمت اطلاق می شود، با استناد به دلائل، تعدّی و تجاوز می کنیم، خواه از جنگ بدر باشد، خواه از تجارت و صنعت یا از غیر اینها باشد .

ص: ۱۰۹

چون به چند نفر از علمای بزرگ شیعه نسبت داده اند که آنان خمس را منحصر در غنائم جنگی می دانند، بدین جهت ما برای دفاع از حریم آن بزرگواران، اکنون به سؤال و جواب زیر می پردازیم: سؤال - نظریه محقق اردبیلی و محقق سبزواری و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و فاضل جواد و علامه مجلسی رحمهم الله در مسأله خمس چیست؟ جواب - مرحوم اردبیلی (معروف به مقدس) در کتاب شریف خود، تحت عنوان آیه شریفه: «أَمْنا غنمتم ...» به بحث پرداخته و برای توضیح فرمایشات ایشان لازم است به این نکته توجه کنید: در متعلق خمس سه نظریه و احتمال وجود دارد: ۱ - متعلق خمس تنها غنائم دارالحرب است، همچنان که اهل تسنن می گویند.

۲ - متعلق خمس محدود و منحصر به هفت چیز یا بیشتر است، همچنان که اکثر اصحاب می گویند که: «خمس در هفت چیز واجب است: غنائم دارالحرب - ارباح مکاسب - معادن - گنجها - غوص - حلال مخلوط به حرام، وزمینی که کافرذمی از مشرک خریداری می کند»؛ و ابوالصلاح حلبی، میراث و هبه و صدقه را نیز ضمیمه کرده (۱)؛ و بعضی از فقهاء اشیاء دیگر را هم ضمیمه کرده اند. ۳ - در کلیه درآمدها و آنچه به دست انسان می آید، بدون حد و حصری، خمس واجب است.

ص: ۱۱۰

محقق اردبیلی رحمه الله برای اثبات نظریه اول، به ظاهر آیه استدلال فرموده، می گوید: « فهی تدلّ علی وجوبه فی غنائم دارالحرب ممّا یصدق علیه شیء، و ای شیء کان منقولاً و غیر منقول » (۱). ترجمه: آیه دلالت دارد بر وجوب خمس در غنائم دارالحرب، هرچه که اسم چیز بر آن صادق آید و هرچه باشد، اعم از منقول یا غیر منقول. البتّه دلالت آیه بر وجوب خمس در غنائم قابل تردید نیست؛ تنها اشکال، در دلالت آیه است بر وجوب خمس در سایر اشیاء، و محقق اردبیلی در اینجا برای وجوب خمس در غنائم به آیه استناد فرموده، ولی دلالت آن را بر وجوب خمس در سایر اشیاء نفی فرموده و به قول معروف: « اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند »؛ مخفی نماند که ما فعلاً در مقام بیان صحّت و سقم مطالب مرحوم مقدّس اردبیلی نیستیم، بلکه غرض ما از نقل کلام ایشان آن است که بدانیم در کتاب زبده البیان چه گفته است. سپس به تفصیل، در نفی مطلب سوّم سخن گفته و معتقد به بطلان این نظریه است، چنانچه عموم علمای شیعه نیز با ایشان در نفی این قول توافق دارند؛ اینک به شرح عبارت ایشان می پردازیم. « ثمّ إنّ یفهم من ظاهر الآیه وجوب الخمس فی کلّ الغنیمه و هی فی اللغه بل العرف - أيضاً - : الفائده، و یشرع به بعض الأخبار مثل ما روی فی التهذیب باسناده عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قلت له: « واعلموا أنّما غنمتم من شیء فانّ لله خمسهُ وللرسول »؟

ص: ۱۱۱

۱- زبده البیان: ص ۲۰۹، کتاب الخمس.

قال : هي - والله - الفائده، يوماً فيوماً ...». ترجمه : از ظاهر این آیه استفاده می شود که خمس در تمام درآمدها و بهره ها واجب است ؛ و غنیمت نیز در لغت، بلکه در عرف (مطلق) فائده را گویند، و اخبار نیز به این مطلب اشعار دارد ؛ مانند آنچه در تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کند که (راوی) گفت : به حضرت عرض کردم (درباره) : « واعلموا أنّما غنمتم من شيء فإنّ لله خمسهُ و للرسول ». حضرت فرمود : به خدا سوگند، غنیمت، فائده و درآمد روز به روز است . بعداً این دو استدلال را ردّ کرده، می فرماید : « ... إلى أنّ الظاهر أنّ لا قائل به، فإنّ بعض العلماء يجعلونه مخصوصاً بغنائم دارالحرب كما عرفت ، و بعضهم ضموا إليه المعادن و الكنوز و أكثر أصحابنا يحصره في السبعه المذكوره، و قليل منهم أضاف إليها بعض الامور الاخر كما أشرنا إليه و أيضاً الاجمال في القرآن العزيز كثير و أنه تكليف شاقّ، و إلزام شخص باخراج خمس جميع ما يملكه بمثله مشكل، والاصل والشريعة السهلة السمحه ينفيانه، والروايه غير صحيحه و في صراحته أيضاً تأمل إذ قد يكون المراد الفائده يوماً فيوماً في مثل الصناعات التي هي محل الخمس » (1) ترجمه : (ما ظاهر آیه و روایت را قبول داریم) مگر اینکه (چهار چیز اعتماد ما را از این استدلال سلب می کند ؛ اوّل آنکه :) ظاهراً قائلی ندارد (و از هیچ یک از علما و فقهای عامّه و خاصّه شنیده و دیده نشده است که بگویند و معتقد باشند که در

ص: ۱۱۲

۱- زبده البيان : ص ۲۱۰ و ۲۱۱ ، كتاب الخمس .

تمام درآمدها و فائده‌ها خمس واجب است) ، بلکه بعضی علماء خمس را مخصوص غنائم دارالحرب قرار داده اند، همچنان که (قائل آن را) شناختی ؛ و پاره ای از دانشمندان معادن و گنجها را نیز ضمیمه کرده اند و بیشتر اصحاب ما خمس را در هفت چیز محصور کرده اند . و عدّه کمی از آنها بعضی امور دیگر را هم اضافه کرده اند . (دوّم :) اجمال در قرآن عزیز بسیار است ... (یعنی درست است که ظاهر آیه ، مطلق غنیمت و فائده را شامل است ، ولی این مجملی است که باید روایات اهل بیت علیهم السلام آن را مبین سازد و غنیمت را از اطلاق بیرون آورده ، محصور و محدود سازد) . (سوّم :) این (حکم که بگوئیم تمام فوائد، مشمول خمس است و قائل به حصر نباشیم) تکلیف شاقّ و طاقت فرسائی است، که شخص را مجبور و ملزم سازیم که جمیع آنچه را مالک می شود، خمس آن را اخراج کند ؛ و استناد ما در این الزام به مثل چنین ظاهر (مجملی) مشکل است . و اصل (براءت) و شریعت سمحه و سهله، آن را نفی می کند . (چهارم :) روایت تهذیب غیر صحیح است و در صراحت این روایت نیز تأمل است ؛ زیرا ممکن است منظور از فائده، فائده روزانه باشد، در مثل کسبهائی که محل خمس است (ارباب مکاسب) . یک نوبت دیگر فرمایشات محقق را بخوانید، تا اولاً : معلوم شود محقق آنچه را انکار دارد و قائل آن را نفی می کند و شاقّ می داند و مخالف شریعت سمحه سهله

و اصل برائت می شمارد، خمس ارباح مکاسب نیست . بلکه محور استدلال و ردّ ایشان، قول و نظریه سوّم است . یعنی : وجوب خمس در تمام فائده ها است . و ثانیاً : از خلال گفتار ایشان دلیل قول دوّم، یعنی حصر متعلّق خمس در هفت چیز یا بیشتر را نیز تحصیل کنید، زیرا ایشان اطلاق غنیمت را بر مطلق فائده از نظر لغت و عرف انکار نکرده اند . نهایت آنکه، آن را مجمل می دانند . و بیان آن را باید موقوف به اخبار اهل بیت علیهم السلام کرد ؛ و این مطلب بسیار جالب و تحقیقی و منصفانه است . امّا نظریه مرحوم محقق سبزواری : ایشان در کتاب « ذخیره المعاد » شرح مبسوطی در قسمت ارباح مکاسب نگاشته و معتقد است که وجوب خمس در ارباح مکاسب از آیه شریفه استفاده نمی شود، زیرا آیه تنها ناظر به غنائم جنگی است ؛ می فرماید : « احتج الموجبون بقوله تعالى : « و اعلموا أنّما غنمتم من شیء ... » و فیه نظر ، لأنّ الغنیمه لا یشمل الارباح لغه و عرفاً علی أنّ المتبادر من الغنیمه الواقعه فی الآیه غنیمه دارالحرب ... » . ترجمه : آنان که خمس را در ارباح مکاسب واجب گرفته اند، به آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » استدلال کرده اند و حال آنکه در این استدلال نظر و اشکال است ؛ زیرا غنیمت، شامل ارباح مکاسب نمی شود، نه لفظاً و نه عرفاً ؛ علاوه بر این متبادر از لفظ غنیمت، که در آیه واقع شده است، غنیمت دارالحرب است .

البته بعداً ایشان اخبار و روایات مربوطه به ارباح مکاسب را نقل فرموده و یک بررسی جالب و عمیقی در آنها به عمل آورده و خرده گیری‌هایی که بعضی از علماء در پاره ای از روایات داشته اند، اصلاح نموده است. سپس می فرماید: «... و تحریر البحث فی هذا المقام انّ الأخبار الداله علی وجوب الخمس فی الارباح مستفیضه و القول به معروف بین الأصحاب، لا سیل إلى ردّه» (۱). ترجمه: خلاصه بحث در این مقام این است که اخباری که دلالت دارد بر وجوب خمس در ارباح مکاسب مستفیضه (۲) و قول به وجوب (خمس در ارباح مکاسب)، معروف بین اصحاب است و برای رد کردن آنها راهی نیست (و به هیچ وجه قابل انکار نیست). اما نظریه شیخ طوسی - رضوان الله علیه - : وی در تفسیر نفیس خود، بعد از ذکر آیه شریفه خمس، در معنای «غنتم» می نویسد: «الغنیمة ما أخذ من أموال أهل الحرب من الکفار بقتال. و هی هبة من الله تعالی للمسلمین... و عند أصحابنا الخمس یجب فی کل فائده تحصل للانسان من مکاسب و أرباح التجارات و الكنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلك ممّا ذکرناه فی کتب الفقه. و یمکن الاستدلال علی ذلك بهذه الآیه، لأنّ جمیع ذلك یسمی : غنیمة» (۳). ترجمه: غنیمت آن چیزی است که از جنگ آوران کفار به وسیله جنگ گرفته

ص: ۱۱۵

۱- ذخیره المعاد: ص ۴۸۰ و ۴۸۱.

۲- اخبار مستفیضه اخباری را گویند که در جمیع طبقات، راویان آنها بسیار زیاد باشند.

۳- تفسیر تبیان: ج ۵، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

می شود و آن بخششی از خدا نسبت به مسلمانان است ؛ و نزد اصحاب ما (شیعه) خمس واجب است برای هر فائده و سودی که انسان به دست آورد از راه کسبها و سود تجارتها و گنجها و آنچه از دریا بیرون می آورند و غیر اینها از چیزهایی که در کتابهای فقهی ذکر شده ؛ و ممکن است به این آیه (آیه خمس)، برای این مطلب استدلال کرد، زیرا همه این موارد را غنیمت می نامند . اما عبارت مرحوم طبرسی قدس سره، وی در تفسیر « مجمع البیان » می فرماید : « الغنیمه ما أخذ من أموال أهل الحرب من الكفار بقتال و هی هبه من الله تعالى للمسلمین ... ؛ و قال أصحابنا : ان الخمس واجب فی کل فائده تحصل للانسان من المكاسب و أرباح التجارات و فی الكنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلك مما هو مذكور فی الكتب و يمكن ان يستدل علی ذلك بهذه الآیه فإن فی عرف اللغه يطلق علی جميع ذلك اسم الغنم و الغنیمه » (۱). ترجمه : غنیمت چیزی است که گرفته می شود از اموال جنگجویان کافر به واسطه جنگ و این (اموال) بخششی است از جانب پروردگار به مسلمین ... ؛ و اصحاب ما (شیعه) گفته اند : که خمس واجب است و به هر فائده ای که انسان به دست می آورد از کسبها و معادن و چیزهایی که از دریا بیرون می آورند و غیر اینها از چیزهایی که در کتابها ذکر شده . و ممکن است برای این مطلب به این آیه (خمس) استدلال شود، زیرا در عرف لغت بر همه این اموال اسم غنم و غنیمت اطلاق می شود .

ص: ۱۱۶

ضمناً ناگفته نماند که مرحوم شیخ قدس سره در «تبیان» و مرحوم طبرسی قدس سره در «مجمع البیان»، در عباراتی که از آنها نقل شد، در ابتدای کلامشان نخواستند معنی لغوی غنیمت را بیان کنند، بلکه نظرشان، بیان فرق «غنیمت» و «فیء» است که بعضی از عاقله آنها را به یک معنی گرفته اند (۱). امّا نظریّه مرحوم فاضل جواد - رحمه الله علیه - : «و بالجمله ما يقول - بدلاله الآیه - علی وجوب الخمس فی کلّ فائده إلّا ما اخرجہ الدلیل ، غیر بعید . خصوصاً ان ملاحظه أنّ الغنیمه فی اللغه و العرف للفائده مطلقاً . و تخصیص الآیه أو تقييدها أولى بطلب الدلیل علیه» (۲). ترجمه : خلاصه آنکه قول به اینکه آیه دلالت دارد بر وجوب خمس در هر فائده ای مگر آنچه دلیل آن را از اطلاق آیه خارج کند، بعید نیست، خصوصاً با این ملاحظه که غنیمت در لغت و عرف برای هر فائده ای است و تخصیص دادن آیه یا قید زدن به آیه، اولی و بهتر از آن است که، از آن، دلیل بخواهیم . امّا علامه مجلسی - رضوان الله علیه - در «مرآت العقول» (۳)، غیر از نقل عبارت مقدس اردبیلی قدس سره مطلب دیگری ندارد . و ما به تفصیل، عبارت مرحوم اردبیلی را ذکر کردیم .

ص: ۱۱۷

-
- ۱- در این زمینه به کتاب غنائم میرزای قمی (ص ۳۶۷) مراجعه کنید .
 - ۲- مسالک الأفهام : ج ۲ ، ص ۸۰ ؛ کتاب مسالک الافهام تألیف مرحوم فاضل جواد، که در تهران در دارالمکتبه المرتضویه به چاپ رسیده، از روی چهار نسخه تصحیح شده و در سه نسخه از آنها عبارت فوق وجود دارد .
 - ۳- مرآه العقول : ج ۶ ، ص ۲۴۷ .

سؤال - از عبدالله بن سنان روایت شده که او گفته است : « سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ليس الخمس إلّا في الغنائم خاصة » (۱). و همچنین در تفسیر عیاشی آمده : « عن سماعه ، عن أبي عبد الله عليه السلام و أبي الحسن عليه السلام قال : سألت أحدهما عن الخمس ؟ فقال : ليس الخمس إلّا في الغنائم » (۲). ظاهر دو روایت فوق این است که خمس فقط مربوط به غنائم دارالحرب است ؛ آیا از این دو روایت استفاده نمی شود که خمس در دیگر مواردی که فقهای شیعه گفته اند، تشریح و واجب نشده است و خمس منحصر به غنائم دارالحرب است ؟ جواب - اولاً : در گذشته، ثابت کردیم که غنائم در لغت و اصطلاح منحصر به غنائم دارالحرب نیست، بلکه معنای وسیع تری دارد . ثانیاً : به فرض اینکه کلمه « غنائم » به معنی غنائم دارالحرب باشد، و در نتیجه مضمون حدیث صراحت کامل داشته باشد در انحصار خمس در غنائم جنگی ، و این معنی برای هیچ یک از شیعه و سنی قابل قبول نیست (۳) ؛ زیرا همگان به وجوب خمس در « رکاز » نیز فتوی داده اند .

ص: ۱۱۸

-
- ۱- من لایحضره الفقیه : ج ۲ ، ص ۴۰ ، حدیث ۱۶۴۶ ؛ تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۴ ، حدیث ۱۶ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۵۶ ، حدیث ۶ .
 - ۲- تفسیر عیاشی : ج ۲ ، ص ۶۲ ، حدیث ۵۴ .
 - ۳- و اگر روایتی در کتب احادیث یافت شود که هیچ یک از علماء به آن عمل نکرده باشند، آن روایت شاذ و متروک و غیر قابل استناد است .

و استناد این فتوی به روایاتی است که فریقین به تواتر نقل کرده اند . و چون ذکر همه روایات از حوصله این رساله بیرون است، تنها به ذکر مدارک آنها می پردازیم : در کتاب « وسائل » (۱) روایات زیادی نقل شده که همه دلالت بر وجوب خمس در معادن ، کنوز و رکاز دارد ؛ از جمله : « عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن المعادن ما فيها ؟ فقال : كل ما كان ركازاً، ففيه الخمس » (۲). ترجمه : سؤال کردم از آن حضرت از معادن که چقدر (حق خدا) در آنها هست ؟ فرمود : هر چه که تحت عنوان رکاز باشد در آن خمس است . اهل سنت نیز از رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کنند که آن حضرت فرمود : « و فی الرکاز الخمس » . و این حدیث را با اسناد مختلفه ای که دارد، می توانید در مدارک ذیل پیدا کنید : ۱ - صحیح بخاری ، باب : المساقاه (۳). ۲ - صحیح بخاری ، باب : ما یتخرج من البحر (۴). ۳ - صحیح بخاری ، باب : الخمس (۵)

ص: ۱۱۹

-
- ۱- وسائل الشیعه : ج ۶ ، کتاب الخمس ، باب ۲ و ۳ و ۴ .
 - ۲- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۳ ، حدیث ۳ ، باب ۳ .
 - ۳- صحیح بخاری : ج ۳ ، ص ۷۵ .
 - ۴- صحیح بخاری : ج ۲ ، ص ۱۳۶ .
 - ۵- صحیح بخاری : ج ۲ ، ص ۱۶۰ .

۴ - صحیح بخاری ، باب : و فی الرکاز الخمس (۱) ۵ - صحیح مسلم ، باب : الجهاد (۲) ۶ - موطاء مالک ، باب : زکاه الشراکاء (۳) ۷ - سنن ابن ماجه ، کتاب : اللقطه (۴) ۸ - سنن ترمذی ، باب : أن العجماء جرحها جبار (۵) ۹ - مسند احمد حنبل (۶) ۱۰ - سنن نسائی ، باب : المعدن (۷) ۱۱ - سنن الدارمی ، باب : فی الرکاز (۸) پس ، تنها در غنائم دارالحرب ، خمس تشریح نشده ، بلکه در رکاز هم (به همان معنی که بعداً برای رکاز گفته می شود) ، خمس واجب شده است .

ص : ۱۲۰

-
- ۱- صحیح بخاری : ج ۲ ، ص ۱۳۷ .
 - ۲- صحیح مسلم : ج ۵ ، ص ۱۲۸ ، کتاب الحدود و التعزیر .
 - ۳- موطاء ، مالک بن انس : ج ۲ ، ص ۸۶۸ ، حدیث ۱۲ ، باب ۱۸ .
 - ۴- سنن ابن ماجه : ج ۲ ، ص ۸۳۹ ، حدیث ۲۵۰۹ و ۲۵۱۰ .
 - ۵- سنن ترمذی : ج ۲ ، ص ۷۷ ، حدیث ۶۳۷ ، باب ۱۶ .
 - ۶- مسند احمد حنبل : ج ۲ ، صفحات ۲۲۸ ، ۲۳۹ ، ۲۵۴ ، ۲۷۴ ، ۲۸۵ ، ۳۱۹ ، ۳۸۶ ، ۴۰۶ ، ۴۱۱ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۶۷ ، ۴۹۳ ، ۴۹۵ ، ۴۹۹ ، ۵۰۱ ، ۵۰۷ ؛ ج ۳ ، صفحات ۱۲۸ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۵۴ .
 - ۷- سنن نسائی : ج ۵ ، ص ۴۴ ، حدیث ۱ - ۶ .
 - ۸- سنن الدارمی : ج ۱ ، ص ۳۹۳ .

ممکن است گفته شود: مراد از این خمس که در رکاز گفته شده، خمس مصطلح نیست، بلکه خمس در این مورد همان کسر متعارفی به معنی یک پنجم است؛ مانند کلمه «عشر» و «نصف العشر» یا «ربع العشر». که اینها مقادیری هستند که برای زکات اخذ می شوند، و در رکاز زکات هست، نهایت اینکه، زکات آن، یک پنجم است؟ ولی ما در جواب می گوییم: اولاً: در صحیح بخاری گوید: «و قال مالک و ابن ادریس: الرکاز دفن الجاهلیه فی قلیله و کثیره الخمس ... ، و أخذ عمر بن عبد العزیز من المعادن فی کلّ مائتین خمسه . و قال الحسن : ما کان من رکاز فی أرض الحرب ففیه الخمس و ما کان فی أرض السلم ففیه الزکاه و إن وجدت اللقطه فی أرض العدو، فعرّفها . و إن کانت من العدو، ففیها الخمس . و قال بعض الثّیاس : المعدن رکاز، مثل دفن الجاهلیه » (۱). ترجمه: مالک و ابن ادریس گفته اند: «رکاز» همان دفینه های جاهلیت است که در کم و زیادش خمس واجب است. و عمر بن عبد العزیز از معادن از هر دو بیست، پنج می گرفت (صدی دو و نیم)؛ یعنی معادن را رکاز نمی دانست، زیرا اگر جزء رکاز بود، باید از دو بیست، چهل (یعنی خمس گیرد).

ص: ۱۲۱

۱- صحیح بخاری: ج ۲، ص ۱۳۷، باب فی الرکاز الخمس.

و حسن گفته: آنچه رکاز در دارالحرب یافت شود، در آن خمس است و آنچه در زمین صلح یافت شود، در آن زکات است. ملاحظه کنید در این گفتار، خمس را در مقابل زکات قرار داده است. و ثانیاً: اگر در رکاز، یک پنجم زکات بود، باید به مصارف هشتگانه ای که در آیه زکات - «أَمْثَا الصَّدَقَاتِ لِلْفُقَرَاءِ...» (۱) - به آنها تصریح شده است، برسد، در صورتی که عامه و خاصه، مصرف آن را مصرف غنائم دارالحرب تعیین کرده اند. اینک به عبارات فقهاء توجّه کنید در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه»، از حنفیه نقل می کند که: «قالوا: المعدن و الركاز بمعنی واحد، و هو شرعاً مال وجد تحت الأرض سواء كان معدناً خلقياً خلقه الله تعالى، بدون ان يضعه أحد فيها، أو كنزاً دفنه الكفار و لا یسمى ما یخرجه من المعدن. و الركاز زكاه علی الحقیقه لأنه لا یشرط فیهما ما یشرط فی الزكاه. و تنقسم المعادن إلى أقسام ثلثه ما ینتطح بالنار و ما یسبب بمنطوح و لا ما یسبب بالمنطوح ما كان كالذهب و الفضة و النحاس و الرصاص و الحديد و المایع ما كان كالقار (الزفت) و النفط (زیت البترول الغاز) و نحوهما و المذی لیس بمنطوح و لا ما یسبب ما كان كالنوره و الجواهر و الیواقیت. فأما المذی ینتطح بالنار فیجب فیہ إخراج الخمس و مصرفه مصرف خمس الغنیمه المذكوره فی قوله تعالى: «و اعلموا أنّما غنمتم...»؛ و أمّا المایع كالقار و النفط

ص: ۱۲۲

و الملح فلا شیء فيه اصلاً و مثله ما ليس بمنطبع و لا مایع كالنوره و الجواهر و نحوهما فإنه لا يجب فیهما شیء (۱). ترجمه : حنفیها گفته اند : معدن و رکاز به یک معنی است ؛ و رکاز شرعاً مالی است که در زیر زمین یافت می شود ، چه طبیعی باشد که خداوند آن را آفریده ، بدون اینکه کسی آن را زیر زمین قرار داده باشد، و چه گنجی باشد که کفار آن را پنهان کرده باشند ؛ و آن مقداری که از معدن و رکاز بیرون می شود (یک پنجم)، در حقیقت زکات نامیده نمی شود، زیرا آنچه در زکات شرط شده است، در اینها شرط نشده است (مانند نصاب و مصرف). و معادن به سه قسم تقسیم می شود : ۱ - آنهایی که با آتش نرم و قابل انعطاف و صورت پذیر می شود . ۲ - آنهایی که مایع و روان است . ۳ - آنهایی که نه قابل انعطاف اند و نه روان . معادن قابل انعطاف مانند طلا و نقره و مس و آهن ؛ و معادن روان، مانند: قیر و نفت. و معادنی که نه روان است و نه انعطاف پذیر، مانند: آهک و جواهرات. اما آن معادنی که به آتش انعطاف پذیر می شود ، خارج کردن خمس آن واجب است و مصرفش ، مصرف خمس غنیمت است که در آیه خمس ذکر شده.

ص: ۱۲۳

۱- الفقه علی المذاهب الأربعة، عبدالرحمن الجزیری : ج ۱ ، ص ۴۹۲ ، طبع پنجم .

و اما معادنی که روانند مانند: قیر و نفت و نمک، در آن، اصلاً چیزی نیست، نه خمس و نه زکات؛ و مثل این است معادنی که نه انعطاف پذیرند و نه روان، مانند: نوره و جواهرات، پس در اینها چیزی واجب نیست. و در همین کتاب از مالکیها نقل می کند که: « یجب فی الرکاز إخراج خمسہ سواء کان ذهباً أو فضة أو غیرهما و سواء وجدہ مسلم أو غیره حراً کان الواجد أو عبداً. و یكون الخمس کالغنائم یصرف فی المصالح العامه» (۱). ترجمه: آنها می گویند: در رکاز (که آنها فقط گنجهایی را که در زمان جاهلیت زیر زمین پنهان شده، رکاز می دانند)، بیرون کردن خمسش واجب است، چه طلا باشد، چه نقره، چه غیر اینها، چه مسلمان آن را یافته باشد، چه غیر مسلمان، چه پیدا کننده آزاد باشد، چه بنده. و این خمس، مانند غنائم جنگی در مصالح عمومی باید مصرف شود. باز در همین کتاب از حنبلیها نقل می کند که آنان می گویند: «و یجب علی واجد الرکاز إخراج خمسہ إلی بیت المال فیصرفه الإمام أو نائبه فی المصالح العامه و باقیه لواجده» (۲). ترجمه: واجب است بر شخصی که «رکاز» را پیدا کرده، خمس آن را به بیت المال، بدهد تا امام یا نائب امام در مصالح عمومی مصرف کنند؛ و بقیه، از آن شخصی است که آن را یافته است.

ص: ۱۲۴

۱- الفقه علی المذاهب الأربعة: ج ۱، ص ۴۹۴.

۲- همان مدرک: ج ۱، ص ۴۹۵.

اگر این یک پنجم زکات بود، آنها نمی گفتند: امام باید آن را مصرف کند. بلکه در اصناف هشتگانه در آیه صدقات صرف می شد. چنانچه ابو عیید قاسم بن سلام می نویسد: «فهذا حکم الخمس، ان النظر فيه إلى الإمام و هو مفوض إليه علی قدر ما یری. فإتیا الصدقه فلم یاتنا عن أحد من الائمه و لا العلماء أنه رأى صرفها إلى أحد سوی الاصناف الثمانیه المذین هم أهلها. اختلف حکم الخمس و حکم الصدقه فی ذلك. و کلاهما قد سمی أهله فی الکتاب و السنه» (۱).

ترجمه: این است حکم خمس که دخالت در آن، مربوط به امام است و به امام واگذار می شود، به هر اندازه رأی بدهد؛ و اما صدقه از هیچ یک از پیشوایان و علماء نرسیده است که آن را به مصرف کسی غیر از اصناف هشتگانه ای که آنها اهل صدقه هستند، برسانند. پس حکم خمس و حکم صدقه با هم اختلاف دارد در این جهت؛ و هر دو (اهل خمس و اهل زکات) در کتاب و سنت نامشان برده شده است. در کتاب «فقه الملوک و مفتاح الرتاج المرصد علی خزانه کتاب الخراج» (۲) می نویسد: «و اما الرکاز هو الذهب و الفضة الذی خلقه الله عزوجل فی الأرض یوم خلقت، ففیه أيضاً الخمس.

ص: ۱۲۵

۱- الاموال: ص ۴۵۶.

۲- تألیف عبدالعزیز بن محمّد الرجبی الحنفی البغدادی (المتوفی بعد سنه ۱۱۸۴): ج ۱ ص ۱۸۱.

و من اصاب كنزاً عادياً (قدیماً) فی غیر ملك أحد، فیه ذهب أو فضه أو جواهر أو ثياب فأَنَّ فی ذلك الخمس. و أربعه أخماسه للهدی اصابه. و هو بمنزله الغنیمه یغنمها القوم فتحمس و ما بقى فلهم». ترجمه: «ركاز»، طلا و نقره ای را گویند که خداوند روزی که زمین را خلق کرده، در آن آفریده است. و در ركاز نیز خمس واجب است. و کسی که گنجی قدیمی را پیدا کرد، به شرط آنکه در ملك کسی نباشد و در آن گنج، طلا یا نقره یا جواهر یا لباسی بود، در آن خمس واجب است. و چهار پنجمش از آن کسی است که آن را یافته است. و این خمس به منزله غنیمتی است که مردم به دست می آورند، که خمس آن گرفته می شود و آنچه باقی می ماند، مال آنها است. پس عامه و خاصه در ركاز قائل به وجوب خمس هستند و در مصرف نیز همگان خمس ركاز را با خمس غنیمت یکسان می دانند. در نتیجه، خبر « لیس الخمس إلماً فی الغنائم » را نمی توانیم اینطور معنی کنیم که: خمس واجب نیست، مگر در غنائم جنگی. این تحقیق، خود بهترین قرینه بر صحت گفتار فقهاء، در معنی این حدیث است.

ما عبارات بعضی از فقهاء را خاطر نشان می سازیم . مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد ، تحت عنوان وجوب خمس در معادن می فرماید : « فقد ذكر الاصحاب في تأويله وجهين : أحدهما : الحمل على ارادة الخمس المستفاد من ظاهر الكتاب ، فإنّ ماسوى الغنائم ممّا يجب فيه الخمس أنّما استفيد حكمه من (السنه) ذكر ذلك الشيخ رحمه الله . و ثانيهما : دعوى صدق اسم الغنيمه على كلّ ما يجب فيه الخمس . ذكره جماعه من الاصحاب منهم : المصنف و الشهيد و اشار اليه الشيخ الطبرسي رحمه الله ... ؛ و انكر بعض اصحابنا صحه هذه الدعوى مدعيّاً اتفاق العرف و كلام أهل اللغه على خلافها و لعله متجه (۱) نعم ، يمكن حمل الغنائم على المعنى الاعم ، فإنّ استعمال لفظ الغنيمه و ما يتصرف منه في غير معانيها الاصلية من المجازات السابقه [الشايعه] . فهذا الحمل في مقام التأويل غير بعيد » (۲) . ترجمه : اصحاب در تأويل اين خبر (و ليس الخمس إلّا في الغنائم) ، دو وجه ذکر کرده اند ؛ یکی از آن دو وجه اين است که : (خبر) را حمل کنیم بر اینکه (از خمسی که در روایت آمده) اراده شده ، خمسی که از ظاهر کتاب استفاده می شود ؛ (یعنی تنها خمس غنائم در قرآن ذکر شده) و غير از غنائم ، از چیزهایی که

ص: ۱۲۷

۱- این گفتار، همچنان که ذکر شد، بر اساس تحقیق نیست .

۲- ذخیره المعاد : ص ۴۷۸ ، باب الخمس .

خمس در آنها واجب است ، حکمش از سنت استفاده می شود ؛ این وجه را شیخ بیان فرموده است . وجه دیگر آن است که ادعا شود که بر هر چه در آن خمس واجب است ، اسم غنیمت صدق می کند ، و این وجه را جماعتی گفته اند ، که از آنها است : مصنف (مرحوم علامه) ، شهید و شیخ طبرسی نیز به آن اشاره کرده اند ؛ (سپس عبارت طبرسی را ، که قبلاً ذکر کردیم ، نقل می فرماید و بعد از آن می گوید :) و بعضی از اصحاب ما صحت این دعوی را انکار کرده و گفته اند عرف و کلام اهل لغت اتفاق دارند بر خلاف این دعوی و شاید این انکار خوب باشد ... ؛ بلی ممکن است مجازاً غنائم را بر معنی اعم (غنائم جنگی و غیره) حمل کنیم ، زیرا استعمال لفظ غنیمت و مشتقات آن در غیر معانی اصلی خود از مجازات است که بسیار شایع است و این حمل در مورد تأویل ، بعید نیست . از گفتار ایشان استفاده می شود که چون از طرفی غنیمت را در لغت و عرف به معنی خاص می دانند ، و از طرفی روایت قابل حمل به معنی حقیقی و لغوی نیست ، پس باید تأویل شود و برای تأویل ناچاریم از معنی مجازی شایع استفاده کنیم و آن غنیمت به معنی الاعم است ، پس غنائم در روایت به معنی مطلق غنائم است . همچنین شیخ حسن بن زین الدین (الشهید الثانی رحمه الله) عین همین عبارات را نقل فرموده ، با این تفاوت که وی بعد از ذکر دو وجه مذکور می فرماید : « نعم ، يمكن الحمل على إرادة هذا المعنى بطريق التجوز ، ... ؛ فإنّ لفظ الغنائم وإن احتمل العموم المجازی و الحقیقه الاصلیه لكنّ الحقیقه متحقّقه الاراده لدخولها فی عموم المجاز و يقع الشک فی اراده ما سواها . فیتمسک فی نفيها بالأصل إلى أن يقوم على خلافه دليل » (1)

ص: ۱۲۸

۱- منتقى الجمان : ج ۲ ، ص ۴۳۶ و ۴۳۷ ، کتاب الزکاه ، باب الخمس .

ترجمه: ممکن است حمل (خبر) براراده این معنی (مطلق غنائم) به طریق مجاز؛ و لفظ غنائم، گرچه احتمال هر دو معنی، مجازی و حقیقی، را دارد، ولی معنی حقیقی مسلماً اراده شده و در اراده غیر معنی حقیقی شک است. پس در نفی غیر معنی حقیقی، به اصل تمسک می شود، مگر برخلاف معنی حقیقی دلیلی باشد (۱). حاصل آنچه در این صفحات گفتیم آن است که: اگر «الغنائم» در خبر (لیس الخمس إلّا فی الغنائم) را به معنی غنائم دارالحرب بگیریم، با روایات و فتاوی عامه و خاصه تناقض دارد. پس ناچاریم غنائم را به مطلق فائده معنی کنیم، خواه این معنا برای غنائم معنایی حقیقی باشد یا مجازی. زیرا حمل بر معنی مجازی باوجود قرینه متعین است و بعضی از تألیفات اهل تسنن نیز گواه این مطلب است. از جمله عبد الرزاق الصنعانی در کتاب گرانقدر «المصنف» می نویسد: «عن أبي جريح قال: سمعت إن رجلاً إذا ابتاع أرضاً أو داراً فوجد فيها مالاً عادياً، فهو له و هو مغنم» (۲). ترجمه: شنیدم که اگر کسی زمینی یا خانه ای بخرد و مالی قدیمی در آن بیابد، از آن اوست و غنیمت محسوب می شود.

ص: ۱۲۹

۱- قبلاً ثابت کردیم که تردید در معنی غنائم بی مورد است و در اینجا معنی حقیقی غنائم، که مطلق استفاده باشد، منظور است.

۲- المصنف: ج ۴، ص ۱۱۶.

و در ذیل حدیث (و فی الرکاز الخمس ...) می نویسد : « الرکاز، ما وجد من معدن و ما استخراج منه من مال مدفون و شیء کان لقرن قبل هذه الامه . قال ابن جریح و أقول : هو مغنم » (۱). ترجمه : رکاز، چیزی است که از معدن استخراج می شود، از اموالی که دفن شده و متعلق به مردم قبل از این امت بوده . ابن جریح گفت و من می گویم : این هم غنیمت است . در اینجا بی مناسبت نیست توجیهاتی را که مرحوم ملّا محمّد تقی مجلسی در لوامع صاحبقرانی (۲) فرموده، نقل کنیم . او در ذیل حدیث « لیس الخمس إلّا فی الغنائم » می نویسد : « یک احتمالش این است که غنیمت عام باشد و شامل نه چیز باشد و در این صورت غرض این خواهد بود که مثلاً در ارباب تجارت هرچه بعد از سال می ماند، غنیمت است و در معادن هر چه بعد از اخراجات است، غنیمت است، که مجملی باشد که تفصیلش ظاهر می شود از اخبار دیگر ؛ و احتمال دیگر آنکه عمده آنچه خمس در آن هست، غنایم دارالحرب است و آن را کسی به اهلش نمی دهد . بلکه خلفای بنی امیه و بنی عباس از ما غصب نموده اند . و احتمال دیگر تقیه است، چون اکثر عامّه زکات آنها را می گیرند و قائل به

ص: ۱۳۰

۱- المصنف : ج ۴ ، ص ۱۱۷ .

۲- شرح فارسی « من لایحضره الفقیه » .

خمس نیستند، مگر در غنائم چون نصّ قرآن است ... احتمال دیگر آن است که غرض، نفی خمسی باشد که از کتاب الهی ظاهر شود و جواب آن . یعنی : خمسی که در قرآن است غنائم است، واللّٰه تعالیٰ یعلم « (۱). در خاتمه، بیان دیگری برای این روایت به نظر می رسد ؛ و آن این است که بعضی از عامّه قائلند که به همه فراورده های جنگی، اعم از « غنائم » و « فیء »، خمس تعلّق می گیرد . و همان طوری که باید خمس غنائم را جدا کرد، « فیء » نیز باید تخمیس شود ؛ همچنان که ابی بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی می نویسد : « قال اللّٰه تبارک و تعالیٰ : « و اعلموا أنّما غنمتم من شیء ... » و قال : « و ما افاء اللّٰه علی رسوله منهم فما أوجفتم علیه من خیل و لا رکاب » إلی قوله : « ما افاء اللّٰه علی رسوله من أهل القرى فللّٰه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل » قال الشافعی : و الغنیمه و الفیء یجتمعان فی أنّ فیهما معاً الخمس من جمیعهما لمن سّماه اللّٰه له فی الآتین معاً « (۲). ترجمه : خداوند تبارک و تعالیٰ فرمود : بدانید آنچه را غنیمت می برید ... ؛ و فرمود : آنچه بهره داد خداوند (به عنوان فیء)، بهره داد به پیامبرش از آنان (از اموال کفّار)، پس نتاختند بر آن اسبان و شتران ؛ تا آنجا که فرماید : و آنچه

ص: ۱۳۱

۱- لوامع صاحبقرانی : ج ۵ ، ص ۵۵۷ .

۲- السنن الکبریٰ، احمد بن الحسین البیهقی (المتوفی سنه ۴۵۸) : ج ۶ ، ص ۲۹۴ ، باب وجوب الخمس فی الغنیمه و الفیء .

خداوند (به عنوان فیء) به پیامبرش ارزانی داشت، از اهل شهرها، پس آنها از آن خدا است و رسولش و خویشاوندان و یتیمان و بی‌نویان و درماندگان راه . شافعی گفته : غنیمت و فیء در این جهت با یکدیگر متفقند که در هر دوی آنها خمس است، که اختصاص دارد به کسانی که در این دو آیه (آیه خمس و آیه فیء) از آنان نام برده شده است . شاید امام علیه السلام در این روایت، در مقام ردّ گفتار شافعی بوده اند و می‌خواسته‌اند بفرمایند : چنین نیست که در همه فرآورده‌های جنگی خمس واجب باشد، بلکه خمس تنها در غنائم واجب است . و به اصطلاح : حصر در روایت، حصر اضافی است .

خمس ارباح مکاسب

سؤال - آیا در روایات و تواریخ اثری وجود دارد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله خمس ارباح مکاسب را بیان کرده باشند و یا برای گرفتن خمس ارباح مکاسب به کسی مأموریت داده باشند و یا خودشان برای دریافت خمس اقدام کرده باشند ، همچنان که برای گرفتن زکوات مأمورینی به اطراف می‌فرستادند ؟ جواب - اولاً : صاحب وسائل حدیثی را از سید بن طاووس نقل می‌کند : « عن أبي الحسن موسى بن جعفر ، عن أبيه عليهما السلام إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال لابي ذر و سلمان و المقداد : اشهدوني على أنفسكم بشهادة أن لا إله إلا الله (إلى أن قال :) وأن علي بن أبي طالب وصي محمد و أمير المؤمنين ، و أن طاعته طاعة الله و رسوله ، و الائمه من ولده ، و أن موده أهل بيته مفروضه و اجبه على كل مؤمن و مؤمنه ، مع اقام الصلاة لوقتها ، و إخراج الزكاه من حلها ، و وضعها في أهلها ، و إخراج الخمس من كل ما يملكه أحد من الناس حتى يرفعه إلى ولي المؤمنين و أميرهم ، و من بعده من الائمه

من ولده، فمن عجز و لم يقدر إلّا على اليسير من المال، فليدفع ذلك إلى الضعفاء من أهل بيتي من ولد الائمه» (۱). ترجمه : از موسی بن جعفر، از پدرش علیهما السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابی ذر و سلمان و مقداد فرمود : مرا برای خودتان شاهد قرار دهید به شهادت دادن به یگانگی خداوند (تا آنجا که فرمود :) و اینکه علی بن ابیطالب وصی محمد است، و امیرالمؤمنین است، و طاعت او طاعت خدا و پیغمبر اوست، و ائمه، همه از فرزندان اویند، و اینکه دوستی اهل بیتش بر هر مؤمن و مؤمنه ای واجب و لازم است، توأم با به پاداشتن نماز در وقت خودش و بیرون کردن زکات از راه حلال و مصرف کردنش در بین اهلش و بیرون کردن خمس از هر چه هر یک از مردم مالک آن می شوند ، تا برساند به دست هر کس ولی مؤمنین و امیر آنهاست، و پس از امیرالمؤمنین به ائمه ای که از فرزندان او هستند، و کسی که ناتوان است و قدرت بر پرداخت ندارد مگر کمی از مال را، پس باید به ضعفاء از اهل بیت من که از فرزندان ائمه هستند برساند . ثانیاً: در فصل نهم - إن شاء الله - با مدارکی که از اهل سنت ذکر می کنیم، خواهیم دید که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در نامه هایی که به رؤسای قبائل و وفود (یعنی کسانی که از خارج مدینه برای دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه می آمدند) می نوشتند، به عنوان یک فریضه ، پرداخت خمس غنائم را به رؤسا یادآوری می نمودند، در حالی که جنگی در کار نبود تا آنها از غنائم جنگی خمس بدهند . مثلاً در صحیح بخاری و ترمذی آمده :

ص: ۱۳۳

«إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي عَبْدِ قَيْسٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا أَرَادَ الْإِنْصِرَافَ أَمَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالزَّكَاةِ وَاعْتِطَاءِ الْخُمْسِ مِمَّا غَنِمَ» (۱). ترجمه: مردی از بنی عبد قیس شرفیاب محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شد، هنگامی که خواست از خدمت آن حضرت مرخص شود و به قبیله خود باز گردد، حضرت به او امر فرمودند به نماز و روزه و زکات و پرداخت خمس از درآمد. در صورتی که جنگی مطرح نبوده تا منظور غنائم جنگی باشد، زیرا عبد القیس از خوف مشرکین قبیله «مُضَر»، تنها در اشهر حرم از محل خود خارج می شدند؛ یعنی عبد القیس قدرت بر جنگ نداشتند، بلکه در تقیه کامل بودند؛ بنابراین غنیمتی در دست آنها نبود که مطالبه خمس از آنها به مورد باشد (۲). ثالثاً: در مسأله زکات، که مربوط به مصالح مسلمین بالاختصاص فقراء و مساکین بود، پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله مأمور به گرفتن این مالیات از مردم شد؛ «خذ من أموالهم صدقه...». و پیغمبر صلی الله علیه وآله ناچار برای امتثال این امر، باید مأمورینی را به اطراف می فرستادند که زکوات را جمع آوری کنند تا به مصارف خود برسانند. ولی خمس حق خود پیغمبر و خویشان او بود و به ملک شخصی شباهت داشت؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه وآله مأمور به دریافت آن نبود، بلکه فقط وظیفه داشت حق خود

ص: ۱۳۴

۱- صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲۰۵، باب واللّه خلقکم و ما تعملون من کتاب التوحید؛ و ج ۱، ص ۱۳ و ۱۹؛ و ج ۳، ص ۵۳؛ صحیح مسلم: ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶، باب الامر بالایمان؛ سنن نسائی: ج ۲، ص ۳۳۳؛ مسند احمد حنبل: ج ۳، ص ۳۱۸؛ و ج ۵، ص ۱۳۶؛ و کتاب الاموال: ص ۱۲.

۲- و همچنین نامه به وفد بنو البکاء (طبقات ابن سعد: ج ۱، ص ۲۷۴)؛ و وفد بنی زُهره (الطبقات الکبری: ج ۱، ص ۲۷۹)؛ و مالک بن احمد (اسد الغابه: ج ۴، ص ۲۷۱)؛ و صیفی بن عامر (الاصابه: ج ۲، رقم ۴۱۱۱)؛ و حارث بن زهیر (اسد الغابه: ص ۳۲۸).

و خویشانش را به مردم ابلاغ کند، تا آنها خود، به وظیفه شان عمل کنند . خلاصه، اینکه نمی توان خمس را با زکات مقایسه نمود و نمی توان عدم ارسال مأمورین برای دریافت خمس را، دلیل بر عدم وجوب خمس قرار داد . همچنان که به اتفاق شیعه و سنی ، خمس در « رکاز و معدن » واجب بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را مأمور دریافت آن نمی کرد . رابعاً : در فتوح البلدان نقل شده که : « کتب رسول الله صلی الله علیه و آله لعمر و بن حزم حین بعثه إلى الیمن : بسم الله الرحمن الرحیم هذا بیان من الله و رسوله : یا أيها المؤمنین آمنوا اوفوا بالعقود عهد من محمد النبی رسول الله لعمر و بن حزم حین بعثه إلى الیمن أمره بتقوی الله فی امره کله و ان يأخذ من المغانم خمس الله و ما کتب علی المؤمنین من الصدقه » (۱). ترجمه : هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمرو بن حزم را به یمن اعزام نمودند، نامه ای برای او نوشتند به این مضمون : بسم الله الرحمن الرحیم ؛ این بیانی است از خدا و رسول خدا : ای کسانی که ایمان آورده اید ، به عهدهای خود وفا کنید ، عهدی که از محمد پیامبر خدا است به عمرو بن حزم ، هنگامی که او را به یمن فرستاده و او را به تقوا و ترس از خدا امر نموده و دستور داده که از درآمدها خمس خدا را بگیرد و نیز آنچه بر مؤمنین واجب شده از صدقه .

ص: ۱۳۵

و قریب به همین مضمون را نیز ابن هشام در سیره (۱)؛ و طبری و ابن کثیر هر کدام در تاریخ خود (۲)؛ و ابی یوسف در کتاب الخراج (۳)؛ و حاکم در مستدرک (۴)؛ و متقی در کنز العمال (۵)، آورده اند. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبیله « سعد بن هذیم » و قبیله « جذام » نامه نوشت و « ائی » و « عنبسه » را برای دریافت صدقات و اخماس اعزام نمود (۶)؛ و موارد بسیار دیگری که بر مُتَّبِع خبیر پوشیده نیست، با توجه به اینکه در هیچ یک از موارد مزبور جنگی بین مسلمین و کفار نبوده که حضرت غنائم آنها را مطالبه نمایند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را برای دریافت خمس به یمن فرستاد (۷) و محمیة بن جزء را نیز مأمور دریافت خمس فرمود (۸). خامساً: طبق روایاتی که در آینده به تفصیل ذکر خواهیم کرد آشکار می شود که صدقات و زکوات بر بنی هاشم حرام است. و جنگ هم که همیشه بین کفار و مسلمین سر پا نیست، پس فقراء و مساکین بنی هاشم چگونه باید زندگی کنند؟ و هزینه زندگی آنها از کجا باید تأمین شود؟! سادساً: مسائل خمس و موارد تعلق آن را از چه کسانی باید شنید و در چه کتابهایی باید خواند؟! اگر از اهل سنت انتظار دارید،

انتظاری است بی مورد.

ص: ۱۳۶

- ۱- سیره، ابن هشام: ج ۴، ص ۲۶۵.
- ۲- تاریخ طبری: ج ۱، ص ۱۷۲۷؛ تاریخ ابن کثیر: ج ۵، ص ۷۶.
- ۳- الخراج، ابی یوسف: ص ۸۵.
- ۴- مستدرک الحاکم: ج ۱، ص ۳۹۵.
- ۵- کنز العمال: ج ۵، ص ۸۶۷، حدیث ۱۴۵۷۳.
- ۶- طبقات، ابن سعد: ج ۱، ص ۲۷۰.
- ۷- مجمع الزوائد: ج ۳، ص ۷۸؛ المصنف: ج ۴، ص ۱۱۴.
- ۸- کتاب الاموال: ص ۴۶۱؛ صحیح مسلم: ج ۲، ص ۷۵۴.

امّیا در مورد احادیث؛ باید عرض کنیم که: عمر از نقل احادیث جلوگیری کرد و تا زمان عمر بن عبدالعزیز به طور کلی نقل حدیث ممنوع بود و پس از یکصد سال هم احادیث مستندی در دست افراد نبود و در صورتی که احادیث مستند هم بود، در بین محدّثین بزرگ آنها کسی که مدافع حقوق اهل بیت علیهم السلام باشد، دیده نمی شد. بخاری و مسلم که از بیش از دو هزار و چهار صد تن نقل حدیث می کنند، از هیچ یک از اهل بیت پیغمبر علیهم السلام نقل حدیث نمی کنند مگر دو حدیث، آن هم در تعریض به اهل بیت علیهم السلام (۱). و امّیا تواریخ؛ در این مورد نیز عرض می کنیم که از نویسندگان تواریخ که معاصر بنی امّیه و بنی عباس بودند و مزدور و یا مرعوب آنها بودند، چگونه انتظار می رفت که آنها تاریخچه خمس و عاملین خمس و کیفیت تقسیم آن را به تفصیل بیان کنند؟ و خود را با حکام وقت درگیر نمایند؟ اگر خیلی خوشبین باشیم، می گوئیم: از روی ترس، حقایق تاریخی را افشاء نمی کردند. و الّا با مراجعه به کتابهایشان، نمی توانیم حسن نیت آنها را باور کنیم؛ و برای اطلاع بیشتر از حق گُشیا و خیانتهای امثال طبری و ابن کثیر، به کتاب شریف «الغدیر» (۲) مراجعه نمائید. به علاوه، خمس از شتون «ولایت» بود و اثبات چنین حقی برای اهل بیت علیهم السلام مستلزم اقرار به خلافت آنها بود، با این حال، چگونه ممکن است که نویسندگان اهل سنت حقی را اثبات کنند که رهبران سنی داشتند آن حق را، که نشانه ای از

ص: ۱۳۷

۱- سیری در صحیحین: ص ۹۰ و ۹۱.

۲- الغدیر: ج ۲، ص ۲۸۷؛ و جلد ۹، از صفحه ۶۷ به بعد.

ولایت اهل بیت علیهم السلام بود، از آنها سلب کنند. ولی بالأخره جسته و گریخته، روایاتی از نیش قلم آنها تراوش کرده که از خلال آنها می توان به واقعیتها پی برد. و اگر از شیعه انتظار دارید، در جواب می گوئیم: شیعه، نیاز نداشت که در مآخذ احکام از تاریخ و حوادث زمان رسول الله صلی الله علیه وآله استفاده کند؛ زیرا شیعه احکام را طبق دستور پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرموده بود: «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» (۱)، مستقیماً از کتاب و عترت می گرفتند؛ و ضمناً روایات متواتره ای از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، مخصوصاً از امام باقر علیه السلام که فرمود: «حدیثی حدیث اُبی، و حدیث اُبی، حدیث جدّی، و حدیث جدّی حدیث الحسین، و حدیث الحسین، حدیث الحسن، و حدیث الحسن، حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث رسول الله، قول الله عزوجل» (۲). ترجمه: حدیث من حدیث پدر من است و حدیث پدر من حدیث جدّ من است و حدیث جدّ من حدیث حسین است و حدیث حسین حدیث حسن است و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است و حدیث امیرالمؤمنین حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله است و حدیث پیغمبر گفتار خدا است. بنابراین، شیعه بین سیره ائمه هدی علیهم السلام و سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله جدائی نمی بیند و گفتار اهل بیت علیهم السلام را مبین سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله می داند، با توجه به تکامل تدریجی فقه که در پیش گفتار این کتاب به آن اشاره شد.

ص: ۱۳۸

۱- بحار الأنوار: ج ۲، ص ۲۲۶، حدیث ۳.

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۳، حدیث ۱۴.

کلمه غنمتم مربوط به غنائم زمان گذشته است ؟

سؤال - آیا کلمه « غنمتم » در آیه شریفه، مربوط به غنائم زمان گذشته (غنائم قبل از نزول آیه) است ؟ و یا صلاحیت دارد تا غنائم پس از نزول آیه را هم شامل شود ؟ جواب - کلمه «غنمتم» از نظر ظاهر لفظ ماضی است، ولی از نظر معنی بر زمان گذشته دلالت ندارد . زیرا علمای ادب گویند : فعل ماضی در چند مورد، به معنی مضارع می آید . از جمله : در جایی که فعل ماضی شرط یا به منزله شرط قرار گیرد . و نیز می گویند : اگر فاء بر سر خبر مبتدا در آمد، مبتدا به منزله شرط و خبر به منزله جزاء خواهد شد . مثلاً- اگر گفته شود : « الّمدی جائنی فله درهم » ؛ در اینجا « الّمدی »، که مبتدا است، به منزله شرط خواهد شد و « جائنی »، که لفظ ماضی است، در اینجا معنی مضارع پیدا می کند . و معنی چنین می شود : اگر کسی نزد من بیاید، یک درهم برای او خواهد بود .

ابن هشام در کتاب مغنی می نویسد: « تنبيه: كما تربط الفاء الجواب بشرطه كذلك تربط شبه الجواب بشبه الشرط، و ذلك في نحو «الَّذِي يَأْتِينِي فَلَهُ دَرَهْمٌ» و بدخولها، فَهَمَّ ما أرادَه المتكلم من ترتب لزوم الدرهم على الإتيان » (۱). ترجمه: همچنان که فاء جواب را به شرط مربوط می سازد، شبه جواب را نیز به شبه شرط مربوط می سازد؛ و این در مثل: «الَّذِي يَأْتِينِي فَلَهُ دَرَهْمٌ» است (که در خبر مبتداء فاء داخل شده) و با داخل شدن فاء، اراده متکلم معلوم می شود از اینکه وجوب اعطاء درهم مترتب بر آمدن است. بدین مناسبت، «شمنی» در حاشیه همین قسمت از عبارت ابن هشام می نویسد: «والمراد بشبه الشرط ما كان مضمونه ملزوماً لمذكور. و ذلك في المبتدأ، إذا كان اسماً موصولاً بفعل أو ظرف أو نكرة موصوفة بهما لأن الموصول و الموصوف، حينئذ كإسم الشرط و الصلته و الصفه كالشرط و الخبر كالجزاء الذي يدخله الفاء حق الصلته أن لا تكون إلا فعلاً مستقبل المعنى » (۲). ترجمه: مراد به شبه شرط آن چیزی است که علت است برای (جمله) مذکوره (بعد از خود)، و این (شبه شرط و علت بودن) در مبتدائی است که اسم موصول باشد، که صله آن فعل یا ظرف باشد یا مبتدا نکره ای باشد که برای او فعل یا ظرف

ص: ۱۴۰

۱- مغنی اللیب: ج ۱، ص ۲۱۹، حرف الفاء، مبحث الفاء المفردة.

۲- المنصف من الکلام علی مغنی ابن هشام: الجزء الثانی، ص ۳، حرف الفاء.

صفت قرار داده شود؛ زیرا چنین موصول و موصوفی به منزله اسم شرط است و صله و صفت به منزله شرط هستند و خبر به منزله جزائی است که فاء بر او داخل می شود. و حقّ صله (-ای که به منزله شرط است) این است که از نظر معنی مستقبل باشد (اگر چه به ظاهر لفظ ماضی باشد). و زمخشری در کشف در ذیل آیه شریفه «إِنَّمَا غَنِمْتُمْ» می نویسد: «أَنَّمَا غَنِمْتُمْ» ما موصوله. و «من شیء» بیانه... «فَأَنْ لَّهِ» مبتدأ خیره محذوف، تقدیره: فحقّ، أو فواجب أن لله خمسه (۱). ترجمه: «ما» در «أَنَّمَا غَنِمْتُمْ» موصوله (و «غَنِمْتُمْ» صله است)، و «من شیء»، بیان برای «ما»؛ و «فَأَنْ لَّهِ» مبتدا و خبر او محذوف است. و تقدیر چنین است: «فحقّ، یا فواجب أن لله خمسه». با توجه به این قواعد و ترکیب فوق، کاملاً روشن می شود که «غَنِمْتُمْ» در آیه، گرچه به ظاهر ماضی است، ولی به معنی فعل مضارع است. و در عموم موارد که شارع مقدّس اسلام فعل ماضی را در مورد بیان یک حکم و قانون به کار می برد، چنین است؛ و فعل مضارع نشان دهنده استمرار است. پس معنی «غَنِمْتُمْ» چنین است که: هرگاه غنیمتی بردید، نه اینکه معنی «غَنِمْتُمْ» این باشد که: غنائمی که در زمان گذشته برده اید.

ص: ۱۴۱

۱- کشف: ج ۲، ص ۲۲۱.

و توجّه به ظاهر لفظ « غنمتم » و غفلت از اینکه به منزله شرط است و معنی مستقبل می دهد، نشان دهنده بی اطلاعی از قواعد و دستور زبان عرب است . از این گذشته، روشن است که حکم خمس در همه سالهای زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ادوار بعد، حکمی اسلامی و قرآنی شناخته شده است .

خطاب واعلموا أنّما غنمتم من شیء صرفاً متوجّه افراد موجود و معلوم آن زمان است ؟

سؤال - آیا خطاب « واعلموا أنّما غنمتم من شیء ... » صرفاً متوجّه افراد موجود و معلوم آن زمان است ؟ و انسحاب حکم از حاضرین به غائبین چگونه بوده است ؟ جواب - آنچه مسلم است ، این است که آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » در جنگ بدر نازل شده و غنائم مورد بحث آیه ، گر چه کلی است و مخصوص غنائم جنگ بدر نیست ، ولی در بدو امر، منطبق با غنائم جنگ بدر بوده است ؛ و نیز آنچه قطعی و غیر قابل انکار است ، این است که پس از جنگ بدر نیز غنائم را مانند غنائم جنگ بدر تقسیم می کرده اند و حتی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز غنائم تقسیم می شده است (۱). باز آنچه محسوس و غیر قابل تردید است، این است که در قرآن مجید آیه دیگری در مورد اخذ و تقسیم غنائم وجود ندارد، پس به چه دلیل هم در سایر

ص: ۱۴۲

۱- در کتاب المغازی (ج ۱ ، ص ۱۳۱ ؛ ج ۲ ، ص ۵۲۱) ؛ و کتاب الاموال (ص ۴۶۲ ، حدیث ۸۴۳ و ۸۴۴) ؛ و کتاب الخراج (ص ۱۸ ، باب فی قسمه الغنائم) ؛ و کتاب الرتاج ، عبد العزیز بن محمّد الرجیبی ، کیفیت تقسیم غنائم، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به تفصیل نگاشته شده است .

غزوه ها در طول حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، و هم در جنگهای اسلامی بعد از زمان پیامبر، خمس غنائم اخذ و تقسیم می شده است؟ و چگونه با اینکه آیه مخصوص غنائم جنگ بدر است، علماء و فقهای اسلامی، اعم از خاصه و عامه، در کتب فقهی یا آیات الاحکام، در نحوه تقسیم غنائم به این آیه استناد کرده و می کنند؟ علماء و اندیشمندان اسلامی برای حل این مشکل، نظریاتی علمی و دقیق و قابل توجهی را ذکر کرده اند. از جمله، بعضی از آنها معتقدند که اصولاً در بیان احکام، همان طور که موجودین در حال خطاب، مشمول خطابات قرآن هستند، غائبین و معدومین در حین خطاب نیز - بدون تردید - مشمول آن خطابات می باشند. زیرا همچنان که در قوانین عرفی و سیاسی و قراردادهای اجتماعی که بین عقلای عالم معمول است، پس از اینکه قانونی تصویب شد، برای اعلام و ابلاغ آن قانون به وسایل مختلفی از قبیل: روزنامه، رادیو، کتب، مجلات، بخش نامه ها و غیره متشبه می شوند. و هر شخصی که احساس کند واجد شرایط آن قانون است، بدون شک خود را مأمور به عمل کردن به آن قانون می داند، حتی اگر در هنگام تصویب و اعلام آن قانون از نعمت هستی برخوردار نبوده است. بدین جهت که به کارگیری الفاظ خطاییه در ابلاغ این قوانین صرفاً به منظور ابلاغ حکم است. و شخصی معین یا اشخاصی خاص منظور نشده اند.

در قوانین و خطابات شرعیه نیز عیناً همین گونه است ، با این فرق که در خطابات شرعیه، خطاب مستقیماً متوجه بندگان خدا نیست ، حتی به حاضرین ؛ چون قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه وآله نازل می شد : « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ » (۱). نظریات دیگری که دانشمندان داده اند، بسیار قابل ملاحظه است؛ ولی متأسفانه از حوصله این بحث کوتاه خارج است . و خوانندگان می توانند برای اطلاع بیشتر به کتابهای : کفایه الاصول (۲) - فوائد الاصول (۳) - نهاییه الاصول (۴)، و دیگر کتب مفصّله مراجعه نمایند . یکی از نویسندگان معاصر، در تأیید مطلب فوق می نویسد : « نزد خدا که محیط به گذشته و آینده می باشد ، شاهد و غائب فرقی ندارد ؛ چنانچه هر مقننی در موقع وضع قانون و هر خطیبی در موقع خطاب، شخص معینی را قصد نمی کند ؛ خطابات و تکالیف قرآن چنین است و این حقیقت را شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله تذکر داده و فرموده : حلال محمد حلال الی یوم القیامه، و حرامه حرام الی یوم القیامه (۵) » (۶).

ص: ۱۴۴

- ۱- شعراء / آیات ۱۹۳ و ۱۹۴ .
- ۲- کفایه الاصول : ص ۲۲۷ .
- ۳- فوائد الاصول : ج ۱ ، ص ۳۴۶ .
- ۴- نهاییه الاصول : ص ۱۱۳ .
- ۵- اصول کافی : ج ۲ ، ص ۱۷ .
- ۶- احکام القرآن، علامه برقی : ص ۳۰۴ .

و کسانی که اینگونه نظریات را نمی پسندند و راه حلی برای این مشکل سراغ ندارند و خطابات قرآن را مخصوص به موجودین در حین خطاب می دانند، در انسحاب حکم با ادله اشتراک در تکلیف، از قبیل اجماع و ضرورت، تمسک می کنند و می گویند: چون اجماع هست که موجودین و معدومین در تکالیف شرکت دارند، بنابراین اگر به یکی از خطابات قرآن حکمی اثبات شد، در حق معدومین نیز ثابت است (الما ما اخرجہ الدلیل)؛ ولی ادعا و اجماع مربوط به اصل اشتراک در تکلیف است، نه آنکه در هر مسأله ای اجماعی مخصوص به خود آن مسأله لازم باشد. محقق بزرگ، صاحب قوانین، می فرماید: «فتحیق المقام أن المستفاد من الأدلة، هو ثبوت الاشتراک مطلقاً و لزوم إدعاء الأجماع بالخصوص فی کلّ واقعه، واقعه مجازفه» (۱). ترجمه: تحقیق در این مقام این است که مستفاد از ادله، ثبوت اشتراک در همه تکالیف است و اینکه لازم باشد اجماع در خصوص تک تک وقایع، گزافه گوئی است. در غیر این صورت، اگر در هر مسأله ای اجماعی مخصوص به آن مسأله لازم باشد تا اشتراک در تکلیف ثابت شود، بسیاری از مسائل فقهی به خاطر اختلافاتی که در آنها هست، از متن فقه اسلام حذف می شوند؛ مخصوصاً مسائلی که اختلافات بیشتری در آنها مشاهده می شود.

مانند وجوب عینی نماز جمعه. ناگفته نماند که در قرآن احکام خاصه ای وجود دارد که مخاطب به آن حکم

ص: ۱۴۵

شخص معینی است ؛ مانند احکام مربوط به شخص پیغمبر صلی الله علیه وآله یا زنان پیغمبر ، که آن احکام با انعدام آن موضوع قدرت خود را از دست می دهد . و چنین احکامی از مورد بحث ما خارج است .

تتمیم

فرق است بین قضیه حقیقیه و قضیه خارجیّه ؛ و بعضی گمان کرده اند که ادله احکام و خطابات به نحو قضیه خارجیّه است ، در صورتی که خطابات به نحو قضیه حقیقیه است ، نه خارجیّه ؛ و علمای اصول در این زمینه به تفصیل سخن گفته اند ، که این بحثهای علمی دقیق از حوصله این کتاب خارج است . اهل فضل می توانند به تقریرات مرحوم نائینی قدس سره ، به نام « فوائد الاصول » ، تألیف مرحوم شیخ محمد علی کاظمی قدس سره مراجعه نمایند .

ص: ۱۴۶

ذی القربی در آیه خمس چه کسانی هستند

سؤال - « ذی القربی » در آیه خمس چه کسانی هستند؟ آیا خویشان مخاطبین اند یا خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله؟
 جواب - در قرآن، در آیات متعدده ای کلمه «ذی القربی» یا « ذوی القربی » به کار آمده، و در اینکه به معنی خویش یا خویشان است، تردیدی نیست؛ تنها بحثی که مطرح است، آن است که آیا در این آیات «ذی القربی» به معنی مطلق خویشان است، یا منظور تنها خویشان پیغمبرند؟ در اینجا برای فهم حقایق قرآن و درک صحیح تر و برداشت بهتر از کلام خدا، از ذکر یک نکته ادبی نباید غفلت کرد، و آن این است که اهل ادب گفته اند: الف و لام عهد در کلمه، نقش ضمائر را ایفاء می کند، چنانچه در آیه: «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (۱) گفته اند که جمله «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» جمله جزاء شرط است و رابط این جمله، الف و لامی است که به جای ضمیر به کار رفته، زیرا در اصل «هی مأواه» بوده (۲).

ص: ۱۴۷

۱- نازعات / آیه ۴۱.

۲- مغنی اللیب: ج ۲، ص ۶۵۲، باب ۴، مبحث روابط الجملة بما ...

یا در آیه: « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۱)، الف و لام « الامر » به جای ضمیر قرار گرفته، زیرا در اصل « اُولی امره » بوده. و نیز در آیه: « وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ » (۲)، در اصل « أولوا أرحامه » است، و همچنین معنی آیه « و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض »، « أولوا أرحامهم » است، و موارد دیگر. خلاصه اینکه به جای ضمیر مضاف الیه، الف و لام استعمال می شود و تنها چیزی که می تواند معهود الف و لام را تفسیر کند، ضمیری است که الف و لام از آن نیابت دارد؛ و هرگاه در مفهوم الف و لام، ابهامی باشد، می توان با آشکار کردن ضمیر، آن ابهام را رفع نمود. و اما آیاتی که کلمه « ذی القربی » یا « ذوی القربی » در آنها ذکر شده است، دو دسته اند: دسته اول - آیاتی که اگر به جای الف و لام « القربی » ضمیر را آشکار کنیم، به هیچ وجه نمی تواند رسول الله صلی الله علیه و آله مرجع ضمیر باشد؛ مانند: « وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ » (۳)، که خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفته که جز خدا را نپرستند و به والدین و خویشان خود احسان کنند. بنابراین « ذوی القربی » در اینجا به معنی « ذوی قرباکم » است؛ یعنی خویشانتان.

ص: ۱۴۸

۱- نساء / آیه ۵۹.

۲- أنفال / آیه ۷۵.

۳- بقره / آیه ۸۳.

و همچنین آیه : « لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَّ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى » (۱) ؛ در این آیه صفات شخص نیکوکار را بیان می فرماید، که از جمله آن صفات، بذل مال است که شخص نیکوکار از اموال خویش به خویشان خود می دهد . بنابراین در این آیه « ذوی القربی » به معنی « ذوی قریبانه » است . و نیز آیه : « وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَى » (۲)، که « ذی القربی » به معنی « ذی قریبکم » آمده است .

و همچنین در آیه : « وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ » (۳)، که « اولوا القربی » به معنی « اولوا قریبکم » آمده است . در این آیات، کلمه « ذی القربی » به معنی عامّ خویشاوندان هر مسلمانی است، زیرا مرجع ضمیر، شخص خاصی نیست . دسته دوّم - آیاتی است که اگر به جای الف و لام ضمیر آشکار شود ، به صورت ضمیر خطاب و یا به صورت ضمیر غائب ، به رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره می شود ؛ مانند آیه : « فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ » (۴). یعنی : « آت ذاقریبک »، یعنی به خویشان حقشان را بده .

ص: ۱۴۹

۱- بقره / آیه ۱۷۷ .

۲- نساء / آیه ۳۶ .

۳- نساء / آیه ۸ .

۴- روم / آیه ۳۸ .

و مانند آیه مورد بحث: « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِخْوَتِهِ الْقُرْبَىٰ » (۱). یعنی: غنائم مال خدا و رسولش و خویشان رسولش می باشد. حال اگر ضمیر به جای الف و لام قرار گیرد، عبارت چنین می شود: « فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي قُرْبَاهِ »، که به طور قطع مراد از « ذی القربی » خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و به همین جهت، صاحب « مجمع البیان » در تفسیر آیه « فیء » می فرماید: « فقال: « ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى » أي: من أموال كفار أهل القرى « فله » يأمركم فيه بما أحب « و للرَّسُولِ » بتملیک الله اياه « و لِإِخْوَتِهِ الْقُرْبَىٰ »؛ یعنی أهل بیت رسول الله و قرابته و هم بنو هاشم « و الیتامی و المساکین و ابن السبیل » منهم. لأنَّ التقدير و لذی قریاه و یتامی أهل بیته و مساکینهم و ابن السبیل منهم » (۲). ترجمه: آنچه بر می گرداند خدا به رسولش از اهل دهات، یعنی از اموال کفاری که از اهل دهات هستند، پس آن (اموال) از آن خدا است که نسبت به آنها دستور می دهد هرچه را که بخواهد، و مال پیامبر صلی الله علیه و آله است، که خدا آن اموال را به او تملیک کرده، و مال خویشان است، یعنی خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله و بستگان آن بزرگوار و آنان بنی هاشم هستند و یتیمان و بی نوایان و در راه ماندگان از بنی هاشم،

ص: ۱۵۰

۱- أنفال / آیه ۴۱ .

۲- مجمع البیان : ج ۹ ، ص ۲۶۱ .

زیرا تقدیر در آیه چنین است : « لذی قریاه و یتامی أهل بیته و مساکینهم و ابن السبیل منهم ». ملاحظه می فرمائید که مرحوم طبرسی قدس سره به جای الف و لام درهمه این کلمات، ضمیر را جایگزین فرموده و تفسیر نموده است . مؤید این مطلب، روایات متواتره ای است که عامه و خاصه نقل کرده اند، که ذیلاً به پاره ای از آنها اشاره می شود . مرحوم علامه سید شرف الدین قدس سره می فرماید : « قد اجمع أهل القبلة کافه علی أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله کان یختص بسهم من الخمس و یخص أقاربه بسهم اخر منه . و أنّه لم یعهد بتغییر ذلك إلى أحد حتّی دعاه الله إلیه واختار الله له الرفیق الاعلی » (۱). ترجمه : اهل قبله (مسلمین) همگان اجماع کرده اند بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله سهمی از خمس را به خود و سهمی دیگر را به اقارب خود اختصاص می داد ، هیچ کس به خاطر نداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله تا هنگام مرگ این کار را تغییر داده باشد .

اما روایات عامه

۱ - عن یزید بن هرمز، أن نجده الحروری حین خرج فی فتنه ابن الزبیر أرسل إلی ابن عتیاس یسأله عن سهم ذی القربی ، [و یقول : لمن تراه ؟]

ص: ۱۵۱

۱- النص و الاجتهاد : ص ۵۱ .

قال : هو لنا لقربى رسول الله صلى الله عليه وآله، قسّمه رسول الله صلى الله عليه وآله لهم. و قد كان عمر عرض علينا [منه] شيئا، رأيناه دون حقنا [فرددناه عليه] . فأبينا أن نقبله و كان العدى عرض عليهم أن يعيننا كحهم وان يقضى عن غارهم و ان يعطى فقيرهم. و أبى أن يزيدهم على ذلك (١). ترجمه : از يزيد بن هرمز نقل شده که نجده حرورى ، هنگامى که در فتنه ابن زبير خروج کرد، حضور ابن عباس فرستاد و از او پرسش کرد از سهم ذى القربى، که نظر تو چیست ؟ و آن را به چه کسی بايد داد ؟ ابن عباس گفت : اين سهم از خویشان پیامبر صلى الله عليه وآله است، که پیامبر صلى الله عليه وآله بين آنان تقسيم مى کرد . و عمر، مقدار ناچيزى را به ما عرضه کرد، که از حق ما کمتر بود. ما قبول نکرديم و آن مقدار را به عنوان کمک به کسانی که مى خواستند از آن بگيرند مى داد . و به اين منظور بود که مى خواست بدهى بدهکارانشان را بدهد و به فقراى شان نیز مى خواست کمک کند . و خوددارى کرد از اينکه بيش از اين به آنها بدهد .

ص: ۱۵۲

۱- سنن نسائى : ج ۷ ، ص ۱۲۸ ، حديث ۱ ، كتاب قسم الفى ء ؛ مسند احمد حنبل : ج ۱ ، ص ۳۲۰ ؛ سنن أبى داود : ج ۲ ، ص ۲۶ ، حديث ۲۹۸۲ .

۲ - أخبرنا عمرو بن علی قال : حدّثنا یزید و هو ابن هرون قال : أنبأنا محمّد بن إسحق عن الزهري و محمّد بن علی، عن یزید بن هرمز ... ، و أنا کتبت کتاب ابن عباس إلی نجده کتبت إلیه کتبت تسألنی عن سهم ذی القربی لمن هو ؟ و هو لنا أهل البيت . و قد کان عمر دعانا إلی أن ینکح منه أیمننا و یحذی منه عائلنا و یقضی منه عن غارمنا. فأینا إلا أن یسلمه لنا . و أبی ذلک . فترکنا علیه (۱). ترجمه : یزید بن هرمز گوید : ... ، و من نویسنده نامه ابن عباس بودم به نجده ، که (از قول ابن عباس) به نجده نوشتم : نوشته بودی و از من از سهم ذی القربی سؤال کرده بودی، که مال کیست ؟ این سهم، مال ما اهل بیت علیهم السلام است . و عمر از ما خواست که از این سهم پسران و دختران ما همسر گیرند و از این سهم فقراء و عیالمندان خود را اداره کنند و بدهکارانمان بدهی خود را بدهند . ما نخواستیم وی آن مقدار کم از آن سهم را به ما تسلیم کند، او هم نخواست همه سهم ما را بپردازد، ما هم این سهم را برای او واگذار نمودیم . ۳ - أخبرنا محمّد بن المثنی قال : حدّثنا [عبد الله، حدّثنی أبی حدّثنا] یزید بن هرون قال : أنبأنا محمّد بن إسحق عن الزهري، عن سعید بن المسیب، عن جبیر بن مطعم قال : لما قسّم رسول الله صلی الله علیه و آله سهم ذی القربی [من خیبر] بین بنی هاشم و بنی المطلب أتیته

ص: ۱۵۳

۱- سنن نسائی : ج ۷، ص ۱۲۹، حدیث ۲، کتاب قسم الفی ء .

أنا و عثمان بن عفان فقلنا : - يا رسول الله - هؤلاء بنو هاشم لا ننكر فضلهم لمكانك الذي جعلك الله [و صَّفَكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ] به منهم أ رأيت [اخواننا من] بنى المطلب أعطيتهم ومنعتنا [و تركتنا] فأثما نحن و هم منك بمنزله [واحده]. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنهم لم يفارقوني فى جاهليه و لا اسلام، إنما بنو هاشم و بنو المطلب شىء واحد . [قال ثم] وشبكت بين أصابعه (١). ترجمه : از جبير بن مطعم نقل شده كه او گفت : هنگامى كه رسول خدا صلى الله عليه وآله سهم ذى القربى را بين بنى هاشم و بنى المطلب تقسيم فرمود، من و عثمان بن عفان آمديم و گفتيم : اى رسول خدا، اينان بنى هاشم اند و ما فضيلت آنان را انكار نداريم، بدین جهت كه خدا تو را از آنان قرار داده، آیا نظر تو این است كه به بنى المطلب بدهى و به ما ندهى؟! و ما و بنى المطلب نسبت به تو از يك نوع منزلت برخورداريم . پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود : آنان كه در جاهليت و در اسلام از من جدا نشدند . سپس انگشتان مبارك را درهم كرد و فرمود : بنى هاشم و بنى المطلب يك چیزند . ٤ - أخبرنا عمر بن يحيى بن الحرث قال : أنبأنا محبوب قال : أنبأنا أبو إسحق، عن شريك، عن خصيف، عن مجاهد قال : الخمس الذى لله و للرسول كان للنبي صلى الله عليه وآله

ص: ١٥٤

١- سنن نسائي : ج ٧، ص ١٣٠، حديث ٥، كتاب قسم الفىء ؛ مسند احمد حنبل : ج ٤، ص ٨١ ؛ صحيح بخارى : ج ٤، ص ١٥٥، باب مناقب القريش ؛ كتاب الاموال : ص ٤٦١

و قرابته لا يأكلون من الصدقه شيئاً . فكان للنبي صلى الله عليه وآله خمس الخمس و لذی قرابته خمس الخمس و للیتامی مثل ذلك وللمساكين مثل ذلك و لابن السبیل مثل ذلك . قال أبو عبدالرحمن قال الله جل ثناؤه : « و اعلموا أنّما غنمتم ... » ؛ و سهم لذی القربی و هم بنو هاشم و بنو المطلب (۱). ترجمه : از مجاهد نقل شده که گفت : خمسی که از خدا و رسول است ، مال پیامبر صلی الله علیه وآله و خویشان اوست که از صدقه چیزی نمی خورند . پس یک پنجم از خمس مال پیامبر صلی الله علیه وآله و یک پنجم از خمس مال خویشان اوست ، و برای یتامی نیز مانند آنان (یک پنجم از خمس) ، و برای مساکین و ابن سبیل نیز مانند آنان . ابو عبدالرحمن گفت که خدا فرموده : « و اعلموا أنّما غنمتم ... » ؛ و برای ذی القربی سهمی است و آنان بنی هاشم و بنی المطلب اند . ۵ - عن یزید بن هرمرز قال : کتب نجده بن عامر الحروری إلى ابن عباس یسأله ... ؛ عن ذوی القربی من هم ؟ فقال لیزید : اکتب الیه ... : و کتبت تسألنی عن ذوی القربی من هم ؟ و أنا زعمنا أنّا ، هم . فأبی ذلك علینا قومنا (۲).

ص: ۱۵۵

-
- ۱- سنن نسائی : ج ۷ ، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ ، حدیث ۱۵ ، کتاب قسم الفی ء .
 - ۲- صحیح مسلم : ج ۵ ، ص ۱۹۸ ، حدیث ۳ ، باب النساء الغازیات

ترجمه: یزید بن هرمز گفت: نوشتن نجده بن عامر به ابن عباس و از او سؤال کرد...؛ از ذی القربی که اینها چه کسانی هستند؟ ابن عباس به یزید گفت: به او بنویس...؛ و نوشته بودی و سؤال کرده بودی از ذی القربی که آنان چه کسانی هستند؟ ما معتقدیم که ذی القربی ما هستیم. ولی قوم ما این ادعا را انکار می کنند. ۶- عن یزید بن هرمز قال: کتب نجده بن عامر إلی ابن عباس...؛ قال: فکتب إلیه أنك سألتنی عن سهم ذوی القربی الذی ذکر الله [عزوجل] من هم؟ و انا کنا نری ان قرابه رسول الله صلی الله علیه وآله هم نحن. فأبی ذلک علینا قومنا (۱). ترجمه این حدیث مانند حدیث پنجم می باشد. ۷- عن ابن عباس قال: کانت الغنیمه تقسم علی خمسہ اخماس. فأربعه منها لمن قاتل علیها و خمس واحد یقسّم علی أربعه. فربح لله و للرسول و لذی القربی. یعنی: قرابه النبی صلی الله علیه وآله (۲). ترجمه: از ابن عباس نقل شده که گفت: غنیمت به پنج قسمت تقسیم می شد،

ص: ۱۵۶

-
- ۱- صحیح مسلم: ج ۵، ص ۱۹۸، حدیث ۴، باب النساء الغازیات...؛ سنن الدارمی: ج ۲، ص ۲۲۵، کتاب السیر، باب سهم ذی القربی؛ مسند احمد حنبل: ج ۱، ص ۲۴۸
- ۲- کتاب الاموال: ص ۴۵۳.

چهار سهم آن مال جنگیان بود و یک سهم به چهار قسمت تقسیم می شد .

یک ربع، اختصاص به خدا و رسول و خویشان . یعنی : خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله داشت . ۸ - عن یزید بن هرمز أن نجده كتب إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذی القربى لمن هو؟ و كتب إليه : أنك كتبت إلى تسأل عن سهم ذی القربى لمن هو ؟ و أنا کتبا نراها لقرا به رسول الله صلی الله علیه وآله . فأبى ذلك علينا قومنا (۱). مضمون این حدیث نیز مانند حدیث پنجم و ششم است . ۹ - حدثنا عبدالله بن صالح، عن الليث بن سعد، عن يحيى بن سعيد: ان ابن عباس قال: كان عمر يعطينا من الخمس نحو ما كان يرى أنه لنا. فرغبنا عن ذلك، و قلنا : حقّ ذوی القربى خمس الخمس . فقال عمر : انما جعل الله الخمس لأصناف سماءها، فأسعدهم بها اكثرهم عدداً و أشدهم فاقه . قال : فاخذ ذلك منّا ناس و تركه ناس (۲). ترجمه : يحيى بن سعيد گفت : که ابن عباس می گفت : عمر از خمس مقداری که به نظرش می رسید که حقّ ما است به ما عطاء می کرد، ما از گرفتن آن مقدار

ص: ۱۵۷

۱- مسند احمد حنبل : ج ۱ ، ص ۲۹۴ .

۲- کتاب الاموال : ص ۴۶۶ .

خودداری کردیم و گفتیم: حقّ ذوی القربی یک پنجم از خمس است. عمر گفت: خدا خمس را برای گروههایی که نام برده قرار داده است... ۱۰ - قال: حدّثنا حجاج، عن أبي معشر، عن سعيد بن أبي سعيد قال: كتب نجده إلى ابن عباس ان اكتب إلى: من ذوی القربی؟ ... فكتب: من عبد الله بن عباس إلى نجده بن عويمر امّا بعد، فأنتك كتبت تسألني عن ذوی القربی: من هم؟ وكنا نقول أنا نحن بنو هاشم: هم.

فأبی ذلك علينا قوما . وقالوا قریش كلها(۱). مضمون این حدیث مانند احادیث پنجم و ششم و هشتم است. و در کتاب «درّ المنثور» (۲) یازده حدیث در این زمینه نقل کرده که می توانید مراجعه کنید. و عجیب این است که قرطبی، که خود از عامّه است، از هیچ یک از فقهای عامّه نقل نکرده که ذوی القربی کسی غیر از خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله باشد.

ص: ۱۵۸

۱- کتاب الاموال: ص ۴۶۴.

۲- درّ المنثور: جلد ۳، از صفحه ۱۸۵ به بعد.

بلکه قرطبی در تفسیرش در مسأله دوازدهم می نویسد: « علماء در ذوی القربی به سه قول اختلاف کرده اند: همه قریش. بنی هاشم و بنی المطلب. فقط بنی هاشم » (۱). و جالبتر آنکه، ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد: « و اعلم انّ الناس یظنون ان نزاع فاطمه أبابکر کان فی أمرین: فی المیراث و النحله وقد وجدت فی الحدیث انها نازعت فی أمر ثالث. و منعها أبوبکر اياه أيضاً. و هو سهم ذوی القربی » (۲). ترجمه: بدان که مردم گمان می کنند که نزاع و اختلاف فاطمه با ابی بکر تنها در دو چیز بوده، در ارث و در بخشش های (پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام). در صورتی که من در حدیث دیده ام که فاطمه در امر سومی نیز با ابوبکر نزاع داشت و ابوبکر آن را نیز از فاطمه منع کرده بود، و آن سهم ذی القربی بود. سپس حدیث مفصّلی را، که حاکی از این اختلاف بوده، نقل می کند.

اما روایات خاصه

۱ - حدّثنا زکریّا بن مالک الجعفی، عن أبی عبد الله علیه السلام أنّه سأله عن قول الله عزّوجلّ:

ص: ۱۵۹

-
- ۱- تفسیر قرطبی: ج ۸، ص ۱۲.
 - ۲- شرح نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۲۳۰، جزء ۱۶.

« و اعلموا أنّما غنمتم ... » ؟ فقال : أمّا خمس الله عزّوجلّ فللرسول يضعه في سبيل الله، و أمّا خمس الرسول فلاقاربه، و خمس ذوى القربى فهم أقرباؤه (۱). ترجمه : زکریّا بن مالک گفت : که از امام صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار پروردگار : « و اعلموا أنّما ... » ؟ حضرت فرمود : امّا خمس خداوند اختصاص به پیامبر دارد که در راه خدا صرف می کند، و امّا خمس رسول از خویشان پیامبر است و خمس ذوی القربى تنها خویشان پیامبرند . ۲ - عن عبد الله بن بكير، عن بعض أصحابه، عن أحدهما عليهما السلام في قول الله تعالى : « و اعلموا أنّما غنمتم ... » قال : خمس الله و خمس الرسول للإمام، و خمس ذوی القربى لقرباهما الرسول و الإمام (۲). ترجمه : خمس خدا اختصاص به امام دارد، خمس رسول نیز اختصاص به امام دارد، و خمس ذوی القربى اختصاص به خویشان رسول دارد که امام است . ۳ - عن سليمان بن قيس قال : سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول : نحن والله الذين عنى الله بذی القربى (۳).

ص : ۱۶۰

-
- ۱- تهذيب الأحكام: ج ۴، ص ۱۲۵، حديث ۱، باب ۳۶؛ من لا يحضره الفقيه : ج ۲، ص ۲۲، حديث ۸ باب : الخمس . و كتاب خصال : ص ۳۲۴، حديث ۱۲، باب الستة.
 - ۲- تهذيب الأحكام : ج ۴، ص ۱۲۵، حديث ۲، باب ۳۶ .
 - ۳- تهذيب الأحكام : ج ۴، ص ۱۲۶، حديث ۳، باب ۳۶؛ اصول كافي : ج ۱، ص ۵۳۹، حديث ۱؛ روضه كافي : ج ۸، ص ۶۳ .

ترجمه : به خدا سوگند مائیم که خداوند به ذی القربی آنان را قصد کرده است . ۴ - عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تعالى : « و اعلموا أنّما ... » قال : هم قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله و الخمس لله و للرسول و لنا (۱).
 ترجمه : امام باقر عليه السلام درباره آیه خمس فرمود : ذی القربی خویشان پیامبرند، پس خمس حقّ خدا و رسول و ما می باشد . ۵ - عن محمد بن مسلم عن أحدهما قال : سألته عن قول الله : « و اعلموا أنّما ... » قال : هم أهل قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله (۲). ترجمه : حضرت فرمود : ذی القربی خویشان رسول الله صلى الله عليه وآله می باشند . ۶ - عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر في قول الله : « و اعلموا أنّما ... ». قال : هم أهل قرابه نبيّ الله صلى الله عليه وآله (۳). ترجمه : امام باقر عليه السلام فرمود : ذی القربی، آنها خویشان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشند . ۷ - عن اسحق، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن سهم الصفوه ؟

فقال : كان لرسول الله صلى الله عليه وآله و أربعة أخماس للمجاهدين و القوام ، و خمس يقسم بين مقسم رسول الله صلى الله عليه وآله ، و نحن نقول هو لنا . و الثّاس يقولون : ليس لكم . و سهم لذی القربی وهو لنا (۴). ترجمه : مردی گوید : از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از سهم صفوه ؟

ص: ۱۶۱

-
- ۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۳۹ ، حدیث ۲ .
 - ۲- تفسیر عیاشی : ج ۲ ، ص ۶۱ ، حدیث ۵۰ .
 - ۳- تفسیر عیاشی : ج ۲ ، ص ۶۲ ، حدیث ۵۵ .
 - ۴- تفسیر عیاشی : ج ۲ ، ص ۶۳ ، حدیث ۶۲ .

فرمود: حقّ رسول الله صلى الله عليه وآله است و چهار پنجم آن حقّ مجاهدین و کسانی است که ایستادگی کرده اند (در مبارزه)، و یک پنجم سهم پیامبر صلى الله عليه وآله است. و ما می گوئیم: این سهم از ما است. و مردم (ابناء عامّه) می گویند: از شما نیست. و سهمی متعلّق به ذی القربی است. و آن سهم، اختصاص به ما دارد. ۸ - عن علی بن الحسین علیهما السلام [یقول لبعض الشامیین:] ...؛ فهل قرأت هذه الآیه: « و اعلموا أنّما ... »؟ فقال له الشامی: بلی. فقال علی علیه السلام: فنحن ذوالقربی (۱). ترجمه: از امام سجاد علیه السلام منقول است (که به بعضی از شامیان گفتند:) ...؛ این آیه را قرائت کرده ای: « و اعلموا أنّما ... »؟ شامی گفت: آری. حضرت فرمود: مائیم ذوی القربی. ۹ - عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله تعالی: « و اعلموا أنّما ... ». قال: أمير المؤمنين و الأئمّه علیهم السلام (۲). ترجمه: امام صادق علیه السلام درباره آیه: « و اعلموا أنّما ... » فرمودند: مراد از ذی القربی، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند. ۱۰ - فی باب مجلس الرضا علیه السلام مع المأمون فی الفرق بین العتره و الأمه قالت العلماء: فأخبرنا هل فسّر الله عزّوجلّ الإصطفاء فی الكتاب؟

ص: ۱۶۲

۱- احتجاج، شیخ طبرسی: ج ۲، ص ۳۳.

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۱۴، حدیث ۱۲.

فقال الرضا عليه السلام: فسّر الإصطفاء في الظاهر سوى الباطن في اثني عشر موطناً وموضعاً... . و أما الثامن: فقول الله عز وجل: «واعلموا أنما...» فقرن سهم ذى القربى مع سهمه و سهم رسول الله صلى الله عليه وآله، فهذا فضل أيضاً بين الآل و الأمه (١) ترجمه: علماء به آن حضرت (امام رضا عليه السلام در مجلس مأمون) گفتند: به ما خبر ده که آیا خداوند اصطفاء را در قرآن تفسیر فرموده است؟ حضرت فرمود: در ظاهر تفسیر کرده نه در باطن، در دوازده موضع... . امّا آیه هشتم: قول پروردگار است که: «واعلموا أنما...»؛ پس خداوند سهم ذی القربى را با سهم خود و سهم رسول خود مقارن نموده است. و این است فرق بین آل و ائمت. ۱۱ - عن المفضل بن عمر، عن الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام - و ذكر خطبه طويله منها - : و أعجب بلا- صنع منّا، من طارق طرفنا بملفوفات زملها في وعائها، و معجونه بسطها في إنائها. فقلت له: أصدقه أم نذر أم زكاه؟ و كل ذلك يحرم (٢) علينا أهل بيت النبوه. و عوضنا منه خمس ذى القربى في الكتاب و السنه (٣).

ص: ۱۶۳

-
- ۱- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۷، باب ۲۳.
 - ۲- أمالی، شيخ صدوق: ص ۴۹۷.
 - ۳- مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۸۷، حدیث ۱، باب ۱، من أبواب قسمه الخمس؛ به نقل از أمالی شيخ صدوق.

ترجمه : حضرت علی علیه السلام می فرماید : کسی در خانه ما را کوبید و چیزهایی را در جایی پیچیده بود و چیزهایی را به هم سرشته، در ظرف خود قرار داده بود . به او گفتم : آیا صدقه یا نذر یا زکات است ؟ که همه اینها بر ما اهل بیت حرام است . و خدا به جای اینها، خمس ذی القربی را در کتاب و سنت برای ما قرار داده است.

ص: ۱۶۴

من شیء در آیه خمس چه مفهومی دارد

سؤال - جمله: « من شیء » که در آیه خمس ذکر شده، چه مفهومی دارد؟ جواب - کلمه «من» بیانیه است، و مبین کلمه «ما» در «ما غنمتم» است. و چون «ما» موصول و مبهم است، جمله ای که بعد از این موصول ذکر شده، یعنی « غنمتم»، صله نامیده می شود. خاصیت صله این است که پرده از ابهام موصول برمی دارد و آن را تفسیر می کند و هر مفهومی که صله دارد، در موصول تضمین می شود. بنابراین مفهومی که « غنمتم» دارد، در کلمه « ما» تضمین شده و هر مفهومی که در « ما» تضمین شده، « من شیء » آن را افاده می کند. و چون قبلاً با دلایل روشن، اثبات کردیم که غنیمت، در آیه به منظور مطلق درآمد به کار رفته، پس « ما» نیز به معنی مطلق درآمد است. و « من شیء » عموم آن درآمدها را افاده می کند.

خلاصه آنکه « من شیء » مفهوم استقلالی خاصی ندارد، بلکه در مفهوم تابع «ما» است، که آن نیز با صله اش تفسیر می شود .

ص: ۱۶۶

ظاهر آیه خمس دلالت دارد که خمس به شش قسمت تقسیم می گردد

سؤال - ظاهر آیه خمس دلالت دارد که خمس به شش قسمت تقسیم می گردد؛ (الله - الرسول - ذی القربی - الیتامی - المساکین - ابن السبیل). پس چرا در نوع نامه هایی که پیامبر صلی الله علیه وآله به رؤساء قبائل می نوشت، از فریضه خمس به «خمس الله» تعبیر می نمودند. و در ضمن آن نامه ها این گونه مرقوم می شد: «أعطیتم من المغانم خمس الله». یا جملات دیگری مشابه این مضمون (۱)؟ جواب - اصولاً در جریانات تکوینی و تشریحی یک سلسله امور طولی و ذی مراتب وجود دارد که آن مراتب زنجیروار به هم پیوسته و به یکدیگر وابسته است؛ و در این گونه امور می توان به هر یک از مراتب و حلقه های آن سلسله به مناسبتی تکیه کرد.

ص: ۱۶۷

۱- اسد الغابه: ج ۱، ص ۱۷۵؛ فتوح البلدان: ص ۱۰۳ (نامه به عمرو بن حزم)؛ تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۸۰؛ سیره، ابن هشام: ج ۴، ص ۲۳۵؛ طبقات، ابن سعد: ج ۱، ص ۲۳، قسمت ۲؛ البدایه والنہایه: ج ۵، ص ۷۵ و ۷۷؛ کنز العمال: ج ۱۰، ص ۶۰۲؛ و ج ۳، ص ۱۸۶؛ تاریخ طبری: ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۸؛ کتاب الاموال: ص ۱۹ - ۴۲۷.

مثلاً خداوند در مورد مراحل تکامل خلقت انسان می فرماید: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لُبِّينَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيَّمٍ لَكُمْ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» (۱). ما شما را از خاک آفریدیم ، سپس از نطفه ، سپس از علقه ، سپس از مضغه (گوشتی مانند گوشت جویده شده) ، شکل گرفته و شکل نگرفته (یا : تام الخلقه و ناقص الخلقه) تا برای شما بیان کنیم (قدرتمان را) و در رحمها آنچه را بخواهیم، قرار می دهیم تا مدت معینی (موقع وضع حمل). سپس شما را به صورت طفلی (از رحم مادر) بیرون می آوریم . در این آیه، به همه حلقه های سلسله ای خلقت انسان اشاره شده : ۱- خاک ۲- نطفه ۳- علقه ۴- مضغه ۵- طفل . ولی در بعضی آیات دیگر، تنها به ذکر یکی از این حلقه ها اکتفا شده است : «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذْ أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ» (۲). «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» (۳). «قَبِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» (۴). «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (۵).

ص: ۱۶۸

- ۱- حج / آیه ۵ .
- ۲- روم / آیه ۲۰ .
- ۳- انعام / آیه ۲ .
- ۴- عبس / آیات ۱۷ - ۱۹ .
- ۵- علق / آیات ۱ و ۲ .

درهریک از این چهار سوره به یکی از حلقه های سلسله تکامل در خلقت اشاره شده است؛ بنابراین خداوند که یک جا می فرماید: ما شما را از تراب . و یک جا می فرماید: از نطفه . و یک جا می فرماید: از علق آفریدیم . و چون در هر یک، اشاره به یکی از حلقه های تکامل در خلقت است، لذا همه آن تعبیرات به مورد است . باز می بینیم خداوند در موضوع « ولایت » می فرماید: « إِنَّمَا وَرِثِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ » (۱). تنها ولیّ شما خدا و پیغمبرش هستند و آن کسانی که ایمان آورده و نماز به پا می دارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند. (که مراد از این آیه حضرت علی علیه السلام می باشند). در این آیه سه شخص به عنوان ولیّ معرفی شده اند: ۱ - خدا ۲ - پیغمبر صلی الله علیه وآله ۳ - علی علیه السلام. و با وجود کلمه « انما » که دلالت بر حصر دارد؛ این معنی را می رساند که به طور قطع، ولایت حضرت علی علیه السلام در طول ولایت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد. و ولایت رسول الله صلی الله علیه وآله در طول ولایت پروردگار قرار گرفته است .

ص: ۱۶۹

ولی در آیه ای از سوره بقره فقط به یک حلقه، که حلقه اصیل ولایت می باشد، اشاره شده: « مَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ » (۱). یعنی: شما غیر از خدا ولی و یاورى ندارید. یا در آیه ای دیگر از همین سوره می فرماید: « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ... » (۲). یعنی: خدا ولی مردم با ایمان است. باز در مورد بیان صاحبان عزت واقعی می فرماید: « وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ... » (۳). یعنی: عزت اختصاص به خدا و رسولش و مؤمنین دارد. و به طور مسلم، عزت مؤمنین در طول عزت رسول و عزت رسول، در طول عزت پروردگار می باشد. ولی در آیه ای دیگر تنها به ذکر عزت اصیل پروردگار اکتفا نموده، می فرماید: « فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا » (۴). یعنی: همه عزت از خداست.

ص: ۱۷۰

۱- بقره / آیه ۱۰۷ .

۲- بقره / آیه ۲۵۷ .

۳- منافقون / آیه ۸

۴- نساء / آیه ۱۳۹ .

و موارد متعدّد دیگری نیز در قرآن به چشم می خورد که بر شخص متّبع پوشیده نیست . ملاحظه می فرمائید که در مثالهای فوق، آنجا که ولایت و عزّت را به خدا منحصر می کند، نفی عزّت از رسول و دیگران نمی کند . زیرا عزّت و ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگران ظلّی و تبعی است . و اگر از پیامبر و دیگران، نفی عزّت و ولایت کند ، تناقض در آیات لازم می آید . و ما در ابتدای کتاب به این مطلب اشاره کرده ایم که خمس نیز مانند ولایت، یک امر طولی است . و اگر در نامه های رسول الله صلی الله علیه وآله به « خمس الله » تعبیر شده، این تعبیر، نفی خمس از رسول و ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل را نمی کند، و الا این نامه ها مخالف قرآن بود . زیرا خدای متعال در قرآن، صریحاً پنج دسته را سهیم در خمس قرار داده است . بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله در امثال این نامه ها به سرسلسله این سهام و حلقه اصیل آنها اشاره فرموده است . و این به معنی نفی خمس خود نیست . بدین جهت می بینیم که در اخبار و احادیث (همچنان که در فصل گذشته دیدیم) همان طور که « خمس الله » تعبیر شده، « خمس الرسول » و « خمس النبی » (۱) و « خمس ذی القربی » و « خمسنا » نیز تعبیر شده است . خ

ص: ۱۷۱

لاصه آنکه تقسیم خمس به شش سهم، همچنان که شیعه - طبق صریح قرآن - معتقد به آن است، و روایات اهل بیت علیهم السلام نیز دلالت بر آن داشته و مؤکد آن می باشد، لذا این امر قابل شک و تردید نمی باشد. لذا هرگونه اظهار نظری در این زمینه، و مخالفتی در این مورد، اجتهاد مقابل نص خواهد بود.

ص: ۱۷۲

یتامی مساکین و ابن السبیل

سؤال - آیا کلمات : یتامی ، مساکین و ابن السبیل ، اختصاص به منسوبین رسول الله صلی الله علیه وآله دارد یا مقصود - از یتامی و مساکین و ابن السبیل - عموم مسلمین اند؟ جواب - به اتفاق همه فقهای شیعه، سهم یتامی و مساکین و ابن السبیل، مخصوص منسوبین به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که واجد این صفات باشند . و ما قبلاً نحوه استنباط این حکم را از قرآن کریم، به نقل از کتاب « زبده المقال » ذکر کردیم . و اما از نظر احادیث اهل بیت علیهم السلام و سنت و سیره آنان، اخبار و احادیث زیادی وجود دارد که - به الفاظ و عبارات مختلفه - یتامی و المساکین و ابن السبیل را مقتید کرده اند به اینکه باید آنها از بستگان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله باشند . اینک به نمونه هایی از این احادیث اشاره می کنیم : ۱ - شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهما الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که : زکریا بن مالک الجعفی از آن حضرت، از آیه خمس سؤال کرد ؟ آن حضرت فرمودند :

« أمّيا خمس الله عزّوجلّ فللرسول يضعه في سبيل الله، و أمّيا خمس الرسول فلاقاربه ، و خمس ذوى القربى فهم أقرباؤه ، و اليتامى يتامى أهل بيته . فجعل هذه الاربعه أسهم فيهم . و أمّا المساكين و ابن السبيل فقد عرفت أنا لا نأكل الصدقه و لا تحلّ لنا فهى للمساكين و ابناء السبيل » (۱). ترجمه : امّيا خمس خدای عزوجلّ اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که در راه خدا صرف می کند، امّيا خمس رسول، اختصاص به خویشان وی دارد ؛ و خمس ذوی القربی، پس آنها خویشان پیامبرند و بس ؛ و یتیمان، یتیمان اهل بیت اویند، پس خداوند این چهار سهم را بین آنها قرار داده . و امّا مساکین و ابن السبیل، پس می دانی که ما صدقه نمی خوریم و برای ما حلال نیست ، پس این (ظاهر این است که ضمیر به صدقه برمی گردد) اختصاص به مساکین و ابن السبیل دارد . بعضی به جهت دقّت نکردن در متن روایت، این حدیث را بر خلاف مطلوب، شاهد قرار داده اند که - إن شاء الله - به زودی به جواب آن خواهیم پرداخت . هیچ یک از مسلمین، بین یتیمان و مسکینان و ابن السبیل، در این جهت، فرقی ذکر نکرده است . و اگر نظر امام علیه السلام در مساکین و ابناء سبیل، تعمیم باشد، پس امام علیه السلام بین آنان

ص: ۱۷۴

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴، ص ۱۲۵، حدیث ۱، باب ۳۶؛ من لایحضره الفقیه : ج ۲، ص ۴۲، حدیث ۱۶۵۱؛ خصال : ص ۳۲۴، حدیث ۱۲، باب الستة .

و یتیمان فرق گذارده اند، زیرا در روایت تصریح شده که یتیمان، ایتم اهل بیت علیهم السلام می باشند . ۲ - مرحوم شیخ طوسی قدس سره به روایت حسن بن فضال (۱) از یکی از دو امام (امام

ص: ۱۷۵

۱- بعضی از نویسندگان بی اطلاع، در سند این حدیث خدشه کرده اند و گفته اند که حسن بن فضال، که راوی متصل به معصوم در این حدیث است، کافر و ملعون و در رأس ضلالت است؛ ولی با توجه به مطالب ذیل، سستی این اعتراض آشکار می گردد: اولاً: به خاطر فطحی بودن، حسن بن فضال مورد حمله قرار گرفته؛ باید بگوئیم که فساد مذهب مانع وثوق به راوی نیست، مخصوصاً اگر راوی فطحی هم باشد؛ زیرا طبق گفته مامقانی، در تنقیح المقال (ج ۱، ص ۱۹)، فطحیه از همه مذاهب به شیعه نزدیکترند، زیرا به امامت همه ائمه شیعه معتقدند، فقط «عبدالله افطح» را بین امام صادق و امام کاظم علیهما السلام امام می دانند، با توجه به اینکه عبدالله هفتاد روز بعد از مرگ پدر، بیشتر زنده نماند. بنابراین در مسائل فقهی و فروع، در ظرف این مدت هیچ مطلبی از او نقل نکرده اند و فطحیه در تمام مسائل و فروع از دوازده امام شیعه تبعیت می کنند و به همین جهت لعن و تویخهایی که نسبت به واقفیه صادر شده، نسبت به فطحیه دیده نشده است. و اما اگر بی اعتباری حسن بن فضال را مستند به صفات شخصی وی می دانند، اینجا باید به کتب رجالیه مراجعه کرد تا حقیقت کشف گردد. مرحوم مامقانی، در تنقیح المقال (ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۹)، به تفصیل، درباره حسن بن فضال سخن گفته و پس از نقل عبارات رجالین در مدح او، در تنبیه چهارم چنین می گوید: «آنچه قد ظهر ممّا بیناه و اوضحناه کثره الاشتباهات الصادره من أصحابنا فی الکتب الفقهیه و الرجالیه فی حقّ الرجل، فمنها قول ابن ادریس ان الحسن بن فضال فطحی المذهب کافر ملعون و بنو فضال کلهم فطحیه و الحسن رأسهم فی الضلال، انتهى؛ و قد حکى عن صاحب المدارک النطق بذلك فی موضع من کتابه و هو کما تری اشتباه عظیم بل ظلم جسیم و کیف یمکن تکفیر من سمعت من الشیخ و النجاشی و الکشی و ابن شهر آشوب و ابن طاووس و العلامه و ابن داود و غیرهم المدائح العظیمه المزبوره فی حقّه». ترجمه: از آنچه گفتیم، معلوم شد و آشکار گردید اشتباهات زیادی که از اصحاب ما در کتب فقهی و رجالی صادر شده در حق این مرد (حسن بن فضال)؛ یکی از آن اشتباهات، گفتار ابن ادریس است (که گفته: حسن بن فضال فطحی مذهب و کافر و ملعون است و همه بنی فضال فطحی هستند و حسن در گمراهی در رأس آنان قرار گرفته است) در اینجا گفتار ابن ادریس تمام می شود؛ و از صاحب مدارک نیز، در قسمتی از کتابش، همین تعبیر حکایت شده و این، همچنان که می بینی، اشتباهی بزرگ، بلکه ظلمی عظیم است. چگونه ممکن است نسبت کفر، به کسی داد که مدائح زیادی را در حق او کرده اند، همان طور که شنیده ای از شیخ، نجاشی، کشی، ابن شهر آشوب، ابن طاووس، علامه، ابن داود و غیر اینها.

باقر و امام صادق علیهما السلام) نقل می کند، که در مورد خمس فرمود: « خمس الله و خمس الرسول للإمام، و خمس ذی القربی لقرباه الرسول و الإمام، و الیتامی یتامی آل الرسول، و المساکین منهم، و أبناء السبیل منهم. فلا یخرج منهم إلی غیرهم » (۱). ترجمه: خمس خدا اختصاص به امام دارد و خمس رسول نیز به امام اختصاص داده شده و خمس ذوی القربی اختصاص به خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که امام باشد؛ و (مراد از) یتامی، ایتام رسولند و مسکینان از آنان و ابن السبیل از آنان، پس از بین آنان بیرون نمی رود، به غیر از اینکه به آنان داده شود. ۳ - مرحوم کلینی قدس سره از سلیم بن قیس، خطبه مفصّلی را که حضرت علی علیه السلام ایراد فرمودند، نقل می کند که آن حضرت در ضمن آن خطبه فرمود: « فنحن والله عنی بذی القربی الذی قرننا الله بنفسه و برسوله صلی الله علیه و آله. فقال تعالی: فلله و لرسوله و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل (فینا خاصه) » (۲). ترجمه: به خدا سوگند مائیم مقصود خدا، از ذی القربی، که ما را به خود

ص: ۱۷۶

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۵، حدیث ۲، باب ۳۶؛ استبصار: ج ۲، ص ۵۶.

۲- روضه کافی: ج ۸، ص ۶۳، حدیث ۲۱.

و رسولش (در آیه) مقرون ساخته، پس فرمود : خمس از خدا و رسولش و مال ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل ما است و بس . ۴ - مرحوم شیخ طوسی رحمه الله می فرماید : « علی بن الحسن بن فضال، عن محمد بن اسمعیل الزعفرانی، عن حماد بن عیسی، عن عمر بن أذینه، عن ابان بن أبی عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالی عن أميرالمؤمنین علیه السلام قال : سمعته يقول كلاماً كثيراً ثم قال : و اعطهم من ذلك كله سهم ذی القربی الذین قال الله تعالى : « إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجُمُعَانِ » نحن والله عنی بذی القربی و هم الذین قرنهم الله بنفسه و بنییه صلی الله علیه و آله . فقال عزوجل : « فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ لِدَى الْقَرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ » منّا خاصه . ولم يجعل لنا فی سهم الصدقه نصيباً . اكرم الله نبيّه و اكرما ان يطعمنا اوساخ ايدي الناس «(۱) . ترجمه : سلیم بن قیس هلالی - از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده - می گوید : از آن حضرت گفتار بسیاری شنیدم ، سپس آن بزرگوار فرمود : و ببخش از این همه سهم ذی القربی را، آن کسانی که خدای تعالی فرموده : اگر ایمان دارید به خدا و آنچه نازل کردیم بر بنده خود و روز جدا شدن (بین حق و باطل) روزی که دو گروه به هم رسیدند . به خدا قسم، خداوند ما را قصد کرده به ذی القربی و آنها کسانی هستند که خدا

ص: ۱۷۷

۱- تهذیب الأحكام : ج ۴ ، ص ۱۲۶ ، حدیث ۳ ، باب ۳۶ .

آنان را به خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله قرین ساخته و فرموده: خمس آن درآمدها اختصاص دارد به خدا و رسولش و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل، از ما به خصوص.

و برای ما در سهم صدقه نصیب و بهره ای قرار نداده و ما را بزرگتر از این دانسته که پلیدیهای دست مردم را به ما بدهند(۱).

ص: ۱۷۸

۱- بعضی به سند این حدیث، ایراد و خرده گرفته و گفته اند که: راوی این حدیث علی بن الحسن بن فضال است و او فطحی است. ولی در جواب باید گفت: این خرده گیریها در اثر بی اطلاعی از علم رجال است. زیرا فطحی و فاسد المذهب بودن مضر به وثاقت راوی نیست. زیرا ممکن است کسی فاسد المذهب باشد ولی به اتفاق علمای رجال مورد وثوق در نقل روایات باشد. همچنان که نجاشی، آن رجالی معروف، درباره وثاقت علی بن فضال در کتاب خود (رجال نجاشی: ص ۱۸۱)، می گوید: «علی بن الحسن بن علی بن فضال بن عمر بن ایمن مولی عکرمه بن ربیع الفیاض ابوالحسن، کان فقیه أصحابنا بالكوفه و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث و المسموع قوله فيه. سمع منه شیئا كثيراً. و لم یعثر له علی زله فيه و لا مایشینه. و قل ما روی عن ضعیف. و کان فطحیا، و لم یرو عن أبیه شیئا. وقال: كنت اقبله وسنی ثمان عشره سنه بکتبه و لا افهم ادراک الروایات و لا استحل ان ارویها عنه». ترجمه: علی بن فضال، مولای عکرمه، فقیه شیعه در کوفه و مورد توجه و وثوق و دانای به حدیث شیعه بود و گفتار او در حدیث پذیرفته می شد؛ و (عکرمه) از او مطالب زیادی شنیده بود و حتی یک لغزش در حدیث از او ندیده و نه چیزی که سبب بی اعتباری او بشود، و کم اتفاق می افتاد که از راوی ضعیفی روایت کند، و فطحی بود؛ از پدرش چیزی روایت نمی کرد و می گفت: من در سن هجده سالگی کتابهای پدرم را با خود وی مقابله می کرده و آن وقت هنوز معنی روایت را نمی فهمیدم (و بدین جهت) حلال نمی دانم روایات را از او (پدرم) روایت کنم. و عجب است از شهرستانی، که در کتاب «ملل و نحل» چاپ مصر، تحقیق محمد سید گیلانی (که به گفته علامه امینی - در الغدیر: ج ۳، ص ۱۴۲ - دروغهای فراوان و نسبتهای نادرستی را در این کتاب آورده و به این جهت اعتبار ندارد)، در جلد اول صفحه ۱۷۰، به علی بن فضال نسبت می دهد که وی قائل به امامت جعفر کذاب بوده، در حالی که طبق گفته مامقانی در تنقیح المقال (ج ۲، ص ۲۷۹) اصلاً علی بن فضال، زمان جعفر را درک نکرده، زیرا علی بن فضال سال ۲۲۴ از دنیا رفته، و آن سال هنوز جعفر کذاب متولد نشده بود، زیرا پدر جعفر (حضرت امام هادی علیه السلام) در آن وقت دوازده ساله بود؛ زیرا ولادت آن حضرت سال ۲۱۲ هجری بود و زمانی که جعفر ادعای امامت کرد، سال ۲۶۰ هجری بود؛ یعنی درست ۳۶ سال بعد از وفات علی بن فضال، پس چگونه به امامت وی قائل شده است؟!

۵- مرحوم کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله، از عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام)، نقل می کنند که فرمود: « و نصف الخمس الباقی بین أهل بيته ، فسهم لايتامهم و سهم لمساکينهم و سهم لأبناء سيبلهم، يقسم بينهم على الكتاب و السنه (۱) » (۲). ترجمه: و نصف باقیمانده خمس بین اهل بیت آن بزرگوار تقسیم می شود، سهمی از یتیمانشان، سهمی از مساکینشان و سهمی از ابناء سیبلشان، که بین آنها مطابق کتاب و سنت، تقسیم می شود. ۶- شیخ طوسی رحمه الله از بعضی اصحاب مرفوعاً نقل می کند: « و النصف للیتامی و المساکین و ابناء السبیل من آل محمّد علیهم السلام العذین لاتحلّ لهم الصدقه و لا الزکاه . عوّضهم الله مكان ذلك بالخمس » (۳).

ص: ۱۷۹

۱- فی بعض النسخ: [علی الکفاف و السعه].

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۳۹، حدیث ۴؛ تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۸، حدیث ۲، باب ۳۷؛ استبصار: ج ۲، ص ۵۶.

۳- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۶، حدیث ۵، باب ۳۶.

ترجمه : و نصف دیگر (خمس) از یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان آل محمّد علیهم السلام است، که برای آنان صدقه و زکات حلال نیست . خداوند به جای صدقه و زکات، خمس را عوض قرار داده است . ۷ - سید مرتضی قدس سره (علی بن الحسین) در رساله محکم و متشابه، به نقل از « تفسیر نعمانی » ، با اسناد خود از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود : « ثمّ یقسم الثلاثه السهام الباقیه بین یتامی آل محمّد و مساکینهم و أبناء سیلهم » (۱)

ترجمه : سپس سه سهم باقیمانده بین یتیمان آل محمّد و بینوایانشان و ابناء سبیل ایشان تقسیم می گردد . ۸ - در تفسیر عیاشی، از محمّد بن مسلم نقل می کند که او از یکی از دو امام (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) نقل می کند که از آن حضرت، نسبت به ذی القربی - در آیه خمس - پرسیدم ؟ آن حضرت فرمود : « هم أهل قرابه رسول الله علیه و آله السلام . فسألته : منهم الیتامی و المساکین و ابن السبیل ؟ قال : نعم » (۲). ترجمه : آنان خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند .

ص: ۱۸۰

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۶۰ ، حدیث ۱۲ ، باب ۱ .

۲- تفسیر عیاشی : ج ۲ ، ص ۶۱ ، حدیث ۵۰ .

پس پرسیدم: یتامی و مسکینان و ابن سبیل هم از ایشان هستند؟ فرمود: بلی. ۹- عیاشی در تفسیر خود - ذیل آیه خمس - از منهل بن عمرو، از علی بن الحسین علیهما السلام نقل می کند که فرمود: « لیتامانا، و مساکیننا و ابناء سبیلنا » (۱). ترجمه: این سهام مخصوص یتامی، و مساکین و ابن سبیلهاست. ۱۰- صاحب مستدرک الوسائل از کتاب عاصم بن حمید الحنّاط، نقل می کند از ابی بصیر که گفت: از اباجعفر (امام باقر علیه السلام) پرسیدم از خمس؟ آن حضرت فرمود: « هو لنا، هو لأیتامنا و لمساکیننا و لابن السبیل منّا » (۲). ترجمه: خمس از ما است، خمس اختصاص به یتیمان ما و مسکینان ما و ابن سبیل ما دارد. ۱۱- امام صادق علیه السلام می فرماید: « و الخمس لنا أهل البيت فی الیتیم منا و المسکین و ابن السبیل » (۳). ترجمه: خمس اختصاص به ما اهل بیت دارد (که مصرف می شود) در یتیم از ما و مسکین و ابن سبیل.

ص: ۱۸۱

۱- تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۶۳، حدیث ۶۳.

۲- مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۸۹، حدیث ۷، باب ۱، من أبواب قسمة الخمس.

۳- دعائم الإسلام: ج ۱، ص ۳۸۶.

با توجه به اینکه هیچ احدی بین یتیم و مسکین و ابن سبیل فرقی نگذاشته است . ۱۲ - سلیم بن قیس هلالی (متوفای سال ۷۶ هجری) از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که آن امام فرمود : « فنحن الذین عنی اللّٰه بذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کلّ هؤلاء منا خاصه لانه لم يجعل لنا فی سهم الصدقه نصیباً » (۱). ترجمه : پس مائیم کسانی که خداوند از ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل قصد کرده و همه این گروهها تنها از ما هستند، زیرا خداوند برای ما در سهم صدقه نصیبی قرار نداده است .

جواب روایاتی که دلالت بر تعمیم دارد

سؤال - آیا روایاتی هم در کتب احادیث هست که دلالت بر تعمیم داشته باشد، و از آنها استفاده شود که یتامی و مساکین و ابن سبیل اختصاص به خویشان رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله ندارد ؟ جواب - بعضی از مغرضین، آنچه نیرو داشته اند صرف کرده اند که مدارکی، اگرچه علیل، برای تعمیم به دست بیاورند و بالاخره پس از تلاش، متجاوز از ده روایت پیدا، و به آنها استناد کرده اند . و از این ده روایت، سه روایت آنها اطلاق دارد و با روایات دوازده گانه گذشته تخصیص می خورد . و یک حدیث از آنها نه تنها تعمیم را اثبات نمی کند، بلکه بر خلاف تعمیم نیز می باشد .

ص: ۱۸۲

۱- کتاب سلیم بن قیس : ج ۲ ، ص ۷۲۲ ، حدیث ۱۸ .

و یک حدیث از آنها را ناقل حدیث (مرحوم صدوق) رد کرده است . و یک حدیث از آنها علاوه بر اینکه از مدارک عامه است، خود عامه نیز آن را قبول ندارد . دو حدیث است که از نظر سند ضعیف و بی اعتبار است . و یک حدیث دیگر را خود شخص مغرض ساخته و جعل کرده است . و معنا و مفهوم یک حدیث باقیمانده را نیز نفهمیده است . اما سه حدیثی که مطلق است : ۱ - عن إسحق، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن سهم الصّفوه ؟ فقال : كان لرسول الله صلى الله عليه وآله، ... ؛ و ثلاثه أسهام لليتامى و المساكين و أبناء السبيل، يقسمه الإمام بينهم (۱). ترجمه : اسحق از مردی نقل کرده، که سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از سهم صفوه ؟ فرمود : ... ؛ و سه سهم از یتامی و بینوایان و ابناء سبیل است ، که امام علیه السلام بین آنها تقسیم می کند . با قطع نظر از سند آن - مردی که اسحق (این حدیث را) از او نقل می کند ، معلوم نیست چه کسی است و همین جهت ، موجب بی اعتباری حدیث می گردد - در این روایت یتامی و مساکین و ابن سبیل به طور مطلق ذکر شده است .

ص: ۱۸۳

۱- تفسیر عیاشی : ج ۲ ، ص ۶۳ ؛ بحار الانوار : ج ۹۳ ، ص ۲۰۱ ، حدیث ۱۶ ؛ تفسیر برهان : ج ۲ ، ص ۸۸ ؛ وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۶۲ ، حدیث ۱۹ .

۲ - عن ربعی بن عبداللہ بن الجارود، عن ابي عبداللہ عليه السلام قال : كان رسول اللہ صلى الله عليه وآله إذا أتاه المغنم أخذ صفوه و كان ذلك له، ... ؛ ثم قسم الخمس الذي أخذه خمسه اخماس يأخذ خمس اللہ عزوجل لنفسه ، ثم يقسم الاربعه الاخماس بين ذوى القربى و اليتامى و المساكين و أبناء السبيل يعطى كل واحد منهم جميعاً (۱). در این حدیث نیز یتامی و مساکین و ابناء سبیل مطلق است . ۳ - حضرت رضا عليه السلام در شرح آیه « و اعلموا انما غنمتم ... » فرمودند : « و اما قوله تعالى : « و اليتامى و المساكين » فإنّ اليتيم إذا انقطع يتمه، خرج من الغنائم و لم يكن له فيها نصيب ، و كذلك المسكين إذا انقطعت مسكنته لم يكن له نصيب من المغنم، و لا يحلّ له أخذه » (۲). در این روایت ، نیز یتیم و مسکین به طور مطلق آمده است . بنا بر این ، سه روایت به روایات گذشته، تخصیص می خورد . و این اطلاق ، به طور کلی از نظر فقهی، از اعتبار ساقط می گردد . اما روایتی که بر خلاف تعمیم است : « عن زكريا بن مالك الجعفي ، عن ابي عبداللہ عليه السلام أنه سأله عن قول اللہ عزوجلّ : « و اعلموا انما غنمتم ... » .

ص: ۱۸۴

-
- ۱- تهذيب الأحكام : ج ۴ ، ص ۱۲۸ ، حدیث ۱ ، باب ۳۷ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۵۶ ، حدیث ۲ ، باب ۳۱ .
 - ۲- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ۱ ، ص ۲۳۷ ، باب ۲۳ ، فی الفرق بين العتره و الأمه .

فقال : أمّا خمس الله عزّوجلّ فللرسول يضعه في سبيل الله، و أمّا خمس الرسول فلاقاربه ، و خمس ذوى القربى فهم أقرباؤه ، و اليتامى يتامى أهل بيته ، فجعل هذه الاربعه أسهم فيهم ، و أمّا المساكين و ابن السبيل، فقد عرفت أنّا لا نأكل الصدقه ، و لا تحلّ لنا. فهى للمساكين و ابناء السبيل « (١).

شرح حديث

مرحوم صاحب حدائق قدس سره مى فرمايد : و اما قوله فى تتمه الخبر : « و اما المساكين و ابناء السبيل » فقد عرفت أنّا لا نأكل الصدقه ... « إلى آخره » ؛ فيحتمل أن يكون المعنى فيه الإستدراك لمّا ورد فى آيه الزكاه من دخول المساكين و أبناء السبيل فيها. فربّما يتوهم عمومها للهاشميين أيضاً. فأراد عليه السلام دفع هذا الوهم بأنهم و ان دخلوا فى عموم اللفظين المذكورين، لكن قد عرفت أنّ الزكاه محرّمه علينا أهل البيت فلا تدخل مساكيننا و ابناء سبيلنا فيها. فلا بدّ لهم من حصه من الخمس عوض الزكاه التى حرمت عليهم. و من أجل ذلك فرض لهم فى هذه الآيه حصه من الخمس . و حينئذ فقوله : « فهى للمساكين و ابناء السبيل » إمّا راجع إلى الصدقه، و حينئذ فالمراد بالمساكين و ابناء السبيل من ذكر فى آيه الزكاه. و حاصل المعنى ما قدمناه، و إمّا راجع إلى الحصه التى من الخمس بقريته المقام و ان لم تكن مذكوره فى اللفظ .

ص: ١٨٥

و حیثند فالمراد بالمساکین و ابناء السبیل من الهاشمیین . و مرجع الاحتمالین إلى ما قدمناه ^(۱) ترجمه : امّا اینکه در آخر خبر آمده که : امّا مساکین و ابناء سبیل، پس تو می دانی که ما صدقه نمی خوریم ... «تا آخر» . احتمال دارد که مقصود این باشد : که چون ممکن است توهم شود که مساکین و ابن سبیل ، در آیه زکات ، شامل بینوایان و ابن سبیل از بنی هاشم نیز هست، امام علیه السلام خواسته ، این توهم را دفع نماید به اینکه گرچه بنی هاشم نیز در عموم دو لفظ مساکین و ابن السبیل (در آیه زکات) داخل هستند. ولی دانستی که زکات بر اهل بیت علیهم السلام، حرام شده است . پس مساکین و ابناء سبیل از ما، داخل عموم آیه زکات نیستند . پس ناچار سهمی از خمس به جای زکات نیز که بر آنان حرام شده، به آنان اختصاص دارد . بنابراین وقتی که امام علیه السلام که می فرماید : « فهی للمساکین و ابناء السبیل »، ضمیر « هی » یا به صدقه برمی گردد . پس در این هنگام، مقصود از مساکین و ابناء سبیل کسانی هستند که در آیه زکات ذکر شده اند . و حاصل معنی همان است که گفتیم : (زکات مخصوص مساکین و ابناء سبیل از غیر بنی هاشم است) .

ص: ۱۸۶

۱- الحدائق الناضرة، محقق بحرانی : ج ۱۲ ، ص ۳۷۷ .

و یا ضمیمه به بخشی از خمس برمی گردد - که در آیه، این مرجع ذکر نشده - لکن قرینه مقام بر آن دلالت دارد. در این هنگام مقصود، مساکین و ابناء سییل بنی هاشم می باشند (یعنی این سهم از خمس، به مساکین و ابناء سییل از بنی هاشم اختصاص دارد). به هر حال بازگشت هر دو معنی به همان مطلبی است که گفتیم. یک بار دیگر عبارت مرحوم صاحب حدائق را بخوانید و با حدیث تطبیق دهید و قضاوت کنید که آیا حدیث دالّ بر تعمیم است؟ یا - به عکس - دلالت دارد بر اینکه خمس، سهم فقراء و ابناء سییل بنی هاشم است و بس! امّا حدیثی که خود ناقل آن را بی اعتبار می داند: در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام چنین آمده است: «علی بن ابراهیم از پدرش و او از محمد بن سنان روایت می کند که او گفت: در نزد مولای خود حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودم، که مردی از صوفیه سرقت کرده بود. خبرش را به مأمون دادند. مأمون به احضار وی امر نمود. همین که نظر مأمون به آن مرد افتاد، آن را پارسا یافت که در میان چشمان او اثر سجده نمایان بود. مأمون به او گفت: بدا به این آثار جمیله و این کردار زشت. آیا با این آثار جمیله و ظاهر آراسته، نسبت دزدی به تو داده می شود؟ آن مرد گفت: من این سرقت را از روی اضطرار کرده ام، نه از راه اختیار و این در حالی است که تو حقّ مرا از «خمس» و «فیء» مانع شدی.

برای اینکه خدا خمس را شش قسمت، تقسیم کرده و فرموده: «واعلموا أنّما غنمتم...». و «فیء» را نیز شش قسمت تقسیم کرده، آنجا که فرموده است: «ما افاء الله علی رسوله...». آن مرد گفت: تو حقّ مرا منع کردی، در حالی که من ابن السبیل هستم و دستم (از خانه و مالم) بریده است، و نیز مسکین هستم و نمی توانم به چیزی رجوع کنم، و نیز من از جمله حاملین قرآن هستم. مأمون گفت: آیا من حدّی از حدود خدا و حکمی از احکام خدا را، که درباره سارق است، برای این افسانه های تو معطل گذارم؟ آن مرد صوفی گفت: اوّل خودت را پاک کن، آنگاه به غیر خود پرداز. و حقّ خدا را اوّل بر خود اقامه کن، آنگاه به غیر خود. مأمون روی خود را به حضرت رضا علیه السلام کرد و گفت: این مرد چه می گوید؟ حضرت فرمود: این شخص می گوید: چون تو دزدی کرده ای، او هم دزدی کرده است. مأمون در غضب شدیدی فرو رفت... (بار دیگر) مأمون متوجّه حضرت رضاعلیه السلام شد و گفت: شما درباره او چه رأی می دهید؟ حضرت فرمود: خدای تعالی به محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: «فلله الحجه البالغه»؛ یعنی: برای خدا حجّت بالغه است؛ و حجّت بالغه آن است که همین که به جاهل رسید، او را به جهلش آگاه می کند، چنانچه عالم آن حجّت را به وسیله علمش

می داند؛ و دنیا و آخرت به حجّت قائم اند، و این مرد حجّت خود را آورد» (۱). کسانی که این حدیث را دلیل بر تعمیم گرفته اند، می گویند: «مسلماً آن مرد صوفی از بنی هاشم نبوده و ضمناً در حضور حضرت رضا علیه السلام و مأمون، که هر دو از بنی هاشم بودند، ادعای خمس و سهم مسکین و ابن سییل کرد و حضرت رضا علیه السلام او را تصدیق نمود. پس معلوم شد که مسکین و ابن سییل، در آیه مساکین و ابن سییل، عموم مسلمین اند...». ولی جالب این است که خود مرحوم صدوق قدس سره بعد از نقل این حدیث می فرماید: «قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: روى هذا الحديث كما حكيتاه و أنا برىء من عهده صحّته» (۲). ترجمه: مصنف این کتاب گوید: این حدیث همچنان که نقل کردم، روایت شده، ولی من صحّت آن را به عهده نمی گیرم. امّا حدیثی که از عامّه نقل شده و مورد قبول خود آنان هم نیست: حدیثی از تفسیر ابن عبّاس (حبر الامّه)، که در حاشیه «الدرّ المنثور» سیوطی چاپ شده است، که ملخّص تفسیرش این است که: «چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و چه در زمان خلفای راشدین، یتامی و مساکین و ابن سییل، یتیمان و مسکینان

ص: ۱۸۹

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۳۷، حدیث ۱، باب ۵۹.

۲- همان مدرک: ص ۲۳۸.

و ابن سیلان بنی هاشم نبودند، بلکه عموم مسلمین هستند» (۱). مخفی نماند که این تفسیر را صاحب قاموس (ابو طاهر محمد بن یعقوب فیروز آبادی) جمع آوری کرده و خود مؤلف، اول سوره بقره اظهار نموده که این تفسیر به وسیله محمد بن مروان، معروف به سدی صغیر، از کلبی (محمد بن صائب)، از ابی صالح، از ابن عباس نقل شده است. و سیوطی در این باره می نویسد: «فإن إنضم إلى ذلك (أى إلى طريق الكلبی) رواية محمد بن مروان السدی الصغیر فهی سلسله الکذب» (۲). ترجمه: اگر به طریق کلبی، روایت محمد بن مروان (سدی صغیر) ضمیمه گردد، این سلسله سند، سلسله دروغ است. و نیز سیوطی در همان صفحه از آن می نویسد: «روی من طریق ابن عبدالحکم قال: سمعت الشافعی یقول: لم یثبت عن ابن عباس فی التفسیر إلا شیهه بمأه حدیث» (۳) ترجمه: از طریق ابن عبدالحکم روایت شده که شافعی می گفت: از ابن عباس ثابت نشده، مگر حدود صد حدیث. و باز سیوطی درباره کلبی می نویسد:

ص: ۱۹۰

۱- حاشیه درّ المنثور: ج ۲، ص ۱۶۴.

۲- الاتقان: ج ۲، ص ۱۸۹.

۳- همان مدرک.

« و الكلبی اتهموه بالكذب و قد مرض فقال لأصحابه فی مرضه : كلّ شیء حدثكم عن أبی صالح كذب » (۱). ترجمه : کلبی را به دروغ گوئی متهم کرده اند و اینکه وی مریض شده، و در حال بیماریش به اصحابش گفت : هر چه از ابی صالح حدیث کرده ام دروغ است . و بی جهت نیست که محمد حسین الذهبی، استاد علوم قرآن و حدیث در دانشگاه الأزهر، می نویسد : « انّ هذا التفسیر المنسوب إلى ابن عباس لم یفقد شیئاً من قیمته العلمیه فی الغالب وانّما الشیء الذی لا قیمه له فیہ هو نسبتہ إلى ابن عباس » (۲). ترجمه : این تفسیری که به ابن عباس نسبت می دهند، هنوز در غالب (حوزه ها) ارزش علمی خودش را از دست نداده، تنها چیزی که ارزشی در آن نیست، نسبت دادن این تفسیر است به ابن عباس . دقت کنید، کاسه از آش داغترها با یک طمطراق عجیبی به تفسیر ابن عباس استناد می کنند. در حالی که آنها، روایات بنی فضال را بی ارزش می دانند . اما دو حدیثی که از نظر سند ضعیف و بی اعتبار است : اوّل - حدیثی که منقول از تحف العقول، منسوب به حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی است، که حضرت صادق علیه السلام فرمود :

ص: ۱۹۱

۱- درّ المنثور: ج ۶، ص ۴۲۳ .

۲- التفسیر و المفسّرون: ج ۱، ص ۸۲ .

« فَأَنْفَذَ سَهْمًا لِأَيَّامِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَهْمًا لِمَسَاكِينِهِمْ . وَ سَهْمًا لِابْنِ السَّبِيلِ » (۱). به فرض اینکه نسبت این کتاب به علی بن شعبه درست باشد، و به فرض اینکه علی بن شعبه، شخص معروف و جلیل القدر باشد، و به فرض اینکه عبارات احادیث این کتاب نقل به معنی نباشد، تمام احادیث منقول در این کتاب، مرسله و خالی از سند است و بدین جهت اعتبار ندارد. همچنان که استاد اعظم، علامه حاج میرزا فتاح شهیدی تبریزی، می فرماید: « هَذَا مَا يَرْجَعُ إِلَى سَنَدِهَا، وَ مَلْخَصُهُ عَدَمُ مَا يُوجِبُ اعْتِبَارَهَا مِنْ حَيْثُ الْإِرْسَالِ » (۲). دوّم - حدیثی است که از مسند زید بن علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده و این کتاب مورد استناد هیچ یک از فقهای شیعه نبوده و نیست؛ زیرا این کتاب از زیدیه است و عجیب است از شخص مغرضی که از روایات بنی فضّال، به خاطر فطوحی بودن می گریزد - با اینکه قبلاً گفتیم: فطوحیه از همه فرّق به شیعه نزدیکترند - ولی در این مورد به کتاب زیدیه پناهنده می شود. اما حدیثی که خود جعل کرده و ساخته اند: حدیثی است از روضه کافی، از ابی حمزه؛ از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده اند، که می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَهَامًا ثَلَاثَةً ... »؛ تا آنجا که می فرماید: « دُونَ سَهَامِ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَانَّهَا لَغَيْرُهُمْ ».

ص: ۱۹۲

۱- تحف العقول: ص ۳۴۱.

۲- هدایه الطالب، در شرح مکاسب مرحوم شیخ انصاری: ص ۲.

چنین حدیثی در کتاب روضه کافی وجود ندارد و این افراد جَعَال فکر می کنند کتب شیعه سوخته شده و خاکسترش نیز به باد رفته است . و یا گمان می کنند که خوانندگان ، حوصله مراجعه به کتاب اصل را ندارند و چشم بسته، مجعولات را می پذیرند . واقعاً حیرت انگیز است که چگونه این بی دینان ملاحظه آبروی خویش را هم ننموده و برای ایجاد وسوسه در قلوب مردم مسلمان ، از هیچ عمل ناشایستی خودداری نمی کنند . اما حدیثی که معنای آن را نفهمیده اند : حدیثی است - مربوط به « فی ء » - که از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند : « فهذا بمنزله المغنم ، كان أبي عليه السلام يقول ذلك و ليس لنا فيه غير سهمين : سهم الرسول و سهم القربى ثم نحن شركاء الناس فيما بقي » (۱). ترجمه : « فی ء » که از اهل قری به دست می آید به منزله غنیمت است ، پدرم این مطلب را می گفت ؛ برای ما در این « فی ء » سهمی جز سهم رسول و سهم قریبی نیست . سپس فرمود : ما در آنچه باقی می ماند شریک مردم هستیم .

ص: ۱۹۳

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۳۴ ، حدیث ۱۰ ، باب ۳۸ .

در این حدیث حضرت علیه السلام می فرماید: « فی ء » بر دو نوع است: ۱ - « فی ء » ای که در سوره حشر (۱) است؛ و این « فی ء » آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله با لشکر خود به جنگ رفته، ولی قبل از وقوع جنگ، دشمن اموال خود را واگذار کرده و به دست خود اموال را تقدیم کرده، بدون اینکه خونی ریخته شود. این « فی ء » اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و بعد از پیامبر اختصاص به امام علیه السلام دارد و اشخاص دیگری در آن، سهم نیستند. ۲ - « فی ء » ای که در آیه: « مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى ... » (۲) است؛ و آن فی ء ای است که با حمله به دشمن به دست آمده و آن، حکم غنیمت را دارد، که باید ابتدا، به پنج سهم تقسیم شود. یک سهم از خدا و رسول و ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل اهل بیت (که از چهار سهم اخیر، در روایت به «سهم القربی» تعبیر شده). و چهار پنجم آن مال عموم مردم است، که ممکن است این چهار گروه نیز از آن چهار پنجم سهم ببرند. به خاطر همین امر است که حضرت در روایت فرموده: این « فی ء » به منزله «غنیمت» است، و ما دو سهم می بریم. یک سهم رسول - که در حقیقت دو سهم است، که عبارت از سهم خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سهم خدا - که به او واگذار شده است. و دیگری، سهم قربی که شامل هر چهار مصرف در آیه است.

ص: ۱۹۴

۱- حشر / آیه ۶: « وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ ... ».

۲- حشر / آیه ۷.

و بعد می فرماید : ما در آنچه باقی می ماند - که چهار پنجم باشد - با مردم شریک هستیم (۱). و این افراد مغرض یا جاهل، چون معنی حدیث را درک نکرده، خیال می کنند که امام می فرماید : « به ما فقط دو سهم می رسد، سهم پیامبر صلی الله علیه وآله و سهم ذی القربی »، و قربی فقط ذی القربی است . بنابر این، سه سهم دیگر باقی می ماند : یتامی، مساکین و ابن السبیل . و ما در این سه سهم با همه مردم، شریک هستیم . در صورتی که اولاً : همه مردم از این سه سهم بهره نمی برند . و ثانیاً : امام علیه السلام در آن سه سهم، شریک نیست . اقوال علمای شیعه، در یتامی و مساکین و ابن سبیل، در آیه خمس از دلایل گذشته معلوم شد که یتامی و مساکین و ابن سبیل در آیه خمس ، تنها یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان آل محمداند (بنی هاشم)، نه عموم یتیمان و مساکین و أبناء سبیل . و عموم فقهای شیعه به استناد ظاهر کتاب و روایات متعدده ای که محدثین آنها را نقل فرموده اند، به همین قول قائلند . در کتاب زبده المقال آمده است : « اما المراد بالیتامی و المساکین و ابن السبیل فهم المتّصفون بهذه الصّفات

ص: ۱۹۵

۱- برای روشن شدن این معنی به کتاب مسالک الأفهام (ج ۲ ، ص ۹۴) مراجعه فرمائید

من أقرباء الرسول صلى الله عليه وآله دون غيرهم . و يدلنا عليه ايضاً اجماع اصحابنا اجماعاً محصلاً، مضافاً إلى اتفاق رواياتهم على ذلك « (۱). ترجمه : مراد از يتامى و مساكين و ابن سبيل كسانى هستند كه اين صفات را دارا هستند، از نزديكان پیامبر صلى الله عليه وآله نه ديگران . و اجماع اصحاب ما، بر اين مطلب ما را راهنمايى مى كند ، آن هم اجماع محصل (يعنى، اجماع برای ما نقل نشده، بلکه ما خود اين اجماع را در كتب و اقوال قدما يافته ايم). مضافاً به اينكه روايات ائمه هدى عليهم السلام بر اين مطلب اتفاق دارد . از اين گفتار معلوم مى شود كه هيچ فردى - در اين مسأله - از فقهاى شيعه خلافي نكرده است . و فعلاً - مجالى نيست كه گفتار همه فقهاء را در اين زمينه بياوريم ، تنها گفتار عدّه اى از بزرگان شيعه را نقل مى كنيم . زيرا اشخاص مغرض يا جاهلى ناجوانمردانه آن فقها را متهم به قول خلاف كرده اند : ۱ - مرحوم كلينى قدس سره، صاحب كافي، در اين باره مى نويسد : « إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرَهَا لَخَلِيفَتِهِ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ : « إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً » فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرَهَا لِأَدَمَ وَصَارَتْ بَعْدَهُ لِأَبْرَارِ وَلَدِهِ وَخُلَفَائِهِ، فَمَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَهُ، سَمَى : فَيْئًا.

ص: ۱۹۶

۱- زبده المقال، تقريرات خمس آيه الله بروجردى رحمه الله : ص ۷ .

و هو أن يفيء إليهم بغلبه و حرب. و كان حكمه فيه ما قال الله تعالى: « و اعلموا أنما غنمتم ... » فهو لله و للرسول و لقرابه الرسول « (۱) ». ترجمه: خداوند تبارک و تعالی همه دنیا را برای خلیفه خود قرار داده است؛ آنجا که می فرماید: « إني جاعل في الأرض خلیفه »، پس همه دنیا از آن آدم بود و پس از او، ملک نیکان از فرزندان و خلفای وی گردید. پس آن اموالی که دشمنانشان به آن دست یافتند، سپس با جنگ یا قهر و غلبه به آنان، (به نیاکان و خلفای آدم) بازگشت نمود، (آن اموال «فیء» نامیده شده، (و سرّ اینکه این اموال «فیء» نامیده شده آن است که) آن اموال به قدرت جنگ به آنان بازگشت نموده است. و حکم «فیء» همان است که خداوند متعال فرموده: « بدانید آنچه را به غنیمت گرفته اید، از آن خدا و رسول و خویشان وی و یتامی و مساکین و ابن سییل است»، پس، خمس مال خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و خویشان آن حضرت است. ملاحظه فرمائید، مرحوم کلینی پس از ذکر آیه شریفه، که مصرف خمس را در شش مورد حصر کرده، می فرماید: «پس خمس مال خدا و پیامبر و خویشان اوست»؛ و اگر ایشان قائل به تعمیم بود، باید کلمات دیگری به این جمله افزوده باشد و بگوید: « فهو لله و للرسول و لقرابه الرسول و للیتامی و المساکین و ابن السییل ». به علاوه، در ذیل این بحث، ایشان بیست و هشت روایت نقل فرموده که در

ص: ۱۹۷

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۳۸، کتاب الحجّه، باب الفیء و الأنفال ...

هیچ یک از آنها استفاده اطلاق یا تعمیم در مورد یتامی و مساکین و ابناء سبیل دیده نمی شود؛ بلکه در روایت اول، از آن روایتها، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده، که می فرماید: « فقال: « ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول ولذی القربی و الیتامی و المساکین » منّا خاصّه » (۱). ملاحظه نمائید که چگونه حضرت می فرماید: یتامی و مساکین از ما، به خصوص است. و در ضمن روایتی از موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می کند: « و نصف الخمس الباقی بین أهل بیته، فسهم لیتامهم و سهم لمساکینهم و سهم لأبناء سبیلهم » (۲). ترجمه: نصف باقیمانده از خمس، بین اهل بیت پیامبر علیهم السلام تقسیم می شود، سهمی حق یتیمان اهل بیت و سهمی حق مسکینان آنها و سهمی حق ابن سبیل از آنان است. چگونه ممکن است مرحوم کلینی بر خلاف روایاتی که خود نقل می کند، فتوی بدهد؟! در صورتی که در هیچ یک از بیست و هشت روایتی که نقل فرموده، اطلاق یا عمومی در مورد یتامی و مساکین و ابناء سبیل به چشم نمی خورد.

ص: ۱۹۸

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۳۹، حدیث ۱. از ۳۴۱ تا ۴۹۰

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۳۹، حدیث ۴.

۲- مرحوم شیخ طبرسی قدس سره ذیل آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » می نویسد : « اختلف العلماء في كيفية قسمه الخمس و من يستحقّه على أقوال : « أحدها » ما ذهب إليه أصحابنا و هو أنّ الخمس يقسّم على ستّة أسهم :

فسهم لله و سهم للرسول و هذان السهمان مع سهم ذی القربی للإمام القائم مقام الرسول صلی الله علیه و آله و سهم لیتامی آل محمّد و سهم لمساکینهم و سهم لأبناء سبیلهم لا یشرکهم فی ذلك غیرهم لأنّ الله سبحانه حرم علیهم الصّدقات ... » (۱). ترجمه : علماء (عامّه و خاصّه) در کیفیت تقسیم خمس اختلاف کرده اند بر چند قول ؛ یکی از آن اقوال، قولی است که اصحاب ما (شیعه) عقیده دارند و آن این است که خمس به شش قسمت تقسیم می شود : سهمی حقّ خدا است ، سهمی از آن رسول و این دو سهم با سهم ذی القربی، حقّ امامی است که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است، و سهمی حقّ ایتام آل محمّد و سهمی حقّ مسکینان از آنان است، که غیر آل محمّد، با آنان شریک نیست ؛ زیرا خداوند صدقات را بر ایشان حرام فرموده است . و شیخ طبرسی در ادامه مطلب فوق می نویسد : « و الیتامی و المساکین و ابن السبیل » قالوا : أنّ هذه الاسهم الثلاثه لجميع الناس و أنّه يقسّم على کلّ فريق منهم بقدر حاجتهم . و قد بینا ان عندنا یختص بالیتامی من بنی هاشم و مساکینهم و ابناء سبیلهم » (۲).

ص: ۱۹۹

۱- مجمع البیان : ج ۴ ، ص ۵۴۳ .

۲- مجمع البیان : ج ۴ ، ص ۵۴۴ .

ترجمه: (اهل سنت) گفته اند که این سه سهم حقّ همه مردم است و تقسیم می شود به هر گروهی از آنها به مقدار نیازشان . و ما قبلاً بیان کردیم که نزد ما (شیعه) این سهام اختصاص دارد به یتامی از بنی هاشم و مسکینان آنها و ابن سبیل از آنها . و اما آنچه آن بزرگوار در جلد نهم « مجمع البیان » می نویسد : « و قال جميع الفقهاء : هم یتامی الناس عامه و كذلك المساکین و أبناء السبیل وقد روی ایضاً ذلك عنهم عليهم السلام » (۱). ترجمه : همه فقهاء گفته اند : اینها یتامی و مساکین و ابناء سبیل همه مردم است . اولاً : این جملات، مربوط به آیه خمس نیست ، بلکه مربوط به بحث « فی ء » است که آن بزرگوار در ذیل آیات سوره حشر فرموده . و ثانیاً : مراد ایشان از فقهاء، فقهای عامه است، به دلیل اینکه در تفسیر همین آیه فی ء، در همین صفحه، می فرماید : « ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى » ای : من أموال كفّار أهل القرى « فله » یا مرکم فيه بما أحبّ « و للرسول « بتملیک الله ائیه » و لذی القربی » ؛ یعنی : أهل بیت رسول الله و قرابته و هم بنو هاشم « و الیتامی و المساکین و ابن السبیل » منهم لأنّ التقدير : و لذی قریبه و یتامی أهل بیته و مساکینهم و ابن السبیل منهم » (۲). ترجمه : « آنچه خداوند به پیامبر خود برمی گرداند از اهل دهکده ها » یعنی

ص: ۲۰۰

۱- مجمع البیان : ج ۹ ، ص ۲۶۱ .

۲- مجمع البیان : ج ۹ ، ص ۲۶۱ .

از اموال کفار اهل دهکده ها « حق خداست » که به هر راهی که دوست داشته باشد، فرمان مصرف آن را می دهد ؛ « و حق پیامبر است » به جهت اینکه خداوند به وی تملیک فرموده ؛ « و حق ذی القربی است » ؛ یعنی اهل بیت رسول خدا و خویشان آن حضرت که بنی هاشم اند ؛ « و یتامی و مساکین و ابن سبیل » از آنان . زیرا تقدیر آیه چنین است : و حق خویشان پیامبر و یتیمان اهل بیت او و مسکینان آنها و ابن سبیل از آنها است . این نظریه آن بزرگوار است . چگونه ممکن است که ایشان - در تفسیر آیه - با جمیع فقهای شیعه مخالفت کند؟! به این قرینه، معلوم می شود که مراد ایشان از فقهاء، فقهای اهل سنت اند .

۳ - اما قول ابن جنید، ملقب به «اسکافی» ؛ آنچه از ایشان نقل شده این است که : « در صورتی که خویشان پیامبر و اهل بیت (آل محمّد) از این سه سهم مستغنی و بی نیاز شوند ، باید این سهام را به مصرف غیر آنها رسانید . » . نه اینکه ایشان به طور مطلق، معتقد باشند که این سه سهم حق یتیمان و مسکینان و ابن سبیلان مسلمین است . و مرحوم حاج آقا رضا همدانی این قول را از ابن جنید نقل فرموده و کلام وی را ردّ می کند و می فرماید : « و ثلثه من الاسهم السنّه و هی نصف الخمس للایتام و المساکین و ابناء السبیل من أقارب النّبی صلی الله علیه و آله ممن حرّم علیهم الصدقه . بلا خلاف فیهِ علی الظاهر بیننا کما یدلّ علیه النصوص الکثیره الّتی تقدّم جملہ منها .

نعم، حکى عن ابن الجنيد أنه جعلها مع استغناء ذوى القربى لمطلق الايتام والمساكين و ابناء السبيل . و فيه ما لا يخفى، فإنه ان استند فى ذلك إلى إطلاق الكتاب و اغمض عما ورد فى تفسيره . فلا وجه لتقيده باستغناء ذوى القربى . و إن استند إلى الأخبار المفسره له فمقتضاها قصر الخمس على بنى هاشم و عدم التعدى عنهم . خصوصاً بعد الالتفات إلى ما وقع فى بعضها من التصريح بانّ الزائد عما يحتاجون إليه للإمام عليه السلام و على الإمام تكميل ما نقص « (۱) . ترجمه : سه سهم از شش سهم (۳۶) و آن نصف خمس است، حقّ ايتام و مساکين و ابناء سبيل از خویشان پیامبر صلی الله عليه وآله است، از کسانی که صدقه بر آنها حرام است ؛ بدون اینکه در این حکم بين ما (امامیه) خلافی باشد، على الظاهر، همچنان که نصوص فراوانی بر آن دلالت دارد - که مقداری از آنها گذشت . آری از ابن جنید نقل شده که وی این سهام را در صورت بی نیازی ذوی القربى، حقّ همه یتامی و مساکين و ابناء سبيل قرار داده است . و در این گفتار ایرادی آشکار به نظر می رسد و آن این است که وی اگر در این مطلب به اطلاق قرآن استناد کرده (۲)، پس این تقييد (بی نیازی ذوی القربى) وجهی ندارد، و اگر به اخباری که کتاب را تفسیر می کند استناد کرده، مقتضای اخبار انحصار خمس به بنی هاشم و تجاوز نکردن از آنها است . پس از توجه به آنچه در پاره ای از روایات واقع شده، که تصریح کرده اند به اینکه

ص: ۲۰۲

۱- مصباح الفقيه : ج ۳ ، ص ۱۴۵ ، کتاب الخمس .

۲- و از آنچه در تفسیر آیه آمده، چشم پوشیده است .

زائد بر آنچه آنها به آن نیاز دارند، حقّ امام است و بر امام لازم است کمبود آنها را تکمیل کند. صاحب ریاض نیز عین همین، مطلب را از ابن جنید نقل فرموده و به نقد گفتار وی پرداخته، می فرماید: «بل لا- خلاف فيه بظاهر جداً إلّا من الاسكافي . فلم يشترطه، بل جوّز صرفه إلی غیرهم من المسلمین، مع استغناء القرابه عنه . و هو مع ندوره، مستنده غیر واضح عدا اطلاق الادله المقیده بالنصوص المستفیضه المنجیره قصورها أو ضعفها بالشهره العظیمه بل الاجماع حقیقه كما فی الانتصار . و اما الاستدلال له بإطلاق الصحیح الماضي فغفله واضحه . إذ الفعل لا عموم له، كما عرفته» (۱). ترجمه: بلکه خلافتی در این مطلب مشاهده نشده، مگر از اسکافی (ابن جنید)؛ پس (قرابت) را شرط نکرده؛ بلکه جائز دانسته به غیر آنها از مسلمین نیز داده شود، مشروط به اینکه ذوی القربی از آن بی نیاز باشند. و این قول، با اینکه نادر است و دلیلش روشن نیست غیر از اطلاق ادله ای که مقید شده است به روایات مستفیضه که قصور یا ضعفش به شهرت عظیمه، بلکه به اجماع واقعاً جبران می شود، همچنان که در انتصار آمده. و اما استدلال بر این مطلب به اطلاق خبر صحیح گذشته، غفلی آشکار است؛ زیرا فعل - همچنان که دانستی - عمومیت برای آن نیست.

ص: ۲۰۳

۱- ریاض المسائل، سید علی طباطبائی: ج ۱، ص ۲۹۶.

و همچنین صاحب مدارک، قول ابن جنید را نقل فرموده، و سپس دلیل (اسکافی) ابن جنید را به این صورت ذکر می کند: « و الظاهر أن هذا القيد [إذا استغنى عنها ذوى القربى] على سبيل الأفضليته عنده، لا على سبيل التعيين . و يدلّ على ما ذكره إطلاق الآية الشريفة ... ». ترجمه: ظاهر این است که این قید (یعنی قیدی که ابن جنید فرموده: هنگامی که ذوی القربی از خمس بی نیاز شدند) نزد وی بر سبیل افضلیت است نه بر سبیل تعیین . و دلیل گفتار وی (ابن جنید) اطلاق آیه شریفه است ... و در دنباله این مطلب می فرماید: « ... و هو جيد لو كان النص المتضمن لذلك صالحاً للتقييد . و كيف كان، فلا خروج عما عليه الأصحاب »^(۱). ترجمه: این قید خوب است در صورتی که روایتی که متضمن این قید است، صلاحیت برای تقييد (مطلقات) داشته باشد . و به هر حال، از آنچه اصحاب بر آن شده اند (فتوای علمای امامیه) راه فراری نیست . و صاحب حدائق بعد از نقل ابن جنید و فرمایش صاحب مدارک، می فرماید:

ص: ۲۰۴

۱- مدارک الأحكام، سید محمد عاملی: ج ۵، ص ۴۰۰.

« أقول : العجب منه - قدس سره - في ميله إلى هذه الأقوال الشاذة النادرة المخالفه للأخبار المتكاثرة و اتفاق الأصحاب قديماً و حديثاً من ما ذكر هنا و ما تقدم بمجرد هذه الخيالات الضعيفه و التوهّمات السخيفه . و لا ريب أن ما ذكره ابن الجنيد هنا هو مذهب العامه، كما نقله في المعبر ... » (١). ترجمه : من می گویم : عجب است از ایشان در اینکه به این اقوال شاذه نادره که مخالف اخبار فراوان و (مخالف) اتفاق اصحاب قدیم و جدید است، از آنچه در اینجا و جلوتر ذکر شده به مجرد این خیالات سست و بی اساس و این توهّمات بی ارزش، که به این رأی تمایل پیدا کرده است . و شکی نیست آنچه ابن جنید در اینجا فرمود، مذهب اهل سنت است - همچنان که در کتاب معتبر نقل کرده است . سپس به شدت به مذهب ابن جنید تاخته و آن را به باد انتقاد گرفته، و با منطقی جالب قول وی را رد کرده است، سپس فرموده : « لم يخالف في هذه المسأله سوى ابن الجنيد الذي طعن عليه الأصحاب بموافقته العامه في جمله من فتاواه و منها هذا الموضع » (٢). ترجمه : مخالفت نکرده است در این مسأله، کسی غیر از ابن جنید، که اصحاب بر وی طعن زده و اشکال کرده اند به اینکه وی با عامه موافقت کرده در بسیاری از فتاوی خود، و از آن موارد این مورد است .

ص: ٢٠٥

١- الحدائق الناضره، محقق بحرانی : ج ١٢ ، ص ٣٨٨ .

٢- همان مدرک : ص ٣٨٩ .

۴- شیخ جلیل، محمد بن علی بن شهر آشوب، در کتاب خود ذیل آیه شریفه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » نوشته است: « قوله سبحانه: « و اعلموا أنّما غنمتم من شیء فأنّ لله خمسهُ » (۱) يدلّ علی أنّ المعادن كلّها یجب فیها الخمس، سواء ینطیع أو لا ینطیع، لأنّه ممّا یغنم . و فیهِ ایضاً دلیل علی أنّه لیس یمتنع تخصیص هذه الظواهر، لأنّ ذی القربی عام لقربی النبی صلی الله علیه وآله دون غیره . و لفظه « الیتامی و المساکین و ابن السبیل » عام فی المشرک و الذمی و الغنی و الفقیر . و قد خصّه الجماعه ببعض من له هذه الصیغه « (۲) . ترجمه: خداوند سبحان که فرموده: « و اعلموا أنّما غنمتم من شیء فأنّ لله خمسهُ » دلالت دارد بر اینکه در همه معادن، خمس واجب است، چه قابل انعطاف باشد و چه نباشد؛ زیرا معادن از مصادیق غنیمت است . و این گفتار نیز دلالت دارد بر این که ممتنع نیست تخصیص دادن این ظواهر بدین جهت که ذی القربی همه خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله را شامل است نه غیر آنها را . و لفظ یتامی و مساکین و ابن سبیل شامل است مشرک و ذمی و غنی و فقیر را، در حالی که همه (فقهاء) اختصاص داده اند این عناوین را به بعض کسانی که دارای این صفات هستند .

ص: ۲۰۶

۱- أنفال / آیه ۴۱ .

۲- مشابهاً القرآن و مختلفه: ج ۲، ص ۱۷۵ .

ملاحظه کنید که دلالت این کلمات (یتامی و مساکین و ابن السبیل) را فرموده، تخصیص آنها را نیز یادآور شده است. ولی بعضی از اشخاص مغرض یا جاهل، در وقت نقل این مطلب، از ذکر دنباله عبارت ایشان خودداری کرده اند. ۵ - مرحوم حاج آقا رضا همدانی قدس سره می نویسد: «ففي المدارك قال: «و حکى المصنف و العلامه عن بعض الأصحاب قولاً بأنّه يقسم خمسة اقسام: سهم لرسوله و سهم ذی القربى لهم و الثلثه الباقيه للیتامی و المساکین و أبناء السبیل. و إلى هذا القول ذهب اکثر العامه ...». و کیف کان فلا ريب فی ضعف القول المزبور بل فساده» (۱). ترجمه: در مدارک فرموده: «مصنف (محقق حلی) و علامه از بعضی اصحاب قولی را حکایت کرده اند که خمس به پنج قسمت تقسیم می شود، سهمی مال پیامبر است و سهم ذی القربی مال آنها است و سه سهم باقیمانده اختصاص به یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان دارد. و بسیاری از عامه به همین قول معتقدند ...». و به هر حال، شکی در سستی این گفتار، بلکه فساد آن نیست. در اینجا آن اشخاص مغرض به جای جمله «ذهب اکثر العامه»، جمله «ذهب

ص: ۲۰۷

۱- مصباح الفقیه: ج ۳، ص ۱۴۴، کتاب الخمس.

اکثر العلماء را گذارده، و در نقل این عبارت، تحریف ایجاد کرده اند. و ضمناً ردّ صاحب مصباح را هم ذکر نکرده اند. تا بدین وسیله بتوانند این قول را به صاحب مصباح نسبت دهند. (نعوذ بالله من الإفتراء). ۶ - شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق می نویسد: «السابعه: المشهور بین الأصحاب - رضوان الله علیهم - أنه يعتبر فی الطوائف الثلاث أعمی الیتامی و المساکین و ابن السبیل، الانتساب إلى عبدالمطلب جدّ النبی صلی الله علیه وآله. و علیه تدلّ الأخبار المتکاثره، ... فإنّ هذه الأخبار قد إشتراك فی الدلاله صریحاً علی أنّ الخمس لا یخرج منه شیء إلى غیر الإمام علیه السلام و الطوائف الثلاث المنتسبین الیهم علیهم السلام ...». ترجمه: مشهور بین اصحاب - رضوان الله علیهم - این است که معتبر است در گروه های سه گانه، یعنی یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان، که منسوب به عبدالمطلب، جدّ پیامبر صلی الله علیه وآله، باشند. و اخبار بسیاری بر این مطلب دلالت دارد ... و پس از ذکر چند خبر می فرماید: این اخبار، همه در این جهت شرکت دارند که دلالت می کنند بر اینکه چیزی از خمس به غیر امام و سه طائفه ای که با ائمه علیهم السلام نسبت دارند، داده نمی شود.

سپس می نویسد: «... و نقل عن ابن الجنید أنه قال: واما سهام الیتامی و المساکین و ابن السبیل و هی نصف الخمس فلاهل هذه الصیفات من ذوی القربی و غیرهم من المسلمین إذا استغنی عنها ذوی القربی. و لا یخرج من ذوی القربی ما وجد فیهم محتاج الیها إلی غیرهم» (۱). ترجمه: از ابن جنید نقل شده که او گفته: اما سهام یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان که آن نصف خمس است، نصیب کسانی است که دارای این صفات باشند از ذوی القربی، و غیر آنها از مسلمانان. هنگامی که ذوی القربی از آن سهام بی نیاز باشند. و از بین ذوی القربی نباید بیرون رود و به غیر آنها داده شود تا موقعی که در بین آنان کسانی باشند که به این سهام نیازمند باشند. بعد از نقل این عبارت می گوید: «قال فی المدارک بعد نقل ذلك إلی قوله: «إذا استغنی عنها ذوی القربی» ما صورته: و الظاهر أنّ هذا القید علی سبیل الافضلیه عنده لا التعین. ثم قال: و یدلّ علی ما ذکره اطلاق الآیه الشریفه و صحیحه ربعی المتقدمه و غیرها من الأخبار» (۲). ترجمه: صاحب مدارک بعد از نقل عبارت ابن جنید تا برسد به جمله: «إذا

ص: ۲۰۹

۱- الحدائق الناضره: ج ۱۲، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

۲- الحدائق الناضره ج ۱۲، ص ۳۸۷.

استغنی عنها ذوی القربی»؛ (یعنی هنگامی که ذوی القربی از آن بی نیاز باشند)، مطلبی را فرموده که از این قرار است : ظاهر این است که این قید (إذا استغنی ...) بر سبیل افضلیت است نزد ایشان (ابن جنید) نه تعیین . (یعنی بهتر این است که تا ذوی القربی نیاز دارند، به دیگران داده نشود) . سپس صاحب مدارک فرموده که : اطلاق آیه شریفه و اطلاق صحیحه ربعی و اخبار دیگر بر آن دلالت دارد . ملاحظه کنید که صاحب حدائق، فقط قول ابن جنید را نقل فرموده . و صاحب مدارک به توضیح گفتار ابن جنید و مدرک و دلیل گفتار وی پرداخته ، ولی هیچ یک از آنها گفتار و دلیل وی را نپذیرفته اند . بلکه صاحب مدارک بعد از بیان قول و مدرک ابن جنید فرموده : « و کیف کان فلا خروج عمّا علیه الأصحاب » . یعنی، به هر حال از آنچه اصحاب گفته اند، نمی توان سرپیچی کرد . و صاحب حدائق بعد از نقل عبارت ابن جنید و عبارت صاحب مدارک می نویسد : « أقول : العجب منه - قدس سرّه - فی میله إلى هذه الأقوال الشاذة النادرة المخالفه للأخبار المتكاثرة و اتفاق الأصحاب قديماً و حديثاً، من ما ذكر هنا و ما تقدم، بمجرد هذه الخيالات الضعيفه والتوهمات السخيفه ، ... » .

و لم أعرف له موافقا من الاماميه « (۱). ترجمه : من می گویم : عجب است از ایشان (ابن جنید) در اینکه تمایل پیدا کرده به این آراء نادره ای که مخالف اخبار بسیار و مخالف اتفاق فقهای شیعه از قدیم و جدید می باشد، هم در مسائلی که اینجا ذکر کرده و هم در مسائل گذشته با استناد به خیالات بی اساس و توهمات بی اعتبار ... و از امامیه کسی که موافق ایشان باشد سراغ ندارم . ۷- مرحوم محقق سبزواری قدس سره در کتاب « ذخیره المعاد » می گوید : « و يعتبر فی الأصناف الثلاثه ان یكونوا من الهاشميين المؤمنین . و تنقیح هذا المقام انما يتم بیان امور . الأول : المشهور بین الأصحاب أنه يعتبر فی الاصناف الثلثه انتسابهم إلى عبدالمطلب جدّ النبی صلی الله علیه وآله . و حکى عن ابن الجنید أنه قال : و اما سهام الیتامی و المساکین و ابن السبیل و هی نصف الخمس ، فلأهل هذه الصّیفات من ذوی القربی و غیرهم من المسلمین إذا استغنی عنها ذوی القربی . و لا یخرج من ذوی القربی ما وجد فیهم محتاج إليها إلى غیرهم و الأقرب الأول » (۲). ترجمه : شرط است در این سه گروه (یتیمان و ینویان و در راه ماندگان) که از هاشمیان با ایمان باشند .

ص: ۲۱۱

۱- الحدائق الناضره : ج ۱۲، ص ۳۸۸ .

۲- ذخیره المعاد : ص ۴۸۷ .

و تحقیق در این مقام به بیان چند امر کامل می گردد . اوّل : آنکه مشهور است بین اصحاب که شرط است در این سه گروه که به عبدالمطلب، جدّ پیامبر صلی الله علیه و آله ، نسبت داشته باشند . و از ابن جنید حکایت شده که او گفته است که : سهام یتیمان و بینوایان و ابن سبیل که نصف خمس است، اختصاص به ذوی القربائی دارد که این صفات را دارا باشند و همچنین غیر ذوی القربی در صورتی که ذوی القربی از آن سهام بی نیاز باشند . و از دست ذوی القربی نباید خارج گردد و به غیر داده شود مادامی که از ذوی القربی نیازمندی وجود دارد . و نزدیکترین دو قول، قول اوّل است (که این سه گروه باید از ذوی القربی باشند). سپس در صفحه بعد، در این جهت بحث کرده که آیا به همه افراد هر یک از این سه گروه (که به عقیده ایشان باید از ذوی القربی باشند) باید داده شود یا به بعضی از آنها هم که پرداخت گردد، کفایت می کند ؟ ایشان می فرماید : مذهب معروف اصحاب این است که به یک نفر هم می توان اختصاص داد . آنگاه دلیل این قول را به این صورت بیان می فرماید : « و يدلّ على الأوّل إطلاق الآیه، لأنّ المراد بالیتامی و المساکین فی الآیه الجنس لتعذر الحمل علی الاستغراق .

و یؤیده صحیحہ أحمد بن محمد بن أبی نصر السابقه « (۱). ترجمه : بر قول اوّل (جواز اختصاص به یک فرد) دلالت دارد اطلاق آیه ، زیرا مراد به یتامی و مساکین در آیه جنس است (نه عموم) ؛ زیرا حمل آن بر عموم محال است . و این مطلب را صحیحہ احمد بن محمد بن أبی نصر - که قبلاً ذکر شد - تأیید می کند . ۸ - مرحوم ملا محمد تقی مجلسی قدس سره (معروف به مجلسی اوّل) (۲) می فرماید : « و چون تأمل کنی در این حدیث ، بسیاری از احکام ظاهر می شود بر تو . و آنچه در آیه غنیمت فرمودند فی الجمله تقیّه فرموده اند که ظاهرش آن است که یتامی و مساکین از غیر سادات باشند » (۳). ایشان تعمیم مستفاد از حدیث را حمل بر تقیّه نموده اند . ۹ - صاحب ریاض قدس سره ، بعد از نقل عبارت ابن جنید (اسکافی) می فرماید : « و هو مع ندوره ، مستنده غیر واضح عدا إطلاقی الادله المقیده بالنصوص المستفیضه المنجبره قصورها أو ضعفها بالشهره العظیمه بل الاجماع ، حقیقه کما فی الإنتصار »

(۴).

ص: ۲۱۳

-
- ۱- ذخیره المعاد : ص ۴۸۸ .
 - ۲- در شرح حدیث عیون أخبار الرضا علیه السلام ، باب ۴۵ ، فی الفرق بین العتره و الأمة .
 - ۳- لوامع صاحبقرانی : ج ۵ ، ص ۵۸۶ .
 - ۴- ریاض المسائل : ج ۱ ، ص ۲۹۶ .

ترجمه: این قول علاوه بر اینکه نادر است، دلیلش روشن نیست غیر از اطلاقِ ادله. که آن اطلاق نیز به روایات بسیاری که نارسایی و ضعفش به شهرتی بس عظیم بلکه اجماع حقیقی - چنانچه در انتصار آمده - جبران گردیده است. این بود آراء و اقوال علماء و دانشمندانی که کلمات آنها تحریف شده و به آنها نسبت خلاف داده اند. زهی بی دینی و بی وجدانی، که اشخاصی مغرض یا جاهل، چنین نسبتهایی به فقهای عظام شیعه دهند. زیرا بدتر از قتلۀ فقهاء، آن کسانی اند که نسبتهایی ناروا به آنها داده و یا کلمات آنان را تحریف نمایند.

ص: ۲۱۴

پاسخ سؤالات مربوط به آیه شریفه

« قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ » (۱) سؤال - باتوجه به اینکه شعار همه انبیاء، این بود که بر ابلاغ رسالت و عمل هدایت اجر و مزدی از مردم نمی خواستند، آیا ممکن است رسول اکرم صلی الله علیه وآله دوستی و محبت مردم با اقوام و خویشان را از مردم، به عنوان اجر و مزد رسالت به شمار آورده و آن را از مردم مطالبه کند؟

آیا این تناقض نیست؟

جواب - اولاً: خداوند در سوره سبأ می فرماید: « مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ » (۲)؛ یعنی: اجری را که از شما خواسته ام، آن نیز برای خود شما است.

از این آیه، دو مطلب به طور وضوح، استفاده می شود:

۱ - پیامبر از مردم اجر و مزد درخواست نموده.

ص: ۲۱۵

۱- شوری / آیه ۲۳ .

۲- سبأ / آیه ۴۷

۲- این اجر و مزد تنها سودش برای خود مردم است .

پس در حقیقت درخواست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با شعار انبیاء تناقضی ندارد . زیرا چیزی برای خود مطالبه نفرموده است . ثانیاً : چه مانعی دارد همان طور که عده ای از مفسّرین ، حتّی همان کسانی که آیه را به معنی دیگر تفسیر کرده اند ، مستثنی « إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » را منقطع بگیریم ! و مستثنای منقطع آن است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ بنابراین منظور، تشویق مردم است به مودّت ذی القربى که اگرچه به ظاهر اجر و مزد رسالت است، ولی در واقع به نفع خود مردم است و در حقیقت اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست . سؤال - با توجّه به اینکه دوستی امری است قلبی و به سفارش و توصیه و خواهش و تمنا نمی توان آن را مطالبه نمود ، آیا این خواهش نامناسب و توقّع بیجایی نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بفرماید : مردم بیایید خویشاوندان مرا دوست داشته باشید ؟ جواب - اولاً : خداوند در سوره ق می فرماید : « مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ » (۱) . و در سوره حجرات می فرماید : « قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » (۲) .

ص: ۲۱۶

۱- ق / آیه ۳۳ .

۲- حجرات / آیه ۱۴ .

و در سوره اعراف می فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا» (۱). و در سوره حج می فرماید: «وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۲). از این آیات، به صراحت معلوم می شود که انابه و ایمان و فقه (دانش) و تقوا اموری قلبی هستند، درحالی که خداوند به همه این امور امر فرموده و آنها را از مردم مطالبه نموده است. و در سوره زمر، امر به انابه نموده می فرماید: «وَ أُنَبِّئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ» (۳)؛ و در سوره حدید دستور به ایمان به خدا و رسول می دهد و می فرماید: «ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (۴). و در سوره توبه فرمان تفقه و فراگیری فقه را صادر می کند و می فرماید: «فَلَوْ لَمَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (۵)؛ و در سوره بقره سفارش به تقوا می کند و می فرماید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ» (۶). اگر مطالبه امور قلبی نامناسب و بیجا است، پس چگونه این امور مأمور به قرار گرفته و از آن موارد مطالبه و پرسش قرار می گیرد؟! ثانیاً:

هر کجا در کتاب و سنت، امر یا نهی یا مدح یا ذم یا ثواب یا مؤاخذه، به فعل

ص: ۲۱۷

- ۱- اعراف / آیه ۱۷۹.
- ۲- حج / آیه ۳۲.
- ۳- زمر / آیه ۵۴.
- ۴- حدید / آیه ۷.
- ۵- توبه / آیه ۱۲۲.
- ۶- بقره / آیه ۲۸۲.

غیر اختیاری تعلق گرفته و همچنین علم و ظنّ که معروف است از افعال قلوبند، خداوند نسبت به آنها امر و نهی دارد و در سوره بقره می فرماید: «وَاعْلَمُوا...» (۱)؛ و در سوره احزاب نهی از ظنّ کرده می فرماید: «وَتُظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا» (۲). بدین جهت است که سبب آن فعل، اختیاری بوده و فعلی که سبب آن اختیاری باشد، آن فعل نیز اختیاری خواهد بود. و دانشمندان، این مطلب را به صورت یک قانون کلی در آورده. و گفته اند: «ما ینتهی الی الاختیار یكون بالاختیار». یا به تعبیر دیگر: «الوجوب بالاختیار لا ینافی الاختیار» (۳). برای مثال، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «من سرّ مؤمناً فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله» (۴). ترجمه: کسی که مؤمنی را شاد و مسرور نماید، مرا شاد کرده و کسی که مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است. شاد شدن امری باطنی و غیر ارادی است ولی در جایی که شادی معلول عوامل اختیاری باشد، شادی نیز امر اختیاری به حساب می آید. لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ایجاد آن در قلوب مؤمنین توصیه می فرماید.

ص: ۲۱۸

-
- ۱- بقره / آیه ۱۹۴.
 - ۲- احزاب / آیه ۱۰.
 - ۳- اسفار: ج ۳، ص ۷۶.
 - ۴- اصول کافی: ج ۲، ص ۱۸۸، حدیث ۱.

و به تعبیر دیگر، امر و نهی در امور غیر اختیاری متوجه اسباب و عوامل اختیاری آنها می باشد. راغب در مفردات، در ماده « نَسِيَ » می نویسد: « کَلَّ نَسِيَانٌ مِنَ الْاِنْسَانِ ذَمَّهُ اللهُ تَعَالَى بِهِ . فَهُوَ مَا كَانَ اَصْلُهُ عَنِ تَعَمُّدٍ وَ مَا عُذِرَ فِيهِ نَحْوَ مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفَعَ عَنْ اُمَّتِي تَسْعَةً . فَهُوَ مَا لَمْ يَكُنْ سَبِيهَ مِنْهُ » (۱). ترجمه: هر نوع فراموشی که مورد مذمت پروردگار قرار گرفته، آن نسیان و فراموشی است که از روی عمد و قصد و اختیار واقع شده.

و نسیانی که انسان در آن معذور است، آن نسیانی است که سبب آن خود انسان نیست. در مجمع البیان آمده: « إِنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ اِنْ نَسِينَا اِنْ تَعَرَّضْنَا . لِاَسْبَابٍ يَقَعُ عِنْدَهَا النِّسْيَانُ » (۲). ترجمه: معنی آخرین آیه سوره بقره که می فرماید: « رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا ... »؛ این است که: خدایا ما را مؤاخذه نفرما، اگر فراموش کردیم؛ و هرگاه متعرض عواملی که موجب نسیان می شود، شدیم، ما را مؤاخذه نفرما. این بزرگان وقتی می بینند از آیه استفاده می شود که « نسیان »، که امری

ص: ۲۱۹

۱- مفردات غریب القرآن: ص ۴۹۱.

۲- مجمع البیان: ج ۲، ص ۴۰۳.

غیر اختیاری و قلبی است ، ممکن است موجب کیفر و مؤاخذه شود و چگونه ممکن است خداوند امر قلبی را کیفر دهد . مؤاخذه را معلول عوامل نسیان قرار داده اند نه خود نسیان . و می گویند : اگر مؤاخذه ای باشد، مربوط به اسباب نسیان است نه خود نسیان . بنابراین در آیه مؤدت اگر سفارش به مؤدت شده، در واقع این سفارش، متوجه عوامل محبت است . و قرآن به فراهم آوردن عوامل محبت توصیه می کند، که بالاخره به مؤدت منتهی می گردد. سؤال - اگر مقصود از آیه شریفه، مؤدت خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله است ، چرا کلمه « ذوی القربی » گفته نشده و کلمه « قربی » بدون اضافه شدن « ذوی » به کار آمده ؟ در صورتی که بدون مضاف، معنی خویشاوندان را نمی دهد ؟ جواب - اولاً: در استعمالات عرب، حذف مضاف، امری رایج و معمول است و ابن هشام در مغنی ، باب پنجم ، در ذکر اماکن حذف مضاف ، مواردی از آیات قرآن کریم را که مضاف در آنها حذف شده، برشمرده ؛ از جمله :

۱ - جاء رَبِّكَ (یعنی امر رَبِّكَ).

۲ - فَأَتَى اللَّهَ بِنِیَانِهِمْ (یعنی امر اللَّه).

۳ - حَرَّمَ عَلَیْكُمْ امَّهَاتِكُمْ (یعنی استمتاعهنّ).

۴ - حَرَّمَ عَلَیْكُمْ المِیْتَه (یعنی أكل المِیْتَه).

ص: ۲۲۰

۵ - حَرَّمْنَا عَلَيْهِم طَيِّبَاتٍ ... (یعنی تناول الطیبات ...) .

۶ - أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ (یعنی بمقتضی عهد الله) .

۷ - أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (یعنی بمقتضی العقود) .

۸ - فَذَلِكَ الَّذِي لَمْتَنِّي فِيهِ (أى فى حبه) .

۹ - و اسئل القرية (أى أهل القرية) .

۱۰ - أَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ (یعنی أكل الأنعام) .

چه مانعی دارد که در آیه شریفه مورد بحث نیز مضاف (ذوی - یا أهل) حذف شده باشد . همچنان که زمخشری در کشف می نویسد : « و القربى : مصدر كالتلفى و البشرى ، بمعنى : قرابه . و المراد فى أهل القربى » (۱) . ثانیاً : سؤال - اگر کلمه « القربى » را به معنی خویشاوندان بگیریم ، در این صورت عام خواهد بود ؛ یعنی همه خویشان . و چنانچه ثابت است آیه شریفه در مکه نازل شده ، و در حین نزول آیه اکثر خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله مشرک و بت پرست و دشمن خدا و رسول بودند . مانند ابولهب و عباس و عقیل و عتبه و عتبه ، فرزندان ابولهب و فرزندان عباس و حارث و دیگران . و به تصریح آیات بسیاری که در قرآن مجید است ، از دوستی با دشمنان خدا نهی شده .

ص: ۲۲۱

۱- کشف: ج ۴، ص ۲۱۹ .

بنابراین، چگونه ممکن است رسول خدا دوستی دشمنان خدا را از مؤمنان بخواهد؟ و آن را اجر رسالت خویش قرار دهد؟! جواب - اولاً، کلمه «القربی» مفرد است و لفظ مفرد که دارای الف و لام باشد، افاده عموم نمی کند. و علمای ادب و اصول الفاظ عموم را جمع آوری کرده اند و هیچ یک از آنها چنین چیزی نگفته اند که مفرد الف و لام دار به معنی عموم است. و هیچ دلیلی بر این مدعا وجود ندارد. ثانیاً، «القربی» همچنان که از مفهوم آن پیدا است، همه خویشان را شامل نمی شود، بلکه تنها خویشان بسیار نزدیک می باشند. ثالثاً: نزول این آیه و سه آیه دیگر از سوره شوری در مدینه بوده و صرف اینکه سوره شوری مکیه است، دلیل بر این نیست که همه آیات آن نیز مکیه باشد. در تفسیر «مجمع البیان» در ابتدای تفسیر سوره شوری می نویسد: «و تسمی سوره الشوری أيضاً و هی مکیه ...»

و عن ابن عبّاس و قتاده إلّا أربع آیات نزلن بالمدينه : قل لا أسئلكم عليه اجراً إلّا المودّه فی القربی «(۱). ترجمه: این سوره «الشوری» نامیده شده و این سوره مکیه است. و از ابن عبّاس و قتاده نقل شده که این سوره همه اش مکیه است، مگر چهار آیه

ص: ۲۲۲

که در مدینه نازل شده: « قل لا أسئلكم ... ». و نیز نظام الدین نیشابوری در تفسیر معروفش می نویسد: « سوره الشوری؛ و هی مکیه إلما أربع آیات و منها آیه المودّه فی القربی: « قل لا أسئلكم علیه أجرا ... » إلى آخر هنّ نزلت فی المدینه » (۱). و قریب به همین مضمون را نیز خازن در تفسیرش، و قرطبی، و شوکانی تایید کرده اند (۲). رابعاً: به فرض اینکه این آیه مکیه هم باشد، باز مشکلی پیش نمی آید؛ زیرا قضایایی که مربوط به تکالیف است، به نحو قضایای حقیقیه است (۳). مثلاً، اگر در قرآن می فرماید: « أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ » (۴)، آیا تنها همان صیدهای دریایی زمان نزول قرآن حلال بوده؟ یا اینکه منظور این است که چه صیدهای موجود و چه صیدهایی که بعداً به وجود می آید حلال است؟ یا اگر قرآن امر می کند که: « أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۵)، آیا تنها اطاعت از اولی الامر زمان نزول آیه واجب یا هر کس اولی الامر باشد، چه در

ص: ۲۲۳

۱- غرائب القرآن: ج ۲۵، ص ۱۶.

۲- تفسیر خازن: جزء ۴، ص ۹۰؛ تفسیر قرطبی: جزء ۱۶، ص ۱؛ فتح القدير: جزء ۴، ص ۵۱۰.

۳- قضیه حملیه به اعتبار کیفیت موضوع به سه قسم تقسیم می شود: ۱- خارجیّه ۲- ذهنیه ۳- حقیقیّه؛ هر گاه افرادی که وجود خارجی یافته اند موضوع باشد آن را قضیه خارجیّه خوانند و هر گاه افراد ذهنیه ماهیتی، موضوع قرار داده شود آن را قضیه ذهنیه خوانند و هر گاه در قضیه ای خصوص افراد خارجیّه یا ذهنیه موضوع نباشد، بلکه حکم بر افراد واقعیّه بار شده باشد (خواه آن افراد قبلاً موجود شده باشند یا پس از این موجود شدند) آن قضیه به نام قضیه حقیقیّه خوانده می شود.

۴- مائده / آیه ۹۶.

۵- نساء / آیه ۵۹.

زمان نزول وجود داشته باشد چه بعداً به وجود بیاید . در آیه مورد بحث لازم نبود که همه ذی القربی در زمان نزول وجود داشته باشند تا سفارش به موَدّت آنها بشود . بلکه مراد آن است که موَدّت ذوی القربی لازم است، چه ذی القربی موجود باشند چه بعداً به وجود بیایند ؟ خامساً : در مورد اینکه ذوی القربی چه کسانی هستند، از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله توضیح خواستند ؟ و پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را معرّفی نموده . همان طور که عامّه و خاصّه روایت کرده اند که : « لما نزلت هذه الآية قيل : يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا موَدّتهم؟ فقال : علي و فاطمه و ابناهما » (۱).

ص: ۲۲۴

-
- ۱- علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير (ج ۲ ، ص ۳۰۷) مدارک این حدیث را از کتب عامّه به شرح زیر نگاشته اند : ۱ - محبّ الدّین طبری در کتاب ذخائرالعقبی : ص ۲۵ . ۲ - زمخشری در کتاب کشاف : ج ۲ ، ص ۳۳۹ . ۳ - حمویی در کتاب الفراید . ۴ - نیشابوری در تفسیر خود، ذیل آیه شریفه . ۵ - ابن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤل : ص ۸ . ۶ - رازی در تفسیر خود، ذیل آیه شریفه . ۷ - ابو السعود در تفسیر خود : ج ۷ ، ص ۶۶۵ . ۸ - ابو حیان در تفسیر خود : ج ۷ ، ص ۵۱۶ . ۹ - نسفی در تفسیر خود : ج ۴ ، ص ۹۹ . ۱۰ - حافظ هیشمی در کتاب المجمع : ج ۹ ، ص ۱۶۸ . ۱۱ - ابن صباغ مالکی در کتاب الفصول المهمه : ص ۱۲ . ۱۲ - حافظ گنجی در کتاب الکفایه : ص ۳۱ . ۱۳ - قسطلانی در کتاب المواهب . ۱۴ - زرقانی در کتاب شرح المواهب : ج ۷ ، ص ۳ و ۲۱ . ۱۵ - ابن حجر در کتاب الصواعق : ص ۱۰۱ و ۱۳۵ . ۱۶ - سیوطی در کتاب الاتحاف : ص ۲۳۹ . ۱۷ - شبلنجی در کتاب نور الأبصار : ص ۱۱۲ . ۱۸ - و صبان در کتاب الاسعاف .

ترجمه : چون این آیه نازل گردید ، سؤال شد : - یا رسول الله - خویشان شما چه کسانی هستند ، آنان که دوستی آنها بر ما واجب شده ؟ فرمود : علی و فاطمه و دو فرزندانشان . سؤال - اگر « القربی » را به حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام انحصار دهیم - با اینکه این آیه در مکه قبل از هجرت نازل شده - حسنین علیهما السلام هنوز متولد نشده بودند و توصیه به مؤدّت کسانی که هنوز متولد نشده اند ، امری بر خلاف عقل است ! جواب - همان طور که قبلاً ذکر شد ، نه آیه در مکه نازل شده و نه توصیه به ذوی القربی که بعضی از آنها (به فرض نزول آیه در مکه) موجود بودند ، خلاف عقل است . و این سنخ اعتراضات ، ناشی از ناآگاهی به موازین علمی و فقهی است . و از کسانی که خبرویت ندارند و به خود حقّ می دهند آیات و روایات و حتی تواریخ را به بازی بگیرند ، بیش از این انتظاری نیست . زیرا عرض خود می برند و زحمات ما می دارند .

سؤال - در آیه شریفه کلمه « موَدّت » است و کلمه « موَدّت » دوستی خالصانه نیست، بلکه یک نوع دوستی آمیخته به عداوت قبلی است، که بنا بر مصلحت باید آن دوستی را رعایت کرد . و در تمام آیات، کلمه موَدّت به معنای دوستی آمیخته به عداوت قبلی و مقرون به مصلحت است نه دوستی خالص و صمیمانه . و هرگز رسول خدا برای علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام تقاضای چنین روشی را نخواهد کرد ! جواب - اوّلاً: دانشمندان در معنی موَدّت، بیاناتی دارند که به خوبی مفهوم موَدّت را روشن می سازد . از جمله سیّد نعمت اللّٰه جزائری در « أنوار نعمائیه » می فرماید : « قد حصرت (أي مراتب المحبّه و درجاتها) فی خمسہ : أوّلها « الإستحسان » و هو يتولّد من النظر و السماع و لا يزال يقوى بطول التفكّر فی محاسن المحبوب و صفاته الجميله . و ثانيها « المودّه » و هي الميل إليه و الألفه بشخصه و الإيتلاف الروحاني معه . و ثالثها « الخله » و هي تمكّن محبّه المحبوب فی قلب المحبّ و استكشاف سرائره . و رابعها « العشق » و هو الإفراط فی المحبّه . و خامسها « الولّٰة » و هو أن لا يوجد فی قلب العاشق غير صورة المعشوق و لا ترضى نفسه الاّ به » (۱). ترجمه : یعنی مراتب و درجات محبّت در پنج درجه خلاصه می شود : ۱ - استحسان ؛ و آن محبّتی است که از نگاه کردن و شنیدن به وجود می آید

ص: ۲۲۶

۱- أنوار النعمائیه : ج ۳ ، ص ۱۶۲

و پیوسته با ادامه تفکر در خوبیهای محبوب و صفات نیک وی تقویت می شود . ۲ - مودّت ؛ و آن میل به محبوب و انس گرفتن با شخص او و الفت معنوی و روحانی با او پیدا کردن است . ۳ - خَلَمَه ؛ و آن جا گرفتن محبوب در دل مُحِبِّ و پی بردن به اسرار او است . ۴ - عشق ؛ و آن زیاده روی در محبّت است . ۵ - وَلَمَه ؛ و آن این است که در دل عاشق چیزی جز صورت معشوق وجود ندارد و به هیچ چیز غیر او راضی نمی شود . و سید حسین همدانی در کتاب « الشَّموس الطالعه » می فرماید : « حقیقه الوَدّ عبارت عن إدراك الحبيب كمال المحبوب بحيث يراه أحقّ بنفسه و ماله من نفسه . و الحبّ عبارت عن احتجاب المحبوب عن التفات الحبيب إلى نفسه فلا يرى غيره . فالحبّ من شئون العقل . و الوَدّ من شئون النفس . لقوله تعالى : « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا » (۱) . ترجمه : حقیقت مودّت، عبارت از این است که مُحِبِّ کمال محبوب را درک کند به طوری که او را بر جان و مال خود سزاوارتر می بیند . و محبّت عبارت از این است که محبوب مانع و حاجب می شود از اینکه محبّ به خود توجه کند و غیر او را نمی بیند .

ص: ۲۲۷

۱- الشَّموس الطالعه، فی شرح زیاره الجامعه : ص ۵۰۶ .

پس محبت از شئون عقل و مودت از شئون نفس است . و از بعضی از دانشمندان نقل شده که گفته اند : «الودّ الحبّ المقرون بالتمنی و يفهم ذلك من موارد استعماله». ثانياً : از هیچ کس چنین معنایی برای مودت، نقل نشده و استعمالات قرآن نیز این مفهوم را تکذیب می کند ؛ در سوره مریم خداوند می فرماید : « إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا » (۱). همانا آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند ، خدای رحمان آنها را محبوب می گرداند . آیا خداوند دوستی آمیخته با عداوت را برای مؤمنین قرار می دهد؟! یا در سوره روم می فرماید : « وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً » (۲). از آیات خداوند است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا آرامش پیدا کنید و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد . آیا خداوند بین زن و شوهر دوستی آمیخته با عداوت قرار می دهد؟! این چه منتی است که خدا بر سر زن و شوهر بگذارد!؟

ص: ۲۲۸

۱- مریم / آیه ۹۶ .

۲- روم / آیه ۲۱ .

و همچنین دیگر آیات موَدّت ... توضیحاً آن که : هر گاه از بعضی آیات دوستی آمیخته با عداوت استفاده شود، این مربوط به مفهوم خود کلمه نیست ؛ بلکه (این مفهوم) از قرائن خارجیه به دست می آید . کَرُّ عَلَى مَا فَرَّ مِنْهُ كَسَانِي که خود را به آب و آتش می زند تا با القاء شبهات، آیه «موَدّت ذی القربی» را بالاخره از مسیر اصلی خود منحرف سازند و به پیروی از ابن تیمیّه ، در کتاب منهاج السنه (۱) ، تلاش می کنند روابط قلبی و عواطف مذهبی مسلمین را با اهل بیت علیهم السلام قطع نمایند ؛ آیه شریفه مورد بحث را چنین ترجمه و تفسیر کرده و می گویند معنی آیه چنین است : « من در امر رسالت اجر و مزدی نمی خواهم جز اینکه از شما دوستی و موَدّت یکدیگر را در تقَرّب اِلَى اللّٰهِ می خواهم ». اکنون بینیم این تفسیر چه دردی را دوا می کند . اگر اعتراضاتی که این آقایان به تفسیر شیعه کرده اند سبب شده که از تفسیر شیعه صرف نظر کنند، مشابه همین اعتراضات بر تفسیری که خودشان انتخاب کرده اند وارد است . زیرا ممکن است گفته شود : اولاً : چون شعار تمام انبیاء حتّی خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بود که بر ابلاغ رسالت و عمل هدایت اجر و مزدی از مردم نمی خواهند .

ص: ۲۲۹

۱- منهاج السنه : ج ۴ ، ص ۲۶ .

هرگز ممکن نیست فردی به عنوان دوستی و محبت مردم به یکدیگر را از مردم مطالبه کند. یعنی تناقض بگوید. ثانیاً: امر دوستی، امری قلبی است و با سفارش و توصیه و با خواهش و تمنا نمی توان آن را مطالبه نمود. ثالثاً: تقرّب در آیه، مطلق و بدون قید آمده و بدون ضمیمه کردن کلمه «إلی الله» مفهوم مورد نظر را نمی رساند. رابعاً: در آیه ذکر نشده که چه کسی را دوست داشته باشید. و حذف متعلّق دلیل بر عموم است. یعنی: همه همدیگر را دوست داشته باشید. و همه مردم دوست داشتنی نیستند؛ زیرا بسیاری از مردم فاسق و فاجر و جنایتکارند. و به دستور اسلام باید از آنها فاصله گرفت و قطع رابطه کرد. پس چگونه می توان دوستی این افراد را وسیله تقرّب إلی الله قرار داد؟! خامساً: در آیه شریفه، کلمه «مودّت» به کار رفته، و به قول شما مودّت دوستی خالصانه نیست، بلکه یک نوع دوستی آمیخته به عداوت است. بنابراین چگونه ممکن است پیامبر به امر پروردگار به مردم سفارش کند که: ای مؤمنین با یکدیگر دوستی آمیخته به عداوت داشته باشید؟!!

هر چه در جواب این اشکالات گفته شود، عیناً همان جواب اشکالاتی است که آنان به تفسیر شیعه، یعنی تفسیر «القربی»، به خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وارد ساخته اند. سؤال - آیا صحیح است که شیخ مفید (محمد بن محمد بن نعمان الحارثی) در کتاب «تصحیح الاعتقاد» (۱) عقیده مرحوم صدوق را (مبنی بر اینکه در آیه شریفه مورد بحث پیامبر صلی الله علیه وآله مؤدّت ذی القربی را اجر رسالت خویش قرار داده) ردّ کرده است؟ و آیا صحّت دارد که مرحوم طبرسی در تفسیر آیه فرموده: «لا- أسئلكم فی تبلیغ الرساله أجزاً، إلّما المؤدّه و التحابّ فیما یقربُ إلى الله» (۲). ترجمه: من در تبلیغ رسالت اجری از شما نمی خواهم، جز اینکه با یکدیگر دوستی و محبت کنید در چیزی که انسان را به خدا نزدیک می کند؟ جواب - با مراجعه به کتاب «تصحیح الاعتقاد» به خوبی استفاده می شود که اختلاف شیخ مفید رحمه الله با شیخ صدوق رحمه الله در این نیست که آیا مفهوم آیه دوستی ذی القربی است یا دوست داشتن یکدیگر. بلکه اختلاف آنها در این است که مؤدّت ذی القربی اجر رسالت است یا نه؟ شیخ صدوق معتقد است که مؤدّت ذی القربی اجر رسالت پیامبر است و استثناء متصل است

ص: ۲۳۱

۱- تصحیح الاعتقاد: ص ۶۷.

۲- مجمع البیان: ج ۹، ص ۲۸.

و شیخ مفید معتقد است که این استثناء منقطع است و موَدّت ذی القربی در حقیقت اجر نیست، همچنان که قبلاً گفته شد . دلیل بر این مدّعا، روایاتی است که شیخ مفید در کتب خویش از جمله «إرشاد»، و «أمالی» نقل فرمود . وی در کتاب «إرشاد» می نویسد : امام حسن علیه السلام پس از شهادت حضرت علی علیه السلام خطبه ای ایراد کرد و فرمود : «أنا من أهل بيت فرض الله موَدّتهم في كتابه . فقال تعالى : قل لا أسئلكم عليه أجراً إلاّ المودّه في القربی» (۱). ترجمه : ما از اهل بیتی هستیم که خداوند دوستی ما را در کتابش واجب و فرموده است . (زیرا خدای متعال می فرماید :) بگو ای پیغمبر، من از شما درخواست هیچ اجری، جز دوستی خویشانم ندارم . و نیز در کتاب «أمالی» از ابن مسعود نقل می کند که : «كنا مع النّبی صلی الله علیه وآله فی بعض أسفاره، إذ هتف بنا أعرابی بصوت جهوری . فقال : - یا محمّد - . فقال له النّبی صلی الله علیه وآله : ما تشاء ؟ فقال : المرء یحبّ القوم و لا یعمل بأعمالهم ؟ فقال النّبی صلی الله علیه وآله : المرء مع من أحبّ . فقال : - یا محمّد - أعرض علیّ الإسلام .

ص: ۲۳۲

فقال: أشهد أن لا إله إلا الله، و أنى رسول الله، و تقيم الصلاة، و تؤتى الزكاة، و تصوم شهر رمضان، و تحج البيت . فقال: - يا محمّد - تاخذ على هذا أجرا؟ فقال: لا إلا المودّة فى القربى . قال: قرباى أو قرباك؟ قال: بل قرباى . قال: هلم يدك حتى ابايعك . لا خير فىمن لا يودك و لا يود قرباك « (۱) . ترجمه: ما در ضمن سفرهایی که در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، مرد عربی با یک صدای بلندی فریاد زد: ای محمّد! پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: چه می خواهی؟ گفت: آیا می شود کسی گروهی را دوست داشته باشد و کارهای آنها را انجام ندهد؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر انسانی با کسانی که آنها را دوست می دارد، همراه است. عرض کرد: ای محمّد، اسلام را بر من عرضه کن . فرمود: به یگانگی خدا و رسالت من شهادت بده و نماز بگذار و زکات بده و در ماه رمضان روزه بگیر و حج خانه خدا را به جا بیاور . عرض کرد: ای محمّد، آیا از من اجرت می گیری؟ فرمود: نه، مگر مودّت ذی القربى . عرض کرد: ذی القرباى خودم را یا ذی القرباى شما را؟

ص: ۲۳۳

۱- آمالی، شیخ مفید: ص ۱۵۱، حدیث ۲، مجلس ۱۹ .

فرمود: ذی القربای مرا. عرض کرد: دستت را به من بده تا با تو بیعت کنم. زیرا خیری نیست در کسی که تو و خویشانت را دوست نداشته باشد. اما طبرسی رحمه الله در ذیل آیه، اختلاف نظر مفسرین را ذکر نموده و مطلب و معنی فوق را از حسن و جبائی و ابی مسلم نقل کرده، نه اینکه به این قول معتقد باشد و آن را پسندیده باشد. و نسبت دادن این قول به طبرسی افتراء محض است. درخاتمه، به فرض آنکه تفسیر آیه شریفه بدین معنی باشد که: برای تقرب إلى الله یکدیگر را دوست داشته باشید. یقیناً اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی هستند که دوستی آنها موجب قرب إلى الله است؛ و به هر حال، دوستی آنها عبادت است. چه آیه در خصوص آنان نازل شده باشد و چه آنان مصداق عموم آیه باشند. بنا بر آنچه گفته شد، این تلاشهای مذبحخانه و بهانه جوئیهای ناآگاهانه و اشکال تراشیهای مغرضانه، از طرف این افراد، نسبت به این آیه شریفه، به جایی نخواهد رسید، و دست مردم شیعه را از دامان آن بزرگواران کوتاه نخواهد کرد. و محبت مردم را نسبت به پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام و منسوبین به ایشان را کاهش نخواهد داد. « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » (۱).

ص: ۲۳۴

نسب و نژاد در ساختار شخصیت اخلاقی و معنوی انسان

سؤال: آیا اصولاً نسب و نژاد در ساختار شخصیت اخلاقی و معنوی انسان نقشی دارد؟ و این امر می تواند عامل پیدایش امتیازات و صفاتی در آدمی باشد؟ جواب: پاره ای از پیوندها و ارتباطات است که می تواند نقش مؤثری در شخصیت انسان داشته باشد. و از جمله آن ارتباطات، عبارت است از پیوندهای نسبی، سببی و مکتبی. اما در مورد نسب: قطعی و مسلم است که سجایا و اخلاق پسندیده پدران، مادران، اجداد و نیاکان، یا سیئات اخلاقی و ملکات ناپسند آنان، زمینه هایی را در فرزندان ایجاد می کند. مثلاً پدران و مادران شجاع، سخی، فداکار و خدمتگزار اغلب فرزندان با فضیلت و بزرگوار می آورند. برعکس از خاندانهای بخیل و زبون و خود خواه و ترسو، بیشتر، بچه های پست و فرومایه متولد می شوند.

ما فعلاً در مقام اثبات این قضیه از نظر علمی، یا استناد به قانون وراثت و مسأله ژنتیک نیستیم؛ بلکه مقصود ما در این جا، ذکر دیدگاه اسلام است نسبت به این مسأله مهم و زیر بنائی و غیر قابل انکار است. زیرا قانون و اثرات وراثت حتی در رابطه با حیوانات نیز مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است. برای مثال می توان، اسبها و نقش وراثت در آنها را ذکر کرد. و عظمت و اهمیت این مطلب به حدی بوده که ابوالمنذر، هشام بن محمد بن السائب الکلبی، در سال ۸۷۶ میلادی کتاب معروف «أنساب الخیل فی الجاهلیه و الاسلام» را تألیف نمود. وی در آن کتاب می نویسد: «حضرت داوود پیغمبر علاقه شدیدی به اسبها داشت و نام هر اسب اصیل و ریشه داری را که می شنید، آن را خریداری می کرد تا تعداد آنها به هزار رسید؛ پس از حضرت داوود، آن اسبها، به فرزندش حضرت سلیمان به ارث رسید. که حضرت سلیمان، نهصد رأس آنها را در راه خدا وقف کرد. هنگامی که اسبها را به او عرضه کردند و سان دیدن از اسبها سبب شد که در وقت فضیلت نماز از ذکر خدا غافل شود. بدین جهت آنها را وقف کرد. و یکصد رأس دیگر را که هنوز به او عرضه نشده بود، برای خود نگه داشت. و یک رأس از آنها را که از بهترین و ریشه دارترین اسبها بود، به قبیله «أزْد» اهداء کرد.

قبیله اُزد آن را « زاد الراكب » نام نهادند . و آن اسب اولین اسب عربی بود که در عرب مشهور بود (۱). چون مزایای آن اسب به گوش قبائل مختلف عرب رسید ، از دور و نزدیک به قبیله « اُزد » می آمدند تا اسبهای خود را از این اسب اصیل باردار نمایند . و بدین وسیله نسل اسب عربی تکثیر شد « (۲). کلبی یکصد و شصت اسب را در جاهلیت و اسلام نام می برد ، که همگی در اصالت مشهور بودند و نسب آنها به همان « زاد الراكب » می رسید . در کتاب « الخیل الجباد » آمده که اعراب در حفظ و حراست این نسل ، حرص فراوان داشتند و چه بسا مسافتهای دور و دراز و بیابانهای بی آب و علف را طی می کردند ورنجهای شبانه روزی و مشکلات جانکاه را تحمل می کردند تا بتوانند اسبهای خود را از یک اسب اصیل باردار کنند . چون می دانستند اگر احیاناً مادیانی از یک اسب غیر اصیل باردار شود، به کلی از ارزش و اعتبار ساقط خواهد شد . در کتاب « شرح قصیده » (بانت سیماد) در تعریف عتیق چنین می گوید : « العتیق من الابل و الخیل، ما لم یکن فی نسبه شیء یُعاب به ». ترجمه : عتیق شتر یا اسبی را گویند که در او چیزی که موجب عیبی در نسب او باشد ، وجود نداشته باشد .

ص: ۲۳۷

۱- عقد الفرید : ج ۱ ، ص ۱۵۷

۲- أنساب الخیل : صفحه ۱۲ به بعد .

روی همین اصل اسبها را به چهار نوع تقسیم نموده اند: ۱- اگر اسبی پدر و مادرش هر دو عربی باشند، آن را «عربی» یا «العتیق» گویند. ۲- اگر اسبی هیچ یک از پدر و مادرش عربی نباشند، آن را «البرذون» خوانند. ۳- اگر اسبی از طرف پدر عربی و از طرف مادر غیرعربی باشد، آن را «الهجین» نامند. ۴- اگر اسبی از طرف مادر عربی و اصیل و از طرف پدر غیر عربی باشد، آن را «المقترف» گویند. ثعالبی نیز در «فقه اللغه»، در اوصاف فرس می نویسد: «إذا كان كريم الأصل رائع الخلق مستعداً للجري والعدو فهو عتيق و جواد» (۱). دکتر تقی بهرامی در کتاب «فلاحت» ویژه گیهای اسب عربی را برشمرده، می نویسد: «حیوانی را اصیل گویند که اختصاصات نژاد خود را کاملاً نمایش داده، درصفت مطلوبه توجه ناظر را به خود جلب نماید، و اصل و نسبش از نژاد عالی باشد ...». و در ادامه مطلب می نویسد: «اسب عرب از حیث فراست، هوش، حافظه، علاقه و عاطفه سرآمد اسبهای دنیا است و برای سواری از هر مرکبی بهتر است و از اغلب نژادهای اسب بیشتر تاب گرسنگی و تشنگی دارد» (۲).

ص: ۲۳۸

۱- فقه اللغه: ص ۵۲، الفصل الثانی و العشرون من الباب السابع عشر.

۲- فلاحت، دکتر تقی بهرامی: ص ۴۷.

و در جای دیگر می گوید: « شرارت و آرامش حیوانات ، چابکی و افتادگی آنها ، از تظاهرات مغز و اعصاب است و استعداد آن ارثی است » (۱). و باز در جای دیگر می نویسد: « ارث به زبان معمولی : انتقال صفات پدر و مادر است به بچه، ولی تفسیر علمی آن عبارت است از : نشو و نما دوباره قابلیت و استعداد و عوامل صفات ابویین یا اسلاف در بچه ها و اخلاف » (۲) در تأیید مطالب فوق به داستان ذیل توجه فرمائید: « مأمون الرشید روزی به یکی از خواص و نزدیکان خود گفت: تو از کار من آگاهی و می دانی بعضی از افراد را به خود منتسب می کنم ، مورد تکریمشان قرار می دهم، ولی از آنان وفا نمی بینم، سبب این کار چیست ؟ » فقال یا أمیر المؤمنین : ان من یتخذ الطیور الهوادی لارسال الکتب بها، إذا طلب الطیور سئل عن أصولها و أنسابها . و أنت یا أمیر المؤمنین تأخذ أقواماً عن غیر اصول . در پاسخ به مأمون گفت: کسانی هستند در مورد فرستادن نامه ها، کبوتر نامه رسان تربیت می کنند . اینان موقع گزینش پرنده، از ریشه و نسبش می پرسند آنگاه مورد تربیتش قرار می دهند .

ص: ۲۳۹

۱- فلاحت : ص ۵۶ .

۲- فلاحت : ص ۷۳ .

و شما از مردم بی ریشه ای حمایت می کنی، به همین جهت از آنان رفتار خلاف انتظار می بینی» (۱). به هر حال وراثت، از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، امری مسلم و مورد قبول است. در سوره مریم، آمده که بنی اسرائیل وقتی می بینند مریم، بدون شوهر فرزند آورده و او را متهم به بی عفتی می کنند، از روی تعجب می گویند: «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» (۲). مردم می گفتند: ای مریم، اگر پدرت یا مادرت بدکاره بودند، تعجب نبود؛ ولی تو که هیچ یک از پدر و مادرت بدکاره نبودند، عجیب است که آلوده شده ای. این آیه به صراحت گویای مسأله وراثت است. یا در سوره ابراهیم خداوند می فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمِلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» (۳). خداوند کلمه «طیبه» را به درختی پاکیزه تشبیه فرموده، که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است. در کتاب کافی در تفسیر این آیه، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

ص: ۲۴۰

۱- مجموعه ورام: ج ۲، ص ۲۸۶.

۲- مریم / آیه ۲۸.

۳- ابراهیم / آیات ۲۴ و ۲۵.

« رسول الله صلى الله عليه وآله أصلها ، و أمير المؤمنين عليه السلام فرعها ، و الائمه من ذريتهما أغصانها » (۱). و در سوره نوح آمده : « رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا » (۲). پروردگارا، این مردم کافر و گمراه را از صفحه زمین برانداز ؛ اگر آنها را به حال خود واگذاری، از طرفی مایه گمراهی دیگران می شوند و از طرف دیگر فرزندانى که مى آورند، جز آلوده و پلید نخواهند بود . يعنى : از طرف پدران و مادران زمينه کفر و فجور - به وراثت - به آنها خواهد رسيد. در روايات نیز مسأله وراثت با همه انواعش مطرح شده ؛ هم وراثت نوعی ، هم فردی ، هم جسمانی ، هم عقلی و اخلاقی . که چند نمونه از روايات را یادآور می شويم : ۱ - رسول اکرم صلى الله عليه وآله می فرماید : « تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ » (۳). ترجمه : برای نطفه های خودتان (زنان) خوب را انتخاب کنید ، زیرا (زن) ، اخلاق (پدران و مادران) را به فرزندان می رساند .

ص: ۲۴۱

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۲۸ ، حدیث ۸۰ .

۲- نوح / آیات ۲۶ و ۲۷ .

۳- المستطرف : ج ۲ ، ص ۱۸ .

۲ - محمّد حنفيّه در جنگ جمل به دشمن حمله کرد ، ولی موفق نشد ؛ حضرت علی عليه السلام به او فرمودند : از ضربات دشمن نترس ، و مجدداً به وی دستور حمله دادند . محمّد در این نوبت

، مقداری پیشروی کرد و باز متوقف شد . حضرت در این دفعه با قبضه شمشیر به کتفش کوبید و فرمود : « ادرکک عرق من اُمّک » (۱)

ترجمه : این ضعف و ترس را از مادرت ارث برده ای ! و متقابلاً در مورد حضرت عباس عليه السلام آمده : « و عن كتاب عمده الطالب ان أمير المؤمنين عليه السلام قال لأخيه عقيل، وكان نسابه عالماً باخبار العرب و أنسابهم : أبغني امرأه قد ولّدتها الفحوله من العرب لِأتزوجها فتلد لي غلاماً فارساً . فقال له : اين انت عن فاطمه بنت خزام بن خالد الكلابيه . فيأنه ليس في العرب اشجع من آبائها و لا افرس . فتزوجها أمير المؤمنين عليه السلام فولدت له و انجبت . و أول ما ولدت العباس » (۲).

ص : ۲۴۲

۱- تتمه المنتهى : ص ۱۷ .

۲- اعيان الشيعة : ج ۷ ، ص ۴۲۹ ، چاپ بيروت ، طبع ۱۴۰۳ .

ترجمه : امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل ، که نسب شناس و آگاه به اخبار و انساب عرب بود، فرمود : برای من زنی را انتخاب کن که از نسل شجاعان عرب باشد تا او را به ازدواج خود درآورم . و برای من فرزندی بیاورد که شجاع باشد، عرض کرد: از « فاطمه بنت خزام بن خالد » که از قبیله بنی کلاب است، غافل مباش، که در عرب از پدران او کسی شجاع تر نبود . پس حضرت علی علیه السلام او را به همسری خود انتخاب کرد . و از او فرزندان با کفایت آورد . که اولین آنها حضرت عباس بود . ۳ - حضرت علی علیه السلام فرمودند : « حسن الأخلاق برهان کرم الأعراف » (۱). ترجمه : سجایای اخلاقی دلیل پاکي وراثت و فضیلت ریشه خانوادگی است . ۴ - حضرت علی علیه السلام فرمودند : « إذا کرم أصل الرجل کرم مغیبه و محضره » (۲). ترجمه : کسی که ریشه خانوادگی اش شریف است ، در حضور و غیاب و در هر حال دارای فضیلت و صفات پسندیده است .

ص: ۲۴۳

۱- غرر الحکم : ج ۱ ، ص ۳۷۹ ، شماره ۵۲ .

۲- غرر الحکم : ج ۱ ، ص ۳۲۷ ، شماره ۱۹۱ .

۵ - حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «إياکم و خضراء الدمن . قيل یا رسول الله صلی الله علیه وآله : و ما خضراء الدمن ؟ قال : المرأه الحسناء فی منبت السوء» (۱). ترجمه : بیرهیزید از گیاه سبزی که در مزبله می روید ! عرض کردند : منظور شما از این کلمه چیست ؟ فرمودند : زن زیبایی است که از خانواده پست و پلیدی به وجود آمده باشد . و روایات دیگری که در کتاب « کودک فلسفی » (۲)، در بحث وراثت آمده است .

چون مسأله وراثت بسیار حائز اهمیت است ، خداوند پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله را از بهترین نژادها به وجود آورده است .

اما در روایات خاصه

حضرت علی علیه السلام می فرماید : ۱ - مستقره خیر مستقر . ومنبتہ أشرف منبت فی معادن الکرامه، ومماهد السلامه (۳). ترجمه : قرارگاه او بهترین قرارگاه ، و محل پرورشش شریف ترین محلها بود ، در معدن بزرگواری و گاهواره سلامت رشد کرد .

ص: ۲۴۴

۱- بحار الانوار : ج ۹۶ ، ص ۲۳۴ ، حدیث ۱۵ .

۲- کودک فلسفی : ج ۱ ، ص ۵۹ .

۳- نهج البلاغه : ج ۱ ، ص ۱۸۶ ، خطبه ۹۶ .

۲- و در خطبه ای دیگر می فرمایند: « و أشهد أن محمداً عبده و رسوله و سيد عباده، كلما نسخ الله الخلق فرقتين جعله في خيرهما . لم يسهم فيه عاهر و لا ضرب فيه فاجر » (۱) ترجمه: گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده و سرور بندگان خداست؛ هر زمان که خداوند خلائق را (از اصلاّب به ارحام) آورد و آنها را دو گروه (خوب و بد) گردانید؛ آن حضرت را در گروه بهترین از آن دو دسته قرار داد و در نسب آن بزرگوار هیچ زناکاری بهره ای نداشت و هیچ فرد بدکاره شریک نبود. ۳- و در خطبه ای دیگر آمده: « حتی أفضت كرامه الله سبحانه إلى محمد صلى الله عليه وآله، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا و أعزّ الأرومات مغرساً من الشجرة التي صدع منها أنبياءه و انتخب منها امناءه » (۲). ترجمه: تا آنکه این منصب بزرگ به محمد صلی الله علیه و آله منتهی شد و نهاد اصلی وی را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجود او را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمینها غرس نمود و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبران از آن آفرید، به وجود آورد، از همان شجره ای که امینان درگاه خود را از آن برگزید. ۴- عن أبي عبد الله عليه السلام في خطبه له خاصه يذكر فيها حال النبي و الائمه عليهم السلام و صفاتهم: ... أن انتجب لهم أحب أنبيائه إليه و أكرمهم عليه محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله في حومه العزّ مولده، و في دومه الكرم محتده، غير مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه ...

ص: ۲۴۵

۱- نهج البلاغه: ج ۲، ص ۱۹۵، کلام ۲۱۴.

۲- نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۸۵، خطبه ۹۴.

ترجمه: امام صادق علیه السلام خطبه ای دارند که در آن اوصاف پیغمبر و ائمه علیهم السلام را ذکر کرده اند؛ ... خداوند محبوب ترین پیامبران و گرامی ترین آنها، یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، را برای مردم برگزید و زادگاهش در محیط عزت، ریشه و اصلش در خاندان کرم، حسب و نسبش خالص. سپس در ادامه خطبه فرمود: «... ویدفعه کلّ أب إلى أب من ظهر إلى ظهر، لم يخلطه في عنصره سفاح ولم ينجسه في ولادته نكاح، من لدن آدم إلى أبيه عبدالله، في خير فرقه و أكرم سبط و أمتع رهط و أكلاً حمل و أودع حجر» (۱). ترجمه: هر پدری او را به پدر آینده می سپرد و از پستی به پستی نقل مکان می کرد و در اصل وی، زنا راه نیافت، و در زایش پی در پی وی، پلیدی رخ نداد، که آمیزش نامشروع باشد؛ از دوران آدم ابوالبشر تا پدرش عبدالله، در بهترین دسته بود و در ارجمندترین فامیلها و والاترین قبیله و محفوظترین حمل و امین ترین دامن پرورش یافت. ۵- [فی حدیث جابر (المروی فی الفقیه) (۲) فی کیفیه خلقه الانسان و ولادته: فقلت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! هذه حالنا، فكيف حالك و حال الاوصياء بعدك في الولاده؟ فسكت رسول الله صلی الله علیه و آله ملياً ثم قال: یا جابر! لقد سألت عن أمر جسيم لا يحتمله إلا ذو حظّ عظيم. إنّ الأنبياء و الأوصياء مخلوقون من نور عظمه الله جلّ ثناؤه يودع الله أنوارهم أصلاً طيبه و أرحاماً طاهره، يحفظها بملائكته، و يربّيها بحكمته، و يغذوها بعلمه، فأمرهم يجلّ عن أن يوصف، و أحوالهم تدقّ عن أن تعلم (۳)

ص: ۲۴۶

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۴۴، حدیث ۱۷.

۲- [من لا يحضره الفقيه: ج ۴، ص ۴۱۴، حدیث ۵۹۰۱.

۳- بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۵۲، حدیث ۳۶.

ترجمه : در « من لایحضره الفقیه » روایتی را از جابر در کیفیت آفرینش و ولادتِ انسان نقل می کند که می گوید : به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم : ای رسول خدا، این حال ما مردم است ، حالِ شما و اوصیاءِ بعد از شما در ولادت چگونه است ؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله سکوت طولانی نمودند، سپس فرمودند : ای جابر ! از امر مهمی سؤال کردی که تاب تحمّل آن را ندارد، مگر کسی که بهره بزرگی (از علم) داشته باشد ؛ همانا انبیاء و اولیاء از نور عظمت خدا آفریده شده اند . خداوند نور آنها را در پشتها و رحمهای پاک قرار داده ؛ به واسطه فرشتگان خود ، آنها را حفظ می کند و آنها را با حکمت خود تربیت نموده و با علم خود آنها را تغذیه کرده و کار آنها مهمتر از آن است که به وصف درآید . و حالات آنها عمیق تر از آن است که بتوان فهمید . ۶- قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال : ... حتّی إذا أراد الله عزوجل أن یخلق صورنا، صیرنا عمود نور، ثمّ قذفنا فی صلب آدم، ثمّ أخرجنا إلى أصلاب الآباء و أرحام الأمهات، و لایصینا نجس الشریک، و لا سفاح الکفر، یسعد بنا قوم و یشقی بنا آخرون . فلما صیرنا إلى صلب عبدالمطلب أخرج ذلك النور فشقّه نصفین : فجعل نصفه فی عبدالله، و نصفه فی ابي طالب . ثمّ أخرج [النصف] الذی لی إلى آمنه، و النصف [الذی لعلی] إلى فاطمه بنت أسد (۱). ۷- عن ابي عبدالله علیه السلام فی خطبه له خاصه یدکر فیها حال النبی صلی الله علیه وآله ... ؛ غیر مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه (۲).

ص: ۲۴۷

۱- بحارالانوار: ج ۱۵، ص ۷، حدیث ۷؛ و ج ۳۱، ص ۳۴، حدیث ۳۲.

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۴۴، حدیث ۱۷.

۱ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله ... ؛ و لم يزل الله ينقلني من الأصلاب الحسنه إلى الأرحام الطاهره، صفى مهدى لا يتشعب، شعبان إلا كنت في خيرهما (۱). ترجمه: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: پیوسته خداوند مرا از پشتهای پاک به رحمهای پاک منتقل می فرمود، مرا برگزید و هدایت کرد، هیچ دو گروهی را تقسیم نمی کرد مگر آنکه من در بهترین آنها بودم . ۲ - ابن سعد روی بسنده عن جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي بن الحسين عليهما السلام إن النبي صلى الله عليه وآله قال : إنما خرجت من نكاح و لم أخرج من سفاح من لدن آدم لم يصبني من سفاح أهل الجاهليه شيء لم أخرج إلا من طهر (۲). ترجمه: امام باقر علیه السلام از پیغمبر صلى الله عليه وآله نقل کرده که فرمود: من از زمان آدم از نکاح به وجود آمدم نه از زنا؛ و زنا (رایج در زمان) جاهلیت به هیچ وجه به من اصابت نکرد، من به جز از پاکی به وجود نیامدم . ۳ - قال النبي صلى الله عليه وآله : أنا أشرف الناس حسبا (۳). ترجمه: پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: من از نظر نژاد از همه مردم برترم . و روایات دیگری نیز نقل شده که در کتاب « فضائل الخمسه » (۴) آمده است . ۴ - قال النبي صلى الله عليه وآله : لم يزل ينقلني الله من أصلاب الطاهرين إلى أرحام المطهرات

ص: ۲۴۸

۱- کنز العمال: ج ۱۱، ص ۴۲۸، حدیث ۳۲۰۱۰

۲- طبقات، ابن سعد: ج ۱، ص ۳۳.

۳- کنز العمال: ج ۱۱، ص ۴۳۵، حدیث ۳۲۰۴۴.

۴- فضائل الخمسه، فیروزآبادی: ج ۱، از صفحه ۵ به بعد

حتیٰ أخرجني في عالمكم و لم يدنسى بدنس الجاهليه (۱). ترجمه: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته خداوند مرا از پشتهای پاک به رحم های پاک انتقال داد تا مرا به سوی جهان شما بیرون کرد، و مرا به آلودگیهای جاهلیت نیالود. ۵ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ آدَمَ اِبْرَاهِيمَ وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلاً وَ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ اِبْرَاهِيمَ، اِسْمَاعِيلَ، ثُمَّ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ اِسْمَاعِيلَ نَزَارَ ثُمَّ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ نَزَارَ مُضَرَ ثُمَّ اصْطَفَىٰ مِنْ كِنَانَةَ قَرِيشاً، ثُمَّ اصْطَفَىٰ مِنْ قَرِيشِ بَنِي هَاشِمٍ، ثُمَّ اصْطَفَىٰ مِنْ بَنِي هَاشِمِ بَنِي عَبْدِالمطلب (۲). ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از فرزندان آدم، ابراهیم را برگزید و او را خلیل خود قرار داد، و از میان فرزندان حضرت ابراهیم، اسماعیل را برگزید؛ سپس از میان فرزندان اسماعیل نزار را برگزید؛ بعداً، از میان فرزندان نزار، مُضَرَ را برگزید و از میان فرزندان مُضَرَ، کنانه را برگزید؛ سپس از میان فرزندان کنانه، قریش را، و از میان قریش بنی هاشم را، و از میان بنی هاشم، فرزندان عبدالمطلب؛ و سپس از میان آنها مرا برگزید. ۶ - ابن عساکر درباره پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: « باب ذکر طهاره مولده و طیب أصله و کرم محتده » (۳). وی در این باب از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

ص: ۲۴۹

-
- ۱- سیره حلبیه: ج ۱، ص ۳۰؛ درّ المنثور: ج ۵، ص ۹۸؛ سیره دحلان: ج ۱، ص ۱۸.
 - ۲- ذخائر العقبی: ص ۱۰؛ و صحیح مسلم و سنن ترمذی، مختصراً.
 - ۳- تهذیب، ابن عساکر: ج ۱، ص ۳۴۶.

« ... لم يزل الله ينقلني من الأصلاب الحسنه إلى الأرحام الطيبه مهذباً لا يتشعب شعبان إلا كنت في خير هما . قد أخذ الله بالنبوه ميثاقى و بالإسلام عهدى » (۱). ترجمه : رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود : پیوسته خداوند مرا از پشتهای خوب به رحمهای پاک و پاکیزه انتقال داد ؛ و هیچ نسلی به دو شعبه تقسیم نمی شدند مگر آنکه مرا در بهترین از آنها قرار داد . و خداوند از من پیمان پیغمبری گرفت و اسلام را برعهده من گذاشت . حافظ سیوطی از رسول اکرم صلى الله عليه وآله نقل کرده که فرمود : « أنا محمّد بن عبد الله، ابن عبدالمطلب بن هاشم، بن عبد مناف، بن قصي، بن كلاب، بن مَرّه، بن كعب، بن لؤي، بن غالب، بن فهر، بن مالك، بن النضر، بن كنانة، بن خزيمه بن مَدْرِكَة، بن إلياس، بن مُضَر، بن نزار، بن مَعَد، بن عدنان . و ما افترق الناس فرقتين إلا جعلني الله في خيرهما . فأخرجت من بين أبوي فلم يُصِّبني شيء من عهد الجاهليه . و خرجت من نكاح و لم أَخْرُج من سَفَاح من لدن آدم حيث انتهيت إلى أبي و أمي . فأنا خيركم نسباً و خيركم أباً » (۲). ترجمه : منم محمّد بن عبد الله، پسر عبدالمطلب ... ؛ و هیچگاه مردم دو فرقه نشدند ، مگر آنکه خدا مرا در بهترین آنها قرار داد ، پس من از بین پدر و مادرم

ص: ۲۵۰

۱- تهذيب : ص ۳۴۹ .

۲- الجامع الصغير : ج ۱ ، ص ۲۶۱ .

خارج شدم؛ در حالی که چیزی از عهد جاهلیت به من نرسید (از نظر نسبی از آلودگیهای جاهلیت، پاک بودم) و خارج شدم از نکاح و از زمان آدم تا آنکه به پدر و مادر رسیدم، از زنا خارج نشدم (پدران و مادرانم همیشه از راه مشروع ازدواج کرده اند)، پس من بهترین شما مردم هستم از جهت نسب و از جهت پدر.

آثار پیوند نسبی

مرحوم صدوق در «رساله اعتقادیّه»، در باب الاعتقاد فی العلویه می فرماید: «اعتقادنا فی العلویه أنّهم آل رسول الله صلی الله علیه وآله و أنّ مودّتهم واجب، لأنّها أجر الرساله قال الله تعالی: «قل لا- أسالکم علیه أجرأ إلا المودّه فی القربی». والصدقه علیهم محرّمه لأنّها أوساخ ما فی أیدی الناس و لا طهاره لهم إلا صدقتهم بعیدهم و إیمانهم، و صدقه بعضهم علی بعض. و اما الخمس فإنّها تحل لهم عوضاً عن الزکاه لأنهم قد منعوا منه و إعتقادنا فی المسیعی منهم، أنّ علیه ضعف العقاب. و فی المحسن منهم أنّ لهم ضعف الثواب». ترجمه: اعتقاد ما در مورد فرزندان علی علیه السلام این است که: اینها آل رسولند، و دوستی آنها بر ما واجب است، زیرا دوستی آنها اجر رسالت است. خداوند در قرآن فرموده: بگو ای پیغمبر، من از شما اجرت مطالبه نمی کنم، مگر دوست داشتن خویشانم را. و صدقه بر آنها حرام است، زیرا صدقات آلودگیهای اموالی است که در دست مردم است و مردم پاک نمی شوند مگر به دادن صدقه به غلامان و کنیزانشان و صدقه دادن بعضی از آنها به بعضی.

اما خمس به جای زکات برای آنها حلال است، زیرا آنها از گرفتن زکات منع شده اند و اعتقاد ما در مورد بدکاران آنها این است که دو برابر کیفر می بینند، و در مورد نیکوکاران آنها بر این باوریم که دو برابر ثواب داده می شوند.

از نظر آیات و روایات

۱- « وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ » (۱). و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان آنان را پیروی کردند، ما آنان را به پدرانشان رساندیم، و از کردار پدرانشان چیزی نکاستیم. « عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: « وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ». قال: فقال: قُصِرَتِ الأبناء عن عمل الآباء . فألحقوا الأبناء بالآباء لتقر بذلك أعينهم » (۲). ترجمه: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: در مورد آیه « الَّذِينَ آمَنُوا ... »؛ که اعمال فرزندان کمتر از اعمال پدرانشان می باشد، ولی فرزندان آنها را خداوند به پدرانشان ملحق می کند تا چشمشان روشن شود. و در « در المنثور » ذیل آیه فوق آمده: « و أخرج سعيد بن منصور و هناد و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و الحاكم و البيهقي في سننه عن ابن عباس، قال انَّ الله ليرفع ذرية المؤمن معه في الجنة و ان كانوا دونه في العمل، لتقرَّ بهم عينه . ثم قرأ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ، الآية » (۳). ترجمه: سعيد بن منصور، هناد، ابن جرير، ابن منذر، ابن ابی حاتم، حاکم

ص: ۲۵۲

۱- طور / آیه ۲۱ .

۲- تفسیر نور الثقلین : ج ۵ ، ص ۱۳۹ ، حدیث ۲۲ .

۳- در المنثور : ج ۶ ، ص ۱۱۹ .

و بیهقی در سننش ، همه از ابن عباس نقل کرده اند که : خداوند فرزندان مؤمن را بامؤمن، در بهشت به مقامات عالیہ بالا می برند، ولو اینکه آنها کمتر از آن مؤمن، عمل داشته باشند ، برای اینکه مؤمن چشمش به فرزندانش روشن گردد ؛ سپس ابن عباس این آیه را تلاوت کرد: «والَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ ...» تا آخر آیه.

« و أخرج البزار و ابن مردويه، عن ابن عباس رفعه إلى النبي صلى الله عليه وآله قال : إِنَّ اللَّهَ يرفع ذرية المؤمن إليه في درجته و ان كانوا دونه في العمل، لتقر بهم عينه . ثم قرأ : « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و ما أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ » قال : و ما نقصنا الآباء بما أعطينا البنين » (1). ترجمه : بزار و ابن مردويه، از ابن عباس نقل کرده اند که او به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده، که فرمود : خداوند ذریه مؤمن را، در همان درجه که در بهشت دارد، نزد او می برند، اگر چه از نظر عمل، به مقدار آن مؤمن عمل نداشته اند، به خاطر اینکه چشم آن مؤمن روشن گردد ؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود : «الَّذِينَ آمَنُوا ...» تا آخر؛ سپس فرمود : (در معنی آیه) که ما به خاطر آن چه به فرزندان می دهیم ، چیزی از پدران کم نمی کنیم .

ص: ۲۵۳

« و أخرج الطبرانی و ابن مردویه، عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله قال : إذا دخل الرجل الجنة سأل عن أبويه و ذریته و ولده ؛ فیقال انهم لم یبلغوا درجتک و عملک، فیقول : یا ربّ قد عملت لی و لهم، فیؤمر بالحقهم به . و قرأ ابن عباس فی قوله : و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم، الآیه «(۱) ترجمه : طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : هنگامی که مردی وارد بهشت می شود ، از پدر و مادر خود و از فرزندانش سؤال می کند، به او گفته می شود که آنها هنوز به درجه و عمل تو نرسیده اند، عرض می کند: خداوندا ، برای خود و آنها هر دو عمل کرده ام، آنگاه دستور داده می شود که آنها را به او ملحق کنند ؛ و ابن عباس آیه فوق را تلاوت کرد . ۲ - « جَنَّاتٌ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ ازْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّیَاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ »(۲). که آن منزل ، بهشتهای عدن است که در آن بهشت خود و همه پدران و زنان و فرزندان شایسته خویش داخل می شوند، در حالی که فرشتگان بر آنها از هر در وارد می گردند . « أخرج ابن أبی حاتم و أبوالشیخ عن سعید بن جبیر رضی الله عنه قال : یدخل الرجل الجنة فیقول : این امی، این ولدی، این زوجتی ؟ فیقال : لم یعملوا مثل عملک .

ص: ۲۵۴

۱- درّ المنثور: ج ۶، ص ۱۱۹ .

۲- رعد / آیه ۲۳ .

فیقول : کنت أعمل لی ولهم . ثم قرأ « جَنَاتٍ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَ مِنْ صَلْحٍ » . یعنی : من آمن بالتوحید بعد هؤلاء من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم « (۱) . ترجمه : ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از سعید بن جبیر رضی الله عنه نقل کرده اند که : هنگامی که مردی وارد بهشت می شود ، می پرسد : مادرم و فرزندانم و همسرم کجا هستند ؟ می گویند : آنها به اندازه عمل تو عمل نکرده اند . او می گوید : من برای خودم و آنها عمل کردم . سپس این آیه را خواند : « جَنَاتٌ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَ مِنْ صَلْحٍ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّیَاتِهِمْ وَ الْمَلَائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ » . یعنی : پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان ، آنها که توحید را پذیرفته اند ، با او وارد بهشت می شوند . و در عوالم حضرت فاطمه علیها السلام آمده : « قال النبی صلی الله علیه وآله : إِنَّ فاطمه أحصنت فرجها ، فحرّم الله ذُرِّیَّتَها علی النار » (۲) . ترجمه : از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود : همانا فاطمه دامان خود را حفظ کرد ، پس خداوند ذریّه او را بر آتش حرام کرد .

ص : ۲۵۵

۱- درّ المنثور : ج ۴ ، ص ۵۷

۲- عوالم فاطمه علیها السلام : ص ۳۰۸ ، حدیث ۱ .

« عن ابن مسعود رضی الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذَرْبَهَا عَلَى النَّارِ ... ». ترجمه: فاطمه دامان خود را از آلودگی حفظ کرد، پس خداوند آتش را به فرزندان او حرام کرد. و بعد از نقل این حدیث می گوید: « ... هذا حدیث صحیح لم یُخرِجْهُ » (۱) و در « الغدیر » (۲) برای این حدیث، اسناد دیگری از اهل سنت نقل کرده است. ۳- « وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ الْجَوَارِحُ عَنْ رِجْمِهِمَا مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي » (۳) و امیرا جریان (بازسازی) آن دیوار این بود که: آن دیوار از آن دو پسر یتیم بود که در این شهر زندگی می کردند و زیر آن گنجی وجود داشت؛ خدای تو خواست که آن دو پسر به رشد برسند و گنج خود را بیرون بیاورند، که این رحمتی از جانب خدا بود؛ و من این کار را به دستور خود نکردم. » عن إسحاق بن عمار قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إنَّ الله ليصلح بصلاح الرجل المؤمن ولده و ولد ولده، و يحفظه في دويرته و دويرات حوله . فلا يزالون في حفظ الله لكرامته على الله .

ص: ۲۵۶

۱- مستدرک الحاکم : ج ۳ ، ص ۱۵۲ .

۲- الغدیر : ج ۲ ، ص ۶۱ ؛ و ج ۳ ، ص ۱۷۵ .

۳- کھف / آیه ۸۲ .

ثم ذكر الغلامين فقال: «وكان أبوهما صالحاً». ألم تر أنّ الله شكر صلاح أبويهما لهما» (١). ترجمه: از اسحاق بن عمار نقل شده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند به خاطر صالح بودن پدر، فرزند و فرزند فرزند او را به صلاح می رساند، و او را در خانه اش و خانه های اطرافش حفظ می کند؛ و آنان پیوسته در حفظ خدا هستند، چون احترام آن مؤمن بر خدا لازم است. سپس داستان آن دو پسر را نقل فرمود، و فرمود: پدرشان صالح بود. آیا نمی بینی که خداوند به نفع این دو پسر از صالح بودن پدرشان قدردانی کرد! «عن العياشي، عن زراره و حمران، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام قالاً: يحفظ الأبطال بصلاح آبائهم، كما حفظ الله الغلامين بصلاح أبويهما» (٢). ترجمه: از عياشي روایت شده، که او از زراره و حمران؛ که آنها از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده اند، که آنها فرمودند: فرزندان، به خاطر صالح بودن پدرانشان حراست می شوند، همچنان که خداوند آن دو پسر را به خاطر صالح بودن پدر و مادرشان حفظ فرمود. «و عن العياشي، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام، أنّ النبي صلى الله عليه وآله قال: إنّ الله ليخلف العبد الصالح من بعد موته في أهله و ماله وإن كان أهله أهل سوء.

ص: ٢٥٧

١- تفسیر نور الثقلین: ج ٣، ص ٢٨٩، حدیث ١٨٨.

٢- بحار الانوار: ج ٦٤، ص ٢٣٦، حدیث ١، باب أنّ الله يحفظ بصلاح الرجل أولاده و جيرانه.

ثم قرأ هذه الآية إلى آخرها: «وكان أبوهم صالحاً» (۱). ترجمه: از عیاشی روایت شده، که او از مسعده بن صدقه، و او از جعفر بن محمد، از اجدادش علیهم السلام نقل فرموده اند که، آنها از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل فرموده، که فرمود: خداوند پس از مرگ هر بنده صالحی، جانشین او می شود در حفظ زن و بچه اش و مالش، ولو آن که زن و بچه او بد کاره باشند؛ سپس این آیه: «وكان أبوهم صالحاً» را تا آخر قرائت فرمود. در تفسیر «کشاف»، در تفسیر این آیه می نویسد: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن الله يرفع ذرية المؤمن في درجته و إن كانوا دونه لتقر بهم عينه». ثم تلا هذه الآية. فيجمع الله لهم أنواع السرور: بسعادتهم في أنفسهم، و بمزاوجه الحور العين، و بمؤانسه الإخوان المؤمنين، و بإجتمع أولادهم و نسلهم بهم» (۲). ترجمه: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند ذریه مؤمن را در درجه و مقام همان مؤمن قرار خواهد داد، گرچه از او پائین باشند تا چشم آن مؤمن را روشن سازد؛ سپس این آیه (فكان أبوهم صالحاً) را تلاوت فرمود، پس خداوند در آنها انواع سرور و شادیها را جمع می نماید (با چند چیز): با سعادت پیدا کردن خودشان، با همسری با حور العين، با همدم شدن با

ص: ۲۵۸

۱- بحار الانوار: ج ۶۴، ص ۲۳۶، حدیث ۴.

۲- کشاف: ج ۴، ص ۴۱۱، ذیل تفسیر آیه ۲۱ سوره طور.

برادران مؤمن و با گرد آمدن اولاد و دودمانشان بر گرد آنها. « و أخرج ابن أبي حاتم، عن ابن عباس قال: إنَّ الله يصلح بصلاح الرّجل ولده و ولد ولده و يحفظه في ذرّيته و الدويرات حوله فما يزالون في ستر من الله و عافيه » (۱). ترجمه: ابن ابي حاتم از ابن عباس نقل مي کند: که خداوند به خاطر صالح بودن مرد، فرزندان و فرزندان فرزندان او را صالح مي گرداند، و او را در ذرّيه وي محافظت مي فرمايد و او را در خانه هاي اطرافش حفظ مي فرمايد، و زير پوشش و عافيت پروردگار خواهند بود. « و أخرج ابن مردويه، عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ الله يصلح بصلاح الرّجل الصالح ولده و ولد ولده و أهل دويرات حوله. فما يزالون في حفظ الله مادام فيهم » (۲). ترجمه: ابن مردويه از جابر نقل مي کند که او گفت: پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند به خاطر صالح بودن مرد صالح، فرزندان و فرزندان فرزندان و مساکين خانه هاي اطراف او را صالح مي گرداند. و پيوسته در حفظ الهي مي باشند تا آن مرد صالح در بين آنهاست. « عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس - رضی الله عنهما - و كان أبوهما صالحاً. قال: حفظا لصالح أبيهما، و ما ذكر عنهما صالحاً » (۳).

ص: ۲۵۹

۱- درّ المنثور: ج ۴، ص ۲۳۵.

۲- همان مدرک.

۳- مستدرک الحاکم: ج ۲، ص ۳۶۹.

ترجمه: از سعید بن جبیر نقل شده که او از ابن عباس - رضی الله عنهما - در مورد آیه «وکان أبوهما صالحا»، گفت: با صالح بودن پدر و مادر، آن دو پسر محفوظ مانند، و از صالح بودن خود آن دو فرزند سخنی به میان نیامده است.

مفاخرت در اسلام

آیا می توان به نسب، افتخار کرد؟! در دوران جاهلیت که مردم به شدت گرفتار انحطاط اخلاقی بودند، هر فرد یا قبیله، در صدد خودخواهی و خودمحوری خود و تحقیر و کوبیدن شخصیت دیگران بود، و بازار فخر و مباهات بسیار داغ بود؛ و از طرفی چون از فضائل و کمالات معنوی بهره ای نداشتند تا آنها را ملاک فضیلت و برتری خویش قرار دهند، از این رو به اموری واهی - که فاقد هرگونه ارزش معنوی بود - استناد می کردند، از قبیل: بزرگی جمجمه، گشادی دهن، بلند بودن صدا، و دختر به بیگانه ندادن و فزونی غارت و ... و در این زمینه از شعراء استفاده می کردند و شعراء هم با مبالغه و اغراق گوئی و مدیحه سرائی، موقعیت خود را نزد قبائل تثبیت می کردند. و بدین وسیله جایزه و صله های سنگین دریافت می داشتند. و گاهی یک فرد تمام دارائی خود را به شاعری پیشکش می کرد و گاهی صورت رسمی به خود می گرفت. زیرا هر سال یک بار که بازار عکاظ در مکه تشکیل می شد، خیمه ای از چرم

ص: ۲۶۰

سرخ برای نابغه زیبایی - که سرآمد شعراء جاهلی بود - نصب می کردند . و شعراء اشعاری را که در مفاخره سروده بودند، آنجا قرائت می کردند . و «نابغه» که کارشناس شعر بود، هر شعری را که از بهترین اشعار تشخیص می داد، معرفی می کرد و آن قصیده به کعبه آویزان می شد . و به دنبال این مفاخرتها، جنگها و درگیریها پدید می آمد . که نمونه ای از مفاخرتهای غائله ساز، عبارتند از : مفاخرات یمن و مصر ، اوس و خزرج ، عامر بن طفیل و علقمه ، فزاره و بنی هلال ، امیه و هاشم ، قبیله عبدمناف و بنی سهم و یا بنی حارثه و بنی الحارث و ... بود . و نیز گاهی برای پیروزی و غلبه بر رقیب، منافره می کردند ؛ یعنی هر یک نفرات، خود را به رخ دیگران می کشیدند . بدین صورت که افراد قبیله را سرشماری می کردند . و اگر احساس کمبود می کردند، فرزندان که در رحم مادر بودند، آنها را نیز ضمیمه می کردند . و اگر باز نفراتشان به اندازه کافی نبود، به قبرستانها رفته مرده ها را نیز سرشماری می کردند و به افراد قبیله می افزودند . که قرآن کریم آنها را مذمت نموده و می گوید : « أَلْهَيْكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ » (۱).

ص: ۲۶۱

۱- تکاثر / آیات ۱ و ۲ .

کثرت جمعیت، شما را آنچنان به غفلت و بی خبری دچار نموده که به گورستان رفته اید! و مردگان را نیز احصاء می نمائید . و یا احیاناً معاقره می کردند (یعنی شتران خود را پی می کردند). مثلاً : یکی از آنها یک شتر می کُشت و مردم قبیله را اطعام می کرد، دیگری متقابلاً دو شتر می کشت، باز اولی سه شتر می کشت . و همین طور به تعداد شتران افزوده می شد، تا گاهی متجاوز از پنجاه شتر کشته می شد ؛ و این یک آفت اقتصادی بزرگی بود برای مردم آن عصر ، که اسلام شدیداً این عمل را تحریم، و مسلمانان را از خوردن گوشت چنین شترانی منع کرد . که در زمان حضرت علی علیه السلام معاقره بین « غالب » ، پدر فرزندق شاعر ، با « سحیم »، رئیس قبیله رباح، که به کشته شدن صد شتر منجر شد . و حضرت علی علیه السلام گوشت آن شتران را که به خاطر معاقره کشته شده بودند، تحریم کرد (۱). این مفاخرتهای زیانبار که از کبر و نخوت نشأت می گرفت ، از نظر اسلام مورد نکوهش قرار گرفت . در قرآن عظیم می خوانیم : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ » (۲).

ص: ۲۶۲

۱- در کتاب : « اسلام و عقائد و آراء بشری » به تفصیل ذکر شده است .

۲- حجرات / آیه ۱۳ .

ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را طائفه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا بدین وسیله یکدیگر را بشناسید . همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست . خداوند دانا و آگاه است . پیشوای گرامی اسلام، روز فتح مکه خطبه‌ای خواند و ضمن سخنان خویش اعلام نمود که : اسلام، افتخارات دوره جاهلیت را از میان برد و به آنها خاتمه داد . « عن أبي جعفر عليه السلام: لما كان يوم فتح مكة قام رسول الله صلى الله عليه وآله في الناس خطيباً فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أيها الناس ليبلغ الشاهد الغائب، إن الله قد أذهب عنكم بالإسلام نخوة الجاهلية والتفاخر بأبائهم وعشيرهم . أيها الناس إنكم من آدم و آدم من الطين . ألا وإن خيركم عند الله وأكرمكم عليه اليوم أتقاكم وأطوعكم له ... الخ » (۱). ترجمه : امام باقر علیه السلام فرمود : روز فتح مکه، پیغمبر گرامی صلی الله علیه وآله به پا خواست و خطبه خواند : در آغاز خطبه خدای را حمد و ثنا گفت ، سپس فرمود : مردم ، البته حاضرین به غائبین برسانند، که خداوند در پرتو اسلام ، تکبر جاهلیت و تفاخر به پدران و عشایر را از میان برد .

مردم ، شما همه از آدمید و آدم از خاک ؛ آگاه باشید که امروز بهترین و گرامی‌ترین فرد نزد خدا کسی است که تقوایش بیشتر و اطاعتش از حضرت باری تعالی فزونتر باشد .

ص: ۲۶۳

بعضی از مسلمانان که عادت دیرینه آباء و اجداد خویش را از یاد نبرده بودند و گاه به پدران خود مباحثات می کردند، و اگر در حضور یکی از ائمه معصومین علیهم السلام آنگونه سخن می گفتند، فوراً امام علیه السلام تذکر می داد و آنان را متوجه روش نادرستشان می نمود: « عن عقبه بن بشیر الاسدی قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : أنا عقبه بن بشير الاسدي و أنا في الحسب الضخم من قومي . قال : فقال : ما تمنّ علينا بحسبك ؟ إنّ الله رفع بالإيمان من كان الناس يسمّونه وضيعاً إذا كان مؤمناً . و وضع بالكفر من كان الناس يسمّونه شريفاً إذا كان كافراً . فليس لأحد فضل على أحد إلا بالتقوى » (۱). ترجمه : عقبه بن بشیر اسدی می گوید : به امام باقر علیه السلام عرض کردم : من عقبه بن بشیر اسدی هستم و در قوم خود از جهت شرافت پدری، بسیار عظیم و رفیع هستم . حضرت فرمود : با حسب خود بر ما منت مگذار . که خداوند به وسیله ایمان کسی را که مردم او را پست می خوانند ، اگر مؤمن باشد ، بالا برد و به واسطه کفر کسی را که مردم او را شریف می خوانند ، اگر کافر باشد، پست نمود . پس هیچ کس بر دیگری فضیلت ندارد مگر به تقوا .

ص: ۲۶۴

۱- اصول کافی: ج ۲، ص ۳۲۸، حدیث ۳، باب الفخر و الکبر .

سؤال : در این جا سؤالی مطرح است که : با این همه عنایتی که اسلام، در ترک مفاخره داشته، تا جایی که حضرت علی علیه السلام فرمود : « من فخر فجر » (۱). یعنی : هر کس فخر کند گناه کرده . پس چرا در بسیاری از احادیث دیده می شود که ائمه علیهم السلام با اصحاب یا با دیگران مفاخره داشته اند ؟ مانند : ۱ - مفاخره حضرت علی علیه السلام با عباس و شیبه : عباس گفت : چون من عموی پیغمبرم و من سقایت و آب دادن به حجّاج را به عهده دارم ، از حضرت علی افضل می باشم . و شیبه اظهار کرد که من از حضرت علی افضلم ؛ چون آباد کردن مسجد الحرام به عهده من است و پرده داری کعبه نیز به من واگذار شده . حضرت علی علیه السلام متقابلاً فرمودند : « أنا أفضل منكما، لقد صليت قبلكما ست سنين و أنا أجاهد في سبيل الله ». ترجمه : من چون شش سال، قبل از شما نماز می خوانده ام و جهاد در راه خدا کرده ام ، از شما برترم . و آیه نوزده سوره توبه نازل شد : « أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَيَّاتِ وَالْعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَأَ يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » (۲)

ص: ۲۶۵

۱- اصول کافی : ج ۲ ، ۳۹۴ .

۲- توبه / آیه ۱۹ .

آیا آبیاری حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را مانند کسی قرار می دهید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده . اینها با هم نزد خدا برابر نیستند و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی کند . ۲ - عن سلمان فارسی و مقداد و ابي ذر قالوا : ان رجلاً - فاخر علياً عليه السلام . فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : - يا عليّ - فاخر أهل الشرق والغرب والعجم والعرب . فأنت أقربهم نسباً (۱). ترجمه : از سلمان فارسی و مقداد و ابوذر نقل شده که : روزی مردی با حضرت علی علیه السلام مفاخره کرد . پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله به او فرمودند : یا علی، با اهل شرق و غرب و عجم و عرب مفاخره کن، که تو از نظر نسب به من از همه نزدیکتری . و همین روایت را با اختلافِ تعبیر، علامه مجلسی رحمه الله ذکر نموده است (۲). ۳ - حضرت علی علیه السلام در حضور عمر به مفاخره پرداخته، فرمودند : الله اكرمنا بنصر نبيه و بنا اقام دعائم الإسلام و بنا اعز نبيه و كتابه و اعزنا بالنصر و الاقدام في كل معترك تطير سيوفنا منه الجماجم عن فراخ الهام و يزورنا جبريل في آياتنا بفرائض الإسلام و الأحكام فنكون اول مستحل حله و محرم لله كل حرام نحن الخيار من البريه كلها و نظامها و زمام كل زمام (۳).

ص: ۲۶۶

۱- الفضائل، جبرئیل بن شاذان القمی : ص ۱۴۵ .

۲- بحار الانوار : ج ۳۶ ، صفحات ۱ ، ۶۸ و ۹۳ .

۳- مناقب آل ابي طالب : ج ۲ ، ص ۲۰ .

ترجمه : خداوند، ما را به خاطر یاری کردن پیغمبرش گرامی داشت، و به وسیله ما پایه های اسلام سرپا شد . و به وسیله ما خداوند پیغمبر صلی الله علیه وآله و کتابش را عزیز کرد، و ما را هم به خاطر یاری و اقدام به کارها عزیز کرده . به وسیله ما در معرکه جنگ شمشیرها کاسه های سر دشمنان را از روی مغز کله ها می پراند . و جبریل در خانه های ما به زیارت ما می آید، با آوردن واجبات و احکام اسلام ؛ ما اول کسانی بودیم که حلال خدا را حلال ، و حرام خدا را حرام می دانستیم . ما از همه مردم بهتریم ، ما عامل نظام جامعه و سردمداران جامعه می باشیم . ۴ - معاویه به حضرت علی علیه السلام نامه نوشت، و در ضمن نامه نوشته بود : « نحن بنو عبد مناف و لیس لبعضنا فضل علی بعض » . ترجمه : ما همه فرزندان عبد مناف هستیم، و هیچ یک بر دیگری برتری نداریم . حضرت علی علیه السلام در جواب نوشتند : « و أمّا قولک « إنا بنو عبد مناف لیس لبعضنا فضل علی بعض » ، فکذلک نحن . ولکن لیس أمیه کهاشم و لا- حرب کعبد المطلب و لا- أبوسفیان کأبی طالب و لا الطلیق کالمهاجر و لا المنافق کالمؤمن و لا المبطل کالمحقّ . فی أیدینا فضل النبوه الّتی ملکننا بها العرب و استعبدنا بها العجم، والسّلام

« (۱) .

ص: ۲۶۷

۱- کتاب سلیم بن قیس : ج ۲ ، ص ۸۰۹ ، حدیث ۳۴ .

ترجمه : ما هم فرزندان عبد منافیم ؛ ولكن (جدّ بزرگ شما) امّیه ، مانند (جدّ بزرگ ما) هاشم نبود ؛ (جدّ شما) حرب ، مانند (جدّ ما) عبدالمطلب نبود ؛ (پدر تو) ابوسفیان، مانند (پدر من) ابوطالب نبود ؛ آزاد شده (که شما هستید) ، مانند (که) مهاجر هستیم ، نیستید ؛ منافق (که شما هستید) ، مانند (ما که) مؤمن هستیم ، نیستید ؛ (شما که) بر باطل هستید، مانند (ما که) بر حقّیم، نیستید ؛ ما از فضیلت نبوّت برخورداریم، که با داشتن این فضیلت، صاحب اختیار عرب شدیم و عجم را به بند کشیدیم . ۵ - حضرت علی علیه السلام خطبه ای دارند به نام «خطبه الافتخار»، در آنجا می فرمایند : «أنا كسرت الأصنام، أنا رفعت الأعلام، أنا بنيت الإسلام - إلى آخر الخطبه -» (۱). ترجمه : من بودم که بتها را شکستم، من بودم که پرچم اسلام را به اهتزاز در آوردم، من بودم که اساس اسلام را پایه گذاری کردم ... ۶ - مفاخره مهاجرین و انصار و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام در روز شوری و غیره (۲). ۷ - مفاخره حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام (۳). ۸ - مفاخره امیرالمؤمنین علیه السلام با فرزندشان حضرت حسین علیه السلام (۴).

ص: ۲۶۸

-
- ۱- بحار الانوار : ج ۳۸ ، ص ۷۸ .
 - ۲- بحار الانوار : ج ۸ ، ص ۳۶۰ ، طبع قدیم .
 - ۳- بحار الانوار : ج ۳۳ ، ص ۳۸ ؛ الجنه العاصمه : ص ۷۰ .
 - ۴- مجمع النورین، مرندی: ص ۱۹۲ ؛ حلیه الابرار، سیدهاشم بحرانی: ج ۱، از صفحه ۲۸۵ به بعد.

٩ - مفاخره حضرت زهرا عليها السلام با عايشه (١). ١٠ - مفاخره امام حسن عليه السلام با معاويه و مروان و مغيره و وليد و عتبه بن ابي سفيان (٢) ١١ - مفاخره جبرئيل و اسرافيل (٣)؛ و موارد ديگر ... ١٢ - « و في كتاب المناقب لابن شهر آشوب : أبو محمّد الفحام قال : سألت المتوكل ابن الجهم : من أشعر الناس ؟ فذكر شعراء الجاهليه والاسلام ، ثم أنه سأل أبا الحسن . فقال : الحماني حيث يقول : لقد فاخرتنا من قريش عصابه بمدّ حدود و امتداد أصابع فلما تنازعنا المقال قضى لنا عليهم بما نهوى نداء الصوامع ترانا سكوتا و الشهيد بفضلنا عليهم جهير الصوت في كلّ جامع فإنّ رسول الله أحمد جدنا و نحن بنوه كالنجوم الطوالع قال : و ما نداء الصوامع يا أبا الحسن ؟ قال : أشهد أن لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمّداً رسول الله . محمّد ، جدّي أم جدّك ؟ فضحك المتوكل ثمّ قال : هو جدّك لاندفعك عنه » (٤).

ص : ٢٦٩

١- بحار الانوار : ج ٣٣ ، ص ٦٣ ، حديث ٣٢ .

٢- بحار الانوار : ج ٤٠ ، ص ٩٣ و ١٠٣ .

٣- بحار الانوار : ج ١٦ ، ص ٣٦٤ ، حديث ٦٨ .

٤- مناقب آل أبي طالب : ج ٣ ، ص ٥١٠ .

ترجمه: متوکل از علی بن جهم پرسید: بهتر از همه مردم چه کسی شعر می سرود؟ او بعضی از شعرای جاهلیت و عده ای از شعرای اسلام را نام برد. متوکل توجهی نکرد و رو به امام هادی (أبا الحسن علیه السلام) کرد و همان سؤال را از حضرت پرسید؟ حضرت هادی علیه السلام فرمودند: بهترین شاعر حمّانی (أبو زکریا یحیی بن عبدالرحمن کوفی) است (۱)، آنجا که می گوید: از میان قبیله قریش گروهی به ما فخر فروشی کردند، به زیبایی صورت و درازی انگشتان؛ وقتی که ما طرح دعوی کردیم، به نفع ما و بر زیان ایشان حکم شد به خاطر علاقه به اذان؛ تو ما را ساکت می بینی، در حالی که گواه بر فضیلت ما بر آنها آوای بلند (اذان) در (مناره های) مساجد است. به راستی رسول خدا احمد صلی الله علیه و آله جدّ ما است و ما فرزندان او همچون ستارگان درخشانیم. متوکل پرسید: «نداء الصوامع» چیست؟ فرمود: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله. محمّد صلی الله علیه و آله جدّ من است یا جدّ تو؟ متوکل گفت: بی شکّ جدّ تو است، ما شما را از او دفع نمی کنیم.

ص: ۲۷۰

۱- به کتاب: «الکنی و الالقاب: ج ۲، ص ۱۹۱» مراجعه شود.

جواب : آنچه با مراجعه به آیات و روایات در جواب این سؤال به نظر می رسد، آن است که : در اسلام فخر فروشی و مباحات به مردم که ناشی از خود بزرگ بینی و تکبر است ، ممنوع شناخته شده، خصوصاً اگر پایگاه افتخار امری، موهوم و غیر واقعی باشد، مانند دارا بودن مال ، یا داشتن آباء و عشیره متعین و بزرگ . زیرا هم وسیله ابراز کبر فخر کننده، هم موجب تحقیر مردم و کوچک شمردن آنان است، و این هر دو امر، در تعالیم اسلام ممنوع است . ولی اگر مفاخره به منظور بیان فضائل و ذکر ارزشهای واقعی است و از انگیزه کبر و خود بزرگ بینی، خود پسندی و جاه طلبی به دور است، نه تنها هیچ منعی ندارد، که شاید در پاره ای از موارد، مفاخره لازم و واجب باشد . مانند خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد اموی دمشق . شاهد بر این مدّعی، آیات کریمه قرآن است که هر کجا از « فخور » (فخر کننده) مذمت شده، با قید « مختال » (متکبر) ذکر شده است : « إِنَّ اللَّهَ لَمَّا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا » (۱). « وَ اللَّهُ لَمَّا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ » (۲). و تفاخر به عنوان یکی از مظاهر زندگی مادی دنیوی مطرح شده : « اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ » (۳)

ص: ۲۷۱

۱- نساء / آیه ۳۶ .

۲- حدید / آیه ۲۳ ؛ و لقمان / آیه ۱۸ .

۳- حدید / آیه ۲۰ .

در نتیجه، می فهمیم که تفاخرِ مذموم آن تفاخری است که انگیزه مادی و دنیوی داشته باشد. « و عن جابر بن عبد الله - رضی الله عنهما - قال : كان لآل رسول الله صلى الله عليه وآله خادم تخدمهم يقال لها : « بريره » ، فلقبها رجل فقال لها : - يا بريره - غطى شعيفاتك ، فانّ محمداً صلى الله عليه وآله لن يغنى عنك من الله شيئاً . قالت : فأخبرت النبي صلى الله عليه وآله ، فخرج يجرّ رداءه مُحماره و جنتاه . و كُنّا معشر الانصار نعرف غضبه بجرّ رداءه و حمرة و جنيته . فأخذنا السلاح ثمّ أتيناها فقلنا : - يا رسول الله - مُرنا بما شئت .

والَّذى بعثك بالحقّ نبياً، لو أمرتنا بآبائنا و أمهاتنا و أولادنا لمضينا لقولك فيهم . ثمّ صعد المنبر فحمد الله و أثنى عليه ثمّ قال : من أنا ؟ قالوا : أنت رسول الله . قال : نعم، ولكن من أنا ؟ قلنا : محمّد بن عبد الله ، بن عبد المطلب ، بن هاشم ، بن عبد مناف . قال صلى الله عليه وآله : أنا سيّد ولد آدم و لا فخر و أول من ينفض التراب عن رأسه و لا فخر و أول داخل الجنّه و لا فخر و صاحب لواء الحمد و لا- فخر و فى ظلّ الرّحمن يوم لا- ظلّ إلا ظله و لا فخر . ما بال أقوام يزعمون ان رحمى لا تنفع . بل تنفع حتّى تبلغ حكم و « حاء » (و هم إحدى قبيلتين من اليمن).

إِنِّي لِأَشْفَعُ، فَأَشْفَعُ، حَتَّىٰ إِنْ مِنْ أَشْفَعٍ لَهُ لِيُشْفَعَ فَيُشْفَعُ . حَتَّىٰ إِنْ إِبْلِيسَ لِيُتَطَاوَلَ طَمَعًا فِي الشَّفَاعَةِ « (۱) . ترجمه : از جابر بن عبدالله انصاری مروی است که رسول الله صلی الله علیه وآله کنیزی داشتند به نام « بریره » که پیوسته در خدمت آن بزرگوار بود . پس مردی به او رسید و گفت : ای بریره، موهای پراکنده خود را بپوشان، که پیغمبر کیفر هیچ گناهی را از تو دفع نمی کند . جابر گفت : من این خیر را به پیغمبر صلی الله علیه وآله رساندم . پیغمبر خدا در حالی که عبایش به زمین می کشید و هر دو گونه آن بزرگوار سرخ شده بود، خارج شد، و ما انصار چون از کشیده شدن عبای آن حضرت و سرخ شدن گونه هایش غضب وی را می شناختیم ، سلاح جنگ برداشتیم و خدمت آن بزرگوار رسیدیم و عرض کردیم : ای رسول خدا، به هر چه خواهی فرمان بده، به آن خدایی که تو را به حق برانگیخته سوگند که اگر دستوری ، حَتَّىٰ در مورد پدران و مادران و فرزندانمان صادر فرمایی، اجرا خواهیم کرد . سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله به منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند : من کیستم ؟ اصحاب گفتند : شما رسول خدا هستی . فرمود : آری ، ولکن بگوئید من کیستم ؟ گفتیم : محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف .

ص: ۲۷۳

۱- ذخائر العقبی : ص ۶ .

فرمود: من سید فرزندان آدمم، ولی فخر هم نمی کنم. من اول کسی هستم که روز حشر خاک از سر او می ریزد، ولی فخر نمی کنم. من اول کسی هستم که داخل در بهشت می شوم، ولی فخر نمی کنم. من صاحب لواء و پرچم حمد هستم، ولی فخر نمی کنم. من زیر سایه رحمان هستم، روزی که هیچ سایه ای بجز سایه او نیست، ولی فخر نمی کنم. چه گمان می برند قوم و جماعتی که می گویند: خویشاوندی با من سودی ندارد؛ بلکه خویشاوندی با من سودمند است، حتی برای قبیله «حاء»، که یکی از دو قبیله ای هستند که در یمن زندگی می کنند. همانا من شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود، حتی کسانی که من آنان را شفاعت کرده ام، آنها هم شفاعت می کنند، و شفاعت آنها هم پذیرفته می شود تا جایی که ابلیس هم، به امید شفاعت گردن می کشد. «عن أبي جعفر عليه السلام قال: جلس جماعه من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ينتسبون ويفتخرون، وفيهم سلمان رحمه الله. فقال عمر: ما نسبك أنت يا سلمان؟ وما أصلك؟ فقال: أنا سلمان بن عبد الله كنت ضالاً فهداني الله بمحمد عليه السلام و كنت عائلاً فأغواني الله بمحمد عليه السلام و كنت مملوكاً فأعتقني الله بمحمد عليه السلام فهذا حسبي و نسبي يا عمر» (۱).

ص: ۲۷۴

۱- بحار الانوار: ج ۶۳، ص ۲۸۹، حدیث ۲۳؛ أمالی، شیخ طوسی: ج ۱، ص ۱۴۶.

ترجمه : از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود : عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودند و نسبهای خود را برمی شمردند و به آن افتخار می نمودند، و در میان آنها سلمان رحمه الله هم بود . عمر رو کرد به سلمان و گفت : ای سلمان ، نسب و نژاد تو چیست ؟ سلمان گفت : من سلمان بنده خدایم ، من گمراه بودم، خدا مرا به وسیله محمد هدایت فرمود ؛ و درویش و بینوا بودم، خدا مرا به وسیله محمد بی نیاز نمود . و نیز برده بودم، خدا مرا بوسیله محمد آزاد ساخت ؛ اینها حسب و نسب من است، ای عمر . ملاحظه کنید که عمر و اصحابی که آنجا حضور داشتند، متکی به نسب و نژاد فاسد خویش بودند و سلمان متکی به ارزشهای معنوی و ارتباط با پیغمبر صلی الله علیه وآله . و اگر تقوا و معنویات، نباشد، امتیازات دیگر، فاقد ارزش است . « عن أبي عبد الله عليه السلام : أتى رسول الله صلى الله عليه وآله رجل فقال : يا رسول الله أنا فلان بن فلان - حتى عدّ تسعه - . فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : أما إنك عاشرهم في النار » (۱).

ترجمه : مردی شرفیاب محضر رسول اکرم صلی الله علیه وآله شد و عرض کرد : ای رسول خدا ، من فلانی پسر فلانی هستم ؛ و پدران خود را تا نه پشت شمرد ، پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمودند : تو دهمی آنها هستی، که همه در آتش هستی .

ص: ۲۷۵

۱- جامع السعادات : ج ۱ ، ص ۳۶۴ ؛ و بحار الانوار : ج ۲۲ ، ص ۱۳۱ ، حدیث ۱۱۰ .

او در مفاخره پدرانانی را معرّفی می کند که همه به خاطر بی دینی و بی تقوایی محکوم به آتش اند. در این صورت مفاخره کننده ای که آنها را مایه افتخار خود می داند، او نیز به حکم پیغمبر صلی الله علیه و آله، محکوم به آتش است. « أبو عبدالله علیه السلام قال: افتخر رجلاَن عند أمير المؤمنين عليه السلام. فقال عليه السلام: أتفتخران بأجساد بالیه، و أرواح فی النار؟ » (۱). ترجمه: دو نفر خدمت حضرت علی علیه السلام مفاخره می کردند. حضرت فرمودند: آیا به اجساد پوسیده و روحهایی که در آتش اند، افتخار می کنید؟ (یعنی اگر به اجسادشان می بالید، که پوسیده است و اگر به ارواحشان مباحات می کنید، که در آتش است). در این موارد، علّت آنکه افتخار کننده مورد نکوهش قرار می گیرد، آن است که پدرانانی را که هیچ ارزش اسلامی ندارند، موجب افتخار خود می داند. و در روایات دیگر، مشاهده می کنیم، که در حقیقت، انگیزه غلط مفاخره است که باعث و موجب ممنوعیت اظهار و ابراز آن می باشد: « قال علی علیه السلام: ما لابن آدم و الفخر؟! أوّله نطفه، و آخره جیفه، لا یرزق نفسه، و لا یدفع حتفه » (۲).

ص: ۲۷۶

۱- بحار الانوار: ج ۳۷، ص ۵۵، حدیث ۴؛ و ج ۶۳، ص ۲۹۱، حدیث ۲۹.

۲- نهج البلاغه: ج ۴، ص ۱۰۴، شماره ۴۵۳، کلمات قصار.

ترجمه: پسر آدم را چه مناسبتی است که فخر کند و یا ناز نماید. که اوّل او منی، و آخر او مردار بد بو است! نه خود را روزی می دهد و نه مرگ خویش را دفع می نماید. و حضرت علی علیه السلام در مذمت شیطان فرمود: «إِعْتَرَضْتَهُ الْحَمِيَّةَ، فِإِفْتَخَرَ عَلِيَّ أَدَمَ، بِخَلْقِهِ» (۱). ترجمه: (پس شیطان) به آفرینش خود بر آدم فخر و نازش نمود. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَجَبًا لِمَخْتَالِ الْفَخُورِ! وَ أَمَّا خَلْقُ مَنْ نَطْفَهُ ثُمَّ يَعُودُ جِيفَةً وَ هُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يَصْنَعُ بِهِ» (۲). ترجمه: از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: شگفتا از متکبر فخر فروش، در حالی که از نطفه آفریده شده، سپس به صورت مردار می شود. و در بین این دو حالت نمی داند با او چه خواهند کرد. از بحثهای گذشته نتیجه می گیریم که مفاخره در دو صورت ممنوع و مورد نکوهش قرار گرفته، و موجب انحطاط اخلاقی است: ۱- در صورتی که در مفاخره، به چیزهایی استناد شود که از نظر اسلامی هیچ گونه ارزش معنوی ندارد. ۲- در صورتی که انگیزه آن کبر و خودخواهی و خودپرستی و تفوق بر دیگران و خود محوری و تحقیر انسانها باشد.

ص: ۲۷۷

۱- نهج البلاغه: ج ۲، ص ۱۳۸، خطبه ۱۹۲.

۲- بحار الانوار: ج ۷۳، ص ۲۲۹.

برای همین جهت است که غالباً در کلمه « فخر »، تکبر، تضمین شده است. از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شد که فرمود: « انا سید ولد آدم، و لا فخر » (۱). ترجمه: من بزرگ فرزندان آدم هستم، و خود خواهی و کبری هم ندارم؛ که حدیث آن گذشت.

و اما پیوند سببی و آثار آن

در قرآن کریم چنین می خوانیم: « يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسِيْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ » (۲) ای زنان پیغمبر، شما همانند دیگر زنان نیستید اگر تقوا را پیشه کنید. باز در آیات دیگر می خوانیم: « يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيْرًا * وَ مَن يَقْنُتْ لَلَّهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيْمًا » (۳). ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است، و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و برای او روزی بسیار نیکو مهیا ساخته ایم.

ص: ۲۷۸

۱- ذخائر العقبی: ص ۶.

۲- احزاب / آیه ۳۲.

۳- احزاب / آیات ۳۰ و ۳۱.

و در سوره « احزاب » آمده: « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ » (۱). پیغمبر نسبت به مؤمنین از خود آنها اولی تر است، و همسران او مادران مؤمنین محسوب می شوند .

اما از نظر روایات

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در خطبه تزویج حضرت فاطمه علیها السلام بالای منبر چنین فرمودند: « الحمد لله المحمود بنعمته، ... ؛ ان الله جعل المصاهرة نسبا للاحقاً و أمراً معترضاً و شجاً به الارحام و الزمها الانام، قال الله تعالى: « و هو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً » (۲) (۳). ترجمه: حمد خدائی را که به خاطر نعمتهایش مورد ستایش قرار می گیرد؛ خداوند پیوند زناشویی را وسیله ارتباط آیندگان (به گذشتگان) قرار داد و آن را حدّ وسط (بین گذشته و آینده) قرار داده و بدین وسیله رحما را به یکدیگر پیوند داد و ازدواج را بر آنها لازم کرد .

خداوند می فرماید: « و او کسی است که از آب، بشر را آفرید و آن را نسب و سبب قرار داد ».

ص: ۲۷۹

۱- احزاب / آیه ۶ .

۲- فرقان / آیه ۵۴ .

۳- تفسیر نور الثقلین : ج ۴ ، ص ۲۴ ، حدیث ۷۹ .

(که مولود تبعیت فکری و اخلاقی و عملی است) خداوند متعال می فرماید : « وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِّنْ شَيْءٍ ءِ كُلِّ أَمْرٍ ءِ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ » (۱). کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان آنان را پیروی کردند در ایمان ، ما آنها را به پدرانشان رسانیدیم و از کردارشان چیزی نکاستیم . که هر کسی در گرو کاری است که کرده است . و نیز می فرماید : « وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (۲). پیشوایان پیشینیان از مهاجرین و انصار و کسانی که از آنان به نیکوکاری پیروی کرده اند، خداوند از آنها خوشنود و آنها هم از خداوند خوشنودند . و خداوند برای آنها بهشتهایی آماده کرده ، که جویها از زیر درختان آن روان است و در آن پاینده و جاویدند . این است رستگاری بزرگ . در سوره ابراهیم، از حضرت ابراهیم نقل فرموده که گفت : « فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ » (۳).

ص: ۲۸۰

۱- طور / آیه ۲۱ .

۲- توبه / آیه ۱۰۰ .

۳- ابراهیم / آیه ۳۶ .

پس کسی که از من پیروی کند، از من است و کسی که نافرمانی مرا کند، پس خدایا تو بخشنده و مهربانی . در سوره آل عمران آمده : « إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ » (۱). نزدیک ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که او را پیروی کردند . و این پیغمبر (محمد صلی الله علیه وآله) و کسانی که به او ایمان آوردند ؛ خداوند ولی مؤمنین است . طالوت به لشکریان خود گفت : کسانی که به دستور من عمل کنند و از نهر نخورند، از من می باشند، و اگر نه از من نیستند : « فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ » (۲). وقتی طالوت لشکر خود را جدا کرد ، گفت : (ای لشکر)، خداوند شما را با نهری (از آب) آزمایش خواهد کرد . کسی که از آن بیاشامد از من نیست . و کسی که از آن نخورد، مگر یک پیمانانه از دست خود، او از من است .

ص: ۲۸۱

۱- آل عمران / آیه ۶۸ .

۲- بقره / آیه ۲۴۹ . از ۴۹۱ تا آخر

« قال على عليه السلام : إن أولى الناس بالانبياء أعلمهم بما جاؤا به . ثم تلا : « إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا » . (ثم قال :) إن وليّ محمّد من أطاع الله و إن بَعُدت لُحمته . و إن عدوّ محمّد من عصى الله و إن قربت قرابته « (۱) ترجمه: نزدیک ترین مردم به پیغمبران، داناترین ایشانند به آنچه را آنان آورده اند. سپس آیه « إن أولى ... » را تلاوت فرمود . و سپس فرمود : دوست و نزدیک ترین افراد به محمّد کسی است که خدا را فرمان برد، اگر چه خویشی او با پیغمبر دور هم باشد . و دشمن محمّد کسی است که خدا را فرمان نبرد اگر چه خویشاوندان نزدیک او باشد . در تفسیر « نورالثقلین » آمده : « عن محمّد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من اتقى الله منكم و اصلح فهو منا أهل البيت، قال : منكم أهل البيت ؟ قال : منا أهل البيت، قال فيها ابراهيم : « فمن تبعني فأنه مني ». قال عمر بن يزيد : قلت له : من آل محمّد ؟ قال : أي والله من آل محمّد [أي والله من آل محمّد] من أنفسهم .

ص: ۲۸۲

أما تسمع الله يقول : « ان أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه » . و قول ابراهيم : « فمن تبعني فإني مني » (١) ترجمه : محمد حلیبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند : کسی که از شما صالح و دارای تقوا باشد، از ما اهل بیت است . حلیبی گفت : از شما اهل بیت است ؟ فرمود : آری، از ما اهل بیت است . در این مورد حضرت ابراهیم فرمود : هر کس از من پیروی کند از من است . عمر بن یزید گفت : به آن حضرت عرض کردم ، منظور این است که از آل محمد صلی الله علیه و آله است ؟ فرمود : آری، به خدا قسم از خود آل محمد است . آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید : « نزدیک ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می کنند » ؟ و گفتار حضرت ابراهیم را که فرمود : « هر کس مرا تبعیت کند او از من است » . حضرت علی علیه السلام در مورد محمد بن ابی بکر فرمودند (پس از اینکه به شدت در مرگ او ناراحت بودند) : « ما یمنعنی ؟ انه کان لی ریباً و کان لینی أخوا و کنت له والدأ اعدہ ولدأ » (٢).

ص: ۲۸۳

۱- تفسیر نور الثقلین : ج ۲ ، ص ۵۴۸ ، حدیث ۱۰۳ .

۲- سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۳۶۳ .

ترجمه : چه چیز می تواند مرا از عزاداری برای او باز دارد؟! او پسر زن من بود و برادر پسران من بود و من برای او پدر بودم و او را فرزند خود به حساب می آوردم . و می فرمود : « هو ابني من ظهر أبي بكر » (۱). ترجمه : او فرزند من، از پشت ابوبکر بود . روایات زیادی وجود دارد که با کلمه « مَنِّي، یا مَنَّا، یا لیس مَنِّي، یا لیس مَنَّا»، پیوند مکتبی و تبعیت را نفی یا اثبات کرده اند . پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در مورد حضرت علی علیه السلام فرمودند : « عَلِيٌّ مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ » (۲). ترجمه : علی از من است و من از اویم . و یا فرمودند : « حَسِينٌ مَنِّي وَ أَنَا مِنْ حَسِينٍ » (۳) ترجمه : حسین از من است و من از اویم . و در مورد سلمان، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به ابی ذر فرمود :

ص: ۲۸۴

۱- سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۳۶۴ .

۲- مناقب ابن مغازنی : ص ۲۲۱ .

۳- تاریخ دمشق، ابن عساکر : ص ۷۹ .

« انّ سلمان منّا أهل البيت ». ترجمه : همانا سلمان از ما اهل بیت است . در تفسیر فرات کوفی آمده : « عن خيثمه الجعفي قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال : يا خيثمه أبلغ موالينا منّا السلام و أعلمهم أنّهم لم ينالوا [أ : لا ينالون] ما عند الله إلّا بالعمل . و قال رسول الله صلى الله عليه وآله : سلمان منّا أهل البيت . إنّما عنى بمعرفتنا و إقراره بولایتنا » (۱). ترجمه : خيثمه جعفی گفت : وارد شدم بر جعفر بن محمد (الصادق عليه السلام) فرمود : ای خيثمه، سلام مرا به دوستانمان برسان و به آنها اعلام کن که آنها به مقام قرب نمی رسند مگر با عمل . و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : سلمان از ما اهل بیت است . و منظور آن حضرت این بوده که او به خاطر شناخت ما و اقرارش به ولایت ما ، از ما اهل بیت قلمداد شده است . شیخ مفید رحمه الله در کتاب « الاختصاص » آورده : « عن محمّد بن مسلم ، عن أبي جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السلام قال : سمعت جابر بن عبد الله الانصاری يقول : سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن سلمان الفارسی ؟ فقال صلى الله عليه وآله : سلمان بحر العلم لا يقدر علی نزحه . »

ص: ۲۸۵

۱- تفسیر فرات کوفی : ص ۱۷۱ ، حدیث ۲۱۹ ، من سوره التوبه .

سلمان مخصوص بالعلم الاوّل والآخر ، أبغض الله من أبغضه ، و أحبّ من أحبّه .

قلت : فما تقول في أبي ذر ؟ قال : و ذاك منّا ، أبغض الله من أبغضه ، و أحبّ الله من أحبّه . قلت : فما تقول في المقداد ؟ قال : و ذاك منّا ، أبغض الله من أبغضه ، و أحبّ الله من أحبّه ، و ذاك منّا ، أبغض الله من أبغضه ، و أحبّ الله من أحبّه . قال جابر : فخرجت لأبشّرهم . فلَمّا وليت ، قال : إلىّ إلىّ - يا جابر - و أنت منّا أبغض الله من أبغضك ، و أحبّ من أحبّك « (1) ترجمه : محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود : من از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می گفت : از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم از سلمان فارسی ؟ فرمود : سلمان دریای علم است که کسی قادر نیست بر کشیدن آب آن . سلمان به علم اوّل و آخر اختصاص داده شده ، خدا دشمن دارد دشمنش را و دوست دارد دوست او را . گفتم درباره ابی ذر چه می فرمایید ؟ فرمود : او از ما است ، خدا دشمن می دارد دشمنانش را ، و دوست دارد دوستانش را . گفتم درباره مقداد چه می فرمایید ؟

ص: ۲۸۶

۱- الاختصاص : ص ۲۲۲ .

فرمود : او از ما است، خدا دشمن می دارد دشمنان او را و دوست دارد دوستانش را . گفتم در مورد عمار چه می فرمایید ؟
فرمود : او از ما است ، خدا دشمن می دارد دشمنان او را و دوست دارد دوستانش را . جابر گوید : از خدمت حضرت بیرون
شدم که به آنان بشارت بدهم، در هنگام خروج، حضرت صدا زدند : جابر، بیا به سوی من، بیا به سوی من . و فرمود : تو از ما
هستی، خدا دشمن دارد دشمنان تو را و دوست دارد دوستان تو را . و همچنین می نویسد : « قال : جری ذکر سلمان و ذکر
جعفر الطیّار بین یدی جعفر بن محمّد - صلی الله علیهم - و هو متّکی ء، ففضّل بعضهم جعفرأ علیہ و هناك أبو بصیر . فقال
بعضهم : إنّ سلمان کان مجوسياً ثمّ أسلم . فأستوی أبو عبد الله علیه السلام جالساً مغضباً و قال : یا أبابصیر جعله الله علویاً بعد أن
کان

مجوسياً و قرشياً بعد أن كان فارسياً، فصلوات الله على سلمان» (۱). ترجمه: در حضور امام صادق علیه السلام از سلمان و جعفر طیار سخن به میان آمد، و آن بزرگوار تکیه کرده بود؛ بعضی جعفر را از سلمان برتر شمردند، و ابوبصیر هم در آنجا بود. یکی از حضار گفت: سلمان نخست مجوسی بود و سپس اسلام آورد. حضرت صادق علیه السلام بلند شدند و به حالت غضب نشستند، و فرمودند: ای ابابصیر، خداوند او را علوی قرار داد پس از اینکه مجوسی بود و قرشی قرار داد پس از آنکه فارسی بود، درود خدا بر سلمان. و در مورد کسانی که یا از نظر فکری یا عملی، پیروی از اهل بیت علیهم السلام نداشته اند، فرموده اند: ۱ - قال الرضا علیه السلام: ليس منا من زعم أن الله عزوجل جسم (۲). ترجمه: کسی که معتقد باشد که خدا جسم است، از ما نیست. ۲ - قال علی بن الحسین علیهما السلام: ... نحن نور لمن تبعنا، و نور لمن اقتدی بنا. من رغب عنا ليس منا، و من لم یکن معنا فلیس من الإسلام فی شیء (۳). ترجمه: ما نوریم برای کسانی که از ما پیروی می کنند، و نوریم برای کسانی که به ما اقتداء می کنند.

ص: ۲۸۸

۱- الاختصاص: ص ۳۴۱.

۲- بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۱۹۷، حدیث ۶.

۳- بحار الانوار: ج ۲۳، ص ۳۱۳، حدیث ۲۰.

و کسانی که به ما تمایل ندارند، از ما نیستند، و کسانی که با ما نباشند، سهمی از اسلام ندارند . ۳ - قال الصادق علیه السلام : لیس منّا من لم يؤمن بکرتنا و [لم] یستحلّ متعتنا (۱). ترجمه : کسانی که ایمان به رجعت ما ندارند، و متعه ای را که ما حلال می دانیم، حلال نمی دانند، از ما نیستند . ۴ - قال علیه السلام : ... لیس منّا من لم یملک نفسه عند الغضب (۲). ترجمه : کسی که هنگام خشم بر خود مسلط نباشد، از ما نیست . ۵ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لیس منّا من خان بالأمانه (۳) ترجمه : کسی که در امانت خیانت کند، از ما نیست .

۶ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لیس منّا من یحقّر الأمانه حتّی یستهلکها إذا استودعها، و لیس منّا من خان مسلماً فی أهله و ماله (۴). ترجمه : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس امانتی را به ودیعت گرفته، کوچک بشمارد تا از بین برود، از ما نیست . و هر کس به خانواده و مال مسلمانی، خیانت کند، از ما نیست . ۷ - عن موسی بن جعفر علیهما السلام قال : لیس منّا من ترک دنیا لدینه، أو ترک دینه لدنياه (۵).

ص : ۲۸۹

- ۱- بحار الانوار : ج ۴۹ ، ص ۹۲ ، حدیث ۱۰۱ .
- ۲- بحار الانوار : ج ۷۱ ، ص ۲۶۶ ، حدیث ۱۷۸ .
- ۳- بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۱۷۲ ، حدیث ۱۴ .
- ۴- بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۱۷۲ ، حدیث ۱۳ .
- ۵- بحار الانوار : ج ۷۱ ، ص ۳۲۱ ، حدیث ۱۸ .

ترجمه : هر کس دنیای خود را به خاطر دین، یا دین خود را به خاطر دنیا ترک کند، از ما نیست . ۸ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليس منا من لم يرحم صغيرنا، و يوقر كبيرنا و يعرف حقنا (۱). ترجمه : کسی که به اطفال صغیر ما ترحم نکند، و به پیران ما احترام نگذارد و حق ما را نشناسد، از ما نیست . ۹ - عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم ، فإن عمل خيرا استزاد الله منه ، و حمد الله عليه . و إن عمل شرا سيئه استغفر الله منه و تاب إليه (۲). ترجمه : از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده که فرمود : از ما نیست کسی که هر روز از خود حسابرسی نکند . و اگر عمل خیری کرده، از خدا بخواهد که به او توفیق دهد که بیشتر کار خیر انجام دهد و حمد خدا را به جا آورد . و اگر بد کرده، از خدا طلب آمرزش کند و توبه نماید . ۱۰ - قال الرضا عليه السلام : ليس منا من لم يؤمنه جاره يوائقه (۳). ترجمه : کسی که همسایگانش از شر او در امان نباشند، از ما نیست .

ص: ۲۹۰

-
- ۱- بحار الانوار : ج ۸۹ ، ص ۲۳۱ ، حدیث ۲۸ .
 - ۲- بحار الانوار : ج ۶۳ ، ص ۷۲ ، ح ۲۴ ؛ ج ۷۱ ، ص ۳۱۱ ، ح ۱ ؛ ج ۱ ، ص ۱۵۲ ، ح ۳۰ .
 - ۳- بحار الانوار : ج ۷۴ ، ص ۱۵۱ .

۱۱ - قال الرضا عليه السلام : ليس منّا من غش مسلماً و ليس منّا من خان مسلماً (۱). ترجمه : کسی که با مسلمانان صادقانه و خالصانه رفتار نکند، از ما نیست ؛ و کسی که به مسلمانی خیانت کند، از ما نیست . ۱۲ - قال الرضا عليه السلام : ليس منّا من غش مؤمناً أو ضرّه أو ماکره (۲). ترجمه : کسی که با مؤمنان خالصانه رفتار نکند یا زیانی به آنان رساند یا با آنان حيله گری کند، از ما نیست . ۱۳ - قال الصادق عليه السلام : إنّ أبغضکم إليّ المترأسون المشاؤون بالنمائم ، الحسده لإخوانهم، ليسوا منّي و لا أنا منهم (۳). ترجمه : کسانی که بیش از همه مورد خشم من هستند، کسانی هستند که ریاست طلبند ، و افرادی که سخن چینی می کنند و اشخاصی که نسبت به برادران خود حسد می ورزند، نه آنها از من اند و نه من از آنها هستم . ۱۴ - قال الصادق عليه السلام : ليس منّا من أذاع حديثنا . فإنه قتلنا قتل عمد، لا قتل خطأ (۴). ترجمه : کسانی که جریان کار ما را منتشر می کنند، از ما نیستند ؛ و آنها هستند که ما را به طور عمد، نه از روی خطا، به کشتن می دهند .

ص: ۲۹۱

-
- ۱- بحار الانوار : ج ۶۴ ، ص ۳۸۷ ، حدیث ۳۵ ؛ و ج ۶۸ ، ص ۲۸۴ ، حدیث ۲ .
 - ۲- بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۶۶ ، حدیث ۵ .
 - ۳- بحار الانوار : ج ۷۱ ، ص ۲۸۸ ، حدیث ۲ .
 - ۴- بحار الانوار : ج ۲ ، ص ۷۹ ، حدیث ۷۲

۱۵ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ليس منا من ضرب الخدود، و شقّ الجيوب (۱) ترجمه : کسانی که (در مرگ بستگان خود) به صورت می زند یا گریبان چاک می زند ، از ما نیستند . (البته در مورد حضرت اَبی عبدالله علیه السلام استثناء شده است) (۲).

ص: ۲۹۲

۱- بحار الأنوار : ج ۷۵ ، ص ۹۳ ، حدیث ۴۵ .

۲- عن خالد بن سدير أخى حنان بن سدير قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل شق ثوبه على أبيه أو على أمه أو على أخيه أو على قريب له ؟ فقال : لأبأس بشقّ الجيوب ، قد شقّ موسى بن عمران على أخيه هارون ، و لايشقّ الوالد على ولده، و لا زوج على امرأته، و تشقّ المرأة على زوجها و إذا شقّ زوج على امرأته أو والد على ولده فكفارته حنث يمين ، فإذا خدشت المرأة و جرت شعرها أو تفتته ففي جزّ الشعر عتق رقبه أو صيام شهرين متتابعين أو إطعام ستين مسكينا ، و فى الخدش إذا أدميت ، و فى النتف كفّاره حنث يمين ، و لاشىء فى اللطم على الخدود سوى الاستغفار و التوبه، و لقد شقن الجيوب و لطمن الخدود الفاطميات على الحسين بن على عليهما السلام، و على مثله تلطم الخدود و تشقّ الجيوب . (وسائل الشيعه : ج ۱۵ ، ص ۵۸۳ ، حدیث ۱ ، كتاب الايلاء و الكفارات ، باب ۳۱). ترجمه : خالد بن سدير، برادر حنان بن سدير، گفت : از امام صادق عليه السلام پرسيدم از مردى كه گريبانش را براى (مرگ) پدرش يا براى (مرگ) مادرش يا براى (مرگ) برادرش يا براى (مرگ) يکى از خويشانش دريد ؟ حضرت فرمود : گريبان چاک زدن اشکالى ندارد، موسى بن عمران براى (مرگ) برادرش هارون گريبان خود را چاک زد، ولى نبايد پدر براى (مرگ) فرزند، و نه شوهر براى (مرگ) زن، گريبان چاک بزند، و زن مى تواند براى (مرگ) شوهر گريبان چاک بزند و اگر مرد براى زنش و پدر براى فرزندش، گريبان چاک زد، کفاره آن کفاره شکستن قسم است ؛ و اگر زن (پوست خود را) خراش داد يا موى خود را چيد يا کند ، بايد يا يک بنده آزاد کند يا دو ماه پشت سر هم روزه بگيرد، يا شصت مسکين اطعام کند ؛ و در خراش دادن اگر خون افتاد و در کردن مو ، کفاره شکستن قسم است . و براى به صورت زدن، کفاره اى جز توبه و استغفار نيست . و فاطميات گريبان چاک زدند و به صورت زدند براى شهادت حسين بن على عليهما السلام . و براى مثل امام حسين عليه السلام بايد به صورت زد و گريبان چاک زد .

۱۶ - عن أبي الحسن الثالث عن آبائه عن الصادق عليهم السلام قال : ليس منّا من لم يلزم التقية، و يصوننا عن سفله الرعيه (۱). ترجمه : کسانی که پیوسته تقیه نمی کنند ، و ما را از زبان مردم پست، حفظ نمی کنند، از ما نیستند . ۱۷ - قال أبي عبدالله عليه السلام : ليس منّا من لم يحسن صحبه من صحبه و مرافقه من رافقه و ممالحه من مالحه و مخالقه من خالقه (۲). ترجمه : از ما نیست، کسی با همراهان خود خوش رفتاری نمی کند، و با کسانی که با او سازش می کنند، خوب سازش نمی کند، و با کسانی که با او شوخی می کنند ، خوب شوخی نمی کند ، و با کسانی که با او خوش اخلاقی می کنند ، خوش اخلاقی نمی کند . سؤال : آیا اگر پیوند مکتبی نبود، پیوند نسبی و سببی اثری خواهد داشت ؟ جواب : خداوند، پیوند مکتبی را شرط اثر داشتن پیوند نسبی و سببی قرار داده ؛ یعنی هرگاه پیوند مکتبی نباشد، آن دو پیوند هیچ یک، هیچ اثری نخواهند داشت . در مورد پیوند نسبی خداوند می فرماید : « وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » (۳)

ص: ۲۹۳

-
- ۱- بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۳۹۵ ، حدیث ۱۴ .
 - ۲- فروع کافی : ج ۴ ، ص ۲۸۶ ، حدیث ۴۷۰۲۱ .
 - ۳- هود / آیات ۴۵ و ۴۶ .

نوح عرض کرد: پروردگارا، پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری. خداوند فرمود: او از خاندان تو نیست، زیرا او (دارای) عمل غیر صالح است. «عن الحسن بن موسی الوشاء البغدادی قال: كنت بخراسان مع علی بن موسی الرضا علیهما السلام فی مجلس و زید بن موسی حاضر قد اقبل علی جماعه فی المجلس یفتخر علیهم و یقول: نحن. - و ابوالحسن علیه السلام مقبل علی قوم یحدثهم - . فسمع مقاله زید فالتفت إلیه فقال: ... قال الحسن الوشاء: ثم التفت إلیّ فقال: یا حسن کیف تقرؤن هذه الآیه: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»؟ فقلت: من الناس من یقرء «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ». و منهم من یقرء «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ». فمن قرء إله عمل غیر صالح نفاه عن آیهه. فقال علیه السلام: کلاً لقد کان ابنه، ولكن لما عصی الله عزوجل نفاه عن آیهه. کذا من کان منّا لم یطع الله عزوجل فلیس منّا. و أنت إذا أطعت الله فأنت منّا أهل البيت» (۱). ت

ص: ۲۹۴

۱- تفسیر نور الثقلین: ج ۲، ص ۳۶۹، حدیث ۱۴۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۷۴، حدیث ۳، باب ۳۲؛ معانی الاخبار: ص ۱۰۵، حدیث ۱.

ترجمه: ای کسی که از روی جهل و نادانی به نسب خود می بالی، (بدان که) همه مردم از یک پدر و مادرند. آیا فکر می کنی مردم از نقره آفریده شده اند، یا از آهن و یا مس و یا طلا؟ آیا چیزی غیر از گوشت و استخوان و عصب هست؟ افتخار، تنها به عقل پایدار و حیاء و عفت و ادب است. و نیز می فرماید: كُنْ إِبْنَ مَنْ شِئْتَ وَ اَكْتَسِبْ أَدَبًا يُغْنِكَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ فَلَيْسَ يُغْنِي الْحَسَبَ نَسَبُهُ بِلَا لِسَانٍ لَهُ وَلَا أَدَبٍ إِنَّ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَا لَيْسَ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ كَانَ أَبِي (۱) ترجمه: فرزند هر کس می خواهی باش، تربیت بیاموز تا امتیازهای علم و ادب از خویشاوند بی نیازت سازد. کسی که شخصیت خانوادگی دارد، بدون داشتن بیان و تربیت، خویشاوندانش برای او فائده ندارند. جوانمرد کسی است که بگوید من این چنین هستم (و این امتیاز را دارم)، نه اینکه بگوید پدرم چنین و چنان بود. «فخر الدنيا بالأموال و فخر الآخرة بالأعمال». «و الفخر بالهمم العالیه لا بالرعم البالیه».

ص: ۲۹۶

۱- دیوان امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام: ص ۶۶.

و در مورد پیوند سببی در قرآن کریم چنین آمده: « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ » (۱). خدا برای کافران، زن نوح و لوط را مثال آورد، که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آن دو (پیغمبر خدا) خیانت کردند. و آن دو پیغمبر (با وجودی که دارای مقام نبوت بودند) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند. و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش در افکنید. توجه کنید به جمله « فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا »، کاملاً این جمله اثبات می کند که اگر تبعیت مکتبی نباشد، ارتباط سببی منشأ هیچ اثری نخواهد بود. در مناقب ابن شهر آشوب آمده: « دخل زيد بن موسى بن جعفر عليه السلام على المأمون فأكرمه وعنده الرضا عليه السلام فسلم زيد عليه فلم يجبه. فقال: أنا ابن أبيك ولا ترد علي سلامي! فقال عليه السلام: أنت أخي ما أطعت الله فإذا عصيت الله فلا أخاء بيني وبينك » (۲). ترجمه: زید فرزند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بر مأمون وارد شد، مأمون او را گرامی داشت، در حالی که حضرت رضا علیه السلام هم نزد مأمون بود.

ص: ۲۹۷

۱- تحریم / آیه ۱۰

۲- مناقب آل ابی طالب: ج ۳، ص ۴۷۱.

پس زید به حضرت سلام داد، لیکن حضرت جواب او را نداد. زید گفت: من فرزند پدر تو هستم و تو جواب سلام مرا نمی دهی! حضرت فرمودند: تو برادر منی مادامی که خدا را اطاعت کنی، پس همین که خدا را معصیت کردی، دیگر میان من و تو برادری نیست.

نتیجه

از بحثهای گذشته به این نتیجه می رسیم که پیوند نسبی منشأ آثاری بس عظیم است و پیوند سببی نیز خواصی دارد، ولی هر دو در گرو پیوند مکتبی است. « عن سلیمان بن جعفر قال : سمعت الرضا علیه السلام يقول : إن علی بن عبدالله بن الحسین ابن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام و امرأته و بنیه من أهل الجنة . ثم قال : من عرف هذا الأمر من ولد علی و فاطمه علیهما السلام لم یکن کالناس » (۱) ترجمه: سلیمان بن جعفر گوید: از حضرت رضا شنیدم که می فرمود: علی بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام و همسرش و فرزندانش از اهل بهشتند. سپس فرمود: هر کس از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام ولایت و امامت را معتقد باشد، با دیگر مردم یکسان نیست. پس اگر این آثار و خواص را خواستیم ارزیابی کنیم، نباید منهای تبعیت مکتبی ارزیابی کنیم، بلکه پس از احراز تبعیت، نوبت به امتیازاتی می رسد که از ناحیه

ص: ۲۹۸

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۷۷.

پیوند نسبی یا سببی برای انسانها حاصل می شود. بنابراین اگر در حدیث آمده که: « و لا فضل لعربی علی عجمی و لا عجمی علی عربی، و لا- أحمر علی أسود و لا- أسود علی أحمر إلّا بالتقوی » (۱). ترجمه: هیچ عربی بر هیچ عجمی و هیچ سفیدی بر هیچ سیاهی فضیلت ندارد، جز به تقوا؛ بدین معنی است که منهای تقوا، سفید بودن و عرب بودن امتیازی نیست. خلاصه آنکه، ادله و اخبار پیوند مکتبی، به اصطلاح، حاکم است نسبت به ادله و اخبار مربوط به پیوند نسبی و سببی. و در یک رباعی که منسوب به « صاحب بن عبّاد » است، چنین آمده: لَعَمْرُکَ مَا الْإِنْسَانُ إِلَّا بِدِينِهِ فَلَا تَتْرُکُ التَّقْوَى اتِّكَالًا عَلَی النَّسَبِ لَقَدْ رَفَعَ الْإِسْلَامَ سُلْمَانَ الْفَارِسِی وَ قَدْ وَضَعَ الشَّرْکَ الشَّرِیْفَ أَبَالْهَبِ (۲). ترجمه: به جان تو قسم، انسان، انسان کامل نیست مگر به دینش. پس نباید تقوا را به خاطر اتکاء به نسب ترک کنی. که اسلام، مقام سلمان فارسی را بالا برد. و شرک، مقام ابولهب را که از خاندان شریفی بود، پائین آورد.

ص: ۲۹۹

۱- میزان الحکمه: ج ۱۰، ص ۶۲۸.

۲- نفس الرّحمان فی فضائل سلمان: ص ۵۲۱، باب ۱۲.

۱ - پاره ای از کسانی که در مقام سلب هرگونه امتیازی از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشند، هر گاه سخنی از امتیازات نژادی آنها به میان می آید، بلافاصله به روایاتی مشابه روایت: « و لا فضل لعربی علی عجمی و لا عجمی علی عربی ، ... » استناد می کنند. یا آیه: « إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ » را مطرح می سازند. درحالی که ما اگر خواستیم بدانیم انتساب به پیغمبر صلی الله علیه و آله، آیا مایه افتخار و عامل برتری آنها بر دیگران است یا نه؟ باید در مقام مقایسه، دو فرد یا دو گروه را در نظر بگیریم که هر دو دارای تقوا هستند و یکی از آنها از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله است و دیگری از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. آن وقت به قضاوت بنشینیم. بر مبنای قرآن و روایات حکم کنیم که آیا وابستگان به پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل اند یا نه؟ نه اینکه، در یک طرف یک نفر از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله را که کاملاً بی تقوا است، قرار دهیم و از طرف دیگر، یک فرد با تقوا که از ذریه آن بزرگوار نیست، با فرد اول مقایسه کنیم. بدیهی است که احدی ذریه بی تقوا را بر غیر ذریه با تقوا ترجیح نمی دهد. زیرا ما قبلاً گفتیم بی تقوایی پیوند نسبی و سببی را قطع می کند. ۲ - برای سلب امتیاز از فرزندان و ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله به روایاتی تمسک می کنند که مربوط به تساوی حقوق مسلمین در امور مالی است.

در حالی که ممکن است دونفر یا دو گروه از نظر حقوق مالی یکسان باشند، ولی از جهت علم، تقوا، نژاد و فضائلِ نفسانی یکی بر دیگری تفوق داشته باشد. سلمان و بعضی از منافقین صدر اسلام از بیت المال به طور مساوی سهم می بردند، ولی در مورد سلمان، پیغمبر می فرمود: «سلمان منّا أهل البيت». و پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد بعضی از منافقین، اجازه نداشت حتی بر آنها نماز بخواند و بر بالای قبر آنها بایستد: «وَلَا تُصَلُّ عَلَی أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَيْدِئاً وَ لَا تُقَمُّ عَلَی قَبْرِهٖ» (۱). سؤال: آیا ذراری حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و اولاد حضرت فاطمه علیها السلام در صورتی که واجد صفتِ تقوا باشند، بر دیگران امتیازی دارند؟ و آیا ممکن است فضائل پیغمبر صلی الله علیه وآله به آنان سریان و جریان داشته باشد؟ جواب: از میان دانشمندان اهل سنت فردی به نام «محمد امین ابن عمر، مشهور به ابن عابدین» مجموعه رسائلی دارد به نام «رسائل ابن عابدین». یکی از رساله های این نویسنده، رساله ای است به نام «العلم الظاهر فی نفع النسب الطاهر». در این رساله بحثی مبسوط پیرامون این مطلب دارد، که: آیا انتساب به رسول الله صلی الله علیه وآله برای فرزندان آن حضرت، سودمند است یا نه؟ و اثباتاً و نفیاً ادله مفصّلی را ایراد کرده. و بالاخره او بر این باور است که این پیوند امتیازی برای آنها است و سود هم نصیب آنها خواهد شد.

ص: ۳۰۱

و بعد از ذکر چهارده حدیث در این مورد، می گوید: «إلى غير ذلك من الأحاديث الواردة في ذلك، مما يشهد بنجاتهم و حسن حالهم ولو عند وفاتهم . و أما الآيه السابقه فهى واردة في شأن الكفار، بدليل السباق والسياق، بشهادة ماتقدم من النصوص الداله على ان نسبه الشريف نافع لذريته الطاهره وأنهم اسعد الانام فى الدنيا و الآخره . و لقد أكرم فى الدنيا مواليتهم حتى حرم أخذ الزكاه عليهم وما ذلك إلا لانتسابهم إليهم ولم يفرق بين طائعتهم و عاصيتهم . فكيف و مع أنهم مكرمون لأجلهم . و متفضل على غيرهم لفضلهم . منتسبون إلى أشرف المخلوقات و أفضل أهل الأرض و السموات الذى أكرمه تعالى بما لا مبلغ لأقله و شفّعه بما لا يحصى من أهل الكبائر المصرّين عليها فضلاً عن الصغائر . و أسكنهم لأجله فسيح الجنان و سبّل عليهم رداء العفو و الغفران . أفلا يكرمه بإنقاذ ولده الذين هم بضعه من جسده ؟ و ينسى قرابتهم له و يقطعهم ...؟! و قد روى فى تفسير قوله : « وَ أَمَّا الْجِدَارُ ... » (١) الآيه أنه كان بينهما و بين الاب الذى حفظاً فيه سبعة آباء . فلا ريب فى حفظ ذريته صلى الله عليه وآله و أهل بيته فيه و ان كثرت الوسائط بينهم و بينه .

ص: ٣٠٢

و لهذا قال جعفر الصادق عليه السلام فيما أخرجه الحافظ عبد العزيز بن اخضر في « معالم العتره النبويه »: احفظوا فينا ما حفظ العبد الصالح في اليتيمين و كان أبوهما صالحاً» (۱). ترجمه: به ضميمه روايات ديگري که در اين مورد رسیده است، که گواهي می دهد به نجات آنها (فرزندان پیغمبر) و اصلاح شدن آنها اگر چه هنگام مرگشان؛ و اما آیه گذشته (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ) (۲)، در شأن کفار نازل شده، به دليل قبل، و به قرينه سياق و به شهادت روايات گذشته، که همگي دلالت دارد بر اینکه نسب شريف پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ذریه او سودمند است. و ذریه او در دنيا و آخرت از سعادت مندترین مردم اند. زیرا آنها وابسته اند به اشرف مخلوقات و بهترین اهل زمین و آسمانها، که خداوند او را در حدی مورد تکریم قرار داده، که برای کمترین آن، اندازه ای نمی توان معین کرد، و شفاعت او را در حد بی نهایت از کسانی که مرتکب گناهان کبیره می شوند و اصرار بر آن هم دارند، پذیرفته است. چه رسد به گناهان صغیره. و به خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله در بهشت آنان را اسکان خواهد داد و آنان را زیر پوشش آمرزش خویش قرار خواهد داد. آیا خداوند با آزاد کردن فرزندان پیغمبر، که آنها پاره تن آن پیغمبر می باشند، او را گرامی نخواهد داشت؟!

ص: ۳۰۳

۱- رسائل ابن عابدین: ص ۵.

۲- مؤمنون / آیه ۱۰۱.

آیا خداوند خویشاوندی آنها را فراموش خواهد کرد و آنها را از پیغمبر خواهد برید؟! در تفسیر « و اما الجدار ... » چنین آمده : که بین آن دو پسر یتیم و بین پدری که به خاطر او، این دو فرزند محفوظ ماندند، هفت پشت، فاصله بود . پس شکی نیست که ذریه پیغمبر و اهل بیت او به خاطر پیغمبر ، حفظ خواهند شد، گرچه بین آنها و پیغمبر واسطه های زیاد باشد . بدین جهت امام جعفر صادق علیه السلام طبق روایت حافظ عبدالعزیز بن اخضر در کتاب « معالم العتره النبویه » فرمود : به خاطر حفظ ما (فرزندانمان) را حفظ کنید ، همچنان که بنده صالح خدا در ضمن حفظ شدن فرزندانش محفوظ ماند . و دانشمندان شیعه نیز کتب فراوانی در این زمینه نوشته اند، که معروفترین آنها کتاب «فضائل السادات» است که نویسنده آن العلامة المحدث السید محمد اشرف، سبط سید الحکماء و المحققین، مرحوم میرداماد است . او با اسناد و مدارک معتبره ای که از خاصه و عامه نقل کرده، امتیازات فرزندان پیغمبر را برشمرده که ذکر آنها از حوصله این کتاب خارج است . ولی تیمناً به چند حدیث اکتفا می کنیم : ۱ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أنا شافع يوم القيامة لأربعة أصناف - و لو جاؤا بذنوب أهل الدنيا - : رجل نصر ذرّيتي، و رجل بذل ماله لذرّيتي عند الضيق، و رجل أحبّ ذرّيتي باللسان و القلب، و رجل سعى في حوائج ذرّيتي إذا طرد أو شرد (۱)

ص: ۳۰۴

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من چهار طائفه را شفاعت می کنم - اگر چه با گناه تمام مردم دنیا وارد محشر شوند - : مردی که یاری کند ذریه مرا . و مردی که در حال تنگدستی مال خود را به ذریه من بدهد .

و مردی که ذریه مرا به قلب و زبان دوست دارد . و مردی که در بر آوردن نیازهای ذریه من تلاش کند، آن هنگام که مردم او را از خود برانند یا او را فراری دهند . ۲ - عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال : الله الله فی ذریه نبیکم، فلا یُظلمنَّ بین أظهرکم و أنتم تقدرون علی الدفع عنهم (۱). ترجمه: خدا را، خدا را، در ذریه پیغمبرتان صلی الله علیه وآله؛ و نباید در بین شما به آنها ظلم شود، در حالی که شما بر دفع ظلم از آنها قدرت داشته باشید .

۳ - عن علی بن موسی الرضا علیه السلام : النَّظَرُ إِلَى ذَرِّيَتِنَا عِبَادَةٌ . فَقِيلَ لَهُ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ : النَّظَرُ إِلَى الْأُمَّةِ مِنْكُمْ عِبَادَةٌ أَوْ النَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذَرِّيَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟

فقال : بل النظر إلى جميع ذریه النبی عباده ما لم یفارقوا منهاجه و لم یتلوّثوا بالمعاصی (۲). ترجمه: حضرت رضا علیه السلام فرمودند: نگاه کردن به ذریه ما عبادت است؛ پرسیدند یا بن رسول الله، تنها نظر کردن به امامان از شما عبادت است یا نظر کردن به همه ذریه پیغمبر صلی الله علیه وآله؟

ص: ۳۰۵

۱- من لایحضره الفقیه: ج ۴، ص ۱۹۱، حدیث ۵۴۳۳، باب رسم الوصیه .

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۵۱ .

فرمودند: بلکه نظر کردن به همه ذرّیه پیغمبر عبادت است تا وقتی که از روش پیغمبر سرپیچی نکرده اند و دامن خود را به گناه آلوده نکرده اند.

هدف از تکریم و احترام سادات

هدف از تکریم و احترام سادات و ویژگیهایی که برای آنها ذکر شده، چیست؟

الف - هر انسانی دارای دو نوع شخصیت وجودی است: ۱ - وجود حقیقی. ۲ - وجود تنزیلی. وجود حقیقی به معنای بودن خود شخص است. و وجود تنزیلی بقاء آثار او است که: «إِنَّ آثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا» حتی در مقام معرفت باری تعالی هم، از برهان «إِنَّ» (یعنی از اثر به مؤثر پی بردن) استفاده می شود و مخلوقات پروردگار، که آیات حضرت اویند، وسیله معرفت او قرار می گیرند: «لِكُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ». ب - پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که اشرف ممکنات است و دین او همگانی است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (۱). و او خاتم انبیاء است «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (۲).

ص: ۳۰۶

۱- سبا / آیه ۲۸.

۲- احزاب / آیه ۴۰.

و دین او تا قیامت به قوت خود باقی است: « وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ » (۱). بنابراین ، او باید همچنان زنده و جاوید بماند ، و چون سنت خدا بر این جاری است: « كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ » (۲) و پیغمبر خدا هم از این سنت مستثنی نیست ، زیرا به وی نیز خطاب می شود: « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَمِيَّتُونَ » (۳). و بر این مبنا ، وجود حقیقی او که در بین ما نیست ، از وجود تنزیلی او باید بهره گرفت . و خداوند با طرحها و برنامه های گوناگونی وجود تنزیلی او را حفظ فرموده است. از باب نمونه، نام او و شهادت به رسالت او را در اذان قرار داده، که در شبانه روز در تمام مأذنه های عالم حدّ اقل ده نوبت، نام او و رسالت او با ندای بلند، توأم با نام و یاد خدا، مطرح شود: « وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ » (۴) و نیز قرآن که خداوند خود عهده دار حفظ آن شده: « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » (۵).

ص: ۳۰۷

۱- آل عمران / آیه ۸۵ .

۲- آل عمران / آیه ۱۸۵ .

۳- زمر / آیه ۳۰ .

۴- انشراح / آیه ۴ .

۵- حجر / آیه ۹ .

یادگاری است از آن پیامبر بزرگ، که آیات کریمه اش گویای تمام زوایای زندگی اوست. و بی شک یکی از آثاری که می تواند یاد او را برای همیشه زنده نگهدارد، فرزندان و خویشان او هستند. که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آن خطبه تاریخی که پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد مدینه ایراد فرمود، به این حقیقت تصریح کرد... «أما كان رسول الله صلى الله عليه وآله أبي يقول: المرء يحفظ في ولده» (۱). ترجمه: آیا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: (در ظرف) وجود فرزندان است که شخصیت مرد محفوظ می ماند. و نیز سید علی خان از اُمالی شیخ طوسی نقل کرده از حضرت علی علیه السلام که فرمود: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: احفظوني في عمي العباس فإنه بقيه آبائي» (۲). ترجمه: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مرا در عمویم عباس نگهداری کنید که او یادگار پدران من است (۳) و در تفسیر نور الثقلین آمده: «عن برید بن رویان قال: قال الحسين عليه السلام لنافع بن الازرق: ...؛ يابن الازرق

ص: ۳۰۸

۱- فاطمه بهجه قلب المصطفى: ص ۳۴۶.

۲- الدرجات الرفیعه: ص ۸۰.

۳- مشابه این تعبیر را نیز در صفحه ۸۳ آورده است.

اسئلك عن مسأله فأجبنى عن قول الله لا إله إلا هو : « و اما الجدار فكان لغلامين يتيمين فى المدينة و كان تحته كنز لهما (إلى قوله :) « كنزهما » من حفظ فيهما ؟ قال : فأَيُّهما أفضل ، أبويهما أم رسول الله و فاطمه ؟ قال : لا ، بل رسول الله و فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله . قال : فما حفظهما حتى خلى بينهما و بين الكفر ؟ » (١) ترجمه : امام حسين عليه السلام به نافع بن الازرق فرمود : اى ابن ازرق، از تو سؤالى دارم، آن را به من پاسخ بده ؛ از گفتار پروردگار يگانه كه فرمود : « و اما الجدار فكان لغلامين يتيمين فى المدينة و كان تحته كنز لهما (إلى قوله :) « كنزهما » (در توضیح اينكه : چرا حضرت خضر ديوار خرابى را بازسازى كرد . حضرت خضر به حضرت موسى فرمود : اين ديوار از دو پسر يتيم بود در اين شهر، و زير آن گنجى پنهان بود ؛ تا آنجا كه فرمود : « گنج آن دو »). حضرت امام حسين عليه السلام پرسيدند : خداوند چه كسى را در اين داستان مى خواست حفظ كند ؟ آيا پدر و مادر اين دو پسر افضل بودند يا پيغمبر خدا و فاطمه ؟ نافع بن ازرق گفت : بلكه رسول خدا و فاطمه دختر رسول خدا . از حضرت على عليه السلام آمده : « أحسنوا فى عقب غيركم تحفظوا فى عقبكم » (٢)

ص: ٣٠٩

١- تفسير نور الثقلين : ج ٣ ، ص ٢٨٩ ، حديث ١٨٩ .

٢- نهج البلاغه : ج ٤ ، ص ٦٣ ، شماره ٢٦٤ ، كلمات قصار .

ترجمه : نسبت به بازماندگان از دیگران احسان کنید، تا شما در بازماندگانتان بمانید . (یعنی : اگر آنها بمانند، شما هم به خاطر آنها نامتان باقی خواهد ماند). در نامه ای که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به یحیی بن عبداللّه الحسن نوشته اند، به وی توصیه فرموده اند که از خلیفه امان بگیرد ؛ و نتیجه این امان خواهی را چنین بیان کردند : « فیؤمنک و یرحمک و یحفظ فیک أرحام رسول اللّٰه » (۱). ترجمه : اگر تو در امان ماندی، با بودن تو ارحام رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله که در گذشته بوده اند، محفوظ می ماند و بقاء تو موجب بقاء نام آنها خواهد بود . زمخشری در « کشاف » و فخر رازی در « تفسیر کبیر » در ذیل آیه مورد بحث آورده اند : « و کان أبوهما صالحاً » اعتداد بصلاح ابيهما و حفظ لحقه فيهما . و عن جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام : کان بین الغلامین و بین الأب الّذی حفظاً فیہ سبعة آباء . و عن الحسین بن علی - رضی اللّٰه تعالی عنهما - أنه قال لبعض الخوارج فی کلام جرى بينهما بم حفظ اللّٰه الغلامین ؟ قال : بصلاح ابيهما . قال : فأبی و جدی خیر منه » (۲). ترجمه : زمخشری در ذیل جمله « و کان أبوهما صالحاً » گفته : این جمله توجّه به صلاحیت پدر آن دو پسر یتیم بوده و حفظ حقّ آن پدر در این دو فرزند .

ص: ۳۱۰

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۳۶۷ ، حدیث ۱۹ .

۲- کشاف : ج ۲ ، ص ۷۴۲ ؛ تفسیر کبیر : ج ۲۱ ، ص ۱۶۲ .

او از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: بین آن دو پسر و بین پدری که آن دو پسر به خاطر او محفوظ ماندند، هفت پست فاصله بوده. و از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده که به بعضی از خوارج فرمود: در گفتگویی که بین آنها واقع شد، به چه چیز خدا آن دو پسر را حفظ فرمود؟ گفت: به خاطر صلاح پدرشان. فرمود: پدر و جدّ من بهتر از آن پدر بودند. در بحار الأنوار از أمالی شیخ طوسی، نقل کرده: «عن الرضا عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كل نسب و صهر منقطع يوم القيامة إلا نسبي و سببي» (۱). ترجمه: از امام رضا، از پدرانشان عليهم السلام نقل شده که فرمود: پیغمبر خدا فرمود: هر نسب و سببی روز قیامت قطع می شود مگر نسب و سبب من. «قال زين العابدين عليه السلام: خلق الله الجنة لمن اطاعه و أحسن و لو كان حبشياً. و خلق النار لمن عصاه و لو كان سيّداً قرشياً» (۲). ترجمه: امام سجّاد علیه السلام فرمود: خدا بهشت را آفریده برای هر کس که خدا را اطاعت کند و نیکی نماید اگرچه برده حبشی باشد. و آتش را خلق نموده برای هر کس که نافرمانی او را بکند اگرچه قرشی باشد.

ص: ۳۱۱

۱- بحار الأنوار: ج ۷، ص ۲۳۸، حدیث ۲.

۲- مناقب آل أبي طالب: ج ۳، ص ۲۹۱، فی باب امامه علی بن الحسین علیهما السلام.

ابن بطریق در کتاب « العمده » آورده : « أخبرنا ... عن ابن عباس و عن عمر بن الخطاب قال : قال النبي صلى الله عليه وآله : كل سبب و نسب ينقطع يوم القيامة إلا ما كان من سببي و نسبي » (۱). ترجمه : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : هر خویشاوندی سببی و نسبی در روز قیامت منقطع خواهد شد ، مگر خویشاوندی که از جانب سبب و نسب من باشد . و همچنین می نویسد : « أخبرنا ... ؛ عن ابن عمر قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْخَلْقَ اخْتَارَ الْعَرَبَ فَاخْتَارَ قَرِيشًا مِنَ الْعَرَبِ و اختار بنی هاشم من قریش فأنا خیرہ من خیرہ . ألا ، فأحبوا قریشاً و لا تبغضوها ، فتهلكوا . ألا كل سبب و نسب ينقطع يوم القيامة إلا سببي و نسبي » (۲). ترجمه : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : چون خدای عزوجل خلایق را آفرید ، از بین آنان عرب را انتخاب نمود ، و از بین عرب قریش را ، و از بین قریش بنی هاشم را ؛ پس من برگزیده ای هستم از برگزیدگان ؛ آگاه باشید ، قریش را دوست دارید ، و بغض آنها را نداشته باشید که هلاک خواهید شد . آگاه باشید ، هر سبب و نسبی در قیامت قطع خواهد شد مگر سبب و نسب من . و سیوطی در کتاب « الجامع الصغير » (۳) احادیثی به همین مضمون آورده است .

ص: ۳۱۲

۱- العمده، ابن بطریق (المتوفی سنه ۶۰۰) : ص ۱۵۶ .

۲- همان مدرک .

۳- الجامع الصغير : ج ۲ ، صفحات ۱۶۹ ، ۲۴۲ و ۳۳۶ .

جلد دوّم

اشاره

ص: ۳۱۳

احادیثِ وجوبِ خمس، در ارباح مکاسب

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب «وسائل»، در باب وجوب خمس در ارباح مکاسب و تجارات و زراعات و صناعات، احادیثی را جمع آوری نموده، که ده حدیث می باشد، و اینک به تحلیل آنها می پردازیم. بعنوان مقدمه لازم است در اینجا یک بحث اساسی و اصولی مطرح شود و سپس اخبار مربوطه، به دقت بررسی گردد.

آیا نقد و بررسی سلسله سند در روایات ضرورت دارد؟

و آیا تنها راه شناختِ صحّت و اعتبار احادیث، رسیدگی به سند آنها است؟ جواب: گروهی از فقهاء و دانشمندان از زمان علامه حلّی و استاد بزرگوارش سید بن طاووس، حدیث را به چهار نوع تقسیم کرده اند: صحیح، حسن، موثق و ضعیف. به این ترتیب که اگر تمام سلسله سند حدیث، امامی و موثق باشند، حدیث را صحیح می نامند. و اگر همه سلسله سند یا بعضی از آنها امامی و ممدوح اند ولی توثیق نشده اند، آن را حسن می نامند.

و اگر همه یا بعضی آنها امامی نباشند ولی توثیق شده باشند ، آن را موثق نامند و الاً حدیث ضعیف خوانده می شود . و سه قسم اول را معتبر می نامند و عمل به آنها را جایز می شمارند . و عمل به حدیث ضعیف را جایز نمی دانند . مرحوم آیه الله العظمی خوئی در کتاب « معجم رجال الحدیث » می فرماید : « ان کلّ خبر عن معصوم لا- یكون حجّه ، و إنّما الحجّه هو خصوص خبر الثقه أو الحسن . و من الظاهر أن تشخیص ذلك لا یكون إلّا بمراجعته علم الرجال و معرفه أحوالهم و تمیز الثقه و الحسن عن الضعیف » (۱). ترجمه : هر خبری که از معصوم، نقل شود، حجّت نیست، تنها خصوص خبر ثقه یا حسن حجّت است . و از چیزهایی که روشن است ، این است که این چیزها تشخیص داده نمی شود مگر به مراجعه به علم رجال و شناخت حالات آنان و جدا کردن ثقه یا حسن از ضعیف . این گروه فائند هر حدیثی را که در کتب متداوله حدیث مشاهده می کنیم ، باید سند آن را به طور کامل بررسی کنیم و اگر معتبر باشد، استناد و عمل به آن جایز و الاً مردود است . و تنها راه شناخت حدیث معتبر، نقد و بررسی در اسناد آن است .

ص: ۳۱۶

۱- معجم رجال الحدیث : ج ۱ ، ص ۲۰ .

و شیخ بهائی قدس سره در « مشرق الشمسین » می فرماید : « و أول من سلك هذا الطريق من علمائنا المتأخرين شيخنا العلامة جمال الحق والدين الحسن بن المطهر الحلّي - قدس الله روحه - » (۱) ترجمه : اولین کسی که از میان علماء متأخرین این راه را پیمود ، مرحوم علامه حلّی است . و گروه دیگری بر این باورند که حدیث تنها بر دو نوع تقسیم می شود : صحیح و ضعیف .

اگر قرائن خارجیه موجب وثوق و اطمینان به صدور شود ، آن را صحیح و الا ضعیف و غیر قابل استناد می دانند . مرحوم شیخ بهائی قدس سره می فرماید : « تبصره : قد استقرّ اصطلاح المتأخرين من علمائنا - رضی الله عنهم - علی تنويع الحديث المعترف - و لو فی الجملة - إلى الأنواع الثلاثة المشهوره . أعنی : الصحيح ، والحسن ، و الموثق . بآنه ان كان جميع سلسله سنده إماميين ممدوحين بالتوثيق، فصحيح، أو إماميين ممدوحين بدونه كلاً أو بعضاً مع توثيق الكل فموثّق . و هذا الإصطلاح لم يكن معروفاً بين قدمائنا - قدس الله أرواحهم - كما هو ظاهر لمن مارس كلامهم .

ص: ۳۱۷

۱- مشرق الشمسین : ص ۳۱ .

بل كان المتعارف بينهم إطلاق الصحيح على كل حديث اعتضد بما يقتضى إعتمادهم عليه، أو اقترن بما يوجب الوثوق به و الركون إليه و ذلك أمور ... » (١). و نظير اين مطالب را نیز مرحوم فيض قدس سره در مقدمه « وافي » (٢) آورده است . مرحوم شيخ انصاري در بحث حجيه خبر واحد، ذيل استناد به آيه نبأ مي فرمايند : « و على ما ذكر فيثبت من آيه النبأ ، منطوقاً و مفهوماً ، حجيه الأقسام الأربعة للخبر الصحيح و الحسن و الموثق و الضعيف المحفوف بقريته ظنيه .

ولكن فيه من الاشكال ما لا يخفى، لأن التبين ظاهر في العلمى نعم يمكن دعوى صدقه على الاطمينان الخارج عن التحير و التزلزل بحيث لا يعد في العرف العمل به تعريضاً للوقوع في الندم . فحينئذ لا يبعد إنجبار خبر الفاسق به « (٣). مرحوم فيض در كتاب « وافي » مي فرمايد : « و قد جرى صاحباً كتابي (الكافي و الفقيه) على متعارف المتقدمين في اطلاق الصّحيح على ما يركن إليه و يعتمد عليه ، فحكما بصحة جميع ما أوردها في كتابيهما من الأحاديث، و إن لم يكن كثير منه صحيحاً على مصطلح المتأخرين . قال صاحب الكافي في أول كتابه في جواب من التمس عنه التصنيف : و قلت أنك

ص: ٣١٨

١- مشرق السّمسين : ص ٢٤ - ٢٦ .

٢- وافي : ج ١ ، ص ٢٢ ، المقدمه الثانيه .

٣- فرائد الأصول : ج ١ ، ص ١٢٥ و ١٢٦ ، المقصد الثاني ، الظن .

تحبّ أن يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علوم الدّين، ما يكتفى به المتعلّم و يرجع إليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدّين ، و العمل بالآثار الصّحيحة عن الصادقين عليهم السلام والسنن القائمة الّتي عليها العمل، و بها يؤدّى فرض اللّٰه و سنه نبيّه صلى الله عليه وآله إلى أن قال : و قد يسيّر اللّٰه و له الحمد تأليف ما سألت ، و أرجو أن يكون بحيث توخّيت . و قال صاحب (الفقيه) فى أوّله : إننى لم أقصد فيه قصد المصنّفين فى إيراد جميع ما رووه، بل قصدت إلى إيراد ما أفتى به و أحكم بصحّته و أعتقد فيه أنّه حجّه فيما بينى و بين ربّى ، تقدّس ذكره . و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهوره عليها المعوّل و إليها المرجع . و قال صاحب (التهذيب) فى كتاب العده : أنّ ما أورده فى كتابى الأخبار أنّما اخذه من الأصول المعتمده عليها «(١)» و مرحوم حاجى نورى مى فرمايد : « و كتاب الكافى بينها (الكتب الأربعة) كالشمس بين نجوم السماء و امتاز عنها بأمور . إذا تأمل فيها المنصف يستغنى عن ملاحظه حال آحاد رجال سند الأحاديث المودعه فيه و تورثه الوثوق و يحصل له الإطمينان بصدورها و ثبوتها و صحّتها بالمعنى المعروف عند الأقدمين » (٢) . مرحوم شيخ انصارى در كتاب « فرائد »، در بحث ظنّ مى فرمايد :

ص: ٣١٩

١- وافى : ج ١ ، ص ٢٣ .

٢- مستدرک الوسائل : ج ٣ ، ص ٥٣٢ ، الفائده الرّابعه من الخاتمه ، چاپ قديم قم .

« هذا تمام الكلام فى الأدله التى أقاموها على حججه الخبر . و قد علمت دلالة بعضها و عدم دلالة البعض الآخر . والإنصاف أن الدالّ منها لم يدلّ إلّا على وجوب العمل بما يفيد الوثوق و الاطمينان بمؤداه، و هو الذى فسّر به الصحيح فى مصطلح القدماء . والمعيار فيه أن يكون احتمال مخالفته للواقع بعيداً بحيث لا يعتنى به العقلاء و لا يكون عندهم موجّباً للتخيّر و التردد العذى لا ينافى حصول مسمى الرجحان » (١). مرحوم فيض در كتاب « وافى » مى فرمايد : « و على هذا جرى العلامه و الشهيد فى مواضع من كتبهما مع أنّهما الأصل فى الإصطلاح الجديد » (٢). آيه الله بروجردى رحمه الله مى فرمايد : « (قلت :) قد أشرنا مراراً إلى أن بناء مثل الكلينى و الشيخ و الصدوق قدس سرهم لم يكن على ايداع جميع ما وجدوه فى الجوامع الأوليه فى جوامعهم التى بأيدينا . و لعلّ المتتبع فى فقه الشيعة الإماميه يعثر على أكثر من خمسمأه مسأله أفتى فيها المشايخ طراً بفتوى يستكشف بسببها وجود النص فيها مع عدم كونه مذكوراً فى جوامعهم التى ألفوها لضبط الأحاديث . و يشهد لذلك وجود أخبار كثيره فى جامع مع عدم ذكرها فى جامع آخر . و لعلّ الوجه فى ذلك أن بنائهم لم يكن على نقل جميع ما يجدونه فى الجوامع الأوليه

ص : ٣٢٠

١- فرائد الأصول : ج ١ ، ص ٢٢١ ، المقصد الثانى فى الظنّ .

٢- وافى : ج ١ ، ص ٢٤ .

بل على نقل خصوص ما كان لهم طريق مسلسل إلى روايتها . و بالجمله - لا ينبغي لأحد أن يرتاب في أن الجوامع الأوليه التي ألفها الطبقة السادسة من أصحابنا، كانت مشتمله على أخبار كثيره لم يودعها المشايخ الثلثه في الجوامع الاربعه التي بأيدينا . و لا يخفى أن المحقق و العلامه قدس سرهم أيضاً قد عثرا على هذه النكته . و لذلك تراهما في نظائر هذه المسأله يعتمدان على فتوى الأقدمين و يستكشfan بذلك وجود النص « (١) .

نگاهی به کتب اربعه و دیگر کتب أخبار

١ - مرحوم سید مرتضی (متوفای ٤٣٦) در کتاب « تباينات » می فرماید : « إن أكثر أخبارنا المرويه في كتبنا معلومه مقطوع على صحتها، إما بالتواتر من طريق الإشاعه و الإذاعه ، أو بأماره و علامه دلّت على صحتها ، و صدق روايتها . فهی موجه للعلم ، مقتضيه للقطع ، و إن وجدناها مودعه في الكتب بسند مخصوص معين من طريق الأحاد » (٢) . ترجمه : بیشتر اخباری که در کتب ما روایت شده، صحت آنها قطعی و معلوم است، یا به تواتر از طریق پخش و نشر آنها و یا به واسطه نشانه ها و اماراتی که بر صحت و راستگویی راویان آنها دلالت دارد .

ص: ٣٢١

١- البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر : ص ٢٣٠ .

٢- منتقى الجمان : ج ١ ، ص ٢ .

و آن نشانه‌ها سبب علم و موجب قطع به صدور آنها می‌شود، مگر اینکه ما آنها را با سندهای مخصوص و معینی، که از طریق آحاد در کتب به ودیعت نهاده شده، پیدا می‌کنیم. ۲ - شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «فهرست» می‌فرماید: «و أصحاب الاصول ينتحلون المذاهب الفاسده و إن كانت كتبهم معتمده» (۱) ۳ - صاحب معالم می‌فرماید: «حکى المحقق رحمه الله عن الشيخ...؛ أن قديم الأصحاب وحديثهم، إذا طولبوا بصره ما أفتى به المفتي منهم، عولوا على المنقول في أصولهم المعتمده وكتبهم المدونه فيسلم له خصمه منهم الدعوى في ذلك. و هذه سجيتهم من زمن النبي صلى الله عليه وآله إلى زمن الائمه عليهم السلام. فلو لا أن العمل بهذه الأخبار جائز لأنكروه [الصحابه] و تبرؤا من العمل به» (۲) ترجمه: مرحوم محقق رحمه الله از شیخ طوسی نقل می‌کند که قدماء اصحاب هنگامی که از آنها دلیلی برای صحت فتوای آنها درخواست می‌شد، به روایات منقول در کتب مورد اعتماد استناد می‌کردند و طرف نزاع آنها، آن را می‌پذیرفت و این عادت آنان بود از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمان ائمه علیهم السلام. پس اگر عمل به این اخبار جایز نبود، انکار می‌کردند، و از عمل به آنها بیزاری می‌جستند.

ص: ۳۲۲

۱- الفهرست: ص ۲.

۲- معالم الدین فی الاصول، ابن الشَّهید الثانی: ص ۱۹۲.

۴- مرحوم شیخ حسن، فرزند شهید ثانی، در کتاب پراج «منتقى الجمان فى الأحادیث الصّیّحاح و الحسان» چنین می فرماید: «و إذا أُطلقت الصّحّه فى کلام من تقدّم، فمرادهم منها الثّبوت أو الصدق» (۱) و همچنین می فرماید: «و توسّعوا فى طرق الرّوايات، و أوردوا فى کتبهم ما اقتضى رأيهم إیراده من غیر التفات إلى التّفرفه بین صحیح الطریق و ضعیفه، و لا تعرّض للتمیز بین سلیم الإسناد و سقیمه، اعتماداً منهم فى الغالب على القرائن المقتضیه لقبول ما دخل الضعف فى طریقه» (۲). ایشان، صحّت در اصطلاح متقدّمین را به این صورت بیان می کنند که: هرگاه در کلام متقدّمین صحّت مطرح شده، منظور آنها ثبوت و صدق مضمون حدیث بوده؛ و می فرماید: آنان در طریق روایات سخت گیری نمی کردند و در کتابهایشان آنچه رأیشان بود، ذکر می کردند، بدون آنکه توجّهی به این داشته باشند که بین صحیح و ضعیف حدیث فرق بگذارند یا بین سند سالم یا ناسالم روایتی، تمیز قائل باشند، زیرا به قرائنی متّکی بودند که موجب می شد خبری که در طریقش ضعیفی وجود دارد، مورد قبول قرار گیرد. ۵- علامه محمّد تقی مجلسی رحمه الله در کتاب شریف «روضه المتّقین» می فرماید: «فإنّک إذا تتبعت کتب الرجال وجدت أكثر أصحاب الاصول الاربعمأه غیر مذکور

ص: ۳۲۳

۱- منتقى الجمان: ج ۱، ص ۱۵.

۲- منتقى الجمان: ج ۱، ص ۲.

فی شأنهم، تعدیل و لا- جرح ، (اما) لانه یکفی فی مدحهم و توثیقهم أنهم أصحاب الاصول ... و کانت هذه الاصول عند أصحابنا و يعملون علیها مع تقریر الأئمة العزیزین فی أزمئتهم سلام الله علیهم ایاهم علی العمل بها . و کانت الاصول عند ثقه الإسلام، و رئیس المحدثین، و شیخ الطائفه و جمعوا منها هذه الكتب الأربعة ...؛ (و أما) لبعء العهد بین أرباب الرجال و بین أصحاب الاصول « (۱) ترجمه : شما هرگاه کتب رجال را بررسی کنید، می بینید که درباره اکثر صاحبان اصول چهارصدگانه جرح یا تعدیلی صورت نگرفته و این، یا بدین جهت است که در مدح و توثیق آنها همین قدر کافی بوده که صاحب اصول بوده اند، که این اصول نزد اصحاب ما (شیعه) بوده و به آن عمل می کرده اند و ائمه ای که با آنها هم زمان بوده اند، شیعه را از عمل به این اصول منع نکرده اند . و این اصول نزد شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی قدس سرهم بوده و آنها کتب اربعة را از همان اصول گرفته اند ؛ و یا به این جهت است که صاحبان رجال با صاحبان اصول فاصله زمانی زیادی داشته اند . ۶- و علامه مجلسی رحمه الله (متوفای ۱۱۱۱) در کتاب « مرآة العقول » می فرماید :

« و الحقّ عندی فیہ : أنّ وجود الخبر فی أمثال تلك الأصول المعتبره ممّا یورث جواز العمل به ، لكن لا بدّ من الرجوع إلى الأسانید لترجیح بعضها علی بعض عند التعارض،

ص: ۳۲۴

۱- روضه المتّقین : ج ۱ ، ص ۸۶ .

فإنَّ كون جميعها معتبراً لا ينافي كون بعضها أقوى» (۱). ترجمه: حق در نظر من، در مورد جواز عمل به روایات کتب معتبره روایی این است که وجود خبر در امثال این اصول معتبره موجب جواز عمل به آن خیر می شود. و رجوع به سندها به خاطر ترجیح بعضی از آنها است بر بعضی دیگر، آنجا که با هم متعارض باشند، و همه آن اخبار معتبر باشد، منافاتی ندارد با آن که بعضی از آنها نسبت به بعض دیگر قوی تر باشد. ۷- و نیز آن بزرگوار در «ملاذ الأخبار»، که شرحی بر تهذیب است، می فرماید: «و الذي يقوى عندي و أوردت دلائله في الكتاب الكبير، هو أن جميع الأخبار الموردة في تلك الاصول الاربعه و غيرها من تألیفات الصدوق و البرقي و الصفار و الحميري و الشيخ و المفيد، و ما تيسر لنا - بحمد الله - من الاصول المعتبره المذكوره في كتب الرجال، و قد ادخلت أخبارها في كتاب البحار كلها مورد العمل، ... لكن لا بد من رعايه أحوال الرجال عند الجمع بين الأخبار و التعارض بينها» (۲). ترجمه: آنچه (در مورد عمل به اخبار کتب معتبره) به نظر من قوی است (در بین اقوال) و دلائل آن را در کتاب کبیر (بحار) ذکر کرده ام، این است که همه اخباری که در کتابهای اصول چهارگانه و غیر اینها از تألیفات صدوق و برقی و صفار و حمیری و شیخ مفید و کتب معتبره ای که در کتب رجال نام آنها برده شد و روایات آنها را در

ص: ۳۲۵

۱- مرآه العقول: ج ۱، ص ۲۲.

۲- ملاذ الأخبار فی فهم تهذیب الأخبار: ج ۱، ص ۲۷.

کتاب بحار جمع آوری کرده ام، همه آنها مورد عمل است، لکن رعایت احوال رجال نیز لازم است برای جمع بین اخبار و در مورد تعارض بین آنها . ۸- باز آن مرحوم در « اربعین »، در ضمن شرح حدیثی، می فرماید : « کانت الاصول المعتمره الاربعمائه عندهم أظهر من الشمس فی رابعه النهار . فکما إننا لا نحتاج إلى سند لهذه الاصول الاربعه و إذا آوردنا سنداً فلیس إلّا للیمن والتبرک و الإقتداء بسنّه السلف . و ربّما لم ینال بذكر سند فيه ضعف أو جهاله لذلك . فکذا هؤلاء الأكابر من المؤلفین لذلك کانوا یکتفون بذكر سند واحد إلى الکتب المشهوره و إن کان فيه ضعف أو مجهول . و هذا باب واسع شاف نافع ان أتيتها يظهر لك صحّه کثیر من الأخبار الّتی وصفها القوم بالضعف » (۱). ترجمه : اصول چهارصدگانه نزد اصحاب ائمه همچون خورشید در وسط روز بود، و همان طوری که ما نیازی به رسیدگی به سند اصول چهارگانه نداریم و اگر سندی را ذکر می کنیم، صرفاً جهت تییّن و تبرک و پیروی از روش گذشتگان است و چه بسا به همین جهت سندی را که در آن ضعف یا جهالتی باشد، همچنین آن مؤلفین بزرگوار هم، به ذکر یک سند که منتهی به کتب معتبره شود، اکتفا می کردند اگر چه در آن سند ضعف یا جهالتی بود . و این دری بسیار وسیع و شافی و نافع است که اگر رو به آن کردی، برای تو

ص: ۳۲۶

۱- اربعین : ص ۵۱۰، حدیث ۳۵.

صحت بسیاری از روایاتی که دیگران آنها را به ضعف توصیف کرده اند، آشکار خواهد شد. سپس هفت شاهد برای اثبات صحت روایات نقل می کند، که قابل توجه است. ۹ - مرحوم شیخ یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶) در «حدائق الناظره»، بعد از بحث مفصّلی در این زمینه، می فرماید: «قد عرفت ...؛ أنّ أخبار كتبنا المشهوره محفوظه بالقرائن الدّاله علی صحتها» (۱). ترجمه: دانستی که اخبار کتابهای مشهوره توأم به قرائنی است که بر صحت آنها دلالت دارد. ۱۰ - و نیز صاحب حدائق، در کتاب «درّه نجفیّه» می فرماید: «و نوعوا الحدیث إلى الأنواع الأربعة ... و نحن نقول لنا علی بطلان هذا الاصطلاح و الحكم بصحة أخبارنا وجوه من الأدله التي لا يداخلها عيب و لا عله ...» (۲). و هشت دلیل می آورد. ۱۱ - مرحوم شهید ثانی (متوفای ۹۶۶) در کتاب «الرعايه» می فرماید: «و كان قد استقرّ أمر المتقدمين علی أربعمأه مصنف، سمّوها الاصول و كان عليها اعتمادهم ...»

ص: ۳۲۷

۱- حدائق الناظره: ج ۱، ص ۲۳.

۲- درّه نجفیّه: ص ۱۶۸.

و لخصّٰها جماعه في كتب خاصه تقريباً على المتناول و أحسن ما جمع منها الكتاب الكافي لمحمّد بن يعقوب الكليني و التهذيب للشيخ أبي جعفر الطوسي ، ... ؛ و أما الاستبصار فكتاب من لا يحضره الفقيه « (١) . ترجمه : كار گذشتگان بالاخره بر پایه چهارصد كتاب استوار گردید، كه آنها را بنام اصول نام گذاری كردند و تمام اعتمادشان بر آنها بود؛ و گروهی آنها را به خاطر اینکه طالبین زودتر دسترسی پیدا کنند، تلخیص کرده اند . و بهترین كتابهایی كه آن اخبار را جمع کرده است ، كافي محمّد بن يعقوب كليني و تهذيب أبي جعفر طوسي و استبصار و من لا يحضره الفقيه می باشد . ١٢ - مرحوم شيخ بهائی (متوفای ١٠٣١) در كتاب « وجيزه » می فرماید : « جميع أحاديثنا إلّا ما ندر ينتهي إلى اثمتنا الاثنى عشر سلام الله عليهم أجمعين و هم ينتهون فيها إلى النبي صلى الله عليه و آله و كان قد جمع قدماء محدثينا - رضی الله عنهم - ما وصل إليهم من أحاديث أئمتنا عليهم السلام في أربعمأة كتاب يسمّى « الاصول » ثم تصدّى جماعه من المتأخرين شكر الله سعيهم لجمع تلك الكتب و ترتيبها قليلاً للانتشار و تسهياً على طالبی تلك الاخبار فألّفوا كتباً مبسوطه مبوبه و اصولاً مضبوطه مهذبه مشتمله على الأسانيد المتصلة بأصحاب العصمه سلام الله عليهم كالکافي و كتاب من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار و مدینه العلم و الخصال و الامالی و عيون أخبار الرضا عليه السلام و غيرها « (٢) .

ص: ٣٢٨

١- الرعايه : ص ٧٢ و ٧٣ .

٢- الوجيزه : ص ٦ .

ترجمه: همه اخبار ما، مگر اندکی از آنها، همه به ائمه دوازده گانه ما می رسد و اخبار آنها هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسد. و محدّثین ما اخباری را که از ائمه علیهم السلام به دستشان رسیده، در چهارصد کتاب جمع آوری نموده اند، که آنها اصول نامیده می شود. سپس جمعی از متأخرین - که خدایشان از آنان سپاسگذاری کند - عهده دار جمع آوری و ترتیب این کتب شدند، که از پراکندگی آنها کاسته شود و طالبین راحت تر بتوانند از آنان استفاده کنند. و کتابهایی دسته بندی شده، که مشتمل بر سندهایی بود که متصل به اهل بیت عصمت علیهم السلام می شد، تألیف نمودند. همانند: کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و مدینه العلم و خصال و أمالی و عیون أخبار الرضا علیه السلام و غیر اینها. ۱۳ - مرحوم شیخ حرّ عاملی (متوفای ۱۱۰۴) در کتاب «وسائل» می نویسد: «الفائده التاسعه فی ذکر الاستدلال علی صحّه أحادیث الکتب الّتی نقلنا منها هذا الکتاب و أمثالها تفصیلاً»^(۱). ترجمه: فائده نهم در ذکر استدلال بر صحّت احادیثی است که ما در این کتاب (وسائل)، و در امثال آن نقل کرده ایم. سپس بیست و دو دلیل بر این مدّعا ذکر می کند.

ص: ۳۲۹

۱- وسائل الشیعه: ج ۲۰، ص ۹۶.

۱۴ - محقق کرکی (متوفای ۹۴۰) در کتاب « هدایه الأبرار » می فرماید : « إِنَّا لَا نَدْعِي صَحَّه كُلَّ خَيْرٍ فِي الدُّنْيَا كَمَا يَتَوَهَّمُهُ كَثِيرٌ مِمَّنْ لَا يَفْهَمُ مَقَاصِدَنَا . بَلْ نَدْعِي بِأَنَّ الْإِخْبَارَ الْمَنْقُولَةَ فِي كِتَابِ أُمَّةِ الْحَدِيثِ الْمَوْجُودَةِ الْآنَ خُصُوصاً (الكافي) وَمِنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ وَمَا عَمِلَ بِهِ الشَّيْخُ فِي كِتَابِهِ كُلِّهَا) صَحِيحِهِ » (۱). ترجمه : ما ادعا نداریم که هر چه از اخبار در دنیا هست ، صحیح است . بلکه ادعای ما این است که اخبار منقوله در کتب ائمه حدیث که الآن موجود است ، خصوصاً کافی و من لا یحضره الفقیه و آنچه شیخ در همه کتبش به آنها عمل کرده ، صحیح است . ۱۵ - و مرحوم امین استرآبادی در کتاب « الفوائد المدنیة » می گوید : « و أقول : من تأمَّل فیما ذكره المحقق الحلِّي فی أوایل کتاب المعتبر و فی کتاب الاصول فی مبحث العمل بخبر الواحد و فی فهرستی الشیخ و النجاشی و فیما ذكره رئیس الطائفة فی مبحث العمل بخبر الواحد من کتاب العده . و ما ذكره فی اخر کتابی الأخبار و غیرها بعین الإعتبار و الإختبار ، یقطع بأنَّ أحادیث الکتب الاربعه و غیرها من الکتب المتداوله فی زماننا مکتوبه من اصول قدمائنا الّتی كانت مرجعهم فی عقایدهم و أعمالهم . و یقطع بأنَّ الطّرق المذكوره فی تلك الکتب إنّما ذكرت لمجرد التبرک باتّصال السّند و باتّصال سلسله المخاطبه اللّسانیه إلى مؤلّفی تلك الاصول و لدفع تعییر العامه أصحابنا ، بأنَّ أحادیثهم مأخوذه من اصول قدمائهم ، و لیست بمعنعه » (۲)

ص : ۳۳۰

۱- هدایه الأبرار : ص ۱۷ .

۲- الفوائد المدنیة : ص ۵۲ .

ترجمه: کسی که به گفته های محقق حلی در اوائل کتاب «معتبر» و کتاب «اصول» او، در بحث عمل به خبر واحد، و به گفته های شیخ ونجاشی در فهرستهایشان و به آنچه مرحوم شیخ الطائفه (شیخ طوسی) در مبحث عمل به خبر واحد از کتاب عدّه و آنچه در دو کتاب اخبارش (تهذیب و استبصار) و غیر اینها، با دقت و توجه بیندیشد، قطع پیدا می کند که احادیث کتب اربعه (تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه و کافی) و غیر اینها از کتبی که در زمان ما متداول است، از اصول قدماء ما گرفته شده، که آن اصول مأخذ افکار و عقاید و اعمال آنها بوده و قطع پیدا می کند که طرق مذکوره در آن کتب صرفاً به خاطر تیمّن و تبرک ذکر شده و به جهت اتصال سند و به خاطر اتصال سلسله سند، زبان به زبان تا برسد به مؤلفین آن اصول. و به جهت اینکه عامّه، اصحاب را سرزنش می کردند که احادیث شیعه از اصول قدمایشان گرفته شده و زبان به زبان نبوده است. ۱۶ - مرحوم فیض (متوفای ۱۰۹۱) در کتاب «وافی» می فرماید: «کان المتعارف بینهم [أی القدماء قدس سرهم] اطلاق الصحیح علی کلّ حدیث اعتضد بما یقتضی الإعتقاد علیه و اقترن بما یوجب الوثوق به و الرکون إلیه ...» (۱) و نیز می فرماید: «فالأولی الوقوف علی طریقہ القدماء» (۲)

ص: ۳۳۱

۱- وافی: ج ۱، ص ۲۲.

۲- وافی: ج ۱، ص ۲۵.

ترجمه: متعارف بین قدماء این بود که صحیح را بر هر حدیثی اطلاق می کردند که توأم با شواهدی بود که سبب اعتماد بر آن حدیث شده و موجب وثوق و اطمینان به آن بود... پس بهتر آن است که بر پایه همان طریقه قدماء ایستادگی شود. ۱۷ - مرحوم محقق سبزواری در کتاب «ذخیره المعاد»، در بحث وجوب وضوء برای مسّ نوشته های قرآن، در مورد احمد بن محمد می فرماید: «احمد بن محمد مشترک است بین دو نفر: احمد بن محمد بن الحسن بن الولید و احمد بن محمد بن یحیی، و این دو نفر با اینکه موثق نیستند، اشکالی در سند ایجاد نمی کند...» (۱) سپس اضافه می کند که: «و الغرض من ذکرهما رعایه اتصال السند و الاعتماد علی الأصل المأخوذ منه فلا یضّر جهالتهم و عدم ثقتهم. و ما یوجد فی کلام الأصحاب من تصحیح الأخبار الّتی أحدهما أو نظیرهما فی الطریق مبنی علی هذا لا علی التوثیق» (۲). ۱۸ - مرحوم محقق خوانساری (آقا جمال) در کتاب «مشارق الشموس»، ضمن بررسی سند حدیثی می فرماید: «و هذا الطریق لیس بصحیح...؛ لأنّ فیهِ حسین بن عبد الله الغضائری و لم ینص

ص: ۳۳۲

۱- ذخیره المعاد: ص ۳.

۲- ذخیره المعاد: ص ۳.

الأصحاب على توثيقه ... ؛ وإن كان يمكن أن يقال : أن عدم توثيق حسين بن عبد الله لا يضر . إذ الظاهر أن الشيخ رحمه الله في الكتابين (التهذيب و الإستبصار) ما حذف أول سنده من الروايات أنما أخذه من الاصول المشهوره المتواتره انتسابها إلى أصحابها كتواتر انتساب الكتابين إليه رحمه الله الآن و كذا ساير الكتب المتواتره الإنتساب إلى مصنفها . ثم في آخر الكتابين أنما ذكر طريقه إليها للتبرك و التيمّن و لمجرد اتصال السند و إلما فلا حاجة إليه كما أشار إليه نفسه رحمه الله أيضا في آخر الكتابين و حينئذ إذا كان في تلك الطرق من لم يوثقه الأصحاب فلا ضير والله أعلم بحقيقه الحال «(١). ١٩ - مرحوم تفرشى در كتاب « نقد الرجال » مى فرمايد : « الفائدة الخامسة : اعلم ان الشيخ الطوسى قدس سره صرح فى آخر التهذيب و الإستبصار بان هذه الأحاديث التى نقلناها من هذه الجماعه اخذت من كتبهم و اصولهم . و الظاهر إن هذه الكتب و الاصول كانت عنده معروفه كالكافى و التهذيب و غيرهما عندنا فى زماننا هنا كما صرح به الشيخ محمّد بن على بن بابويه رضى الله عنه فى أول كتاب «من لا يحضره الفقيه» . فعلى هذا لو قال قائل بصحّه هذه الأحاديث كلّها و ان كان الطريق إلى هذه الكتب و الاصول ضعيفاً إذا كان مصنفوا هذه الكتب و الاصول و ما فوقها من الرجال إلى المعصوم عليه السلام ثقات لم يكن مجازفاً «(٢).

ص: ٣٣٣

١- مشارق الشموس : ص ١٣ .

٢- نقد الرجال : ص ٤٢٦ .

٢٠ - مرحوم نراقى در « مناهج » و كتاب « عوائد » ، (كه ما از كتاب « عوائد الايام » نقل مى كنيم) ، مى فرمايد : « المقام الرابع فى اثبات حجيه كل خبر حصل الظن بصدقه إما من جهة الزاوى أو من جهة اخرى خارجيه إلاً إذا كان دليل على عدم حجيته ، والدليل عليه مضافاً إلى ان كل ما يدل على حجيه الخبر فى الجملة من طريقه العرف و العاده و الاجماع و الخبر المحفوف بالقرينه يدل على حجيه كل خبر مظنون الصدق لم يدل على عدم حجيه دليل اخر اذ على ذلك جرت طريقه عاده الناس و على ذلك انعقد الاجماع اذ القدماء منا يعملون بالخبر الصريح و الصريح عندهم ما يقترن بقرينه مفيده للظن بصدقه و المتأخرون المنوعون للأحاديث إلى الاقسام الأربعة نوعوها إليها لتمييز المفيد للظن عن غيره و لذا ترى يعملون بالصريح المظنون صدقه بانجبار شهره أو نحوه من الاخبار المحفوفة بالقرائن و قرانها وارده على الاخبار المظنون الصدق أيضاً أنه قد ثبت مما ذكر حجيه الخبر الغير المعلوم صدقه فى الجملة و انه حكم الشارع بحجتيه و صدر حكمه المطاع بها » (١) ٢١ - مرحوم فاضل تونى (متوفى ١٠٧١) در كتاب « الوافيه » مى فرمايد : « يصح العمل بتلك الأخبار سواء كان الزاوى عدلاً أو غير عادل و سواء كان الحديث صحيحاً أو حسناً أو موثقاً أو ضعيفاً أو مرسلأ أو موقوفاً أو منقطعاً أو منفصلاً » (٢) . و نیز مى نويسد : « أن أحاديث الكتب الأربعة، ... ؛ مأخوذه من اصول و كتب معتمده معول عليها . كان مدار العمل عليها عند الشيعة .

ص : ٣٣٤

١- عوائد الأيام : ص ١٦٧ .

٢- الوافيه : ص ١٦٦ .

و كان عدده من الأئمة عليهم السلام عالمين بأنّ شيعتهم يعملون بها في الأقطار و الأمصار ، وكان مدار مقابله الحديث و سماعه في زمن العسكرين عليهما السلام، بل بعد زمن الصادق عليه السلام، على هذه الكتب ^(۱). به طور خلاصه، نتیجه ای که از این بحث گرفته شد، این است که فقهاء در مورد احادیث سه نظریه دارند : ۱ - مطلق احادیث منقوله در کتب معتبره قابل استناد است . ۲ - تنها احادیثی که محفوف به قرائن است، واجد اعتبار است . ۳ - روایاتی که با فتاوی فقهاء سلف و قدماء ، که یا معاصر با ائمه عليهم السلام یا قریب العهد به زمان ائمه عليهم السلام بوده اند، و با آراء ائمه عليهم السلام آشنا بوده اند و نظریات فقهی اهل بیت عليهم السلام را به خوبی می دانستند، موافقت دارد . و ما می بینیم هر سه گروه، به همه یا بعض اخبار و جوب خمس در فاضل مؤنه استناد کرده اند . و حتی کسانی که مقید بوده که دقیق، روایات را از جهت سند بررسی کنند، باز به بعضی از همین روایات استناد کرده اند . اما بهانه جوینان که هدفی جز تضعیف مکتب و فقه شیعه را ندارند ، سعی کرده اند بالاخره هر حدیثی را به شکلی زیر سؤال برده ، ردّ کنند تا آنجا که می توانسته اند ، سند را مخدوش کرده و الّا به دلالت حدیث اعتراض نموده اند ، که در طی بحثهای آینده روشن خواهد شد که با ایراد، هر چند واهی، چگونه

ص: ۳۳۵

۱- الوافیه : ص ۲۷۷ .

خواسته اند راه استدلال به احادیث مربوطه را مسدود نمایند؛ و آنها به مباحث فقهی بسنده نکرده اند، در مسائل عقیدتی شیعه نیز با همین شیوه احادیث شیعه را بمباران و عقائد شیعه را سست کرده اند. ما با لطف و عنایت خداوند، احادیث را یک به یک مطرح و ضمن تحلیل اخبار، جوابگوی بهانه های اسرائیلی گونه آنها هم خواهیم بود، إن شاء الله.

اما احادیث وجوب خمس در ارباح مکاسب

حدیث اول

« و عنه، عن أحمد بن محمد، عن علي بن مهزيار، عن علي بن محمد بن شجاع النيسابوري، أنه سأل أبا الحسن الثالث عليه السلام عن رجل أصاب من ضيعته من الحنطه مائه كراً ما يُزكى، فأخذ منه العشر عشره أكرار و ذهب منه بسبب عماره الضيعه ثلاثون كراً و بقى فى يده ستون كراً، ما الذى يجب لك من ذلك؟ و هل يجب لأصحابه من ذلك عليه شىء؟ فوقع عليه السلام: لى منه الخمس مما يفضل من مؤنته » (1). اصل این حدیث را مرحوم شیخ طوسی رحمه الله، هم در « تهذیب » (2) و هم در « استبصار » (3) نقل فرموده است.

ص: ۳۳۶

-
- ۱- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۴۸، حدیث ۲، کتاب الخمس، باب ۸.
 - ۲- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۶، حدیث ۶.
 - ۳- استبصار: ج ۲، ص ۱۷، حدیث ۹، باب ۷.

در استبصار جمله « ما یزکی » نیامده و علامه مجلسی قدس سره در « ملاذ الأخیار » می فرماید: « و كأنه زید من النساخ ، و علی تقدیره یمکن أن تكون « ما » نافیه ، أی لم یزکه ، فأخذ الساعی من قبل الخلفاء الزکاه منه » (۱). ومعنی این حدیث این است که: محمّد بن علی نیشابوری از امام علی النقی علیه السلام سؤال کرد از مردی که از مزرعه خودش صد کز از گندم به عنوان عشریه، به وسیله خلیفه گرفته شده و برای اصلاح و آبادی همان مزرعه سی کز هزینه شده ، آنچه در دست او باقی مانده ، شصت کز است ، آنچه به عنوان حقّ شما در این مقدار باقی مانده واجب است پرداخته شود، چقدر است ؟ حضرت در جواب نوشتند: آنچه از مصارف زندگیش سر افتاد، خمس آن حقّ ما خواهد بود . آنچه از این روایت استفاده می شود، این است که : اولاً: زمین مزرعه از خود او بوده ، چون در متن روایت « من ضیعته » آمده ؛ یعنی مزرعه خودش، نه وقف بوده نه از اراضی مفتوح العنوه . ثانیاً: زکات گندم از او گرفته شده : « فأخذ منه العشر ». ثالثاً: زکات به طور مشروع گرفته نشده، بنا بر نسخه « ما یزکی ». رابعاً: اگر گندمی که زکات آن داده شده ، از مصرف سالیانه زیاد آمد ، خمس مقدار زائد باید پرداخت شود .

ص: ۳۳۷

این حدیث گرچه از نظر سند مجهول است، ولی از جهت دلالت هیچ قابل خدشه نیست و ضعف سند آن هم قابل جبران است. و اینکه خمس طبق این روایت مختص به امام باشد، نه بدین جهت است که امام در زمان حضور مسئول اخذ و تقسیم خمس بین مستحقین می باشد. بدین جهت گفته شده: «لی منه الخمس»، زیرا تقسیم خمس وعدم اختصاص آن به امام، در متن قرآن آمده و هرگز، آنان بر خلاف قرآن، حکم نمی دادند

حدیث دوم

«و بإسناده عن علی بن مهزیار قال: قال لی أبو علی ابن راشد، قلت له: أمرتني بالقيام بأمرک و أخذ حَقَّک فأعلمت موالیک بذلك، فقال لی بعضهم: و أی شیء حقّه؟ فلم أدر ما أجیبه؟ فقال: یجب علیهم الخمس. فقلت: ففی أی شیء؟ فقال: فی أمتعتهم و صنائعهم (۱). قلت: و التاجر علیه و الصانع بیده؟ فقال: إذا أمکنهم بعد مؤوتتهم (۲). ترجمه: شیخ طوسی در «تهذیب» (۳) و «استبصار» (۴)، به اسناد خود از

ص: ۳۳۸

۱- فی نسخه: «و ضیاعهم».

۲- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۴۸، حدیث ۳.

۳- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۳، حدیث ۱۰.

۴- استبصار: ج ۲، ص ۵۵، حدیث ۴، باب ۳۰.

علی بن مهزیار روایت کرده که ابو علی بن راشد به من گفت: به او (امام) گفتم: به من امر فرموده بودی که در کار شما اقدام کنم و حقّ شما را از مردم بگیرم، پس من به دوستان تو اعلام کردم؛ پاره ای از ایشان به من گفتند: حقّ او چیست؟ و من ندانستم چه جواب بدهم؟ فرمود: یک پنجم برای آنها واجب است. گفتم: از چه چیز؟ فرمود: در کالا- و صنایع و مزارع ایشان. گفتم: تاجر و آن کس که کاری دستی دارد هم باید خمس بدهد؟ فرمود: اگر بعد از هزینه های زندگی برای او امکان هست، باید خمس بدهد. از این حدیث استفاده می شود که: ۱- ابو علی وکیل بوده: «أمرتنی بالقیام بأمرک و أخذ حقّک». و در کتاب معجم رجال الحدیث، نامه مفصّلی را از حضرت امام علی النقی علیه السلام نقل کرده، که حضرت در آن نامه نوشتند:

«وإنی أقمت أبا علی بن راشد، مقام (علی بن) الحسین بن عبد ربه، و من کان قبله، من وکلائی، و صار فی منزلته عندی و ولیته ما کان یتولاه غیره من وکلائی قبلکم، ليقبض حقّی» (۱)

ص: ۳۳۹

۱- معجم رجال الحدیث: ج ۵، ص ۳۱۴.

و مرحوم شیخ طوسی نیز در کتاب « الغیبه » (۱)، نام او را جزء سفراء ممدوحین ذکر نموده است . ۲- این که أبو علی می گوید : « به او گفتم » ، منظور از او (امام دهم علیه السلام) می باشد ؛ زیرا او تنها وکیل آن حضرت بوده است . ۳- حضرت أبو الحسن امام علی النقی علیه السلام دستور داده بودند که او حَقَّشان را از مردم مطالبه نماید . ۴- چون تعیین مقدار پرداخت حَقِّ ، با خود ائمه بوده ، یعنی همان طور که از پاره ای از روایات ، مخصوصاً روایت علی بن مهزیار از امام جواد علیه السلام که به زودی ذکر خواهد شد ، معلوم می شود ائمه علیهم السلام می توانستند مقدار خمس را به شیعیان نشان تخفیف بدهند، و نیز می توانستند خمسِ بعضی از چیزها را ببخشند، مانند مواردی که در اخبار تحلیل ذکر شده، که بعداً به تفصیل خواهد آمد . بدین جهت، دوستان آن حضرت از أبو علی بن راشد سؤال کردند که : حَقِّ آن حضرت چه چیز است و از چه چیز باید خمس بدهند ؟ و حضرت هر دو مطلب را تعیین کردند، هم مقداری را که باید بردازند و هم از چیزهایی که باید خمس آنها را بدهند . و الّا معقول نیست کسی به عنوان وکیل و نماینده امام تعیین شود و نداند خمس چیست و چقدر است و به چه چیزهایی تعلق می گیرد . و به همین خاطر، چون نمی دانست حضرت همه خمس را می خواهند یا

ص : ۳۴۰

۱- الغیبه : ص ۳۵۰ .

مقداری از آن را و نمی دانست که از بعضی چیزها می خواهند یا از همه چیز ، نمی دانست به مردم چه بگویند . لذا از آن حضرت سؤال کرد . علاوه بر آن، چگونه ممکن است شیعیانی که قبلاً و کلاً ائمه در بین آنها بوده اند و حضرت ابو علی را به جای آنها معرفی فرموده اند، ندانند که خمس چیست و به چه چیز تعلق می گیرد؟! ضمناً مرحوم مقدّس اردبیلی رحمه الله در شرح « إرشاد » در مورد سند و دلالت این حدیث ذکر کرده که : « أبو علی بن راشد غیر مصرّح بتوثیقه ، بل قیل : إنه وکیل مشکور . و كأنه لذلك ما سمیت بالصّحّه ، و یمكن كونها حسنه ، فتأمل » (۱)

ترجمه : در کتب رجالیه تصریح به توثیق ابو علی بن راشد نشده، بلکه گفته شده که او وکیل بوده و از او قدردانی شده و شاید به این جهت روایت را به عنوان صحیحه نام نبرده اند، بلکه روایت (به حسب اصطلاح اهل حدیث) حسنه است . صاحب مدارک رحمه الله نیز به تبعیت از استاد خود (محقق اردبیلی) به همین مطلب تصریح نموده، می فرماید : « و أمّا الروایه الرابعه، فلأنّ راویها و هو أبو علی بن راشد لم یوثق صریحاً، مع أنّها کالأولی فی الدلاله » (۲).

ص: ۳۴۱

۱- مجمع الفائدة و البرهان : ج ۴ ، ص ۳۱۳ .

۲- مدارک الأحکام : ج ۵ ، ص ۳۸۲

ترجمه: در روایت چهارم، روایت ابو علی، دو اشکال وجود دارد (یکی از جهت سند) که راوی آن، که ابو علی بن راشد است، به صراحت در کتب رجالیه توثیق نشده، (و یکی از جهت دلالت) که این روایت مثل روایت اولی است. (و اعتراض ایشان به روایت اول این بوده که: «فإن ظاهرها إختصاص الخمس بالأئمة عليهم السلام» (۱)؛ یعنی، از ظاهر روایت استفاده می شود که خمس اختصاص به ائمه علیهم السلام دارد). و مرحوم محقق سبزواری در جواب این دو بزرگوار می فرماید: «و ردّ بآنه یقتضی إختصاص الخمس بالأئمة عليهم السلام و هو خلاف المعروف من مذهب الأصحاب - و فیه تأمل - و بأنّ راویها لم یوثق فی کتب الرجال صریحاً. و فیه نظر لأنّ الشیخ وثقه فی کتاب الرجال و منهم من عدّ الخبر حسناً و لیس بشیء» (۲). ترجمه: استناد به حدیث ابو علی ردّ شده به اینکه این حدیث اقتضا می کند که خمس به ائمه علیه السلام اختصاص داشته باشد و آن بر خلاف عقیده شیعه است، و در این ایراد تأمل است (که وجه تأمل آن در بحث حدیث قبل ذکر شده است)؛ و ایراد دیگری که بر این حدیث شده است، آن است که راوی آن در کتب رجال صریحاً توثیق نشده و در این ایراد، نظر است. زیرا شیخ طوسی در کتاب رجالش او را توثیق نموده و بعضی از فقهاء این روایت

ص: ۳۴۲

۱- مدارك الأحكام: ج ۵، ص ۳۸۲.

۲- ذخیره المعاد: ص ۴۸۰.

را حسنه می دانند، و این گفتاری بی ارزش است . و ابن داوود در کتاب رجالش، پس از نقل گفتار ابن غضائری که حسن بن راشد را تضعیف کرده، می گوید : « ابن غضائری حسن بن راشد را با حسین بن راشد اشتباه کرده است » (۱). و به همین جهت، نام حسن بن راشد را در جزء اول ، که خاصّ موثّقین است ، ذکر کرده است (۲) و مرحوم میرزا محمّد استر آبادی می فرماید : « حسن بن راشد أبو علی بغدادی، (یعنی وی از اصحاب امام هادی علیه السلام است)، مولی لآل المهلب ثقه .» و در کتاب « معجم رجال الحدیث » آمده است : « یکنی أبا علی مولی لآل المهلب ، بغدادی ، ثقه ، من أصحاب الجواد علیه السلام ، رجال الشیخ و عدّه من أصحاب الهادی علیه السلام. أبو علی بن راشد عدّه البرقی، من أصحاب الجواد و الهادی علیهما السلام » (۳) و نیز در کتاب « مجمع الرجال » می نویسد : « عن محمّد بن الفرّج قال : کتبت إلى أبي الحسن علیه السلام أسأله عن أبي علی ابن راشد و عن عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند .

ص: ۳۴۳

-
- ۱- رجال ابن داود : ص ۲۳۸ ، شماره ۱۲۰ .
 - ۲- رجال ابن داود : ص ۷۳ ، شماره ۴۱۲ .
 - ۳- معجم رجال الحدیث : ج ۴ ، ص ۳۲۴ ، شماره ۲۸۱۳ .

فكتب إلى: ذكرت ابن راشد رحمه الله فإنه عاش سعيداً و مات شهيداً» (١). ترجمه: محمد بن فرج گوید: نامه ای به سوی امام هادی علیه السلام نوشتم و از آن حضرت درباره ابو علی ابن راشد و عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند سؤال کردم؛ حضرت در پاسخ نوشتند: یاد کردی ابن راشد را، که خداوند او را رحمت کند، با سعادت زیست و شهید از دنیا رفت. در خاتمه، مرحوم بحرانی در «حدائق» (٢) و فقیه رجالی بزرگ، آیه الله خوئی، در «مستند العروه الوثقی» (٣)، و دیگر فقهاء نیز این حدیث را به عنوان حدیث صحیح معرفی نموده اند، مراجعه شود.

حدیث سوم

«و عنه، قال: كتب إليه إبراهيم بن محمد الهمداني: أفرأني على كتاب أبيك فيما أوجهه على أصحاب الضياع أنه أوجب عليهم نصف السدس بعد المؤونه، و أنه ليس على من لم تقم ضيعته بمؤونه نصف السدس و لا غير ذلك. فاختلف من قبلنا في ذلك فقالوا: يجب على الضياع الخمس بعد المؤونه مؤونه الضيعه و خراجها لا مؤونه الرجل و عياله. فكتب - و قرأه على بن مهزيار - : عليه الخمس بعد مؤونه و مؤونه عياله، و بعد خراج السلطان» (٤).

ص: ٣٤٤

- ١- مجمع الرجال: ج ٧، ص ١٦٠.
- ٢- حدائق الناضره: ج ١٢، ص ٣٤٨.
- ٣- مستند العروه الوثقی: ص ٢٠٨، كتاب الخمس.
- ٤- وسائل الشيعه: ج ٦، ص ٣٤٩، حدیث ٤.

(و رواه الكليني عن علي بن محمد ، عن سهل بن زياد ، عن إبراهيم ابن محمد ، عن أبي الحسن عليه السلام نحوه (۱). ترجمه : علی بن مهزیار نقل کرده که : ابراهیم بن محمد الهمدانی به حضرت امام علی النقی علیه السلام نامه نوشته بود که : علی بن مهزیار نامه پدرت را (۲) درباره آنچه او برای دارندگان مزارع واجب کرده است ، بر من خواند که پدرت برای صاحبان صنایع نصف یک ششم را پس از مخارجی که شده ، واجب کرده است . و اینکه هرگاه کسی درآمد مزرعه اش به مؤنه اش نرسد ، نه نصف یک ششم و نه غیر آن چیزی بر عهده او نیست . بعداً بین ما در این مسأله اختلاف شد و دوستان ما گفتند : خمس بعد از هزینه ، هزینه خود زمین و مالیات آن واجب است ، نه هزینه خود و زن و بچه اش . پس حضرت در جواب نوشتند - و آن جواب را علی بن مهزیار خواند (۳) - : که بر او خمس واجب است ، پس از کسر هزینه خود و زن و بچه اش ، و پس از مالیات سلطان . و این حدیث را مرحوم کلینی در کتاب کافی ، با این سند آورده است : از علی بن محمد ، از سهل بن زیاد ، از ابراهیم بن محمد الهمدانی .

ص: ۳۴۵

-
- ۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۷ ، حدیث ۲۴ .
 - ۲- مرحوم علامه مجلسی در کتاب « مرآة العقول : ج ۶ ، ص ۲۸۲ ، حدیث ۲۴ ، باب الفی ء والأنفال و الخمس » تصریح می کند که : « این همان نامه ای است که علی بن مهزیار در راه مکه بر دیگران خواند » ؛ و ما إن شاء الله ، در ضمن بررسی حدیث چهارم ، آن نامه را به تفصیل ذکر خواهیم کرد و به صحت سند و وضوح دلالتشان خواهیم پرداخت .
 - ۳- این جمله را فقط در نسخه تهذیب اضافه کرده است .

و مرحوم شیخ طوسی با این سند ذکر کرده است: « علی بن مهزیار قال: ... » (۱). مرحوم صدوق نیز در « من لایحضره الفقیه » (۲) همین یک حدیث را از علی بن مهزیار در باب خمس، ذکر کرده است. مرحوم محقق نوری در کتاب « مستدرک »، از فهرست شیخ طوسی نقل کرده که: « طریق شیخ به علی بن مهزیار صحیح است » (۳). و اما مرحوم صدوق رحمه الله به علی بن مهزیار سه طریق صحیح دارد، او می گوید: « وما كان فيه عن علي بن مهزيار فقد روته عن أبي رضي الله عنه عن محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن إسحاق التاجر، عن علي بن مهزيار الأهوازي؛ و روته عن أبي رضي الله عنه، عن سعد بن عبدالله الحميري جميعاً، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي بن مهزيار الأهوازي؛ و روته أيضاً عن محمد بن الحسن رضي الله عنه، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي ابن مهزيار الأهوازي » (۴). بنابراین، این حدیث با سه طریق صحیح به علی بن مهزیار منتهی می شود، ولی نقل مرحوم شیخ کلینی به خاطر سهل بن زیاد ضعیف است. و صاحب « منتقى الجمان » می گوید: « و روی الكلینی هذا الخبر بإسناد فيه ضعف » (۵).

ص: ۳۴۶

- ۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۲۳، حدیث ۱۱.
- ۲- من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۴، حدیث ۱۶۶۰.
- ۳- مستدرک الوسائل: ج ۳، ص ۷۳۹، الفائدة السادسة من الخاتمة، طبع قدیم قم.
- ۴- وسائل الشیعه: ج ۱۹، ص ۳۹۲.
- ۵- منتقى الجمان: ج ۲، ص ۱۴۳.

ولی ابراهیم بن محمد، از وکلاء ائمه و ثقات اصحاب بوده است (۱). در اینجا باید عرض کنم آیا برای اثبات صحت حدیث، سه طریق صحیح، کافی نیست. ما اگر به خاطر ضعف سند از نقل روایت کلینی صرف نظر کنیم، آیا سه طریق دیگر برای ما حجت نیست؟! ولی چه باید کرد که بعضی از مغرضین، مگس گونه، عادت دارند بر روی زخم بنشینند و فقط به سند کافی تکیه کرده، آن را بمباران کرده و اصلاً به روی مبارکشان نیاورده اند. این روایت در «تهذیب» و «من لایحضره الفقیه» هم با اسناد صحیح نقل شده است. و اما اینکه گفته: از این حدیث استفاده می شود که خمس فقط حق امام است، جواب آن را در ذیل حدیث اول بیان کردیم.

حدیث چهارم

«و بإسناده عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد و عبد الله بن محمد جميعاً، عن علي بن مهزيار قال: كتب إليه أبو جعفر عليه السلام - و قرأت أنا كتابه إليه في طريق مكة. قال: إن الذي أوجب في سنتي هذه، و هذه سنة عشرين و مائتين، فقط لمعنى من المعانى، أكره تفسير المعنى كله خوفاً من الانتشار. و سأفسر لك بعضه إن شاء الله، إن موالى - أسأل الله صلاحهم - أو بعضهم قصروا فيما

ص: ۳۴۷

۱- به کتاب مجمع الرجال: ج ۱، ص ۷۰، مراجعه نمائید.

يجب عليهم ، فعلمت ذلك فأحببت أن أطهرهم وأزكيهم بما فعلت في عامي هذا من أمر الخمس (في عامي هذا). قال الله تعالى : « خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم إن صلاتك سكن لهم والله سميع عليم * ألم يعلموا أن الله هو يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات وأن الله هو التواب الرحيم * » (١) ولم أوجب ذلك عليهم في كل عام ، ولا أوجب عليهم إلا الزكاة التي فرضها الله عليهم ، وإنما أوجبت عليهم الخمس في سنتي هذه في الذهب والفضة التي قد حال عليهما الحول ، ولم أوجب ذلك عليهم في متاع ولا آنيه ولا دواب ولا خدم ولا ربح ربحه في تجاره ولا ضيعه إلا [في] ضيعه . سأفسر لك أمرها ، تخفيفاً مني عن موالتي ، ومنأ مني عليهم لما يغتال السلطان من أموالهم ولما ينوبهم في ذاتهم . فأما الغنائم والفوائد فهي واجبه عليهم في كل عام . قال الله تعالى : « واعلموا أننا غنمتم من شئء فإن لله خمسته وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شئء قدير » (٢) . والغنائم والفوائد - يرحمك الله - فهي الغنيمه يغنمها المرء والفائده يفيدها ، والجائزه من الإنسان للإنسان التي لها خطر .

ص : ٣٤٨

١- توبه / آيات ١٠٣ - ١٠٥ .

٢- أنفال / آيه ٤١ .

و الميراث الذى لا يحتسب من غير أب و لا ابن، و مثل عدوّ يصطلم فيؤخذ ماله، و مثل مال يؤخذ لا يعرف له صاحب ، و ما صار إلى موالى من أموال الخرميه الفسقه ، فقد علمت أنّ أموالاً عظماً صارت إلى قوم من موالى . فمن كان عنده شىء من ذلك فليوصل إلى و كيلي ، و من كان نائياً بعيد الشقه فليتعهد لإيصاله - ولو بعد حين - فإنّ نيه المؤمن خير من عمله . فأما الذى أوجب من الضياع و الغلات فى كلّ عام فهو نصف السدس ممّن كانت ضيعته تقوم بمؤنّته . و من كانت ضيعته لا تقوم بمؤنّته فليس عليه نصف سدس و لا غير ذلك . أقول : تقدّم الوجه فى إيجاب نصف السدس و به تزول باقى الإشكالات فى هذا الحديث (١). ترجمه : على بن مهزيار نقل کرده که : حضرت أبو جعفر (امام محمّد تقى عليه السلام) به او نامه ای نوشته اند، و می گوید : - من آن نامه را در طريق مکه خواندم - که فرموده بود : من فقط آنچه را در این سال ، که سال ۲۲۰ است ، واجب کردم . یکم مطلب از مطالب بود که از انتشار همه آن مطلب کراهت دارم و پاره ای از آن را برای تو - إن شاء الله - تفسیر خواهم کرد . و تفسیرش این است که : همانا دوستان من - که من از خداوند صلاح آنها را خواهانم - یا بعضی از آنها در پرداخت آنچه بر آنها واجب شده، کوتاهی کرده اند و من از آن اطلاع پیدا کردم .

ص: ۳۴۹

۱- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۹ ، حدیث ۵ ؛ تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۴۱ ، حدیث ۲۰ ؛ و إستبصار : ج ۲ ، ص ۶۰ ، حدیث ۱۲ .

پس خواستم آنان را پاک و پاکیزه کنم با آن برنامه ای که نسبت به خمس در این سال اجراء کردم . خداوند فرموده : از اموال مردم صدقه بگیر تا آنها را پاک و پاکیزه کنی و بر آنان درود بفرست ، زیرا دعا و درود تو آرامشی است برای آنها و همانا خداوند شنوا و دانا است ؛ مگر آنها نمی دانستند خداوند توبه را از بندگانش قبول می نماید و صدقات را دریافت می کند و همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است ؛ و بگو به وظائف خود عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان کارهای شما را به زودی می بینند و شما به زودی به سوی عالم غیب و شهادت (خداوند) باز گردانده خواهید شد، پس به شما خیر خواهد داد آنچه را که پیوسته انجام داده اید . و من هر ساله آن (خمس) را بر شما واجب نخواهم کرد و بر آنان واجب نمی کنم مگر زکاتی را که خداوند آن را بر شما واجب کرده . و من در این سال خمس را بر آنان واجب کردم در طلا و نقره ای که سال بر آن گذشته باشد . و من خمس را بر کالاها و ظرفها و چهارپایان و خدمتگذاران و سودی که از تجارت برده اند و بر آب وزمین واجب نکردم مگر در زمینهایی که برای تو تفسیر خواهم کرد . اینها تخفیفی است از جانب من بر دوستانم و منتی است از من بر آنها . زیرا سلطان به زور از آنها اموالشان را می گیرد و به خاطر مصائبی که بر آنها وارد می شود . اما غنائم و فوائد، پس آن در هر سال بر آنان واجب می شود .

خداوند فرمود: بدانید آنچه را به دست شما افتاد از راه غنیمت، خمس آن مالِ خداوند و رسول و خویشان پیغمبر و یتیمان و مسکینان و مسافرانِ وامانده است، اگر به خدا و آنچه ما بر بنده خودمان (محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله) نازل کردیم، آن روز که حق و باطل از هم جدا شد. یعنی همان روزی که دو لشکر با هم برخورد کردند (روز جنگ بدر)، ایمان دارید و خداوند بر هر چیز توانا است. پس غنائم و فوائد - خدا تو را رحمت کند - پس آن درآمدهایی است که هر کس به دست می آورد، و فائده ای که به دست او می رسد، و جائزه با ارزشی است که از انسانی به انسان دیگر می رسد، و میراثی است که بدون اینکه از ناحیه پدر یا فرزند باشد، از راهی که گمان نمی کرده به او رسیده، و مانند دشمنی که خود را تسلیم کند و مالش گرفته شود، و مانند مالی که گرفته می شود بدون آنکه صاحبش شناخته شود. و اموالی که از خرمیان فاسق، به دست دوستان من رسیده، که اطلاع پیدا کردم اموال زیادی از آنان به دست گروهی از دوستان من رسیده. پس اگر کسی چیزی از آن اموال نزد او هست، آنها را به وکیل من برساند. و اگر کسی دور باشد و سرزمین او بسیار با ما فاصله دارد، باید جدیت کند تا آنها را به ما برساند ولو بعد از مدتی. زیرا نیت مؤمن از عمل او بهتر است. اما آنچه را از زمینهای زراعتی و غلات در هر سال واجب کردم، نصف از شش یک است، آن هم از کسی که درآمد زراعتش به مؤنه و مخارجش برسد.

ولی کسی که درآمد زراعتش به مقدار مخارجش نیست، نه نصف از شش یک و نه چیز دیگر بر او واجب نیست. این بود ترجمه تحت اللفظی این حدیث شریف. ولی برای رفع ابهام، به عنوان توضیح به سه نکته اشاره می‌کنیم تا اگر حیثاً اشکالاتی هم در دلالت این حدیث، مطرح شده، به کلی مرتفع شود، «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ۱ - این حدیث در سال آخر عمر آن حضرت نوشته شده، که - «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» - بعداً به اثبات خواهد رسید.

و به احتمال قوی حضرت با جمله «لَمَعْنَى مِنَ الْمَعَانِي أَوْ كَرِهَ تَفْسِيرَ الْمَعْنَى كَلَّةً»، اشاره به آن کرده اند. و همچنان که پیغمبر اسلام - صلوات الله علیه و آله - در آخر عمر مبارک خویش مأمور شدند که به وسیله گرفتن صدقه از مسلمین آنها را پاک کنند و امر شد:

«خَذَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةَ تَطَهَّرَهُمْ وَ تَزَكَّيَهُمْ وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ». امام علیه السلام نیز خواسته اند به پیغمبر اکرم - صلوات الله علیه و آله - تأسیی کنند. لذا به همین آیه در کلمات خودشان استناد کردند. و ضمناً عنایت داشتند که زمان شهادت خود را کتمان کنند. زیرا خوف آن بود که افشاء شود و انتشار آن مصلحت نبود. ۲ - حضرت چون می‌دانستند که سال آینده در قید حیات نیستند، تنها برای همین سال برنامه ریزی کردند و نسبت به سالهای آینده مطلبی بیان نفرمودند.

در مناقب ابن شهر آشوب آمده: «محمّد بن الفرّج كتب إلى أبو جعفر عليه السلام: احمّلوا إليّ الخمس، فإنّي لست آخذة منكم سوى عامي هذا. فقبض في تلك السنه» (۱). ۳- برای همین سال برنامه ویژه ای مشتمل بر چند دستور مطرح فرمودند: الف - نسبت به امر زکات، که امری است واجب، تأکید فرمودند و امر به پرداخت آن نمودند. و در مورد خمس و زکات، فقط زکات را به طور مطلق واجب کردند و فرمودند: «لا-أوجب عليهم إلّا الزكاه الّتی فرضها الله عليهم». ب - در مورد خمس فرمودند: خمس ما یحتاجی را که با پول خمس نداده خریداری شده و اموال مورد نیاز و لوازم زندگی از قبیل ظروف، چهارپایان و خدمتکارانی که از درآمد سالهای قبل تهیه شده، بر شیعیان منت نهاده و به جهت تخفیف به آنها واجب نکردم. و در این وقت، تخفیف منّتی بزرگ بود، بر مردمی که می خواستند در این اموال تصرّف کنند، که اگر امام علیه السلام آنان را معاف نکرده بود، عموماً گرفتار تصرّف غیرمجاز و غیر مشروع در آن اموال مورد ابتلاء خود می شدند. اما پولهای نقدی، طلاها و نقره ها که سال بر آنها گذشته، چون خمس آنها پرداخت نشده و مصرف هم نشده و طبعاً زائد بر مؤنه سالهای قبل بوده است.

ص: ۳۵۳

۱- مناقب آل ابی طالب: ج ۳، ص ۴۹۵.

لذا برای پاک شدن مال مردم، واجب کردند که خمس آنها را بپردازند. و اما سود تجارت و سرمایه ها را نیز، طبق ظوابطی که بعداً بیان فرمودند، واجب کردند. ج - با جمله « فی الذهب و الفضة التي قد حال عليهما الحول »، بیان فرمودند که: در وجوب خمس، مضمی حول و گذشتن یک سال، شرط است. که در کتب فقهیه در این زمینه به طور مستوفی بحث شده، مراجعه شود. د - فرمودند اگر کسی ضیعه (سرمایه) اش کفاف هزینه های زندگیش را می دهد، از خمسی که بدهکار است تخفیفاً لازم نیست ۱۵ بدهد، بلکه ۱۱۲ (نصف سدس) بدهد کافی است. در هر سالی (که من زنده ام) ؛ و هر کس سرمایه اش کفاف هزینه هایش را نمی دهد، هیچ چیز بر او نیست، نه ۱۱۲ (نصف) نه چیز دیگر.

اشکالات موهومه

بعضی از نویسندگان، از قدماء و متأخرین، نقطه ضعف هایی در این حدیث شریف به نظرشان آمده که برای رد کردن این حدیث به آنها تمسک جسته اند؛ ما نخست، اشکالات را یادآوری و سپس به جواب هر یک می پردازیم.

اشکال اول از نظر سند حدیث

دو راوی که احمد بن محمد و عبدالله بن محمدند، هر دو مجهولند و در کتب رجال معروف نیستند؛ ضمناً راوی متصل به معصوم آن علی بن مهزیار است که

ص: ۳۵۴

قهرمان خمس ارباح مکاسب، و تمام روایاتی که مربوط به این موضوع است، از این شخص است. او نصرانی و اهل اهواز بوده و بعداً مسلمان شده است.

اشکال دّوم از حیث تاریخ

الف - در ابتدای این حدیث، این عبارت دیده می شود: « أوجبت فی سنتی هذه، و هذه سنة عشرين و مائین »؛ یعنی: من گرفتن خمس یا این حقّی که در این نامه است فقط در این سال، که سال دویست و بیست هجری است، واجب کردم. تاریخ تعیین شده در این حدیث و حوادثی را که متضمّن است، با حقایق و وقایع تاریخی سازگار نیست و قابل مناقشه است؛ زیرا بر طبق تواریخ معتبره، وفات امام محمّد تقی علیه السلام در سال دویست و نوزده یا دویست و بیست بوده است. و در اوّل همان سال وفات او، معتصم عباسی حضرتش را به بغداد دعوت کرد و با احترام و تجلیل تمام، او را در عمارتهای خاصّ خلیفه منزل داد و تا روز وفاتش در همانجا بود. پس صدور چنین نامه ای از آن حضرت، در این سال، بسیار بعید است. ۱ - مسعودی در « مروج الذهب » می نویسد: « و فی هذه السنة - و هی سنة تسع عشرة و مائین - قبض محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب، و ذلك لخمس خلون من ذی الحجه، و دفن ببغداد فی الجانب الغربی بمقابر قریش »

(۱)

ص: ۳۵۵

۱- مروج الذهب: ج ۴، ص ۶۰، چاپ بیروت.

پس مسعودی، مورّخ بزرگ شیعی، سال وفات او را در پنجم ذی الحّجه سال دویست و نوزده هجری، دانسته است. ۲- ابن خلکان نیز در «وفیات الاعیان» (۱)، وفات آن حضرت را در پنجم ذی الحّجه ۲۱۹ یا ۲۲۰ دانسته است. ۳- مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی در کتاب «منتهی الآمال» و «تمه المنتهی»، وفات آن حضرت را در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ نگاشته است. ۴- در خبری که در کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» نقل شده، مرحوم صدوق قدس سره نیز، وفات حضرت جواد علیه السلام را در سال ۲۱۹ تأیید می کند. زیرا در آن خبر، داستان حرکت حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طوس و بیمار شدن آن حضرت، هفت روز قبل از رسیدن به طوس، و عیادت مأمون از آن حضرت است. در آن حدیث حضرت رضا علیه السلام به مأمون می فرماید: «أحسن - یا امیرالمؤمنین - معاشره أبی جعفر، فإنّ عمرک و عمره، هکذا. و جمع بین سبّابیه». یعنی: ای امیر مؤمنان (مأمون)، با ابو جعفر (امام محمّد تقی علیه السلام) به خوبی معاشرت کن، زیرا عمر تو و عمر او مانند این دو انگشت سبّابه من است. حضرت، دو سبّابه خود را پهلوی هم گذاشت. یعنی: یکی پس از دیگری.

ص: ۳۵۶

۱- وفیات الاعیان: ج ۲، ص ۲۳، چاپ تهران.

و چون مأمون، در سال ۲۱۸ فوت نموده است، پس از یک سال بعد از او، حضرت جواد علیه السلام فوت نموده است، که همان سال ۲۱۹ باشد. ۵- در کتاب «اثبات الوصیه» منسوب به مسعودی، تولّد حضرت جواد علیه السلام را در شب نوزده ماه رمضان سال ۱۹۵ هجری نوشته، و عمر آن حضرت را بیست و چهار سال و چند ماه دانسته است، هر چند وفات آن حضرت را در پنجم ذی الحجّه سال ۲۲۰ نوشته است، لکن اشتباه است. زیرا ماه ذی الحجّه ماه عربی است و اگر آن حضرت در پنجم ذی الحجّه سال ۲۲۰ وفات نموده باشد، سنّ مبارکش بیست و پنج سال و چند ماه می شود. و چون در تاریخ تولّد آن جناب اختلافی نیست، پس تاریخ وفات او همان سال ۲۱۹ خواهد بود. بنابراین، حضرتش یک سال، قبل از نگارش این نامه فوت نموده بود. پس چگونه علیّ بن مهزیار آن نامه را در سال ۲۲۰ در راه مکه ارائه داده است و مطالبه خمس و حقوق فلاّن و بهمان، برای آن حضرت می کرده است؟! در حالی که بر فرض، در سال ۲۲۰ هم آن حضرت وفات نموده باشد، چون مهمان خلیفه و تحت نظر او بوده است، چگونه چنین نامه ای نوشته است؟ و این مال و خمس را برای چه کسی می خواسته است؟! شاید برای همان علیّ بن مهزیار، که یک باره همه را به وی تحلیل نماید!!! و چون معمولاً راه مکه در ماه ذی القعدة و ذی الحجّه برای حجّ آماده است، مطالبه این حقوق بعد از وفات حضرت بوده و همان برای علیّ بن مهزیار خوب است.

ب : اشکال دیگری که به این نامه وارد است، آن است که در قسمتی از عبارات نامه، حضرت علیه السلام نوشته اند : « و ما صار إلى موالی من أموال الخرمیه الفسقه . فقد علمت أن أموالاً عظاماً صارت إلى قوم من موالی . فمن كان عنده شیء من ذلك فلیوصله إلى وکیلی » . در این عبارت، سخن از اموال خرمیان رفته است که حضرت فرموده باشد : « من دانستم که اموال مهمی از خرمیان فاسق، عائد شیعیان من شده، پس هر که در نزد او چیزی از این بابت هست، آن را به وکیل من تحویل دهد ! » . اینک باید دید، این عبارت چگونه با تاریخ خرمیان، موافق است . بنابر تواریخ معتبره، بابک خرمی در سال ۲۲۱ (یعنی دو سال بعد از وفات حضرت جواد علیه السلام) کارش سخت بالا گرفت و عساکر او به طرف شهرستانها روی آوردند . اینک متن عبارت مسعودی در « مروج الذهب » : « و كان بدء ما وصفنا فيما فعله المعتصم سنة إحدى و عشرين و مائتين . و اشتد أمر بابک ... ، و سار عساكره نحو تلك الأمصار، ففرق الجيوش، و هزم العساكر، و قتل الولاء، و أفنى الناس ، فسیر إليه المعتصم الجيوش و عليها الأفشين ، و كثرت حروبه و اتصلت ، و ضاق بابک فی بلاده حتى انفض جمعہ، و قتل رجاله » (۱)

ص : ۳۵۸

۱- مروج الذهب : ج ۴ ، ص ۶۳ .

پس شکستی که نصیب بابک شده، از سال ۲۲۱ به بعد بوده و اگر اموال نصیب کسانی شده که شاید از شیعیان هم در میان آنان بوده اند، از این سال به بعد است، پس چگونه حضرت در سال ۲۲۰ اموال خرمیه را، که سال بعد نصیب آنها شده، مطالبه می نماید؟

اشکال سوم از حیث متن و مضمون

در این مورد، اشکالات عدیده ای به چشم می خورد: الف - چگونه این نامه به علی بن مهزیار رسیده، در حالی که حضرت در قصر خلیفه تحت نظر بوده اند، چنانچه گذشت؟ ب - حضرت چه نیازی به این اموال داشته اند، با توجه به اینکه: اولاً: آن بزرگوار خود هر سال یک میلیون دینار از بیت المال مأخوذ می داشت. ثانیاً: حضرتش خدم و حشم و لشکر و سپاه و عائله ای نداشتند و به شیعیان و خویشانشان نیز دسترسی نداشتند، که محتاج گرفتن این اموال باشند. ج - در ابتدای این نامه آمده: «إِنَّ الذی أوجبت فی سنتی هذه»، یعنی من آنچه را امسال واجب کردم. و صدور این عبارت از امام معصوم علیه السلام بسیار بعید است. زیرا واجب کردن و حرام نمودن، آن هم سال به سال، جز در شأن خدای متعال، در شأن هیچ شخص دیگری نیست. چه هیچ کس را حق وضع حکم و تعیین قانون پس از انقطاع وحی نیست. و هرگز امام علیه السلام، چنین کاری نمی کند.

ص: ۳۵۹

د - خمس را فقط در طلا- و نقره واجب کرده و از اشیاء هفتگانه ای که فقهاء خمس را در آنها واجب می دانند، نامی نبرده است . ه - مضمی حول، یعنی گذشتن سال در اشیائی شرط است که متعلق به زکات باشد . و در این حدیث، مضمی حول را شرط تعلق خمس قرار داده و می گوید : در طلا- و نقره ای خمس را واجب کردم که سال بر آن گذشته باشد، در حالی که در تعلق خمس، مضمی حول شرط نیست . و - هیچ شخصی نگفته که در ظروف « آئینه » و چهارپایان « دواب » و خدمتگذاران « خدم »، خمس واجب است تا اینکه نیازی به اسقاط داشته باشد؟! و بفرماید : « و لم أوجب ذلك عليهم في متاع ولا آئینه و لا دواب ولا خدم ولا ربح في تجاره ولا ضيعه ». ز - اگر طبق این روایت که می فرماید : « لم أوجب ذلك في ... ، و لا ربح ربحه في تجاره » ؛ (یعنی : خمس به سود تجارت تعلق نگیرد). پس خمس در ارباح مکاسب برای چیست ؟ ح - در این حدیث ، به سبب تخفیفی که بر مردم داده شده ، منت گذارده و گفته شده : « تخفيفاً مني عن موالی و منأ مني عليهم ». این منت را چگونه باید توجیه کرد ؟ و چگونه مورد پیدا می کند ؟

ط - تعیین نصف سدس که فرموده: « فَأَمَّا الَّذِي أُوجِبَ مِنَ الضِّيَاعِ وَالْغَلَّاتِ فِي كُلِّ عَامٍ فَهُوَ نِصْفُ السِّدْسِ »، با اینکه آنچه واجب است پرداخت شود، خمس است، معلوم نیست بر چه قاعده و ملاکی است؟

اما جواب از این اشکالات

اما جواب از اشکال اول که مربوط به سند حدیث می باشد

صاحب مدارك درباره سند حدیث می فرماید: « و أمّا روایه علی بن مهزیار فهی معتبره السند » (۱). به طور تحقیق هیچ یک از فقهاء و محدثین در صحّت و اعتبار حدیث تردید ننموده اند و حتّی مرحوم سبزواری در کتاب « ذخیره المعاد » و صاحب مدارك و صاحب جواهر و مرحوم حاجی آقا رضا همدانی . هر کدام از این علماء، در بحثهای مربوط به خمس، و همچنین غیر از آنها نیز، تصریح به صحّت آن نموده اند . و این قاطعیّت، بدین جهت است که در سلسله سند این حدیث از محمد بن الحسن الصفّار و دو برادر به نامهای أحمد و عبدالله، فرزندان عیسی، و علی بن مهزیار نام برده شده است . و عموم علمای رجال نیز ایشان را توثیق نموده اند .

ص: ۳۶۰

۱- مدارك الأحكام: ج ۵، ص ۳۸۳ .

از جمله، نجاشی در کتاب « رجال » خود، در معرّفی محمّد بن الحسن بن فَرْوَح صَفَّار می گوید: « ثقه، عظیم القدر، راجحاً، قليل السقط في الروايه » (۱). که او از أحمد بن محمّد بن عیسی و برادرش عبداللّه بن محمّد بن عیسی، ملقب به « بنان »، حدیث مورد بحث را روایت کرده است. ولی در سند، نام جدّ أحمد و عبداللّه را ذکر نکرده است. امّا همانطور که دأبِ علمای رجال است، راویان مشترک یا مجهول را به واسطه اساتید یا شاگردانشان شناسائی می کنند. و به طوری که از بسیاری از اسنادِ روایات، مخصوصاً اسنادی که مرحوم شیخ در « استبصار » و « تهذیب » ذکر می فرماید، به دست می آید، محمّد بن حسن صفّار از شاگردان أحمد بن محمّد بن عیسی و برادرش عبداللّه بن محمّد بن عیسی بوده است. مثلاً: در کتاب « استبصار » (۲) صفّار از أحمد بن محمّد بن عیسی این روایات را نقل کرده است. و شیخ طوسی در کتاب « فهرست » (۳) نیز صفّار را از شاگردان أحمد بن محمّد بن عیسی می شمارد.

ص: ۳۶۱

۱- رجال نجاشی: ص ۲۵۱.

۲- استبصار: ج ۱، ص ۶۷، حدیث ۲۰۳، باب فی التسمیه علی حال الوضوء؛ و ج ۱، ص ۸۰، حدیث ۲۵۰؛ و ج ۱، ص ۹۱، حدیث ۲۹۲؛ و ج ۱، ص ۹۱، حدیث ۲۹۳؛ و ج ۱، ص ۹۳، حدیث ۳۰۰، أبواب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه؛ و ج ۱، ص ۹۹، حدیث ۳۲۳، باب وجوب غسل المیت و غسل من مسّ میتا؛ و ج ۱، ص ۲۲۷، حدیث ۸۰۸، باب المسافر یرج فرسخاً أو فرسخین.

۳- فهرست: ص ۲۵.

و أحمد بن محمد بن عیسی نیز از چهره های به نام و مورد ستایش علمای رجال است . و مرحوم مامقانی در کتاب مشهور « تنقیح المقال » پس از نقل عبارات علماء در توثیق وی، می گوید : « و بالجمله فوثاقه الرجل متفق علیها بین الفقهاء و علماء الرجال، متسالم علیه من غیر تأمل من أحد و لا غمز فیہ بوجه من الوجوه »^(۱). و همچنین مرحوم فیض کاشانی در « وافی » او را توثیق نموده است^(۲). و این دو برادر از شاگردان علی بن مهزیار بوده و از وی نقل حدیث می کرده اند، چنانچه شیخ در کتاب « استبصار »^(۳) حدیثی از عبدالله بن محمد بن عیسی از علی بن مهزیار نقل فرموده است^(۴). خلاصه اینکه، به قرینه شاگرد و استاد، أحمد بن محمد و عبدالله بن محمد عیسی از علی بن مهزیار نقل فرموده می شوند . علی بن مهزیار (راوی متصل به معصوم این روایت) از رجال بزرگ و مورد وثوق بوده و احدی از فقهاء و رجالین نقطه ضعفی از او نگرفته اند و متفقاً او را توثیق کرده اند .

ص: ۳۶۲

-
- ۱- تنقیح المقال : ج ۱ ، ص ۹۱ .
 - ۲- وافی : ج ۱ ، ص ۲۰ ، المقدمه الثانيه .
 - ۳- استبصار : ج ۳ ، ص ۵۲ ، حدیث ۱۷۰ ، باب فیمن له علی غیره مال فیجحدہ .
 - ۴- استبصار : ج ۴ ، ص ۷۱ ، حدیث ۲۶۱ ، باب أنه لا یؤکل من صید الفهد .

نجاشی در رجال و علامه حلی در خلاصه، درباره او گفته اند: «وكان ثقَّهً في روايته، لا يُطعنُ عليه، صحيحاً اعتقاده . وصنَّف الكتب المشهوره» (۱). ترجمه: او در روایت مورد وثوق و اعتماد بوده، هیچ کس درباره او بدگویی نکرده، اعتقاداتش صحیح بوده و متجاوز از سی کتاب در موضوعات مختلف نوشته است. و مرحوم کشی در کتاب رجالش، چندین روایت در جلالت مقام وی - ضمن توقیعات ائمه طاهرین علیهم السلام - نقل کرده است (۲). مرحوم شیخ طوسی نیز در کتاب «فهرست» خود، در توثیق او می نویسد: «علی بن مهزیار الأهوازی رحمه الله جلیل القدر، واسع الروایه ثقَّه . له ثلاثه و ثلاثون کتاباً» (۳). ترجمه: علی بن مهزیار الاهوازی مردی گرانقدر و از ائمه بسیار نقل روایت نموده و مورد وثوق است، و سی و سه کتاب دارد. او مردی نیست که بتوان با بهانه هایی واهی بر روایات او خط بطلان کشید. او شخصی است که زمان سه امام (حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیهم السلام) را درک کرده و از اصحاب و وکلاء آن بزرگواران و مورد توجه و وثوق آنان بوده است. آیا می توان مرد بزرگی را به بهانه اینکه پدرش یا جدش مسیحی بوده اند و سپس

ص: ۳۶۳

۱- رجال نجاشی: ص ۲۵۳؛ و خلاصه الأقوال: ص ۹۲.

۲- رجال کشی: ص ۴۵۹.

۳- فهرست: ص ۸۸.

مسلمان شده اند، طرد کرد؟! مگر سلمان فارسی قبلاً خودش و پدرش مسلمان بوده اند؟! کدام یک از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، مسلمان از مادر متولد شده اند و پدرانشان مسلمان بوده اند؟! و دوّمین مطلبی را که بهانه عدم قبول روایت او قرار داده، آن است که علی بن مهزیار، قهرمان نقل روایات خمس فاضل مؤنه است. این بهانه واهی نیز با مراجعه به روایات عدیده ای که در مورد خمس از ائمه دیگر و با نقل روایت دیگر - همچون ابو بصیر و عبدالله بن سنان و سماعه ذکر شده - جوابگوی این گفتار عامیانه است. علاوه بر این با مراجعه ای اجمالی به کتاب «وسائل الشیعه» آشکار می شود که تنها پنج روایت در این زمینه از علی بن مهزیار رسیده است (۱). و بقیه روایات را روایات دیگر نقل کرده اند. در وثاقت وی همین بس که اموالی را که به عنوان وکالت از حضرت جواد علیه السلام به دست آورده، به إذن آن بزرگوار به مصرف خویش می رساند. چنانچه در «تنقیح المقال» می گوید: «و منها ما نقله من قوله: و کتبت إلیه: أسأله التوسّع علی و التحلیل لما فی یدی فکتب: وسّع الله علیک و لمن سألت التوسعه من [فی] أهلك و أهلیتک.

ص: ۳۶۴

۱- وسائل الشیعه: ج ۶، کتاب الخمس، باب ۸.

و لك - يا علي - عندى أكثر من التوسعه . و أنا أسئل الله أن يصحبك العافيه و يقدمك على العافيه و يسترك بالعافيه ، إنه
سمع الدعاء « (١)

اما جواب از اشكال دوّم از جهت تاريخ

بند الف - تاريخ ولادت و وفات حضرت جواد عليه السلام ١ - مرحوم كلينى رحمه الله مى فرمايد : « ولد عليه السلام فى شهر
رمضان من سنه خمس و تسعين و مائه . و قبض عليه السلام سنه عشرين و مائتين فى آخر ذى القعدة . و هو ابن خمس و عشرين
سنه و شهرين و ثمانيه عشر يوماً » (٢) ترجمه : آن بزرگوار در ماه رمضان سال ١٩٥ تولّد يافت و آخر ذى قعدة سال ٢٢٠ رحلت
نمود، و سنّ آن حضرت، بيست و پنج سال و دو ماه و هجده روز بود . ٢ - و نیز از محمّد بن سنان نقل مى کند كه گفت : «
قبض محمّد بن على و هو ابن خمس و عشرين سنه و ثلاثه أشهر و إثني عشر يوماً، توفّى يوم الثلاثاء، لست خلون من ذى الحجه
سنه عشرين و مائتين » (٣).

ص: ٣٦٥

- ١- تنقيح المقال : ج ٢ ، ص ٣١١ .
- ٢- اصول كافي : ج ١ ، ص ٤٩٢ .
- ٣- اصول كافي : ج ١ ، ص ٤٩٧ .

ترجمه : محمّد بن علی (حضرت جواد علیه السلام) از دنیا رفت و سنّ آن بزرگوار بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز بود، روز سه شنبه ششم ذی حجّه سال ۳۲۰.۳ - شیخ مفید می فرماید : « و كان الإمام بعد الرضا - عليّ بن موسى - إبنه محمّد بن علي الرضا عليهما السلام ... ؛ و كان مولده عليه السلام في شهر رمضان سنة خمس و تسعين و مائة بالمدينة . و قبض ببغداد في ذى القعدة سنة عشرين و مائتين . و له يومئذ خمس و عشرون سنة » (۱) ترجمه : امام پس از علی بن موسی الرضا علیه السلام، فرزندش محمّد بن علی الرضا (حضرت جواد علیه السلام) است، ولادت آن بزرگوار در سال ۱۹۵ در مدینه بود و وفات آن حضرت در بغداد سال ۲۲۰ بود . و در آن وقت حضرت، بیست و پنج سال داشت . ۴ - ابن شهر آشوب می نویسد : « و محمّد بن علی الجواد ... ؛ ولد بالمدينة ليلة الجمعة التاسع عشر من شهر رمضان و يقال : للنصف منه . و قال ابن عیاش : يوم الجمعة لعشر خلون من رجب سنة خمس و تسعين و مائة ، و قبض ببغداد مسموماً في آخر ذى القعدة . و قيل : يوم السبت لست خلون من ذى الحجّه سنة عشرين و مائتين ، ... و عمره خمس و عشرون سنة . قالوا : و ثلاثة أشهر و اثنان و عشرون يوماً » (۲)

ص: ۳۶۶

۱- إرشاد : ص ۳۳۹ ، باب ۲۳ .

۲- مناقب آل أبي طالب : ج ۳ ، ص ۴۸۶ و ۴۸۷ .

ترجمه : و حضرت جواد علیه السلام شب جمعه نهم ماه رمضان و به قولی نیمه رمضان به دنیا آمد . و ابن عیاش گوید : روز جمعه دهم ماه رجب سال ۱۹۵ در مدینه متولد، و در آخر ماه ذی قعدة در بغداد مسموم گردید . و به قولی : روز شنبه ششم ماه ذی حجه سال ۲۲۰ رحلت فرمود ؛ و مدت عمر آن بزرگوار بیست و پنج سال بود ، و بعضی سه ماه و دوازده روز به آن افزوده اند . و قریب به همین مضمون را ابن قتیبہ نیشابوری (متوفای ۵۰۸)، آورده است (۱) ۵ - مرحوم محدث قمی چنین گوید : « در تاریخ وفات حضرت جواد علیه السلام اختلاف است . اشهر آن است که در آخر ماه ذی قعدة سال دویست و بیستم هجری شهید شد و بعضی ششم ذی حجه گفته اند ... و مسعودی وفات آن حضرت را در پنجم ذی حجه سال دویست و نوزده ذکر نموده (۲) . و در وقت وفات از سن شریفش، بیست و پنج سال و چند ماهی گذشته بود » (۳) و نیز محدث قمی در « تتمه المنتهی » در وقایع سنه ۲۱۹ می نویسد : « و هم در این سال در پنجم ذی حجه و به قول مشهور در سنه دویست و بیست

ص: ۳۶۷

۱- روضه الواعظین : ص ۲۶۷ .

۲- به زودی به نادرستی قول مسعودی اشاره خواهیم کرد .

۳- منتهی الآمال : ج ۲ ، ص ۶۱۷ .

در آخر ذی قعده حضرت امام محمد تقی - صلوات الله علیه - در بغداد وفات یافت « (۱). ۶ - و در کتاب « إثبات الوصیه » منسوب به مسعودی ، در شرح حالات حضرت جواد علیه السلام چنین آمده :

« و روی أنه ولد عليه السلام ليلة الجمعة لإحدى عشرة ليلة بقية من شهر رمضان سنة خمس و تسعين و مائة « (۲). و در جای دیگر می نویسد : « و مضى صلى الله عليه في سنة عشرين و مأتين من الهجرة في يوم الثلاثاء لخمس خلون من ذى الحجة، فكانت سبته أربعاً و عشرين سنة و شهوراً . لأن مولده كان في سنة خمس و تسعين « (۳). ترجمه : روایت شده که آن حضرت شب جمعه، یازده شب به ماه رمضان باقی مانده ، سال ۱۹۵ متولد گردید ؛ و سال ۲۲۰ از هجرت روز سه شنبه ، پنج روز از ماه ذی حجه گذشته، رحلت فرمود . و سن آن حضرت بیست و چهار سال و چند ماه بود . زیرا ولادت آن بزرگوار در سال (صد) و نود و پنج بوده است . عجیب است از اشتباهی که مسعودی در اینجا نموده که : ولادت آن حضرت را

ص: ۳۶۸

۱- تتمه المنتهی : ص ۳۰۰ .

۲- إثبات الوصیه : ص ۱۸۱ .

۳- إثبات الوصیه : ص ۱۹۰ .

در ماه رمضان سال ۱۹۵، وفات او را در پنجم ذی حجه ۲۲۰ و سن آن حضرت را بیست و چهار سال و اندی نوشته است. در صورتی که روی این حساب، سن حضرت بیست و پنج سال و دو ماه و شانزده روز می شود، مطابق آنچه مرحوم کلینی قدس سره فرموده است. و البته به قرینه روایات و کتب دیگر، اشتباه ایشان، در تعیین سال نبوده، بلکه در تعیین سن آن بزرگوار است. ۷- باز مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می نویسد: «وفی هذه السنه - وهی سنه تسع عشره ومائتین - قبض محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن اَبی طالب، و ذلك لخمس خلون من ذی الحجه، و دفن بیغداد فی الجانب الغربی بمقابر قریش مع جدّه موسی بن جعفر. و صِلّی علیه الوائق. و قبض وهو ابن خمس و عشرين سنه، و قبض أبوه علی بن موسی الرضا و محمد ابن سبع سنین و ثمانیه أشهر. و قیل غیر ذلك» (۱). و در جای دیگر گوید: «وَقَبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرضا بطوس ...، و ذلك فی صفر سنه ثلاث و مائتین» (۲). ترجمه: در این سال که سال ۲۱۹ می باشد، محمد بن علی (حضرت جواد علیه السلام) بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن اَبیطالب درگذشت.

ص: ۳۶۹

۱- مروج الذهب: ج ۳، ص ۴۶۴.

۲- مروج الذهب: ج ۳، ص ۴۴۱.

و این حادثه در روز پنجم ماه ذی حجّه بود، و در بغداد در ناحیه غربی در قبرستان قریش در کنار جدّش موسی بن جعفر، مدفون گردید، و الواثق بالله بر آن حضرت نماز گذارد و آن حضرت در سنّ بیست و پنج سالگی درگذشت و هنگام وفات پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام، حضرت جواد هفت سال و هشت ماه داشت. و غیر از این نیز گفته اند. و علی بن موسی الرضا علیه السلام در ماه صفر در طوس، در سال ۲۰۳ رحلت نمود. طبق این نقل، ولادت حضرت جواد ماه رجب سال ۱۹۵ بوده است. زیرا مسعودی می گوید: حضرت رضا علیه السلام در ماه صفر ۲۰۳ وفات فرمود. و در آن وقت سنّ حضرت جواد هفت سال و هشت ماه بود. و این درست با ماه رجب ۱۹۵ تطبیق می کند، و اگر ماه رجب ۱۹۵ حضرت متولد شده باشد و عمر حضرت نیز بیست و پنج سال باشد، همانطور که مسعودی می گوید. بنابراین سال وفات مصادف با پنجم ذی حجّه سال ۲۲۰ خواهد شد، نه در ماه ذی حجّه سال ۲۱۹. پس مسعودی در تعیین سال وفات دچار اشتباه شده، همانطور که در تعیین سنّ حضرت در «إثبات الوصیه» اشتباه کرده بود. ۸- مرحوم اربلی در کتاب «كشف الغمّه» می نویسد: «و أنّه قبض ببغداد، و كان سبب وروده إليها أشخاص المعتصم له من المدینه؛ فورد ببغداد لليلتين بقيتاً من المحرم سنه عشرين و مأتين. و توفّي بها في ذی القعدة من هذه السنه» (۱).

ص: ۳۷۰

ترجمه: او در بغداد از دنیا رفت، و سبب ورود او به بغداد این بود که معتصم او را از مدینه به بغداد احضار کرد، و دو شب از محرم سال ۲۲۰ باقی مانده بود. و در همان بغداد - از همین سال - از دنیا رفت. ۹ - ابن قتال نیشابوری در کتاب «روضه الواعظین» می فرماید: «و قبض ببغداد قتیلاً مسموماً فی آخر ذی القعدة. و قیل: مات یوم السبت لست خلون من ذی الحجه سنه عشرين و مئتين. فله یومئذ خمس و عشرون سنه» (۱). ترجمه: در آخر ماه ذی قعدة مسموم و کشته شد. و گفته شده: روز شنبه شش روز از ذی حجه سال ۲۲۰ گذشته بود که از دنیا رفت. بنابراین ایشان آن روز بیست و پنج ساله بوده اند. ۱۰ - مرحوم کلینی قدس سره می فرماید: «ولد علیه السلام فی شهر رمضان من سنه خمس و تسعین و مائه و قبض علیه السلام سنه عشرين و مائتین فی آخر ذی القعدة و هو ابن خمس و عشرين سنه و شهرین و ثمانیه عشر یوماً و دفن ببغداد فی مقابر قریش عند قبر جدّه موسی علیه السلام. و قد کان المعتصم أشخصه إلی بغداد فی أوّل هذه السنه الّتی توفّی فیها علیه السلام» (۲). ترجمه: در ماه رمضان سال ۱۹۵ به دنیا آمد و سال ۲۲۰ در آخر ذی قعدة از دنیا رفت و سنّ آن حضرت، بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز بود؛ و در بغداد در قبرستان قریش، نزد قبر جدّش موسی بن جعفر علیهما السلام، به خاک سپرده شد. و معتصم در اوّل سالی که از دنیا رفت، او را به بغداد احضار کرد.

ص: ۳۷۱

۱- روضه الواعظین: ص ۲۶۷.

۲- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۲.

بند ب - تاریخ خرمیه از سال ۴۱ هجری تا سال ۱۳۲، دودمانی به نام بنی امیه، خلافت اسلامی را قبضه کردند . و از این سلسله جمعاً چهارده تن (که سه نفر اول آنان سفیانی و باقی مروانی بودند) به خلافت رسیدند . خلافت بنی امیه در واقع، یک حکومت عربی محسوب می شد . و حاکمیت ننگین هزار ماهه آنان، بر مردم بسیار تلخ گذشت . زیرا آنان از هیچ ظلم و ستم و جنایتی روگردان نبودند . و عموم مردم، مخصوصاً موالی (ایرانیان)، از آنان ناراضی بودند . چون نوعاً عمال خود را از بین اعراب انتخاب می نمودند و ضمناً ایرانیان را به عنوان موالی تحقیر می نمودند و با مردم با خشونت تمام رفتار می کردند . با توجه به اینکه خلفای این سلسله نوعاً به امور مربوط به دیانت چندان توجه و اعتنائی نداشتند و حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی کردند، به همین سبب عامه مسلمین و مخصوصاً ایرانیان در حق این طایفه بدبین بودند . این بود که به تدریج، انقلابها و نهضتهایی بر علیه بنی امیه برپا شد . از جمله : ابومسلم خراسانی در سال ۱۲۹ هجری در خراسان در رأس گروهی که سیاه جامگان (مسوده) خوانده می شدند، خروج کرد و بالاخره با شکست دادن مروان، خلافت امویان را ساقط نموده، و دولت عباسیان را تأسیس کردند . قدرت و نفوذ ابومسلم به قدری روز افزون بود که مانع توسعه قدرت و نفوذ خلیفه عباسی (منصور) به نظر می آمد .

و منصور در مقام قتل ابومسلم برآمده و بالاخره با خدعه و نیرنگ، او را در سال ۱۳۷ هجری هلاک کرد. هواداران ابومسلم به بهانه خونخواهی، و گاه به عنوان تجدید خاطره ابومسلم به نهضت‌هایی دست زدند. که قیام: سنباد (۱) و مقنع (۲) و استادسیس (۳) و یوسف البرم (۴) و اسحاق ترک (۵) از آن جمله، مشهور است. ولی انگیزه این نهضت‌ها در واقع استقلال طلبی ایرانیان و احیاء کردن سنن ملی و میهنی بود.

ص: ۳۷۳

- ۱- سنباد مجوسی، از سرداران و نزدیکان و پیروان ابومسلم بود که پس از مرگ ابومسلم، سال ۱۳۷، به عنوان خونخواهی ابومسلم بر منصور، خلیفه عباسی، خروج کرد و در همان سال به دست یکی از امرای طبرستان به قتل رسید.
- ۲- مقنع، نیز یکی از سرداران ابومسلم بود، وی از جمله کسانی است که تحت تأثیر افکار مزدک قرار گرفت و همین که نیرویی به دست آورد، به تبلیغ آراء مزدک پرداخت و در سال ۱۶۰ خروج کرد و در سال ۱۶۷ طرفدارانش که سپید جامگان (میضه) خوانده می شدند، شکست خوردند و وی پس از این حادثه، خودکشی کرد.
- ۳- استادسیس، سردار شورشگر مجوسی مذهب ایرانی، در اواخر عهد منصور سنه ۱۵۰ در سیستان و هرات خروج کرد و جمعیت زیادی به او گرویدند و وی تا مرو پیشروی کرد و چند بار لشکر خلیفه را شکست داد و عاقبت محاصره گشت و خود او فرار کرد، اما به زودی دستگیر و در سال ۱۵۱ به قتل رسید.
- ۴- یوسف البرم، همان یوسف بن ابراهیم است که سنه ۱۶۰ در خراسان بر مهدی عباسی خروج کرد و خلق بسیاری به وی گرویدند و به دستور مهدی او را اسیر کرده و به قتل رساندند؛ (تاریخ طبری: ج ۶، ص ۳۵۸).
- ۵- اسحاق ترک، شهرت سردار ترک یا ایرانی که در ماوراء النهر به خونخواهی ابومسلم خراسانی بر خلیفه (۱۳۶ - ۱۵۸) منصور عباسی خروج کرد...؛ و بعد چنان فرا نمود، که وی جانشین زرتشت است و زرتشت هم زنده است. و به زودی، دین خویش پدید خواهد کرد؛ (دائرة المعارف فارسی: ج ۱، ص ۱۳۳).

در کتاب «دائرة المعارف فارسی» می نویسد: «در واقع، ایرانیها، خاصه «شعوبیه» از همان اوائل امر، مسأله عرب و اسلام را از هم جدا کرده، قبول اسلام را مستلزم قبول حکومت و سیادت عرب نشمردند. به همین جهت، در مورد مسأله استیلای عرب و قبول اسلام لااقل چهار نوع فکر مختلف وجود داشت. که هر یک به نحوی در نهضتها و قیامهای ملی و محلی متجلی و منعکس بوده، اول فکر تأسیس یا اصلاح ادیان و مذاهب قدیم ایران. که بدان وسیله عده ای از عامه را که هنوز خاطره عقائد کهن را فراموش نکرده بودند، متحد کنند. و این فکر، در قیام و اقدام کسانی امثال: بهافرید(۱)، سنباد، استادسیس، مقنع، بابک خرم دین (۲) تجلی یافت ...» (*).

ص: ۳۷۴

۱- دائرة المعارف فارسی: ج ۱، ص ۳۳۱. (۱) بهافرید، رئیس فرقه ای معروف به بهافریدیّه و مدعی نبوت، که در اواخر عهد بنی امیه، در «خواف» نیشابور پدید آمد، و به امر ابومسلم خراسانی کشته شد، و چون نبوت زرتشت را تصدیق داشت، عده ای از مجوس خراسان بدو گرویدند.

۲- بابک خرم دین؛ وی مردی است که پدرش ذاتاً اهل مدائن بود و در روستای میمنده، ده بلال آذربایجان سکونت کرد و پس از ازدواج با زنی از اهل همان ده، پسری به نام «بابک» پیدا کرد، سپس در نزاع با فردی کشته شد و بابک و مادرش با کمال فقر در خانه به سر می بردند. از قضا، بین جاویدان بن سهل که رئیس خرم دینان آذربایجان بود، با مردی به نام ابوعمران بر سر ریاست خرم دینان جدال و مشاجره ای سخت پیش آمد و سالیانی میان آنها جنگ ادامه پیدا کرد. به این صورت که در فصل تابستان با یکدیگر می جنگیدند و در زمستان به واسطه برف و سرمای زیاد جنگ تعطیل می شد. در یکی از سالها جاوید بن سهل برای فروش گوسفندان خویش به زنجان آمد و اتفاقاً راهها به واسطه برف مسدود شد. ناچار جاوید به ده بلال آباد پناهنده شده، از اهالی ده، منزل خواست، او را به منزل مادر بابک راهنمایی کردند. مادر بابک برای وی غذای ساده ای طبخ کرد و بابک از جاوید پذیرائی نمود. جاوید که بابک را زیرک یافت، از مادر وی درخواست کرد که اجازه بدهد بابک را با خود به «بذ»، که محل سکونت جاوید بود، ببرد و ماهیانه پنجاه درهم به وی بدهد، مادر موافقت نشان داد و در نتیجه جاوید، بابک را به بذ برد. چندی نگذشت که از نو بین جاویدان و ابوعمران جنگ در گرفت و در آن جنگ ابوعمران کشته شد و جاویدان نیز مجروح گردید و پس از چند روزی جاویدان درگذشت. پس از وفات وی زنش به ازدواج بابک درآمد و او را به ریاست خرم دینان معرفی کرد و وی همچنان بر خرم دینان ریاست می کرد و در سال ۲۰۱ در رأس گروهی که سرخ جامگان (محمّره) خوانده می شدند، خروج کرد. وی بیست و دو سال با خلیفه عباسی جنگید تا بالاخره معتمد عباسی، افشین حیدر را به جنگ وی فرستاد و پس از سه سال جنگ با بابک، وی را به فریفت و او را دستگیر کرد و نزد معتمد فرستاد و معتمد او را با وضع فجیعی در سال ۲۲۳ کشت.

گرچه بعضی عقیده دارند که اینان در واقع انحرافی نداشته اند، بلکه خلفای عباسی برای لگه دار کردن رهبران انقلاب، آنان را به زندقه متهم کردند. ولی آنچه مسلم است، این است که: افراد و فرقه هایی بر علیه خلفای عرب قیام و نهضتهایی به راه انداختند که مهمترین آنها خرمیه (خرم دینان) بود. بهتر است برای معرفی این فرقه از کتاب «لغت نامه دهخدا»، که از پنجاه و چهار کتاب تاریخ و غیره استخراج و تلخیص شده است، استفاده کنیم. دهخدا در این باره می نویسد: «در باب کلمه خرم دینی بعضی از مورخین اشتباه کرده اند و آن را فقط نام اتباع بابک دانسته اند. ولی از قرائن کاملاً پیدا است که خرم دینی اسم عامی است برای پیروان مذهب جدیدی که در قرن دوم در ایران ظاهر شده.

و شاید بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان در دوره های اسلامی به این نام خوانده شده باشند و خرم دین نام مسلک و مذهب ایشان بوده «(۱)». باز در همین صفحه از کتاب «دائرة المعارف فارسی» به نقل از کتاب «الأنساب» سمعانی می نویسد: «و اینکه در کتابهای عربی به نام «بابک خرمی» و در کتابهای فارسی به اسم «بابک خرم دین» خوانده می شود، از آن جهت است که وی معروفترین کسی است که در ترویج مذهب خرم دین با خرمیان کوشیده است، در باب تاریخ این مذهب اطلاع کافی به دست نیست؛ چیزی که ظاهراً مسلم است این است که مذهب خرمیان یکی از فروع مذهب مزدک بوده و خرمیان را مزدکیان جدید باید دانست» (۲). و در جای دیگر می نویسد: «قطعاً بابکیان یا خرم دینان منحصر به اتباع بابک در آذربایجان نبوده اند، بلکه در سایر نواحی، مخصوصاً در مرکز ایران و در اطراف اصفهان و ناحیه جبال، یعنی تمام قلمروی که میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کاشان و خوزستان واقع است. و شامل ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و قزوین است، خرم دینان بوده اند» (۳).

ص: ۳۷۶

۱- لغت نامه دهخدا: ج ۹، ص ۱۰۵، در ضمن حرف «ب»، در شرح بابک خرم دین.

۲- لغت نامه دهخدا: ج ۹، ص ۱۰۵.

۳- لغت نامه دهخدا: ج ۹، ص ۱۰۶.

و همچنین می نویسد: « مدّت تسلّط بابک را در این نواحی، مورّخین، عموماً بیست سال نوشته اند ... ؛ مدّت جنگهای خرم دینان به شمار درست شصت و یک سال بوده است، زیرا در سال ۱۶۲ خروج کرده اند و در سال ۲۲۳ بابک دستگیر و کشته شده است » (۱). مسعودی در « مروج الذهب » می نویسد: « و لَمَّا نَمَى قَتْلُ أَبِي مُسْلِمٍ إِلَى خُرَاسَانَ وَغَيْرِهَا مِنَ الْجِبَالِ اضْطَرَبَتِ الْخَزْمِيَّةُ . وَ هِيَ الطَّائِفَةُ الَّتِي تَدْعَى بِالْمُسْلِمِيَّةِ الْقَائِلُونَ بِأَبِي مُسْلِمٍ وَ إِمَامَتِهِ . وَ قَدْ تَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ بَعْدَ وَفَاتِهِ : فَمِنْهُمْ مَنْ رَأَى أَنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَ لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَظْهَرَ فِي مِائِلِ الْأَرْضِ عَدْلًا . وَ فَرَقَهُ قَطَعَتْ بِمَوْتِهِ وَ قَالَتْ بِإِمَامَتِهِ ابْنَتُهُ : فَاطِمَةُ ، وَ مِنْهُمْ كَانُ بَابِكِ الْخَزْمِيُّ الَّذِي خَرَجَ عَلَى الْمَأْمُونِ وَ الْمُعْتَصِمِ بِالْبَدِينِ مِنْ أَرْضِ الرَّانِ وَ أذربيجان » (۲). ترجمه: وقتی خبر قتل ابومسلم به خراسان جبال و غیر خراسان رسید، خرمیه به جنبش درآمدند و آنها طائفه ای بودند که به مسلمیه خوانده می شدند و قائل به امامت ابومسلم بودند، و پس از مرگ ابومسلم، اختلاف و کشمکش پیدا کردند . بعضی از آنان معتقد بودند که وی نمرده و نمی میرد تا آنکه عدالت را در جهان برپا دارد .

ص: ۳۷۷

۱- لغت نامه دهخدا: ج ۹، ص ۱۰۸ .

۲- مروج الذهب: ج ۳، ص ۲۹۳ و ۲۹۴ .

و فرقه ای از آنها به مرگ وی یقین داشتند و پس از وی دخترش فاطمه را امام می دانستند، ... و از خرمیه بود بابک خرم دین، که در مدائن در سرزمین ران و در آذربایجان بر مأمون و معتصم خروج کرد. تلاشها و تبلیغات و جنگهای این فرقه را طبری در جلد ششم و هفتم، در حوادث سالهای: ۱۹۲ - ۲۰۱ - ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹، به تفصیل نگاشته و در ضمن حوادث سنه ۲۱۹ می نویسد: « و فی هذه السنه قدم إسحاق بن إبراهيم بغداد من الجبل يوم الأحد لإحدى عشرة ليلة خلت من جمادی الأولى و معه الأسرى من الخرمیه » (۱). ترجمه: و در این سال (۲۱۹) اسحاق بن ابراهیم از جبل (یعنی تمام قلمروی که میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کاشان و خوزستان واقع است) (۲)، روز شنبه یازدهم جمادی الاولی وارد بغداد شد. و اسیرانی که از خرم دینان دستگیر کرده بود، با او بودند.

خلاصه تحقیق آنکه:

۱ - خرمیه منحصر به پیروان بابک نبوده، بلکه بابک، یکی از خرمیه بود و پیروانش نیز یک دسته از خرمیه بودند. ۲ - عدّه ای از خرمیه در خوزستان سکونت داشته اند.

ص: ۳۷۸

۱- تاریخ طبری: ج ۷، ص ۲۲۴.

۲- لغت نامه دهخدا: ج ۹، ص ۱۰۶، ذیل کلمه بابک خرم دین.

۳ - جنگهای آنان اعم از پیروان بابک و غیر آنها، نه تنها در سالهای ۲۲۱ الی ۲۲۳ نبود حتی در سال ۲۱۹ جنگ برقرار بوده و مسلمین به غنائم و اسراء دست یافته اند، و شکست خرمیه پیش از سال ۲۲۱ هم بوده است . ۴ - ممکن است در سال ۲۲۰ جنگی بین مسلمین و برخی از خرمیه رخ داده و آنان شکست خورده و غنائمی نصیب مسلمین شده ، ولو تاریخ آن را ضبط نکرده باشد . نتیجه اینکه : وقوع جنگ بین خرمیه و مسلمین در سال ۲۲۰ و پیروزی مسلمین و به دست آوردن غنائم، امکان پذیر و قابل قبول است و نفی آن، به بهانه جوئی، شبیه تر است، تا به تحقیق در یک امر تاریخی . اما جواب از اشکال سوم از جهت متن و مضمون بند الف - آنچه در تواریخ آمده، دو روز به آخر محرم ۲۲۰ حضرت جواد علیه السلام وارد بغداد شدند و در ماه ذی قعدة همین سال، به شهادت رسیدند و در هیچ تاریخی دیده نشده که حضرت در بغداد محدودیتی داشته اند یا در قصر خلیفه سکونت داشته اند . و لذا نوشته اند : « وادخلت امرأته أم الفضل إلى قصر المعتصم، فجعلت مع الحرم » (۱) ترجمه : بعد از وفات آن بزرگوار، همسرش أم الفضل، به قصر معتصم برده شد و جزء حرمسرای او قرار گرفت .

ص : ۳۷۹

۱- أعيان الشيعة : ج ۲ ، ص ۳۶ .

از این عبارت، استفاده می شود که قبلاً در حرمسرای معتصم نبوده و الا این عبارت معنی و مفهومی نداشت . سؤال : ممکن است گفته شود چگونه با اینکه امام علیه السلام به شیعیان دسترسی نداشتند نامه را به آنها می رساندند ؟ در جواب می گوئیم : چگونه می شود که امام جواد علیه السلام در بغداد دسترسی به شیعیان خود نداشته باشند؟! در صورتی که بغداد، در زمان آن حضرت، مخصوصاً محله کرخ و مسجد برائا، یکی از مراکز مهم تشیع بود و خاندانهای سیاسی و مذهبی ، همانند : آل یقطین و آل نوبخت، که کارگردانهای دستگاه خلافت عباسی بودند، در بغداد زندگی می کردند و در پیشبرد اهداف ائمه علیهم السلام نقش به سزائی داشتند .

اما جواب از اشکال سوم از جهت متن و مضمون

بند ب - لازم است تاریخچه مختصری از بغداد و کرخ و شیعیان آن شهر را بیان نمائیم ، تا معلوم شود که آیا شیعیان نیاز به سهم امام داشته اند یا نه؟! قال الشيخ الصدوق في كتاب إكمال الدّين : « حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال : حدّثنا أبي، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن مهران (١)، عن خاله أحمد بن زكريّا قال : قال لي الرّضا عليّ ابن موسى عليهما السلام أين منزلك ببغداد؟ قلت : الكرخ . قال : أما إنه أسلم موضع (٢).

ص: ٣٨٠

١- في بعض النسخ : « محمد بن حمدان »

٢- إكمال الدّين و إتمام النّعمه : ج ٢ ، ص ٣٧١ ، حديث ٤ ، باب ٣٥ .

ترجمه: احمد بن زكريا گوید: حضرت رضا عليه السلام به من فرمود: منزل تو در كجای بغداد است؟ گفتم: كرخ. فرمود: سالم ترین محلّ است. و در اصول كافی آمده: «عن الحسين بن نعيم الصحاف قال: كنت و أنا و هشام بن الحكم و علي بن يقطين ببغداد» (۱). ترجمه: حسين بن نعيم صحاف گفت: من و هشام بن حكم و علي بن يقطين در بغداد بوديم. و در كتاب «أصحاب الرضا عليه السلام» آمده است: «أحمد بن عبدالله الكرخي؛ أحمد بن عبدالله بن محمد الحجاج الكرخي...؛ أحمد بن عبدالله بن مهران بن خانبه الكرخي» (۲).

شيعه در بغداد

ياقوت حموي در مورد بغداد می نویسد: «فصل: في بدءِ عماره بغداد. كان أوّل من مَصَّرها و جعلها مدينه، المنصور بالله أبو جعفر عبدالله بن محمد بن علي بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، ثاني الخلفاء» (۳).

ص: ۳۸۱

-
- ۱- اصول كافی: ج ۱، ص ۳۱۱، حديث ۱.
 - ۲- الجامع لرواه و أصحاب الإمام الرضا عليه السلام: ص ۸۵، الجزء الأوّل.
 - ۳- معجم البلدان: ج ۱، ص ۳۶۱، باب الباء و الغين.

ترجمه: اولین کسی که بغداد را به صورت شهر درآورد، منصور بود. و در مورد سبب بناءِ کرخ بغداد می نویسد: « کرخ بغداد: و چون منصور شهر بغداد را بنا کرد، دستور داد بازارها را در مقابل دروازه ها قرار دهند، در مقابل هر دری یک بازار، پیوسته چنین بود تا زمانی که یکی از فرمانده های رومی به نمایندگی از طرف پادشاه روم بر منصور وارد شد، منصور به ربیع دستور داد او را در شهر بگرداند تا با دقت دیوارها و درها و ساختمانهای اطراف شهر را بازرسی کند و او را بر بالای دیوارها ببرد تا آنجا که از اول تا آخر شهر برود و سردرب ها و طاقها و همه را به او نشان بدهد. ربیع دستور منصور را انجام داد، وقتی برگشت نزد منصور، منصور از او پرسید: شهر مرا چگونه دیدی؟ گفت: بنای زیبایی و شهر محکمی دیدم، هیچ عیبی نداشت جز اینکه دشمنان تو در این شهر با تو هستند. گفت: دشمنان من چه کسانی هستند؟ گفت: بازاریان، جاسوسان از همه جا می رسند و به عنوان تجارت وارد می شوند و تجار هم پستیچی های همه آفاقند، اخبار را بدست می آورند و هرچه را بخواهند، شناسائی می کنند و بدون اینکه کسی بفهمد، برمی گردند. منصور سکوت کرد، وقتی سفیر روم برگشت، منصور دستور داد بازاریان را از شهر خارج کنند، و ابراهیم بن حبیب کوفی و خراش بن مسیب یمانی را فرا خواند

و دستور داد آنها بین « صراه » و « نهر عیسی » بازاری بسازند»^(۱). و مانند همین عبارت را در کتاب « مراصد الاطلاع » آورده و ادامه می دهد که : « و أن يجعل صنوفاً و يرتب كل صنف موضعه، فسيتمت : الكرخ، بذلك »^(۲). ترجمه : آنجا را طبقه بندی کردند و نام آنجا را کرخ نهادند . بعداً حموی می نویسد : « ... و أهل الكرخ كلهم شيعه إماميه لا يوجد فيهم سني البته »^(۳). ترجمه : و اهل کرخ همه شیعه امامی هستند و سنی در بین آنها یافت نمی شود . و بلاذری در کتاب « فتوح البلدان » می نویسد : « قالوا و كانت بغداد قديمه، فمصرها أمير المؤمنين المنصور رحمه الله . و ابنتي بها مدینه و ابتداها في سنة ۱۴۵ ... » و جعل مجمع الأسواق بالكرخ . و أمر التجار فأبتنوا الحوانيت، و ألزمهم الغله »^(۴). ترجمه : بغداد قدیمی بود، منصور آنجا را به صورت شهر در آورد و در سال ۱۴۵ شروع کرد ... ؛ و همه بازارها را در کرخ قرار داد . و به تجار دستور داد، پس مغازه های خود را در آنجا ساختند .

ص: ۳۸۳

-
- ۱- معجم البلدان : ج ۴ ، ص ۱۲۷ ، باب الكاف و الراء .
 - ۲- مراصد الاطلاع : ج ۳ ، ص ۱۱۵۶ .
 - ۳- معجم البلدان : ج ۴ ، ص ۱۲۸ .
 - ۴- فتوح البلدان : ص ۳۰۳ .

طبری نیز، قریب به همین مضامین را - ضمن حوادث سال ۱۴۶ - در تاریخ خود نقل کرده (۱)؛ و از همه مفصّل تر، ابن کثیر شامی (أبوالفداء) در تاریخ «البدایه و النهایه» ذکر کرده است (۲). مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین مظفر قدس سره می نویسد: «حوّل المنصور عاصمه ملكه من الكوفه إلى الهاشمیة و منها إلى بغداد، ...؛ انتقل المنصور إلى بغداد بحاشيته و جیشه و انتقل الناس معه، فتمصّرت ... و ما مضى عهد طويل على تمصير بغداد إلّا و صارت بعض محلاتها خالصة في التشيع لا يشاركه فيها أحد من غیرهم، كمحله الكرخ» (۳). ترجمه: منصور پایتخت حکومت خود را از کوفه به هاشمیّه و از آنجا به بغداد منتقل کرد ...؛ منصور با تمام اطرافیان و لشکریان خویش به بغداد منتقل شد و مردم نیز به بغداد روی آوردند و آنجا به صورت شهری درآمد ... و زمانی از شهر شدن بغداد نگذشته بود، که بعضی از محلات آن اختصاص به شیعه پیدا کرد و در آنجا احدی از غیر شیعه با آنها شریک نبود، مانند محله: کرخ. و در مورد شهادت حضرت جواد علیه السلام می فرماید: «و ذلك ان قدم لزوجته ابنة المأمون سمّاً و حملها على ان تدفعه للإمام. فأجابته إلى ما أراد. فمات قتيلًا بسمّ المعتصم.

ص: ۳۸۴

۱- تاریخ طبری: ج ۶، صفحه ۲۶۴ به بعد.

۲- البدایه و النهایه: ج ۱۰، ص ۹۶

۳- تاریخ الشیعه: ص ۷۸.

و عندما شاهدت (زوجته امّ الفضل) أثر السمّ قد بان في بدن الإمام تركته وحيداً في الدار، حتّى قضى نحبّه . و احتشدت الشيعة على الدار واستخرجوا جنازته - و السيوف على عواتقهم - و قد تعاقدوا على الموت . لأنّ المعتصم حاول ان يمنعهم عن تشييعه . و تعرف من مثل هذه الحادثة كثره الشيعة ذلك اليوم في بغداد و قوتهم على المراس، و من كثره الرواه، تعرف كثره العلم فيهم . و من كثره الحجاج و الجدل - لا- سيّما في الإمامه - تعرف قوه الحجّه عندهم ، و قوّه الكفاح عن المذهب، و اتضاح أمرهم «(1)». ترجمه : معتصم سّمى برای همسر آن حضرت، که دختر مأمون بود، فرستاد . و او را وادار کرد که آن سمّ را به امام بدهد . و او خواسته معتصم را اجابت کرد، و امام با سمّ معتصم به شهادت رسید . و هنگامی که اثر سمّ را در بدن امام مشاهده کرد، آن حضرت را در خانه تنها گذاشت تا امام از دنیا رفت . و گروهی از شیعیان، به خانه آن حضرت آمدند و جنازه او را بیرون بردند و آنها شمشیرهایشان را روی شانه هایشان نهاده بودند و با هم تا سر حدّ مرگ هم پیمان شدند، زیرا معتصم می خواست آنها را از تشييع جنازه باز دارد .

ص: ۳۸۵

۱- تاريخ الشيعة : ص ۵۷ .

مرحوم مظفر ادامه می دهد و می نویسد : ما از مثل این حادثه، استفاده می کنیم که شیعیان در آن روز جمعیت فراوان و توان کافی داشتند . و از فراوان بودن راویان در آن عصر، معلوم می شود علم در بین آنان رونق داشته و از اینکه زیاد بحث و گفتگوهای علمی، مخصوصاً در مسأله امامت داشتند، معلوم می شود که برای دفاع از حریم دین و مبارزه با دشمنان دین نیرومند بوده اند . و در مورد شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید : « و ذرّ الملح علی الجرح أنه (هارون) لم یسمح لأولیائه بتشیعه . بل أمر، فحمله الحمالون، فوضعه علی الجسر . ونكأ القرحة بالنداء علیه : هذا امام الرفضه و لَمَّا شاهد سلیمان بن جعفر - عمّ الرشید - ما یصنع السندی، بجنازه الإمام، أمر فأخذوها من أیدی الشرطه . و وضعها فی الجانب الغربی . و أمر منادیه : فنادی بالناس لحضور الجنازه و تشیيعها . و أكثر الشیعه فی بغداد تقیم فی الجانب الغربی . و كانت محله الكرخ - علی سعتها - کلّها شیعه . فهرع الناس، فحملوه علی الأعناق، حتّى أو صلوه إلى تربته » (۱)

ص: ۳۸۶

۱- تاریخ الشیعه : ص ۴۷ و ۴۸ .

ترجمه : و نمک پاشیدن روی زخم این است که هارون به پیروانش اجازه نداد موسی بن جعفر علیهما السلام را تشییع کنند . بلکه دستور داد تا حمالها آن حضرت را بیاورند و روی پل قرار دهند . و بیشتر به این جراحی، فریاد کردن آنها بود که : این امام رافضیان است و چون سلیمان بن جعفر، عموی هارون الرشید، عملکرد سندی را نسبت به جنازه امام مشاهده کرد، دستور داد جنازه را از مأمورین گرفتند . و آن را در ناحیه غربی قرار داد . و دستور داد تا به مردم اعلام کنند که برای تشییع جنازه آن حضرت، حاضر شوند و اکثر شیعیان، در بغداد بودند و در ناحیه غربی زندگی می کردند . و محله کرخ با تمام وسعت آن، همه شیعه بودند . و مردم، با سرعت جنازه آن حضرت را بر گردنهایشان حمل کرده و سپس به خاک سپردند . یاقوت حموی می نویسد : « براثا : با ثاء سه نقطه و الف مقصوره . محله ای بود در کنار بغداد در قبله کرخ و در طرف جنوبی در محول . و تنها یک مسجد جامع داشت که شیعه در آنجا نماز می خواندند . و آن مسجد به همراه آن محله - به طور کلی - خراب شد، به گونه ای که اثری از آن باقی نماند .

اما مسجد جامع را من خودم، باقیمانده از دیوارهای آن را درک کردم که آن را در زمان ما خراب کردند. و در ساختمانها به کار بردند و در سال ۳۲۹ ساختمان مسجد «براثا» به پایان رسید و در آن خطبه خوانده می شد. و قبل از مسجد شدن، گروهی از شیعه در آنجا جمع می شدند و صحابه را سب می کردند. و راضی بالله به آنجا حمله کرد و هر که را در آنجا بود، دستگیر و زندانی نمود و مسجد را خراب و با خاک یکسان کرد. و شیعه این خبر را به «بُجْکَم ماکانی»، نخست وزیر بغداد، گزارش دادند، سپس او دستور داد تا آن مسجد را بازسازی کرده و توسعه دهند. و سپس دستور داد تا نام «راضی» بر بالای آن نوشته شود. و پیوسته تا سال ۴۵۰ نماز در آنجا برپا می شد سپس تا الآن معطل مانده» (۱).

آلِ یَقْطِین

«آلِ یَقْطِین، خاندانی علمی و سیاسی شیعی در سده ۲ ق / ۸ م. مشهورترین چهره های این خاندان، دو تن هستند: ۱ - ابوالحسن یقطین بن موسی بغدادی (د ۱۸۶ ق / ۸۰۲ م)، محدث و از کارگزاران خلافت عباسیان.

ص: ۳۸۸

۱- معجم البلدان: ج ۱، ص ۲۸۷، باب الباء و الراء.

او در کوفه زاده شده و در همان جا زیست . به دلیل مخالفت با امویان و هواخواهی از عباسیان از سوی مروان حمار (د ۱۳۲ ق / ۷۴۹ م) تعقیب شد . و از این رو همراه خانواده اش به مدینه گریخت . پس از سقوط امویان و قدرت یافتن عباسیان به بغداد آمد یقطین که هوشمند بود و از درایت سیاسی و قدرت جنگاوری کافی بهره داشت، نزد دو تن از نخستین خلفای عباسی (ابوالعباس سفاح : ۱۰۴ - ۱۳۶ ق / ۷۲۲ - ۷۵۳ م ؛ و ابوجعفر منصور : ۹۵ - ۱۵۸ ق / ۷۱۳ - ۷۴۴ م) پایگاهی بلند یافت . در ۱۶۷ ق / ۸۷۳ م، که خلیفه مهدی عباسی (۱۲۷ - ۱۶۹ ق / ۷۴۴ - ۷۸۵ م) فرمان داد مسجد الحرام در مکه، و مسجد النبی در مدینه بازسازی شود و گسترش یابد، یقطین از سوی خلیفه مأمور اجرای این فرمان گردید (ابن تغری بردی، ۲ / ۵۲؛ ابن جبیر، ۶۸). ابن اثیر این رویداد را در ۱۶۴ ق / ۷۸۱ م می داند (۶ / ۷۶). با اینکه برخی درباره شیعی بودن او تردید کرده اند، شیعه بودن او قطعی می نماید (مامقانی، ۳ / ۳۳۳؛ خوبی ۱۲ / ۲۳۶). به گزارش بیشتر محدثان و مورخان شیعی، او در پنهان با امام جعفر صادق علیه السلام (۸۰ یا ۸۳ - ۱۴۸ ق / ۶۹۹ یا ۷۰۲ - ۷۶۵ م) پیوند ارادت داشت و حقوق اموال را به آن حضرت می پرداخت . سرانجام نزد منصور و مهدی از او سعایت شد ، اما آسیبی به او نرسید (ابن ندیم، ۳۱۴). می توان این احتمال را پذیرفت که با وجود شیعی بودن یقطین، حضور او در

دستگاه خلافت، به دلایل خاصّ سیاسی و ضرورتها با اشاره امام صادق علیه السلام باشد. وی در بغداد درگذشت . ۲ - علی بن یقطين (۱۲۴ - ۱۸۲ ق / ۷۴۲ - ۷۹۸ م)، محدّث، فقیه، متکلم و از بزرگان شیعی . وی در کوفه زاده شد و همراه پدر به مدینه هجرت کرد و پس از آن به بغداد آمد . در آغاز، به داد و ستد ابزار (نوعی ادویه) پرداخت (طوسی ، اختیار ، ۲ / ۷۲۹)، سپس در دستگاه خلافت عبّاسیان راه یافت و از کارگزاران مهدی عبّاسی (طبری ۳/۵۲۲) و از نزدیکان خلیفه هارون الرشید (د ۱۹۳ ق / ۸۰۹ م) گردید . در شیعی بودن او تردید نیست، اما مذهب او همانند پدرش از نظر عبّاسیان پنهان بود . وی با امام موسی کاظم علیه السلام (۱۲۸ - ۱۸۳ ق / ۷۴۶ - ۷۹۹ م) ارتباط نزدیک داشت و نزد آن امام از اعتبار بسیاری برخوردار بود . نویسندگان شیعی بر این باورند که او به توصیه امام کاظم علیه السلام در دستگاه خلافت باقی ماند تا از ستمدیدگان پشتیبانی کند و یاور شیعیان باشد (امین ۸ / ۳۷۱)، از این رو بارها درباره مذهب و ارتباط او با امام کاظم علیه السلام به هارون سعایت شد، ولی گزندی به او نرسید . در مورد ایمان و پارسایی علی بن یقطين روایات بسیاری آمده است . از جمله، اینکه امام کاظم علیه السلام بهشت را برای او تضمین کرده است (طوسی ، اختیار ، ۲ / ۷۲۹) .

او از راویان موثقی است که یک حدیث از امام صادق علیه السلام و احادیث بسیاری از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است و راویان متعددی از وی روایت کرده اند. کتابهایی به او منسوب است (طوسی، فهرست، ۲۳۴). او در زمانی که امام کاظم علیه السلام زندانی بود، در بغداد درگذشت. (۳- خزیمه، (۴- یعقوب و (۵- عبید، سه فرزند دیگر یقظین، نیز از راویان حدیث و از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده اند» (۱).

موقعیت علمی و مذهبی و سیاسی بغداد آن عصر

« برای معرفی کامل « بغداد » آن روز، شاید یک کتاب هم کم باشد، در عین حال ضرورت دارد در اینجا دور نمائی از وضع سیاسی و علمی آن ترسیم کنیم. از آغاز تأسیس « بغداد » به دست ابو جعفر منصور، دومین خلیفه عباسی، و انتقال مرکز خلافت به آنجا (۱۴۶ هـ) (۲) همانطور که این شهر مرکز ثقل سیاست جهان اسلام گردید و بر سراسر قلمرو اسلام حکومت می کرد همچنین بزرگترین پایگاه علم و مجمع دانشمندان در فنون مختلف قرار گرفت، در طول چند قرن دانشمندان از هر سوی به جانب « بغداد » متوجه و در آنجا متوطن شدند و یا به طور موقت جهت کسب و نشر علم، رحل اقامت افکندند .

ص: ۳۹۱

۱- دائرة المعارف بزرگ اسلامی : ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

۲- بنا به نقل خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱ ، ص ۶۶) : منصور در سال ۱۳۶ هـ به خلافت رسید و در ۱۴۵ به پی ریزی و ساختمان بغداد آغاز کرد و در ۱۴۶ ساختمانهای شهر پایان یافت و دستگاه خلافت به آنجا منتقل گردید، دیوار خارجی شهر و کلیه عملیات ساختمانی در اواسط سال ۱۴۹ تمام شد ؛ در این مورد اقوال دیگری با تفاوت، اندک نقل گردیده است .

بزرگترین فقهاء و ارباب مذاهب اسلام: أبو حنیفه، شافعی، احمد حنبل، داود ظاهری، و نیز بزرگترین محدثان از جمله مؤلفین « صحاح ست » (۱) و بزرگترین مورخان مانند: محمد بن اسحق، واقدی، ابن سعد کاتب واقدی، یعقوبی، مسعودی، طبری، بلاذری، ابن قتیبہ دینوری، أبو الفرج اصفهانی، تمام یا مقداری از عمر خود را در این دیار سر کرده و برخی از آنان تا دم مرگ در آن عاصمه دانش گذرانیده و همانجا دفن شده اند. کما اینکه برخی از آنان مثل: مسعودی، بلاذری، یعقوبی و ابن قتیبہ در بغداد متولد و همانجا نشو و نما کرده اند (۲).

اما شعرای معروف امثال « متنبی » شاید کمتر کسی است که گذار وی به بغداد و دربار خلفاء برای ثناء گفتن و صلہ گرفتن نیفتاده باشد. اما علوم عقلی و فلسفی و ریاضی و طب و به اصطلاح « علوم اوائل » شالوده آن در اسلام در این شهر ریخته شد. بزرگترین دانشمندان و مترجمان از اطراف و اکناف بلاد به بغداد فراخوانده شدند و به تألیف و ترجمه کتب مربوط به این رشته ها پرداختند.

ص: ۳۹۲

-
- ۱- صحاح ست، شش کتاب معتبر حدیث اهل سنت و به منزله کتب اربعه شیعه است و مؤلفان آن کتب عبارتند از: ۱- أبو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶) صاحب صحیح بخاری؛ ۲- مسلم بن حجاج النیشابوری (م ۲۶۱) صاحب صحیح مسلم؛ ۳- أبو داود سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفی ۲۷۵ در بصره) صاحب سنن أبي داود؛ ۴- أبو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹) صاحب صحیح ترمذی؛ ۵- أبو عبد الرحمن أحمد بن علی بن شعیب نسائی (م ۳۰۳) صاحب سنن نسائی؛ ۶- أبو عبدالله محمد بن یزید قزوینی (م ۲۷۳) صاحب سنن ابن ماجه.
 - ۲- شرح زندگی دانشمندان نام برده در این سطور، به تفصیل در تاریخ بغداد آمده است.

اولین مؤسسه و مجمع علمی و یا کتابخانه رسمی به نام « بیت الحکمه » که محل کار مترجمان و دانشمندان نامی بود، در عصر هارون الرشید در بغداد به وجود آمد (۱) و پس از آن، کتابخانه های دیگری فراهم آمد که تا عصر « شیخ طوسی » باقی بود و چنانکه خواهیم گفت مورد استفاده وی قرار گرفت . برای پی بردن به موقعیت « بغداد » در آن اعصار مطالعه دو کتاب ضرورت دارد، یکی « فهرست ابن ندیم » و دیگر « تاریخ بغداد » . فهرست ابن ندیم در سال ۳۷۷ تألیف گردیده و مؤلف آن خود در بغداد به شغل کتاب فروشی و « وراقی » اشتغال داشته و کتبی که به بازار عرضه می شده و به دست وی می رسیده، همه را فهرست کرده است . و با بسیاری از دانشمندان و پیشوایان مذهبی معاصر خود مربوط و دوست بوده و احتمالاً دکان وی چنانکه در عصر ما مرسوم است، محل تردد و تلاقی فضلا و دوست داران کتاب بوده است . اما تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی معاصر « شیخ طوسی » است که در تمام دوران اقامت شیخ در بغداد، در این شهر می زیسته و بعداً تا سال ۴۶۳ که در قید

ص: ۳۹۳

۱- در ماهیت این محل که آیا مدرسه یا کتابخانه و یا مرکز تحقیق و تألیف و ترجمه کتب بوده، اختلاف است ؛ به کتاب تاریخ علوم عقلی در اسلام، نوشته آقای دکتر صفا صفحه ۴۸، مراجعه شود . بنا به نقل کتاب « خریطه بغداد : ص ۲۵۴ » بیت الحکمه و همچنین کتابخانه شاپور و دارالعلم شریف رضی ، همه در جانب غربی بغداد واقع بوده است . تاریخ تأسیس بیت الحکمه معلوم نیست و حتی احتمال وجود آن، پیش از هارون هم می رود و مسلماً تا عصر ابن ندیم، اواخر قرن چهارم، باقی بوده است ؛ جهت تفصیل بیشتر به کتاب مذکور مراجعه کنید .

حیات بوده (۱) به بغداد رفت و آمد می کرده و با بسیاری از علمای معاصر خود ملاقات کرده و کمتر دانشمندی است که از ابتدای تأسیس این شهر تا عصر وی به این شهر آمده باشد و وی نام و ترجمه او را در کتاب خود نیاورده باشد، در این کتاب ترجمه ۷۸۳۱ نفر به طور مفصل یا مختصر آمده است .

موقعیت شیعه در بغداد

آنچه گفته شد سوابق علمی بغداد از لحاظ کلی بود؛ اما از لحاظ تشیع از عصر حضرت صادق علیه السلام به بعد بیشتر ائمه علیهم السلام به بغداد قدم گذارده اند و از جمله امام هفتم علیه السلام و امام نهم علیه السلام چندی در آنجا توقف کرده اند و بالاخره همانجا در گذشته اند و در قبرستان قریش (کاظمین فعلی) دفن شده اند . دانشمندان و رجال شیعه از آغاز بنای بغداد در آن تردد یا توطن کرده و با دستگاه خلافت و وزارت به خصوص در دوران برامکه ارتباط داشته اند . از جمله هشام بن الحکم محمد بن ابی عمر، علی بن یقظین و خاندان وی، خاندان نوبختی، خاندان ابن قولویه، خاندان اسکافی و خاندان سید مرتضی در این شهر متوطن بوده اند . هر قدر از عمر بغداد می گذشت، تمرکز و تجمع شیعیان در این شهر بیشتر احساس می شد تا بالاخره در قرن سوم و چهارم و پنجم، « بغداد » مرکز عمده

ص: ۳۹۴

۱- خطیب بغدادی در پایان عمر در محله درب السلسله، جنب نظامیه، سکنی داشته و در ۴۶۳ (سه سال بعد از شیخ طوسی) همانجا فوت نموده و شیخ ابواسحاق شیرازی (اولین مدرس نظامیه) جنازه او را تشییع کرده و به جامع منصور طرف غربی بغداد، حمل کرده است (دلیل خارطه بغداد : ص ۳۱۹).

این طائفه گردید و دانشمندان آنجا ریاست مطلقه بر کلیه شیعیان پیدا کردند و چنانکه می دانیم « نواب اربعه » (۱) که در نیمه آخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم (از ۲۶۰ تا ۳۲۹) سیمت وکالت خاصّ ناحیه مقدّسه را داشتند و مرجع عموم شیعه امامیه گردیدند، در « بغداد » زندگی می کردند . و آرامگاه آنان تا این عصر در محله های قدیمی این شهر مزار است . رشته علم کلام شیعه که عهده دار پاسداری و دفاع از مذهب بود، در این شهر توسط هشام بن الحکم (۲) پی ریزی شد و همچنان ادامه یافت تا اواخر قرن چهارم

ص: ۳۹۵

۱- ایشان عبارتند از : ۱ - عثمان بن سعید عمری، که اوّل وکالت امام هادی و امام عسکری و سپس وکالت از ناحیه مقدّسه امام دوازدهم داشته است ۲ - فرزند وی ابوجعفر محمّد ابن عثمان عمری، که در حدود پنجاه سال پس از پدر خود، وکیل ناحیه بوده و در ۳۰۴ یا ۳۰۵ هجری در گذشته است ۳ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، قائم مقام ابوجعفر عمری، متوفی به سال ۳۲۶، ۴ - ابوالحسن علی بن محمد السمری که پس از نوبختی عهده دار نیابت گردید و در ۳۲۹ در گذشت و پیش از وفات توفیق امام به دست وی صادر شد مبنی بر اینکه دوران نیابت خاصّه پایان یافت .

۲- وی از موالی بنی شیبان یا کنده است، زادگاهش کوفه، محل نشو و نمایش واسط و تجارتش در بغداد بوده و در اواخر عمر به آنجا انتقال یافته و از ملازمان یحیی بن خالد برمکی و سرپرست مجالس کلام و مناظره وی گردیده است . او بحث در امامت را آغاز کرد و به قول شیخ طوسی : « و کان ممّن فتق الکلام فی الامامه، و هذب المذهب فی النظر » [فهرست : ص ۱۷۵] در مناظره و حاضر جوابی مهارت داشته و از نام کتب وی پیداست که مخالف سرسخت فلاسفه و معتزله بوده و ظاهراً از اوّلین کسانی است که در ردّ فلسفه یونانی و ایرانی و نیز در اثبات امامت، کتاب نوشته اند . هشام ابن الحکم مورد توجه امام صادق و کاظم علیهما السلام بوده و احادیثی از آن دو امام روایت می کرده . در بغداد در قصر وضاح مقیم بود و پس از زوال برامکه به مدّتی اندک در ۱۷۹ و یا در دوران خلافت مأمون در سال ۱۹۹ از دنیا رفته است و از خود شاگردانی مانند ابن ابی عمیر، یونس ابن عبدالرحمن و دیگران به جای گذارده و رشته علم کلام شیعه به وسیله نامبردگان به این دانشمندان منتهی می گردد (خلاصه از رجال نجاشی، فهرست شیخ طوسی و رجال کشی).

به وسیله شیخ مفید به اوج خود رسید، و او با مهارت و استادی چشم گیری در این شهر انقلابی به پا کرد و هزاران نفر را با قدرت منطق خویش به این مذهب وارد نمود و همین مکتب بود که متکلم زبردستی مانند سید مرتضی علم الهدی را تربیت کرد. مرجعیت مفید و سید مرتضی و اساتید و معاصران ایشان و حتی شیخ طوسی به طوری که از مطاوی حالات آنان به دست می آید، بیشتر در رشته کلام و دفع شبهات مخالفان بود و ظاهراً در آن اعصار این علم مقدم بر همه علوم حتی فقه و حدیث و دارای اهمیت بیشتری بوده است و این امر از رساله های متعدّد به نام اجوبه مسائل که از شهرهای دور دست از نامبردگان سؤال می شده، و همچنین کتب ردّیه که نام همه آن رسائل و کتب در فهرست مؤلفات و این طبقه از دانشمندان دیده می شود، کاملاً مشهود است؛ و پس از رشته کلام، فقه و اصول و شاید مهمتر از آن دو، علم حدیث بود. اصولاً حدیث به لحاظ اینکه صرفاً علمی نقلی است، در «بغداد» که محل تردّد و تلاقی محدّثان بوده، بیش از سایر مراکز رواج داشت و تقریباً می توان گفت: کلیه منقولات و احادیث اسلامی و از جمله روایات اهل بیت، نزد محدّثان «بغداد» گرد آمد. صرف نظر از راویان قرن دوم و سوم شیعه، شخصیت نامدار محمد بن یعقوب کلینی، که در شهر «ری» مرجعیت و زعامت داشته، در اواخر عمر به علت نامعلومی و شاید برای نشر حدیث و روایت کتاب کافی به این شهر هجرت کرده و همانجا از دنیا رفته است. وی کتاب مهم «کافی» را که به احتمال قوی پیش از هجرت به بغداد تألیف کرده است، در این شهر نشر داده و اغلب راویان این کتاب در «بغداد» می زیسته اند.

و همانجا آن را برای دیگران روایت کرده اند (۱) همچنین معاصر «کلینی» علی بن بابویه قمی، والد شیخ صدوق، به این شهر آمده و با وکلای امام ملاقات کرده است (۲)؛ صدوق نیز در سال ۳۵۵ به بغداد وارد شده است (۳). حدیث شیعه از آغاز، دو مرکز مهم داشته: «کوفه و قم» و بغداد محل تلاقی این دو رشته حدیث بوده است؛ زیرا محدثان «کوفه و قم» مرتباً به آنجا می آمدند و معلومات خود را روایت می کردند؛ و احياناً در آنجا مقیم می شدند. به نسبت اجتماع علمای شیعه در «بغداد»، کتب این طائفه نیز از بلاد دور و نزدیک در آنجا گرد آمد؛ مثلاً، محمد بن مسعود عیاشی، یکی از دانشمندان شیعه ساکن «سمرقند» و دارای تألیفات زیاد بوده است و ابوالحسن قزوینی قاضی در سال ۳۵۶ برای اولین بار قسمتی از کتب وی را با خود به بغداد آورد (۴).

ص: ۳۹۷

۱- نظر به این که اکثر یا تمام مشایخ کلینی اهل قم یا ری بوده اند و خود وی تا دوران اواخر عمر در ری مرجعیت داشته، از طرفی به نقل نجاشی در رجال صفحه ۲۹۲، بیست سال تمام به تألیف این کتاب اشتغال داشته؛ پس به احتمال قوی تألیف آن، در همان شهر صورت گرفته، اما در اواخر عمر، این کتاب را در بغداد روایت کرده و اکثر ناقلین آن از علمای عراق می باشند.

۲- از جمله در سال ۳۲۸، یک سال قبل از وفات، در بغداد بوده است (رجال نجاشی: ص ۱۸۵)؛ و به گفته شیخ طوسی در رجال صفحه ۴۸۲، در سال تناثر نجوم ۳۲۹ نیز به بغداد وارد شده و تلعبیری از وی حدیث شنیده است.

۳- رجال نجاشی: ص ۳۰۳؛ و بنا به آنچه دوست دانشمند، جناب آقای میرزا عبدالرحیم ربانی، در مقدمه بحار (ج ۱، ص ۳۶) تحقیق کرده اند علاوه بر این، در سال ۳۵۲ ه نیز صدوق در بغداد بوده است و در اثناء این دو سال سفرهایی به کوفه، همدان و مکه کرده است. این جانب در مقدمه کتاب «المقنع» شرح حال جامعی از صدوق آورده ام؛ و در کتاب «کتب اربعه و مشایخ ثلاثه» آن را تکمیل خواهم کرد.

۴- علمامه در خلاصه (ص ۱۰۱) در ترجمه وی می گوید: «قدم بغداد سنه ست و خمسين و ثلاثمأه و معه من کتب العیاشی قطعه، و هو اوّل من اوردها بغداد و رواها ...».

و در نتیجه، کتابخانه های معتبری برای شیعه فراهم آمد. از جمله: کتابخانه اُبی نصر شاپور بن اردشیر (۱)، وزیر بهاء الدّوله بویهی فرزند عضد الدّوله است، که در سال ۳۸۱ در محلّه «بین السورین» یکی از محلّات «کرخ» بغداد (۲) به همت آن وزیر دانشمند شیعه مذهب، تأسیس شد. و از لحاظ جامعیت و اشتغال بر نفائس کتب، بی نظیر بود و با کتابخانه «بیت الحکمه» رقابت می نمود. و نیز کتابخانه شخصی سید مرتضی، بطوری که نوشته اند: مشتمل بر هشتاد

ص: ۳۹۸

۱- بنا به گفته ابن اثیر (در تاریخ خود: ج ۹، ص ۱۰۱): «وی کاتبی سدید بود و در سال ۳۸۳ کتابخانه را تأسیس نمود و بیش از ده هزار جلد کتاب در آن گرد آورد...»؛ در حاشیه این کتاب نوشته شده: «وی سه بار وزارت بهاء الدّوله و هم وزارت مشرف الدّوله را عهده دار شد. مردی عقیف، نیکوکار، سلیم النفس و خوش معاشرت بود لیکن عمال خود را زود عزل می کرد تا به عیش و نوش و خوش گذرانی نگرانید، بر کتابخانه املاک و عایدات بسیار وقف کرد و هنگام مرگ در سال ۴۱۶ نزدیک نود سال عمر داشت.»

۲- ساختمان اصلی بغداد به نام مدینه السلام در سمت غربی دجله، نزدیک کاظمین فعلی به طور مدوّر با چهار دروازه بدین کیفیت بنا شده بود: ۱- خندق دور شهر ۲- سیل بند مرتفع با آجر و ساروج ۳- فیصل خارجی به مساحت پنجاه ذرع بدون ساختمان، جهت محافظت شهر از آتش سوزی دشمن ۴- سور اعظم به ارتفاع سی ذرع و به ضخامت ۵/۲۲ ذرع، در پائین و ۱۲ ذرع در بالا ۵- فیصل داخلی به عرض ۱۵۰ ذرع محوّطه بدون ساختمان جهت دفاع از شهر ۶- دیوار دوّم که محیط بر میدان بزرگ داخلی و ساختمانها و قصر بوده است و فاصله ما بین دو دیوار بین السورین نامیده می شده است و بعدها شهر کرخ در جانب جنوبی این شهر ساخته شد و تدریجاً شهر اصلی ویران و به جای آن محلّاتی به وجود آمد که ضمیمه کرخ گردید و نام آن محلّات به نام اصلی آن نامیده شد؛ مانند محلّه باب الکوفه، باب البصره، باب الشام، باب خراسان؛ و به نظر بنده محل کتابخانه شاپور فیصل داخلی شهر اصلی بوده که در آن هنگام بین السورین نامیده می شده است؛ دلیل خریطه بغداد: صفحه ۴۹ ملاحظه شود.

هزار جلد کتاب بوده است (۱)؛ و همچنین برادر وی سید رضی، محلی به نام «دار العلم» تأسیس کرد، که دارای کتابخانه مهمی بوده است (۲). علاوه بر این سه کتابخانه، به طور حتم دانشمندان و رجال دیگر شیعه کتابخانه های شخصی داشته اند. و از «فهرست ابن ندیم» به دست می آید که کتب شیعه در آن تاریخ در «بغداد» رواج داشته و قسمت مهمی از آن کتب به دست ابن ندیم رسیده و نام آنها را در فهرست خود با پاره ای از خصوصیات ضبط کرده است (۳). موقعیت و نفوذ شیعه در «بغداد» بیشتر مرهون رجالی امثال علی بن یقطین (۴) است، که از ابتدای خلافت بنی عباس در دستگاه آنان اعتبار و شخصیتی داشته اند و همچنین «برمکیان» با دانشمندان شیعه بی ارتباط نبودند.

ص: ۳۹۹

۱- ابوالقاسم تنوخی ملازم سید مرتضی گفته است: کتب سید را شماره کردیم، هشتاد هزار مجلد از مصنّفات و محفوظات و مقرّوات وی بود و به گفته ثعالبی به سی هزار دینار تقویم گردید پس از اینکه قسمت عمده آن را به وزرا و رؤسا اهدا کردند (روضات: ج ۴، ص ۲۹۶ و ۲۹۷).

۲- دار العلم شریف رضی مدرسه ای بوده که طلب علم در آن سکنی داشته اند و کلیه ما یحتاج ایشان (از جمله کتابخانه) در آن آماده شده بوده است (روضات: ج ۶، ص ۱۹۶).

۳- از جمله، آثار و کتب عیاشی را شیخ طوسی در فهرست (ص ۳۱۷)، از فهرست ابن ندیم نقل می کند و گویا مأخذ دیگری جز آن، در دست نداشته است.

۴- یقطین پدر علی از دعاه بنی العباس بود و مروان او را تعقیب می کرد و او از موطن خود کوفه فرار کرد، مادر علی نیز با وی و برادرش عبید به مدینه فرار کرد تا اینکه پس از روی کار آمدن دولت عباسی، به کوفه برگشتند؛ علی بن یقطین از مقرّبان دستگاه خلافت بود و نزد سفاح و منصور و مهدی و هارون اعتبار داشته و در سال ۱۸۲ ه در سنّ ۵۷ در بغداد درگذشت، در حالی که امام موسی بن جعفر علیهما السلام محبوس بود، و ولیعهد محمد بن الرشید بر جنازه او نماز گذارد و پدر او بعد از وی در سال ۱۸۵ وفات یافته است. علی و اخلافش از مؤلفان و رواه شیعه بوده اند (فهرست شیخ: ص ۱۱۷؛ و رجال نجاشی: ص ۱۹۴ و جز آن).

از جمله هشام بن الحکم، غالباً ملازم و هم‌نشین یحیی بن خالد برمکی بوده است. از مطالعه تاریخ و حدیث به دست می‌آید که همواره رجال شیعه دارای مناصب مهمی در مرکز خلافت و سایر بلاد بوده اند. و از اینکه خلفا به طرد و تکفیر پیشوایان شیعه ترتیب اثر می‌داده‌اند و کسانی مانند: ابن اَبی العزاقر (۱) و حسین بن منصور حلاج (۲) را که مورد طرد آنان واقع می‌شدند، اعدام می‌کردند. این امر مسلم می‌شود که طائفه شیعه در قرن چهارم در بغداد رسمیت داشته‌اند و سخن علمای آنان منشأ اثر بوده است. با توجه و اعتراف به این سوابق، در عین حال نمی‌توان انکار کرد که قدرت و عظمت شیعیان در «بغداد» و به طور کلی در «عراق و ایران» در دوره «دیالمه» به اوج خود رسید.

ص: ۴۰۰

۱- وی ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی است که مدعی نیابت خاصه امام غایب و بلکه الوهیت و حلول بود و هنگامی که حسین بن روح، نایب سوّم ناحیه مقدسه، فساد عقیده او را اعلان نمود، از طرف خلیفه مورد تعقیب قرار گرفت تا بالاخره بر اثر فتوای قضاة در ذی قعدة ۳۲۲ کشته شد (وفیات الاعیان: ج ۲، ص ۱۵۵).

۲- ابو معتب حسین بن منصور بیضاوی معروف به حلاج، صاحب دواعی و مقالات مشهوره خود را در عداد ابواب ناحیه مقدسه در غیبت صغری به شمار می‌آورد و از ناحیه مقدسه توقیعی در تکذیب وی صدور یافت و علمای شیعه معاصر و متأخر از وی، غالباً وی را مذموم دانسته‌اند و برخی امثال خواجه نصیر طوسی و شیخ بهائی و قاضی نور الله از او دفاع نموده و تأویلاتی برای کلمات کفرآمیز وی آورده‌اند و به هر حال از آغاز، بین مسلمین درباره وی اختلاف نظر وجود داشته و بر اثر تکفیر قضاة در ۳۰۹ هـ به طرز ناهنجاری کشته و سوزانیده شد. جهت توضیح بیشتر به کتب تراجم از جمله روضات الجنّات (ج ۳، ص ۱۰۷ به بعد)، مراجعه نمائید.

این سلسله ایرانی الاصل شیعه مذهب مدّت صد و سیزده سال (از سال ۳۳۴ تا سال ۴۴۷ هجری) بر شهر بغداد مرکز خلافت عباسی با کمال اقتدار حکومت می کردند . بطوری که از خلیفه بجز نام و تشریفات اثری نبود . و معتبرترین پادشاه این سلسله عضد الدوله است که در سال ۳۶۷ « بغداد » را ضمیمه قلمرو حکومت خود نمود و تا سال ۳۷۲ در قید حیات بود . وی در اسلام، نخستین پادشاهی است که به عنوان « ملک » پس از نام خلیفه در خطبه نام برده شد و محل دفن علی علیه السلام را آشکار کرد و بر آن بقعه و بارگاه ساخت و وصیت نمود که او را در جوار آن حضرت به خاک سپارند(۱). این پادشاه توجه و علاقه خاصی به شیخ مفید داشت . و گاهی برای ملاقات « مفید » به منزلش می رفت . بطور کلی مجامع و محافل شیعه از لحاظ کمیّت و کیفیت در عصر دیالمه نضج گرفت . و حوزه های درس و بحث و مجالس مناظره آنان با ارباب مذاهب در بغداد علنی بود . دانشمندان شیعه در همه جا با سلاطین « دیالمه » و وزرای آنان مرتبط و منظور نظر ایشان بودند .

ص: ۴۰۱

۱- وفیات الاعیان : ج ۴ ، ص ۵۰ به بعد .

از جمله، باید رابطه شیخ صدوق و برادرش حسین بن علی بن بابویه با صاحب عباد، وزیر دانشمند و ادب پرور « دیالمه » (۱) و مجالس مناظره صدوق در حضور رکن الدوله پدر عضد الدوله را در ری (۲) یادآور شویم. قدرت شیعه در بغداد هنگام تسلط دیالمه بر آن شهر به جایی رسید که رفته رفته در محله کرخ بطور جدا از اهل سنت مجتمع شدند و به نبردهای علنی با آنان پرداختند و همواره از طرف خلیفه برای آنان نقیبی تعیین می شد. و به احتمال قوی، نقیب شیعه همان نقیب علویین بود که به شریف أبو احمد و پس از وی به ترتیب به فرزندانش سید رضی و سید مرتضی و بعداً به فرزند سید رضی أبو احمد عدنان واگذار گردید. و این خاندان در آن عصر متشخص ترین خاندان شیعه در بغداد و مرجع خاص و عام بودند. و علاوه بر منصب نقابت، امارت حج و نظارت بر مظالم و برخی از نواحی عراق به آنان محول می گردید (۳).

ص: ۴۰۲

۱- صدوق، کتاب عیون اخبار الرضا را برای صاحب بن عباد نوشته و در آغاز فضائل و محاسن خصال و همچنین شعر وی را راجع به مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام آورده است. ابیات وی معروف و مطلع آن، این است: یا زائراً سائراً إلی طوس مشهد طهر و أرض تقدیس و اما برادر صدوق، حسین بن بابویه، که مردی دانشمند و کثیر الروایه بوده است نیز کتابی برای صاحب نوشته است (رجال نجاشی: ص ۵۰).

۲- روضات الجنات: ج ۶، ص ۱۴۱ به بعد؛ موضوع مناظره، وضعیت صحابه بعد از پیغمبر و علت مذمت شیعه نسبت به آنان بوده است.

۳- هزاره شیخ طوسی، علی دوانی: ج ۱، ص ۳۶ - ۴۶

« یکی از شخصیت‌های بزرگ این خاندان ابو محمّد الحسن بن ابي الحسن موسى بن الحسن بن ابي الحسن محمد بن العباس ابن اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت المنجم البغدادي است، که او خواهرزاده ابي سهل اسماعيل بن علي بن اسحاق بن اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت می باشد .

اما نوبخت

اسمی است فارسی برای مرد فارسی‌زبانی که به دانستن علم نجوم شهرت داشت و در اواخر دولت اموی و اوائل دولت عباسی می زیست و بیش از صد سال عمر کرد، و برای خالد بن یزید بن معاویه جهت به کار گرفتن نجوم و ترجمه اشتغال داشت، سپس در دوران خلافت عباسیان در دستگاه منصور بود، و چون برقراری حکومت منصور را به وی خبر داد و کشته شدن ابراهیم بن عبدالله را به اطلاع او رساند و منصور دریافت که پیش گوئیهای او درست بوده (۱)، دو هزار جریب از زمینهای حویزه را به او واگذار کرد و در آن زمان مقام وشهرتی بسزا پیدا کرد و منصور را در ساختمان بغداد و تنظیم نقشه های شهر (۲) و استخراج طالع ستارگان و مسائل نجومی یاری می کرد، و او بود که ساعت شروع به ساختمان بغداد را که روز بیست و سوم تموز بود، تعیین کرد (۳)، و به دست ابي جعفر منصور اسلام را اختیار کرد (۴)،

ص: ۴۰۳

۱- تاریخ کامل، ابن اثیر: ج ۵، ص ۲۷ .

۲- علم الفلك، ابن واضح یعقوبی: ص ۱۴۴ .

۳- آثار الباقیه، أبو ریحان بیرونی: ص ۲۷۰ .

۴- مروج الذهب: ج ۸، ص ۲۹۰ .

پس نام او را عبدالله گزارد (۱)، سپس همسرش زرّین و فرزندش اُبی سهل به او پیوستند، و اصل و ریشه این خاندان از دودمان بیب بن جوذرز .

که این پدر و پسر از شجاعان دولت کیانی در ایران بودند .

اما أبو سهل بن نوبخت

أبو سهل در بکار گرفتن علم نجوم و ترجمه جانشین پدر شد و او نیز در کنار منصور بود؛ زیرا پدرش وقتی از کار افتاد . منصور به او گفت : فرزندت را به جای خود قرار ده که به جای تو به خدمت ادامه دهد . نوبخت فرزند خود أبو سهل را طلبید و به او دستور داد که نزد خلیفه برود . أبوسهل گوید: موقعی که بر منصور وارد شدم، به من گفت: خودت را معرفی کن . گفتم : نام من خرشاذماه طیماذاه مابازار دباد خسروانشاه . منصور گفت : همه آنچه گفتمی اسم تو است ؟ گفتم : آری . منصور خندید و گفت : یکی از دو کار را انجام بده، یا از این اسم طولانی فقط من به کلمه طیماذ اکتفا می کنم و یا کنیه ای به جای اسم برای تو انتخاب می کنم . و آن أبو سهل است . أبو سهل می گوید : من همین کنیه را انتخاب کردم (۲).

ص: ۴۰۴

۱- تاریخ الحلاج، ماسینیون فرانسوی : ص ۱۴۳ .

۲- باب الکنی من أخبار الحكماء، ابن القفطی : ص ۲۶۶؛ و تاریخ علم الفلک : ص ۱۴۳ .

و او حدود هشتاد سال عمر کرد و هفت نفر از خلفاء را درک کرد و در سال ۲۰۲ در عصر مأمون از دنیا رفت . و سهل و سلیمان و اسحاق و اسماعیل و هارون و محمد و عیدالله و دیگر فرزندان را از خود به جای گذاشت، که همه از شخصیت‌های سرشناس بودند .

اما اسماعیل بن اُبی سهل

کنیه او اُبو اسحاق بود، او از شخصیت‌های بزرگ و فضلاء بغداد بود، و از ندیمان ابراهیم مهدی خلیفه عبّاسی (۱)، و از اصحاب امام رضا علیه السلام و فرزند بزرگوارش حضرت هادی علیه السلام بود . اُبی نؤاس شاعر، متوفی سنه ۱۹۸، در مدح او و فرزندانش مثل حسین و عبّاس و اسحاق قصائدی سروده، ولی پس از اینکه اُبو اسحاق برادرش سلیمان را هجو کرد، او نیز اسماعیل را هجو کرد . جاحظ در کتاب « البخلاء » (۲) گوید : اُبو نؤاس سر سفره اسماعیل نوبخت می چرید، همچنان که شتر در علف زار؛ ولی بعد از مدتی دوستی او را ناسپاسی کرد.

اما حسن بن محمد بن عبّاس ابن اسماعیل بن اُبی سهل بن نوبخت

او از فضلاء و متکلمین بزرگ شیعه بود (۳) و از بزرگان خاندان نوبختیه ، که ابن کثیر شامی در تاریخش از او یاد کرده و از برقانی نقل می کند که او شیعی

ص: ۴۰۵

۱- معجم الادباء، یاقوت حموی : ج ۵ ، ص ۱۵۵ .

۲- کتاب البخلاء : ص ۷۷ .

۳- مجالس المؤمنین، قاضی نور الله : ج ۱ ، ص ۴۲۶ .

معتزلی بود، ولی برای من معلوم شد که او مرد راستگوئی بوده . و از عقیقی نقل کرده که او گفته است : حسن در حدیث ثقه و مورد اعتماد بوده و عقیده او معتزله بوده . و ابن شهر آشوب او را به فیلسوف امامی توصیف کرده است .

اما موسی بن الحسن بن محمد بن العباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (۱۶۴)

او به ابی کبریاء معروف بوده^(۱)، و نجاشی او را به عبادت کردن و خوش قلم بودن و شناخت نجوم و سخن زیاد گفتن و زیاد بودن تألیفات توصیف کرده . و از تألیفات او کتاب « الکافی فی أحداث الأزمنه » می باشد . و او از شخصیت‌های بزرگ شیعه در بغداد بوده و او خوش بیان و بزرگوار بوده، و او با خواهر ابی سهل اسماعیل ازدواج کرد و از او در قرن سوم هجری حسن بدینا آمده که او مؤلف « فرق الشیعه » است .

مرکز خاندان نوبختی

چون نوبخت منجم ایرانی، دریافت که خاندان نوبخت همچون سایه به خلیفه منصور دوانقی چسبیده شده اند، و منصور به مصاحبت با او علاقه دارد و با هم در ساختن شهر بغداد و تأسیس آن به صورت پایتخت همکاری داشته اند . نوبخت از نظر علمی و منصور عملاً با هم مشارکت داشته اند ، طبعاً اوّل کسی که در شهر « مدینه السلام » با منصور سکونت پیدا کرد، نوبخت بود .

ص: ۴۰۶

۱- نضد الإيضاح: ص ۳۴۲، فهرست نجاشی : ص ۲۹۰، منهج المقال : ص ۳۴۷ (بابی کبریاء).

مورّخین نوشته اند در مشرق ناحیه رصّی افه، آنجا که الآن به « شورجه » نامیده می شود، خانه هایی باستانی وجود دارد . که خانه حسین بن روح نوبختی در آنجا بوده و قبر او هم فعلاً در همان جا است . أبو سهل بن نوبخت در کار نجوم به جای پدر نشست، و او و فرزندانش شهرت بسزائی در علم نجوم پیدا کردند و اصول و فصول آن علم را به عربی ترجمه کردند، و تنها به این علم اکتفا نکردند، کتب فلاسفه را نیز که در علوم گوناگون نوشته شده بود، از فارسی به عربی ترجمه کردند(۱) و در اکثر علوم که سودمند بود، برتری پیدا کردند، و در شعر و ادب عربی نبوغ داشتند و به جامعه از نظر فرهنگی خدمت کردند، هم در ترجمه و هم در تألیف و إنشاء و تدریس و بحثهای کلامی، همچنان که به دولت عباسی از روی اخلاص و حقیقت، در مشورتها و اداره کردن امور مملکت و وزارت خدمت کردند . هم از جهت دینی خوب بودند و هم پس از سالیانی عجمیت در آنها ذوب شد و نژاد عربی سالمی پیدا کردند، از این رو به مقام بلند و دامنه داری رسیدند و از قرن اوّل تا پنجم هجری این موقعیت والا امتداد پیدا کرد . و این خاندان در اسلام بنیانی رفیع از عظمت برای خود بنا نهادند، که کمتر از موقعیت پدرانشان در ایران نبود ؛ اسم آنها در کتب تاریخی همچنان باقی ماند . نوبختیان در دولت عباسی، کلید دربهای افلاک را در دست داشتند، ستارگان را رصد می کردند و پیوسته مراقب ستارگان و حرکات آنها بودند .

ص: ۴۰۷

۱- تاریخ علم الفلک : ص ۱۴۶ ؛ و فهرست، ابن ندیم : ص ۲۴۷ .

آنها خزینه دار خانه های حکمت و جانشینان فلاسفه و زبان آنان و چراغهای روشن و گنجهای علمی و کلید رموز و مشکلات علوم بودند. و در عین حال که در نجوم تخصص داشتند و فلسفه را تدریس می کردند، به دین خود و دستورات آن هم پایبند بودند و به اسلام و شعائر آن ارج می نهادند. و دلیل اخلاص آنها این است که آنان هیچ گاه دست از مذهب خود برنداشتند، با اینکه زمان آنها زمان فرقه گرائی بود. از زمان منصور به بعد معتقد به اسلام بودند و تنها مذهب جعفری داشتند، و پیوسته به همین روش و دین و مذهب وفادار بودند و به اندازه سیر موئی تا آخر کار تمایل و انحراف پیدا نکردند. و علی رغم اختلافاتی که مردم در عقائد و مذاهب خود پیدا کردند، آنان هیچ تغییری در گرایشهای دینی و مذهبی خود ندادند، همچنان که آنها از نظر سیاسی نیز همچنان دولت عباسی را تأیید می کردند و با همه تحولات و نابسامانیها و انقلابهای گوناگونی که در حکومت آنها به وجود می آمد، آنها به روش خود ادامه دادند. آری، این خاندان جلیل پیوسته به فلسفه و نجوم و زعامت علمی و ریاست شخصیهایی همچون ابو سهل و ابن روح و ابن کبریاء شهرت داشتند، تا زیر لوای آنها شخصیتی چون حسن بن موسی که از شاخه های این درخت بود، به وجود آمد و در مجالس و محافل علمی آنها رشد پیدا کرد. و بعید نیست اگر از چنین درختانی چنین ثمراتی حاصل آید»^(۱)

ص: ۴۰۸

و از اموری که نشانگر تمرکز شیعه در بغداد است ، روایتی است که علّامه شیخ عبداللّه بحرانی رحمه الله در کتاب «عوامل» از مرحوم صدوق قدس سره در «عیون أخبار الرضا علیه السلام» نقل فرموده، که ذیلاً آن را می خوانید . « هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به شهادت رسید ، حضرت اَبی جعفر (امام جواد علیه السلام) هفت ساله بود، بین مردم در بغداد و در شهرها اختلاف افتاد . ریّان بن الصلت و صفوان بن یحیی و محمّد بن حکیم و عبدالرحمان بن الحجاج و یونس بن عبدالرحمان و گروهی از شخصیت‌های شیعه و افراد مورد وثوق از آنها، در خانه عبدالرحمان بن الحجاج، که در برکه زلزله بود، جمع شدند و از مصیبت (شهادت حضرت رضا علیه السلام) گریه می کردند .

یونس بن عبدالرحمان به آنان گفت : گریه را رها کنید ، تا بدانیم بالاخره امر امامت به عهده چه کسی است ؟ و برای حلّ مسائل به چه کسی باید مراجعه کنیم ؟ تا این طفل (حضرت جواد علیه السلام) بزرگ شود . ریّان بن الصلت بلند شد و دست خود را به گلوی او گذاشت و پیوسته به او سیلی می زد و به او می گفت : تو تظاهر به ایمان می کنی و در باطن شکّ و شرک داری، اگر کار امامت از جانب خدا است، اگر این فرزند یک روزه هم باشد، همانند یک پیرمرد عالم و بالاتر از او خواهد بود . و اگر از طرف خدا نباشد، اگر هزار سال هم عمر کند، او یکی از مردم عادی خواهد بود، و این مطلبی است که باید در آن بیندیشی . همگان به او رو آوردند و او را سرزنش و توبیخ کردند . و آن زمان مصادف با ایّام حجّ بود ، و از فقهاء بغداد و شهرها و دانشمندان

هشتاد نفر در آنجا گرد آمده بودند، همه به قصد حج حرکت کردند، و همه به مدینه آمدند تا حضرت جواد علیه السلام را ملاقات کنند. وقتی به مدینه رسیدند، همه به در خانه امام صادق علیه السلام آمدند، چون منزل امام صادق علیه السلام خالی بود، همه وارد شدند و بر فرش بزرگی نشستند. عبدالله بن موسی بر آنها وارد شد و در صدر مجلس نشست، و یک نفر صدا زد: این پسر پیغمبر است، هر کس سؤالی دارد بپرسد. از عبدالله سؤالاتی شد که جوابهای لازم را نداد و شیعیان به حیرت افتاده، غصه دار شدند و فقهاء مضطرب گشتند و بلند شدند و تصمیم به بازگشت گرفتند و پیش خود گفتند: اگر حضرت جواد علیه السلام بود، جوابهای کامل به ما می داد، و این مطالب و جوابهای نامناسب و غیر لازم را نمی داد. ناگهان دری به روی آنها گشوده شد و «موفق» (۱) وارد شد. و گفت: این امام جواد است! همه بلند شدند ایستادند و از او استقبال و بر او سلام کردند. حضرت جواد علیه السلام وارد شد، در حالی که دو پیراهن بر تن داشت و عمامه و دو گیسو داشت و نعلین به پا داشت و نشست. همه از سخن گفتن خودداری کردند. آن کس که قبلاً مسائل را از عبدالله پرسیده بود، از امام جواد همان مسائل را سؤال کرد. و حضرت حق را به او جواب داد.

ص: ۴۱۰

۱- نام خادم حضرت جواد علیه السلام می باشد.

همه خوشحال شدند و در حقّ او دعا کردند و لب به مدح او گشودند . و گفتند : عموی شما عبدالله چنين و چنان جواب داد ! حضرت فرمودند : لا إله إلاّ الله، ای عمو این مطلب مهمی است نزد خدا که تو فردا در محضر عدل خدا بایستی و خداوند به تو بفرماید : چرا چیزی را که نمی دانستی برای بندگان من به آن فتوی دادی و حال آنکه در بین امت از تو عالم تر هم بود؟! «
(۱)

اما جواب از اشکال سوّم از جهت متن و مضمون

بند ج - «أوجبت فی سنّتی هذه»

احکام الهی بر دو گونه است، بعضی از آنها احکام مطلقه است . مثل : وجوب صلاه، و پاره ای از آنها مبتنی بر مشیّت افراد است . مثلاً: در مورد نذر اموری که متعلّق نذر است ، ممکن است - فی حدّ نفسه - واجب نباشد ، ولی انسان می تواند با مشیّت و دل خواه خود نذر کند و این امر راجح را بر خود واجب کند و بگوید : «لله علیّ ...» (۲) همانطور که می تواند در بعضی موارد چیز مباحی را بر خود حرام کند .

ص: ۴۱۱

-
- ۱- عوالم: ج ۲۳، ص ۵۴۹، حدیث ۳.
 - ۲- مسالک الأفهام: ج ۳، ص ۱۴۷؛ مجمع البیان: ج ۱، ص ۳۸۳؛ تبیان: ج ۲، ص ۳۴۹؛ و در مفردات راغب (ص ۴۸۷، کتاب النون) آمده: «نذر: النذر أن توجب علی نفسک ما لیس بواجب لحدوث أمر»؛ و در کتاب المغنی والشرح الکبیر (ج ۱۱ ص ۳۳۱) شرح المغنی ابن قدامه آمده: «(مسئله): و هو أن یلزم نفسه لله تعالی شیئا فیقول: لله علیّ أن أفعل کذا» .

چنانچه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بعضی زنان را بر خود حرام کرده بود . و بدین جهت، خداوند از روی عتاب، به وی خطاب کرده و می فرماید : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ » (۱). در اینجا خداوند با قطع نظر از مشیت پیغمبر، زنان پیغمبر را بر او حلال کرده بود و پیغمبر مجاز بوده با مشیت خود آن را بر خود حرام کند . و او نیز حرام کرد . ولی خداوند او را بر آن مشیت، مورد عتاب قرار داده، نه به عنوان جعل یک قانون، در قبال قوانین حق تعالی . یا در مورد حقوق : کسی که بر دیگری حقی دارد، می تواند از آن حق صرف نظر کند و می تواند بدهکار را ملزم به پرداخت نماید . مثلاً : مردی در عقد ازدواج برای همسر خود مهریه قرار داده، آن زن می تواند از مهر خود صرف نظر کند و می تواند مهریه را مطالبه کند و شوهر را ملزم به پرداخت نماید . و چون در این گونه موارد، حکم خدا بر مبنای مشیت افراد تغییر می یابد و ملاک حلیت و حرمت یا وجوب و عدم وجوب مشیت انسانها است ، این گونه احکام را هم می توان به خداوند نسبت داد، هم به انسانها . مثلاً : در مورد نذر هم می توان گفت : خداوند متعلق نذر را پس از نذر بر انسانها واجب می کند . و نیز می توان گفت : انسانها بر خود متعلق نذر را به وسیله نذر واجب کرده اند .

ص: ۴۱۲

امّیا در مورد بحث خمس : خمس حقی است که خداوند برای ائمه علیهم السلام و سادات قرار داده است . و آنان نیز حق دارند، حق خود را مطالبه کنند و افراد را ملزم کنند که حق آنان را بپردازند . یعنی بر آنها واجب کنند که خمس مال خود را بپردازند . همچنان که با تعیین و کلاء در بلاد، برای گرفتن اخماس - عملاً - حق خود را مطالبه می کردند . و همچنین حق دارند از حق خود صرف نظر کنند و مردم را از پرداخت آن معاف دارند . و به اصطلاح، خمس را تحلیل نمایند . چنانچه در روایات عدیده ای که در صفحات آینده ملاحظه خواهید نمود ، ائمه علیهم السلام در بعضی از سالها، شیعه را به خاطر وجود شرایط خاصی، معاف یا در بعضی موارد مثل (متاجر و مناکح و مساکن) با توجه به شرایط خاصی خمس را برای شیعه تحلیل کرده اند . و تحلیل، چنانچه بعداً گفته خواهد شد، یک امر کلی نیست بلکه در هر زمان بستگی به حکم امام آن عصر دارد که از طرف خود اصاله و از طرف سادات ولایه، - در بعضی سالها - یا در پاره ای از موارد تحلیل نماید . پس اگر در روایت علی بن مهزیار، امام علیه السلام می فرماید « اوجبت فی سنتی هذه »، این وجوب جعل یک قانون نیست تا گفته شود هیچ کس را حق وضع حکم و تعیین

قانون پس از انقطاع وحی نیست . و هرگز امام علیه السلام چنین کاری نمی کند تا گفته شود امام چه حقی دارد که واجب کند و حرام کند یا مباح . بلکه مطالبه یک حق است که چون سال آخر عمر آن بزرگوار بوده، فقط نسبت به همان سال، تصمیم گیری کرده اند .

اما جواب از اشکال سوّم از جهت متن و مضمون

بند د - ه - و - ز - ح -

از بیانات گذشته معلوم شد که در غیر نقدینه (طلا و نقره)، در موارد دیگر نیز خمس واجب است . و حضرت علیه السلام تحت عنوان «غنائم و فوائد»، حکم وجوب خمس در آن موارد را ذکر فرموده اند . و معلوم شد که حضرت علیه السلام - تخفیفاً - خمس لوازم زندگی و مایحتاج مردم که در دست آنها بود و با پول غیر مخمس خریداری کرده بودند را تحلیل نموده اند . زیرا در خود روایت فرمودند : « و إن موالی ... قَصِّروا فیما یجب علیهم » . و معلوم شد این تحلیل، تنها مربوط به همان سال بوده و جمله « لم اوجب » تنها مربوط به همان سال است . و نیز معلوم شد که منت بر شیعه، بدین جهت است که آنها را از گرفتار شدن به تصرفات غیر مشروع، نجات دادند .

ص: ۴۱۴

بند ط -

در این مورد از امام هادی علیه السلام، فرزند حضرت جواد علیه السلام، سؤالی شد نسبت به ۱۱۲ (نصف سدس) که پدرشان در آخرین سال عمر خود تعیین فرموده بودند : « علی بن مهزیار قال : کتب إليه [أى إلى الهادی علیه السلام] ابراهیم بن محمّد الهمدانی : أقرأنی علیّ، کتاب أبیک فیما أوجبہ علی أصحاب الضیاع . أنه أوجب علیهم نصف السدس بعد المؤمنه . و أنه لیس علی من لم تقم ضیعتہ بمؤنته نصف السدس، و لا- غیر ذلك . فأختلف - من قبلنا - فی ذلك . فقالوا: یجب علی الضیاع، الخمس بعد المؤمنه، مؤنه الضیعه و خراجها، لامؤنه الرجل و عیاله ؟ فکتب - و قرأه علی بن مهزیار - : علیہ الخمس بعد مؤنته و مؤنه عیاله و بعد خراج السلطان » (۱). و صاحب « وسائل » در ذیل حدیث می فرماید : « أقول : وجه إيجابه نصف السدس إباحته الباقی للشیعه، لإنحصار الحقّ فیہ كما یأتی » (۲). ترجمه حدیث : ابراهیم بن محمّد الهمدانی به امام هادی علیه السلام نوشت : که از

ص: ۴۱۵

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۳ ، حدیث ۱۱ .

۲- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۹ ، حدیث ۴ .

روی نامه پدر شما برای من خواندند در مورد آنچه آن حضرت واجب کرده بود بر صاحبان سرمایه . که آن حضرت ۱۱۲ (نصف سدس) را بر آنها بعد از مؤنه واجب کرده و فرموده بود که : کسانی که سرمایه آنها کفاف هزینه های زندگی آنها را نمی دهد، چیزی بر آنها نیست، نه نصف سدس و نه غیر آن . و کسانی اختلاف کرده و گفته اند که : مراد از مؤنه - که پس از کسر آن خمس واجب می شود - مؤنه خود سرمایه است نه مؤنه زندگی شخص و زن و بچه اش . حضرت هادی علیه السلام نوشتند - و علی بن مهزیار بر وی خواند - که : خمس پس از کسر مؤنه سرمایه و مؤنه خود و زن و بچه صاحب مال و مالیات سلطان است . این حدیث نشانگر آن است که این قسمت مربوط به خمس است و ۱۱۲ (نصف السدس) را حضرت جواد علیه السلام بابت خمس تعیین کرده بودند و بقیه را إباحه نموده بودند . و این مختص به زمان خود آن حضرت بوده و الا باید بعد از کسر هزینه ها به مقدار خمس پرداخت شود .

ادامه احادیث وجوب خمس در ارباح مکاسب

حدیث پنجم

حدیثی است که شیخ طوسی در « تهذیب » نقل کرده است : « محمد بن الحسن یاسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن الحسین،

ص: ۴۱۶

عن عبدالله بن القاسم الحضرمي ، عن عبدالله بن سنان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : على كل أمرىء غنم أو اكتسب ، الخمس ممّا أصاب لفاطمه عليها السلام ، و لمن يلى أمرها من بعدها من ذرّيتهما الحجج على الناس ، فذاك لهم خاصه يضعونه حيث شأؤوا ، و حرّم عليهم الصدقه ، حتّى الخياط يخيّط قميصاً بخمسه دوانيق فلنا منه دانق إلّا من أحلناه من شيعتنا لتطيب لهم به الولاده . إنّه ليس من شىء عند الله يوم القيامة أعظم من الزنا . إنّه ليقوم صاحب الخمس فيقول : يا ربّ ، سل هؤلاء بما أيحوا ؟ « (۱) . ترجمه : عبدالله بن سنان از حضرت صادق عليه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود : خمس بر عهده هر کسی است که غنیمتی به دست آورد یا کسبی انجام دهد از نوع اموالی که به فاطمه عليها السلام می رسد ، و به کسانی که متصدی امر فاطمه عليها السلام باشند از فرزندانش که حجّتهای خدایند بر مردم . این خمس خاصّ ایشان است ، هر کجا خواستند می توانند مصرف کنند ، زیرا صدقه بر آنها حرام شده است ، حتّى اگر نخی باشد که بخواهند پیراهن (لباسی) را با آن بدوزند که معادل پنج دانگ باشد ، یک دانگ از آن از ما است جز کسانی که از بین شیعیانمان بر آنها حلال کرده باشیم تا حلال زاده باشند . البته هیچ چیز در قیامت نزد خداوند بزرگتر از زنا نیست . روز قیامت صاحب خمس برخاسته و می گوید : پروردگارا ، از ایشان پرس به چه علت و جهت آن را مباح کردند ؟

ص: ۴۱۷

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۱ ، حدیث ۸ ؛ و تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۲ ، حدیث ۵ .

این حدیث گرچه از نظر سند به اتفاق همه فقهاء ضعیف و غیر قابل استناد است به خاطر عبدالله بن القاسم الحضرمی، ولی سند آن قابل جبران است. و از نظر دلالت، نقطه ضعیفی ندارد. و مطالب ذیل از آن به دست می آید: ۱- در هر غنیمت و فائده و درآمدی، خمس بر هر کس لازم است؛ اعمّ از غنائم جنگی و غیره (علی کلّ امری... الخمس). ۲- از همه اموال لازم نیست، بلکه از اموالی که خمس آن به فاطمه و ائمه می رسد (۱) (مّمّا أصاب لفاطمه علیها السلام). ۳- فاطمه علیها السلام مصداق واقعی ذی القربی است که در آیه خمس مطرح شده و پس از فاطمه ورثه فاطمه هستند (مّمّا أصاب لفاطمه). و لذا وقتی در این حدیث امام صادق علیه السلام می خواهند نوع اموالی را که متعلّق خمس است، مشخص کنند، با ذکر یک مورد از موارد مصرف خمس (ذی القربی)، آن اموال را معین می نمایند، چون دیگر موارد مصرف، مانند ابن سبیل و یتامی و مساکین، که هم مورد مصرف زکات هستند (غیر ساداتشان)، هم مورد مصرف خمس (سادات آنها). لذا فقط ذوی القربی را ذکر کرده است. چون ذوی القربی از زکات سهمی ندارند.

ص: ۴۱۸

۱- در مورد اینکه امر فاطمه علیها السلام چیست، در «فصل هفتم» از همین کتاب (ج ۱، ص ۱۴۳)، سخن گفته ایم.

۴ - اختیار تقسیم آن با ائمه علیهم السلام است (بضعونه حیث شأوا)؛ ونسبت این حقّ به آنها نه بدین جهت است که آنها فقط مورد مصرف خمس می باشند، و دیگران حقّی ندارند. و ما در «فصل نهم» از همین کتاب (۱)، ضمن توضیح اینکه چرا خمس را به «خمس الله» تعبیر کرده، ذکر کردیم. ۵ - چون اهل بیت علیهم السلام از صدقه محرومند، به جای آن خمس به آنها داده می شود (إذ حرم علیهم الصدقه). ۶ - به کمترین چیزها هم خمس تعلق می گیرد (حتی الخیاط یخیط قمیصاً بخمسه دوانیق فلنا منه دائق). ۷ - خمس بعضی از چیزها را برای شیعیان حلال کرده اند. از جمله: خمس کنیزانی را که جزء غنائم جنگی می باشند. که غنائم جنگی یکی از اموری است که به آنها خمس تعلق می گیرد. که اگر خمس آن را حلال نمی کردند، سبب می شد افرادی که می خواستند از آنها استفاده کنند، غاصبانه در آنها تصرف کنند و مبتلا به زنا بشوند (و مبعوض ترین اعمال نزد خدا در قیامت زنا است). در نتیجه اگر از آن کنیزان فرزندی به وجود می آمد، زنا زاده بود. برای پیشگیری از زنا و حرام زادگی، خمس کنیزان را بر شیعیان خودشان حلال کردند تا از زنا و زنا زادگی پیشگیری شود. که ما بعداً به تفصیل در اخبار تحلیل از آن سخن خواهیم گفت.

ص: ۴۱۹

۱- همین کتاب: ج ۱، ص ۱۵۴.

۸ - خمس حقی است که صاحبان آن در قیامت در محضر عدل پروردگار از کسانی که آن را برای خود حلال کردند، باز خواست می کنند: (إِنَّهُ لَيَقُومُ صَاحِبُ الْخَمْسِ).

نتیجه گیری

پس از تحقیق کافی در روایات پنجگانه معلوم شد روایات اکثراً از نظر سند ودلالات بی اشکال و مطابق با آیه کریمه خمس است. و ائمه علیهم السلام در زمان حضور عهده دار دریافت و تقسیم آن هستند. و آنچه در زمان ما معمول و جاری است، مستند به کتاب و روایات معتبره است. و تحلیل - چنانچه بعداً خواهیم گفت - محدود به موارد خاصه است. و کسانی که فقهاء بزرگ شیعه را متهم می کنند و معتقدند آنها بدون هیچ سند ومدرك اقدام به دریافت خمس می کنند، کأنه مصداق اتم و اکمل این آیه شریفه اند: « وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا » (۱) نگاهی عمیق به وضع موجود دشمنان روحانیت شیعه، مصادیق این آیه شریفه را به روشن ترین صورت در جامعه می توانیم شناسائی کنیم.

حدیث ششم

« مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْسِنَادُهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ،

ص: ۴۲۰

۱- نساء / آیه ۱۱۲ .

عن محمد بن الحسن الأشعري قال : كتب بعض أصحابنا إلى أبي جعفر الثاني عليه السلام أخبرني عن الخمس، أعلى جميع ما يستفيد الرجل من قليل و كثير من جميع الضروب و على الصناعات ؟ و كيف ذلك ؟ فكتب عليه السلام بخطه : الخمس بعد المؤونه « (١) ». ترجمه : مرحوم شيخ طوسي در « تهذيب » (٢) و نیز در « استبصار » (٣)، از سعد بن عبدالله، از أبي جعفر، از علي بن مهزيار از محمد بن الحسن الأشعري روايت مي کند که او گفت : بعضی از ياران ما به حضرت امام محمد تقی عليه السلام نوشت که مرا خبر ده از خمس، که آیا بر جميع آنچه شخص استفاده مي کند از کم و زياد و از هر نوع که باشد و بر صنعت گران (بر هر متاعی) لازم است ؟ و كيفيت آن چگونه است ؟ و امام عليه السلام - به خط خود - نوشت که : خمس پس از مؤنه است . در مورد سعد بن عبدالله، مرحوم آيه الله خوئي قدس سره مي نويسد : « فَإِنَّ سَعْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ مِمَّنْ لَا كَلَامَ وَلَا إِشْكَالَ فِي وَثَاقَتِهِ » (٤). ترجمه : سعد بن عبدالله از کسانی است که هيچ حرفی و اشکالی در وثاقت او نيست .

ص: ٤٢١

-
- ١- وسائل الشيعه : ج ٦ ، ص ٣٤٨ ، حديث ١ .
 - ٢- تهذيب الأحكام : ج ٤ ، ص ١٢٣ ، حديث ٩ .
 - ٣- استبصار : ج ٢ ، ص ٥٥ ، حديث ٣ .
 - ٤- معجم رجال الحديث : ج ٩ ، ص ٨٠ .

و مراد از اَبی جعفر، که سعد بن عبدالله بسیار از او نقل می کند، احمد بن محمد بن عیسی است، که ثقه است (۱). و علی بن مهزیار نیز مستغنی از توثیق است. و اما محمد بن الحسن الأشعری همان محمد بن الحسن بن اَبی خالد الأشعری القمی است (۲) ولی وثاقت و یا حسن او ثابت نشده (۳)، پس او مجهول الحال است نه مجهول الشخص. به هر جهت، حدیث از نظر سند اعتبار ندارد. توضیحاً: محمد بن الحسن از « بعض أصحابنا » روایت نکرده تا گفته شود روایت مرسله است، او حکایت کرده است. اما از نظر دلالت، مرحوم علامه مجلسی قدس سره می فرماید: « والسَّيِّكُوتُ عَنْ أَصْلِ السُّؤَالِ كَأَنَّهُ لِلتَّقِيهِ » (۴) ترجمه: در روایت جواب مسائل گفته نشده و شاید به جهت تقیه بوده است.

حدیث هفتم

« محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن اَبیه، عن ابن اَبی عمیر، عن الحسن بن

ص: ۴۲۲

۱- هدایه المحدثین: ص ۲۷۵.

۲- معجم رجال الحدیث: ج ۱۶، ص ۲۱۳.

۳- معجم رجال الحدیث: ج ۱۶، ص ۲۱۷.

۴- ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار: ج ۶، ص ۳۴۳.

عثمان، عن سماعه قال : سألت أبا الحسن عليه السلام عن الخمس ؟ فقال : في كل ما أفاد الناس من قليل أو كثير « (۱) ترجمه : مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش (ابراهیم بن هاشم)، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عثمان از سماعه نقل می کند که گفت : از موسی بن جعفر علیهما السلام (اَبی الحسن) پرسیدم از خمس ؟ فرمود: خمس در هر فائده ای است که مردم به دست می آورند، کم باشد یا زیاد . در مورد وثاقت علی بن ابراهیم و ابن ابی عمیر و حسین بن عثمان، که در سند این حدیث ذکر شده اند، جای هیچ بحث و تردیدی نیست . و اما در مورد ابراهیم بن هاشم و سماعه لازم است اجمالاً توضیح داده شود . اما ابراهیم بن هاشم ؛ مرحوم آیه الله خوئی قدس سره می فرماید : « أقول : لا ینبغی الشک فی وثاقه ابراهیم بن هاشم . و یدل علی ذلك عده امور : ... » (۲). ترجمه : شایسته نیست شک کردن در وثاقت ابراهیم بن هاشم . و اموری بر این مطلب دلالت دارد سپس چهار دلیل برای اثبات وثاقت وی ذکر می کند . طالبین مراجعه نمایند .

ص: ۴۲۳

۱- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۰ ، حدیث ۶ ؛ و اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۵ ، حدیث ۱۱ .

۲- معجم رجال الحدیث : ج ۱ ، ص ۲۹۱ .

و اما سماعه ؛ نجاشی در مورد سماعه می فرماید : « سَمَاعُهُ بِنِ مِهْرَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَضْرَمِيِّ ، مَوْلَى عَبْدِ بْنِ وَائِلِ بْنِ حَجْرِ الْحَضْرَمِيِّ ، يَكْنَى : أبا نَاشِرَةَ . وَقِيلَ : أبا مُحَمَّدٍ . كَانَ يَتَّجِرُ فِي الْقَرْيَةِ وَيُخْرِجُ بِهِ إِلَى حَرَّانَ . وَنَزَلَ [مِنْ] الْكُوفَةِ فِي كِنْدَةَ ، رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . وَ مَاتَ بِالْمَدِينَةِ ، ثَقَّةٌ ثَقَّةٌ » (۱). ترجمه : سماعه بن مهران بن عبدالرحمن الحضرمی، آزاد شده عبد بن وائل بن حجر الحضرمی بود، و کنیه اش ابا ناشره بود، و گفته شده که کنیه اش ابا محمد بوده؛ و شغلش تجارت ابریشم بود و آن را به حرّان می برد، و در کوفه در قبیله کنده وارد شد، و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کرده، و در مدینه از دنیا رفت، کاملاً ثقه و مورد اعتماد بود؛ (و دو بار او را توثیق می کند). خلاصه آنکه اگر در واقفی بودن او تردید باشد، در وثاقت او تردیدی نیست. مرحوم مامقانی در « تنقیح المقال » (۲) اثبات می کند که او واقفی نبوده ؛ ولی به فرض که واقفی باشد، قطعاً موثق است . و لذا دأب فقهاء بر این است که هر کجا روایتی مستند به سماعه باشد و نقطه ضعفی در دیگر رجال سند نباشد، آن روایت را موثقه می خوانند و به آن استناد می کنند ؛ همچنان که همگان این روایت را به عنوان موثقه ذکر می کنند .

ص: ۴۲۴

۱- رجال نجاشی : ص ۱۳۸ .

۲- تنقیح المقال : ج ۲ ، ص ۶۷ .

قابل ذکر است که بعضی بهانه جویان ضمن اینکه او را واقفی می دانند، وفات او را قبل از وفات امام صادق علیه السلام ذکر کرده اند. وقائند که بدین جهت او نمی تواند از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل حدیث کرده باشد. در صورتی که واقفیه اصطلاحاً به کسانی گفته می شود که پس از امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام را درک کرده باشند و امامت ایشان را نپذیرفته باشند.

و اما از جهت متن: از جواب امام علیه السلام استفاده می شود که مقصود او سؤال از این بوده که خمس به چه چیزهایی تعلق می گیرد و آیا حدّ نصابی دارد یا نه؟ حضرت به هر دو سؤال پاسخ داده، فرموده اند: ۱ - به هر فائده ای که مردم به دست می آورند، خمس تعلق می گیرد. ۲ - حدّ نصاب هم ندارد، کم باشد یا زیاد خمس دارد. به هر حال هیچ ابهامی در دلالت این حدیث وجود ندارد

حدیث هشتم

« و عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن یزید قال: کتبت: - جعلت لک الفداء - تعلّمني ما الفائدة و ما حدّها؟

رایک - أبقاک الله - أن تمنّ علی بیان ذلک لکی لأکون مقيماً علی حرام لا صلاه لی ولا صوم.

ص: ۴۲۵

فکتب : الفائدة ممّا يفيد إليك في تجاره من ربحها، و حرث بعد الغرام، أو جائزه «(۱)». ترجمه : مرحوم کلینی از عدّه ای از اصحاب، از احمد بن محمد بن عیسی از یزید نقل کرده که وی گفت : نوشتم : فدایت شوم، به من بیاموز که فائده چیست و حدّ آن چقدر است ؟ - خدا تو را باقی بدارد - رأی خود را برای من بگو و به بیان آن بر من منت بگذار تا من بر امر حرام ایستادگی نکنم و نه برای من نماز و نه روزه ای باشد . نوشتند : فائده سودی است که از تجارت به تو می رسد و زراعت پس از پرداخت هزینه ها یا جایزه . سند حدیث ؛ هر کجا مرحوم کلینی می فرماید : « عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی » ، منظور او از آن عدّه : « محمد بن یحیی العطار ، و علی بن موسی الکمیدانی ، و داود بن کوره و أحمد بن ادريس و علی بن ابراهیم بن هاشم » ؛ می باشد (۲). و اما احمد بن محمد بن عیسی بن یزید ؛ در کتاب « معجم رجال الحدیث » آمده : « أقول : فی بعض النسخ «أحمد بن محمد بن عیسی عن یزید» و لا یبعد صحه تلك النسخه . و أحمد بن محمد بن عیسی هو الأشعری المتقدّم «(۳).

ص: ۴۲۶

۱- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۰ ، حدیث ۷ ؛ و اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۵ ، حدیث ۱۲ .

۲- وافی : ج ۱ ، ص ۳۳ ، المقدمه الثالثه .

۳- معجم رجال الحدیث : ج ۳ ، ص ۱۱۱ .

ترجمه : در بعضی از نسخه ها به جای « ... بن یزید »، « ... عن یزید » آمده، و بعید نیست همین نسخه صحیح باشد(۱). و مراد از « احمد بن محمد بن عیسی » همان احمد بن محمد بن عیسی الاشعری است . که محمد علی اردبیلی درباره او می نویسد : « شیخ القمیین و وجههم و فقیههم » (۲). و مراد از یزید، یزید بن اسحاق است . زیرا در شرح حال یزید بن اسحاق می فرماید : « روی عنه أحمد بن محمد بن عیسی » (۳) و در شرح حال احمد بن محمد بن عیسی الاشعری، ضمن افرادی که احمد بن محمد بن عیسی از آنها نقل حدیث می کند، یزید بن اسحاق را نیز نام می برد(۴). و مکتوب الیه که از او سؤال شده، قطعاً یکی از ائمه علیهم السلام می باشد . زیرا معمولاً کلمه « جعلت فداک » به آنها خطاب بوده، منتهی به خاطر تقیه، از امام علیه السلام نامی برده نشده . ضمناً کلمه « فائده » چون در فقه در موردی به جز خمس استعمال ندارد،

ص: ۴۲۷

-
- ۱- و در حدائق الناضره (ج ۱۲ ، ص ۳۵۰) همین نسخه را نقل کرده است .
 - ۲- جامع الرواه : ج ۱ ، ص ۶۹ .
 - ۳- جامع الرواه : ج ۲ ، ص ۱۰۶ .
 - ۴- جامع الرواه : ج ۲ ، ص ۳۰۲ .

مشخص است از سؤال، که مربوط به خمس است. و در زمان حضور ائمه علیهم السلام قیومت خمس با آنها بوده و باید مقدار و متعلق خمس را آنها تعیین کنند. سائل از فائده و حد آن سؤال کرده، چون در بعضی از سالها در مقدار و در بعضی موارد تخفیف می داده اند، همچنان که در ضمن روایت چهارم گفته شد، و بعداً نیز در بیان اخبار تحلیل خواهیم گفت - إن شاء الله - .

حدیث نهم

« و بإسناده عن الريان بن الصلت قال : كتبت إلى أبي محمد عليه السلام : ما الذي يجب عليّ - يا مولاي - في غلّه رحي أرض في قطيعه لي، و في ثمن سمك و بردى و قصب أبيعه من أجمه هذه القطيعه ؟ فكتب : يجب عليك فيه الخمس - إن شاء الله تعالى » (۱) حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله از ریّان بن صلت نقل کرده که او گفته : من به حضرت ابی محمّد علیه السلام (امام حسن عسکری) نامه نوشتم : ای مولای من، چه چیز بر من واجب است در غلّه آسیایی که در زمین تیولی (۲) من است، و در قیمت ماهی و بردی (که به ضمّ باء خرمای بسیار خوب را می گویند و به فتح باء نام گیاهی است که در فارسی آن را پیژر یا لوخ می گویند)، و در نی هائی که من از

ص: ۴۲۸

-
- ۱- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۵۱، حدیث ۹؛ و تهذیب الأحکام : ج ۴، ص ۱۳۹، حدیث ۱۶.
 - ۲- تیول : ترجمه « قطيعه » است؛ و در قاموس (ص ۶۱۱)، قطيعه را چنین معنا می کند : « قطيعه محلّه هایی است در بغداد که منصور آنها را به شخصیت‌های دولتی خود داد تا آنها را آباد کنند و در آنجا سکونت کنند ».

نیستانهای آن زمین به فروش می‌رسانم؟ حضرت در جواب نوشت: در آنچه ذکر کرده‌ای، خمس بر تو واجب می‌شود. سند این حدیث از طریق شیخ طوسی به ریّان بن الصّیلت می‌رسد. و شیخ در کتاب «فهرست» می‌فرماید: «الریّان بن الصّیلت، له کتاب، أخبرنا به الشیخ المفید [أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان]، و الحسین بن عبیدالله، عن محمّد بن علیّ بن الحسین عن أبیه، و حمزه بن محمّد، و محمّد بن علی، عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه، عن الریّان بن الصّلت» (۱). سند خود را به ریّان به دو طریق ذکر نموده است. بنابراین، حدیث مسند است نه مرسل. و طریق او به ریّان، از طرق معتبره است. و اما ریّان بن الصّیلت؛ در مورد او گفته‌اند: «أبو علیّ الریّان الصّیلت، البغدادی، الأشعری، القمی خراسانی الأصل. كان ثقة، صدوقاً أدرك الرضا و الجواد و الهادی علیهم السلام» (۲). و مکاتبه‌ای که شده، نشان می‌دهد او حضوراً حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

ص: ۴۲۹

۱- فهرست: ص ۷۱، باب الرء، شماره ۲۸۵.

۲- رجال نجاشی: ص ۱۱۸؛ فهرست شیخ طوسی: ص ۷۱؛ رجال الطوسی: ص ۳۷۶ و ۴۱۵؛ رجال البرقی: ص ۵۴ - ۵۹؛ رجال ابن داود: ص ۹۵، باب الرء المهمله، شماره ۶۲۳؛ خلاصه الأقوال علامه حلّی: ص ۷۰؛ معالم العلماء: ص ۵۰؛ نقد الرجال: ص ۱۳۵؛ جامع الرواه: ج ۱، ص ۳۲۳؛ تنقیح المقال: ج ۱، ص ۴۳۱؛ معجم رجال الحدیث: ج ۸، ص ۲۱۷؛ و مجمع الرجال: ج ۳، ص ۲۱.

را درك نكرده و آلا نياز به مكاتبه نبود . و اما دلالت اين روايت ؛ سؤال از غلّه و قيمت اجناسى است كه به فروش رساننده، از قبيل ماهى و بردى و نى . و حضرت عليه السلام در جواب نوشته اند : در همه آنها خمس واجب است . و هيچ نوع ابهامى در دلالت اين حديث وجود ندارد .

دهمين و آخرين حديث

« محمد بن إدريس فى آخر « السرائر » (١) نقلاً من كتاب محمد بن علي بن محبوب : عن أحمد بن هلال، عن ابن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كتبت إليه فى الرجل يهدى إليه مولاة و المنقطع إليه هديه تبلغ ألفى درهم أو أقلّ أو أكثر، هل عليه فيها الخمس ؟ فكتب عليه السلام : الخمس فى ذلك . و عن الرجل يكون فى داره البستان فيه الفاكهه يأكله العيال . إنّما يبيع منه الشئ بمائه درهم أو خمسين درهماً ، هل عليه الخمس ؟ فكتب : أمّا ما أكل فلا ، و أمّا البيع فنعم ، هو كسائر الضياع . أقول : و يأتى ما يدلّ على ذلك » (٢). حديثى است كه محمد بن ادريس حلى در «مستطرفات السرائر» از كتاب محمد

ص: ٤٣٠

١- مستطرفات السرائر : ص ١٠٠ ، حديث ٢٨ .

٢- وسائل الشيعه : ج ٦ ، ص ٣٥١ ، حديث ١٠ .

بن علی بن محبوب، از احمد بن هلال، از ابان بن عثمان، از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که ابو بصیر گفت: من به حضرت صادق علیه السلام نامه نوشتم درباره مردی که مولایش و تنها کسی که با او در ارتباط بوده، هدیه ای به او پرداخته، به دو هزار درهم یا کمتر یا بیشتر می رسد، آیا در آن خمس می باشد؟ امام علیه السلام نوشت: در اینها خمس هست. (و سؤال کردم) از مردی که در خانه او باغچه ای است که در آن میوه هست و زن و بچه از آن می خورند و مقداری از آن در حدود صد یا پنجاه درهم به فروش می رسد، آیا خمس برای آن واجب می شود؟ امام علیه السلام نوشت: آنچه خورده شده نه، ولی آنچه فروخته شده، آری، آن مقدار هم مانند دیگر مزارع و کارهای سودمند است. بررسی سند: اولاً: مرحوم محمد بن احمد بن ادریس حلی همچون محقق و سید مرتضی به اخبار و آحاد عمل نمی کرده اند، مگر اخبار محفوف به قرائن قطعیه. و ابن ادریس، خود، از بیست و یک کتاب از کتب معتبره، کتاب مستطرفات را جمع آوری کرده و در مقدمه مستطرفات می فرماید: «باب الزیادات» مما انتزعتہ و استطرفته من کتب المشیخه المصنّفین، و الرواه المحصّلین «(۱)». و از جمله آن کتابها نوادر محمد بن علی بن محبوب اشعری جوهری قمی

ص: ۴۳۱

۱- فی مقدمه المستطرفات: ص ۱؛ من نسخه مکتبه آیه الله السید مصطفی بن الحاج السید أحمد بن محمد رضا الحسینی الخوانساری.

است، که روایتِ مورد بحث هم از آن کتاب نقل شده است . و درباره محمّد بن علی بن محبوب گفته شده : « شیخ القمّین فی زمانه، ثقه، عین، فقیه، صحیح المذهب » (۱) و کتاب نوادر مذکور، مورد نظر ابن ادریس بوده که به روایات آن استناد کرده است . و امّیا احمد بن هلال عبرتائی که در سند این حدیث قرار دارد . مرحوم آیه الله خوئی قدس سره پس از بحث مفصّلی در مورد احمد بن هلال می فرماید: « فالتحصّل : أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقه ، غایه الأمر، أنه كان فاسد العقیده . و فساد العقیده، لا یضّر بصحّه روایاته » (۲). ترجمه : نتیجه آنکه : ظاهر این است که احمد بن هلال مورد وثوق است . در نهایت، امر این است که او فاسد العقیده بوده، و فساد عقیده او ضرر به وثاقت او نمی زند . و شاهد این مطلب آن است که بزرگانی از ثقات اصحاب نظیر ابن ابی عمیر و حسن ابن محبوب و یونس ابن عبدالرحمن و احمد ابن محمّد بن ابی نصر و غیرهم از او نقل حدیث کرده اند . و ابی بصیر در این نامه، در دو مورد سؤال کرده، که هر دو مورد جای سؤال بوده :

ص: ۴۳۲

۱- رجال نجاشی : ص ۲۴۶ .

۲- معجم رجال الحدیث : ج ۳ ، ص ۱۵۳ .

۱ - آیا هدیه خمس دارد یا ندارد ؟ ۲ - آیا درآمد زمینهایی که جزء سرمایه کسبی نیست، مانند باغچه خانه، آنها هم متعلق خمس است یا نه ؟ این مسائلی است که هنوز هم پس از هزار سال برای مردم جای سؤال دارد .

نتیجه بحث روایی خمس

پس از این بحث تفصیلی و مبسوط در روایات دهگانه، معلوم شد که اخبار مربوط به خمس در ارباب مکاسب، اگر همه آنها قابل استناد نباشد، اکثر از روایاتش معتبره است به ضمیمه روایاتی که در مورد تحلیل وارد شده است . و - *إن شاء الله* - بعداً آن را ذکر خواهیم کرد (از قبیل روایت حکیم مؤذن بنی عیسی). که اگر خمس واجب نبود، تحلیل نمی توانست معنا و مفهومی داشته باشد . ولی مزدوران تفرقه انداز، با استفاده از علم رجال گاهی در سند حدیث خدشه می کنند و یا احیاناً با برداشتهای غلط دلالت حدیث را انکار می کنند، گویا قبل از این آقایان نه کسی به علم رجال مراجعه کرده و نه کسی از علم عربیت اطلاعاتی داشته تا دلالت روایات را بفهمد، و در بعضی موارد بزرگواری و جلالت مقام و آگاهی محدثین قریب العهد به زمان معصوم را نادیده گرفته و آنجا که در مقام اثبات مدّعی خود هستند، چشم بسته حتی به اخبار عامّه هم استناد می کنند . و آنجا است که ضعیف ترین سند، همچون گُزری پُر قدرت، بر سر شیعه مظلوم فرود می آید .

ص: ۴۳۳

اخبار تحلیل

بررسی احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام خمس را به شیعیان بخشیده اند. قبل از رسیدگی به این اخبار، لازم است به این مسأله که مرحوم سید محمد کاظم یزدی در «عروه الوثقی»، در فصل: «فی قسمه الخمس و مستحقّه» ذکر کرده اند، توجه شود. «مسأله ۱۹: إذا انتقل إلى الشخص مال فيه الخمس ممن لا يعتقد وجوبه كالکافر ونحوه لم يجب علیه إخراجہ. فإنهم علیهم السلام أباحوا لشیعتهم ذلك، سواء كان من ربح تجاره أو غيرها، و سواء كان من المناکح و المساکن و المتاجر أو غيرها» (۱).

ترجمه: اگر مالی که در آن خمس هست، از شخصی که معتقد به وجوب خمس نیست، مثل کافر و مانند آن، به شخصی منتقل شد، بر آن شخص (گیرنده) خارج

ص: ۴۳۴

۱- العروه الوثقی و تکملتها: ج ۲، ص ۴۰۷، فصل ۲.

کردن خمس آن مال لازم نیست؛ زیرا ائمه علیهم السلام آن را برای شیعیان خود مباح کرده اند. چه آن مال از سود تجارتنی به دست آمده باشد، چه از راههای دیگر و چه از مناکح باشد یا مساکن یا متاجر یا غیر اینها. مرحوم آیه الله حکیم در «مستمک» (۱)، مناکح و مساکن و متاجر را توضیح داده اند: مناکح: بعضی همچون صاحب مسالک گفته اند: مراد از مناکح کنیزانی هستند که از دارال حرب به اسارت گرفته می شوند که اگر بدون اذن امام گرفته شده باشند، همه آنها مال امامند و اگر با اذن امام گرفته شده باشند، مقداری از هر کنیز مال امام است. و بعضی گفته اند: مراد از مناکح، مهریه های زنانی است که مهریه آنها از مالی پرداخت شده که در آنها خمس بوده و خمس آن را نداده اند. اما مساکن: بعضی قائلند که: مراد زمینهایی است که از کفار به غنیمت گرفته شده؛ و بعضی بر این عقیده اند که: مراد زمینهایی است که مختص به امام است، مانند سر کوهها و زمینهای انفال. وعده ای دیگر گفته اند: مراد زمینهایی است که از ارباح مکاسب خریداری شده، که خمس آن را نداده اند. و قول چهارم آن است که: مراد زمینهایی است که از مالی خریداری شده که

ص: ۴۳۵

خمس آن داده نشده، اعم از ارباح یا غیر ارباح . و امّا متاجر : بعضی گفته اند : مراد آن غنائمی است که از دارالحرب در زمان غیبت گرفته شده و شخصی آن غنائم را خریداری می کند، آن اموال خریداری شده را متاجر گویند . و گروهی، متاجر را به اموالی تفسیر می کنند که خمس به آنها تعلق گرفته شده و خمس آن را نپرداخته اند . و گروه سومی متاجر را اموالی می دانند که از افرادی خریداری می شود که معتقد به خمس نیستند . و چهارمین تفسیر آن است که متاجر خریداری اموالی است که متعلق به شخص امام است، مانند چوبهایی که از جنگلها قطع می شود و دیگر اموالی که جزء انفال است.

مشهور از فقهاء قائلند که : پرداخت خمس این سه چیز لازم نیست . و تنها حدیثی که متضمن هر سه عنوان است، حدیثی است که مرحوم نوری قدس سره نقل فرموده : « سئل الصادق علیه السلام ، فقيل له : يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ، ما حال شيعتكم فيما خصكم الله به ، إذا غاب غائبكم و استتر قائمكم ؟ فقال عليه السلام : ما أنصفناهم إن و اخذناهم و لا أحبناهم إن عاقبناهم . بل نبيح لهم المساكن لتصحّ عبادتهم . و نبيح لهم المناكح لتطيب ولادتهم . و نبيح لهم المتاجر ليزكوا أموالهم » (۱).

ص: ۴۳۶

ترجمه : سؤال شد از امام صادق علیه السلام که : ای پسر رسول الله صلی الله علیه وآله ، برنامه شیعیان شما چگونه است نسبت به اموالی که خداوند آنها را به شما اختصاص داده است، آنگاه که آن امامی که از شما باید غائب باشد، در حال غیبت باشد و قائم از شما پنهان باشد؟ آن حضرت فرمودند : اگر از آنها بگیریم، در حق آنها انصاف را رعایت نکرده ایم و اگر آنان را کیفر دهیم، که آنها را دوست نداشته ایم . پس ما برای آنها مساکن را مباح می کنیم که عبادات آنها صحیح باشد . و مناکح را مباح می کنیم تا ولادت آنها طیب و پاک باشد .

و متاجر را برای آنها مباح می کنیم تا اموالشان پاکیزه باشد . پس از ذکر این مقدمه، می پردازیم به اخبار تحلیل، که می توان آنها را به پنج دسته تقسیم کرد : دسته اول - مناکح : (اخباری که صرفاً مربوط به آن است) الف : « عن أبي بصير و زراره و محمد بن مسلم [کلهم] عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام : هلك الناس في بطونهم و فروجهم لأنهم لم يؤدوا إلينا حقنا . ألا و إن شيعتنا من ذلك و آبائهم في حلّ » (۱)

ص : ۴۳۷

۱- تهذيب الأحكام : ج ۴ ، ص ۱۳۷ ، حدیث ۸ (صحیح الفضلا) ؛ و رواه فی الوسائل ایضاً (ج ۶ ، ص ۳۷۹) و قال فيه : « ورواه الصدوق فی العلل [ج ۲ ، ص ۳۷۷ ، حدیث ۲ ، باب ۱۰۶] عن محمد بن الحسن ، عن الصفار ، عن العباس بن معروف مثله ، إلا أنه قال : و آبائهم . »

ترجمه : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : مردم، در امر شکمهایشان و فرجهایشان به هلاکت رسیدند، برای اینکه حق ما را ادا نکردند . آگاه باشید که شیعیان ما و پدرانشان از این جهت در حلیتند . ملاحظه کنید، اینکه در این حدیث شریف کلمه « آباءهم » اضافه شده، نشانگر این است که این حدیث مربوط به مناکیح است . زیرا اگر این حدیث، مربوط به مطلق خمس بود، « آباءهم » معنی نداشت . زیرا یا پدرانشان هم شیعه بودند که آنها جزء کلمه « شیعتنا » بودند و احتیاج به ذکر نداشت . و اگر شیعه نبودند باید خمس را بر هر مسلمانی حلال کرده باشند . و قطعاً خمس را بر همه مسلمانان حلال نکرده اند . و بر فرض که بر همه حلال کرده بودند ، ذکر کلمه « شیعتنا » و « آباءهم » چه خصوصیت داشت ؟ این تعبیر کاشف از این است که اگر پدران شیعیان ما از زنانی استفاده کرده اند و بچه دار شده اند که حق ما به آن زنان تعلق گرفته باشد، ما آن حق را مباح کرده ایم که شیعیان ما طیب ولادت داشته باشند . ب : « عن محمد بن الحسن، عن الصفار، عن العباس بن معروف، عن حماد بن عیسی، عن حریز، عن زراره، عن ابي جعفر علیه السلام، أنه قال : إن أمير المؤمنين علیه السلام حللهم من الخمس . یعنی : الشیعه - لیطیب مولدهم - » (۱).

ص : ۴۳۸

۱- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۳ ، حدیث ۱۵ ؛ نقلاً عن کتاب علل الشرایع : ج ۲ ، ص ۳۷۷ ، حدیث ۱ ، باب ۱۰۶ .

ترجمه : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خمس را برای شیعیان حلال کرد تا طیب مولد داشته باشند (حلال زاده باشند). ج : « علی بن ابراهیم فی تفسیره : فی قوله تعالی : « إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبُّمُ ... ». ای : طاب موالیدکم، لآَنَّهُ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا طِیْبُ الْمَوْلِدِ . « ... فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ » (۱) قال امیرالمؤمنین علیه السلام : إِنْ فَلَانًا وَفَلَانًا غَضِبْنَا حَقًّا، وَاشْتَرَوْا بِه الْاِمَاءَ وَتَزَوَّجُوا بِه النِّسَاءَ . أَلَا وَ اَنَا قَدْ جَعَلْنَا شِیْعَتَنَا مِنْ ذَلِکَ فِی حُلِّ ، لِطِیْبِ مَوَالِیْدِهِمْ «(۲) . ترجمه : علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذیل آیه : « إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبُّمُ ... ». وقتی به بهشت می رسند و درهای بهشت باز می شود، خزینه داران بهشت به آنها می گویند : درود بر شما ... « طبتم » یعنی : علت ورود شما به بهشت آن است که شما حلال زاده بودید . زیرا وارد بهشت نمی شوند مگر حلال زادگان، پس برای همیشه وارد بهشت می شوند . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : فلانی (ابوبکر) و فلانی (عمر) حق ما را غصب

ص : ۴۳۹

۱- الزمر : آیه ۷۳ .

۲- مستدرک الوسائل : ج ۷ ، ص ۳۰۳ ، حدیث ۲ .

کردند و با آن، کنیزها را خریداری کردند و با آن، زنان را به ازدواج خود درآوردند (مهریه زنان خود قرار دادند). آگاه باشید که ما شیعیان خود را در این امر در حلیت قرار دادیم تا طیب مولد داشته باشند (و حلال زاده باشند). د: [نقلاً عن کتاب تهذیب الأحکام (۱)]: «و یاسناده عن محمّد بن الحسن الصفار، عن یعقوب بن یزید، عن الحسن بن علی الوشاء، عن القاسم بن برید، عن الفضیل، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: من وجد بَرْدَ حَبْنَا فِی کِبِدِهِ فلیحمد الله علی أوّل النعم، قال: قلت: جعلت فداک، ما أوّل النعم؟ قال: طیب الولاده.

ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: قال أمير المؤمنين عليه السلام لفاطمه عليها السلام: أحلّي نصيبك من الفیء لآباء شيعتنا، ليطيبوا. ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: إنا أحللتنا أمّهات شيعتنا لآبائهم، ليطيبوا» (۲). ترجمه: فضیل از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: کسی که خُنکی محبت ما را در جگرش احساس نماید، باید خدا را برای اولین نعمتی که به او عطا فرموده، حمد کند. فضیل گوید: پرسیدم اولین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت است (حلال زاده بودن).

ص: ۴۴۰

۱- تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۴۳، حدیث ۲۳، کتاب الزکاه، باب الزیادات.

۲- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۸۱، حدیث ۱۰ (صحیح).

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمودند: نصیب و سهم خودت را از فیء برای پدران شیعیان حلال کن تا شیعیان ما (از نظر ولادت) پاک باشند. سپس فرمود: ما مادران شیعیان خود را برای پدرانشان حلال کردیم تا پاک باشند. ه: «و عنه [محمد بن الحسن الطوسی]، عن أبي جعفر، عن محمد بن سنان، عن صباح الأزرق، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام قال: إنَّ أشدَّ ما فيه الناس يوم القيامة أن يقوم صاحب الخمس. فيقول: - يا رب - خمسى؟! وقد طيبتنا ذلك لشيعتنا، لتطيب ولادتهم ولتركوأ أولادهم. و رواه الكليني عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان (١). و رواه المفيد في «المقنعه» (٢) عن محمد بن مسلم، و الذي قبله عن سالم بن مكرم، و الذي قبلهما عن ضريس، و الأوّل عن محمد بن مسلم» (٣) ترجمه: محمد بن مسلم از امام باقر یا از حضرت صادق علیهما السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: سخت ترین حال برای مردم در روز قیامت آن وقتی است که صاحب خمس برخیزد و بگوید: پروردگارا خمس من؟! و ما بر شیعیان خود حلال کردیم تا ولادتشان پاک و اولادهاشان (از نظر ولادت) پاکیزه باشند.

ص: ۴۴۱

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۴۶، حدیث ۲۰.

۲- المقنعه: ص ۲۸۰.

۳- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۸۰، حدیث ۵ (ضعیف).

و: « عن ضريس الكناسی قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أتدري من أين دخل على الناس الزنا؟ فقلت: لا أدري. فقال: من قبيل خمسنا أهل البيت، إلا لشيعتنا الأَطيبين. فإنه محلل لهم و لميلادهم» (۱). ترجمه: ضريس روايت می کند از امام صادق عليه السلام که حضرت فرمود: می دانی از چه راهی زنا بر مردم وارد شده؟ گفتیم: نمی دانم. فرمود: از ناحیه خمس ما اهل بیت، مگر برای شیعیان پاکیزه ما که خمس برای آنان و به خاطر (پاکی) ولادت آنان حلال شده است. این حدیث، در مقام بیان خبث ولادت مخالفین و طیب ولادت شیعیان می باشد از ناحیه خمس. ز: «و عنه، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي عماره، عن الحارث بن المغيرة النصري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: إن لنا أموالاً من غلات و تجارات و نحو ذلك. و قد علمت أن لك فيها حقاً.

ص: ۴۴۲

۱- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۷۹، حدیث ۳ (صحیح)؛ تهذیب الأحکام: ج ۴، ص ۱۳۶، حدیث ۵؛ استبصار: ج ۲، ص ۵۷، حدیث ۲؛ اصول کافی: ج ۱، ص ۵۴۶، حدیث ۱۶.

قال: فَلَمَّ أَحَلَّلْنَا (١) إِذَا لَشِيعَتْنَا إِلَّا لَتَطْيِبَ وَلَا دَتَهُمْ . وَ كَلَّ مِنْ وَالِي آبَائِي فَهُوَ فِي حَلِّ مَمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ حَقَّنَا، فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ « (٢) ترجمه: حارث بن مغیره می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که برای ما اموالی است از قبیل غَلَّت و تجارتها و مانند اینها. و من می دانم که برای شما در آنها حَقِّ هست؟

فرمود: برای چه بود که ما برای شیعیانمان حلال کردیم، (نبود) مگر برای اینکه ولادتشان پاک باشد (و طیب مولد داشته باشند)، و کسانی که ولایت پدران مرا داشته باشند، آنها نسبت به اموالی که در دست دارند، در مورد حَقِّ ما، در حلیتند، پس حاضرین به غائبین (این موضوع را) ابلاغ نمایند.

ص: ۴۴۳

۱- اعلم إنَّه لا- خلاف بین النحاه، ظاهراً فی أنَّ « لم » النافیة لاتدخل علی الماضي . و السرّ فی ذلك أنَّ « لم » النفی ناظر إلى بناء المبدأ فی العدم و عدم خروجه إلى الوجود و هذا یناسب هیئته المضارع الموضوعه للإشاره إلى ترقّب الحصول . و النفی ناظر إلى أنَّ المبدأ المترقّب حصوله لم یتحصّل . بل بقی علی العدم . و لذا قالوا: بأنَّ « لم » لَمَّا دخلت علی المضارع قلب مفاد هیئته إلى الماضي و جعل المبدأ منفیاً فی الماضي . و هذا الکلام راجع إلى ما قلنا بأنَّ « لم » أفاد ان ما ترقّب حصوله لم یتحصّل . و أمّا هیئته الماضي فهی موضوعه للحکایه عن الحصول فلا یناسبها النفی الناظر إلى عدم الحصول . و حیثند نقول بأنَّ قوله: « لم أحلّلنا » لیس إخباراً عن عدم حصول التحلیل منهم علیهم السلام . بل کلمه « لم » فی هذه العبارة لیس بلم النافیة . بل هی مرکب عن لام الجارّه و ماء الإستفهامیة « لِمَ » و مفادها السؤال عن جهة التحلیل و سببه . و حیث إنّ کلمه الإستفهام داخل علی المستثنی منه و المستثنی یدلّ علی السؤال عن مجموعها وإذا کان الإستفهام تقریرياً یکون مفاده الحصر قضاء لمفاد الإستثناء كما فی قولک: هل تلد الحیه إلّا الحیه؟ الدالّ علی حصر ولد الحیه فی الحیه . یکون مفاد قوله: « لم أحلّلنا » أنَّ الحلّ حیثی . والحاصل: إنّ الروایه ببرکه تعلیل التحلیل بطیب المولد و ببرکه الحصر المستفاد منها لا تكون دلیلاً علی التحلیل المطلق .

۲- وسائل الشّیعه: ج ۶، ص ۳۸۱، حدیث ۹ (مجهول).

ح : « الحسين بن سعيد عن محمد بن أبي عمير عن الحكم بن علباء الأسدي قال : ولدت البحرين . فأصبت بها مالاً كثيراً . فأنفقت و اشتريت ضياعاً كثيرةً و اشتريت رقيقاً و أمهات أولاد . و ولد لي . ثم خرجت إلى مكة . فحملت عيالي و أمهات أولادي و نسائي . و حملت خمس ذلك المال . فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت له : إنني ولّيت البحرين، فأصبت بها مالاً كثيراً و اشتريت متاعاً و اشتريت رقيقاً و أمهات أولاد و ولد لي و انفقت . و هذا خمس ذلك المال . و هؤلاء أمهات أولادي و نسائي قد اتيتك به ؟ فقال : أما إنه - كله - لنا . و قد قبلت ما جئت به . و قد حللتك من أمهات أولادك و نسائك و ما أنفقت . و ضمن لك - عليّ و عليّ أبي - الجنة » (١). ترجمه : حکم گوید : والی بحرین شدم و در آنجا به اموال بسیاری دست یافتم، آنها را خرج کردم و مزارع بسیار خریدم و نیز غلامان و کنیزانی که از آنها صاحب فرزند شدم، خریداری کردم . آنگاه به جانب مکّه آمدم و عیال و کنیزان صاحب فرزندم و دیگر همسرانم را سوار کردم .

ص : ۴۴۴

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۳۷ ، حدیث ۷ (مجهول) .

و خمس آن اموال را نیز بار کردم و آوردم . و وارد شدم بر امام باقر علیه السلام و به آن جناب عرض کردم : من والی بحرین بودم و مال فراوانی بدست آوردم و سرمایه ها و بردگان و کنیزانی که از آنها فرزند آورده ام، خریداری کرده ام و آنها را خرج کرده ام . و اینها هم خمس آن اموال است و اینها هم آن کنیزانی هستند که از آنان فرزند آورده ام و همسرانم همه را نزد شما آورده ام . فرمود : همه این اموال مال ما است، و من آنچه را که آورده ای، قبول کردم . و برای تو کنیزانی را که از آنها فرزند آورده ای و همسران را و آنچه خرج کرده ای بر تو حلال کردم . و به عهده خودم و پدرم بهشت را برای تو ضمانت کردم . توضیح آنکه: حکم بن علباء، به عقیده خود می خواسته خمس اموال را بپردازد؛ ولی امام مدعی بودند که چون بدون اذن امام و با سلطه، از قبیل حکومت جائره، این اموال گرفته شده، همه آنها مال شخصی امام است . لذا امام آن اموال را پذیرفتند و کنیزان و زنان را حلال کردند . در نتیجه، با توجه به سه نکته مهم : ۱ - اموال مال شخصی امام بود . ۲ - از سهم شخصی خود برای شخص خاصی تحلیل کردند . ۳ - فقط کنیزان و همسران را تحلیل کردند ؛ این روایت نمی تواند دلیل بر تحلیل خمس بر مطلق شیعیان باشد .

ط : « و عنه، عن أبي جعفر، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي سلمه سالم بن مكرم و هو أبو خديجه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رجل - وأنا حاضر: - حَلَّ لِي الفروج . ففزع أبو عبد الله عليه السلام . الطريق، إنما يسألك خادماً يشتريها، أو امرأه يتزوجها، أو ميراثاً يصيبه، أو تجاره أو شيئاً أعطيه . فقال : هذا لشيئتنا حلال، الشاهد منهم و الغائب، والميت منهم و الحي، و ما يولد منهم إلى يوم القيامة فهو لهم حلال . أما والله لا- يحلّ إلا لمن أحللنا له . و لا والله ما أعطينا أحداً ذمّه، و ما عندنا لأحد عهد هواده و لا لأحد عندنا ميثاق » (1) ترجمه : سالم گوید : مردی به حضرت صادق علیه السلام گفت : - و من حاضر بودم - که برای من فرجها را حلال کن . حضرت از این سخن به شدت ناراحت شدند . مردی به حضرت عرض کرد : او نمی خواهد سر راه را بر مردم به بندد، او فقط از تو می خواهد که احیاناً کنیزی بخرد یا زنی را تزویج کند یا ارثی به او برسد یا خرید و فروشی انجام دهد (بر او حلال باشد) . حضرت فرمودند : این گونه چیزها بر شیعیان ما حلال است، خواه حاضر باشد

ص: ۴۴۶

۱- وسائل الشیعه : ج ۶، ص ۳۷۹، حدیث ۴ (ضعیف علی المشهور).

خواه غائب، زنده باشد یا مرده . و همچنین بر هر فردی از آنها که تا روز قیامت متولّد شود . همه اینها برای آنها هم حلال است . این روایت، گرچه از نظر متن، هم از نظر سؤال و هم جواب ، گویا و روشن نیست و ذکرى هم از خمس در آن به میان نیامده، ولی احتمال می رود مربوط به انفال و اسیرانی باشد که مال شخصی امام بوده یا دیگر اموالِ مختصّ به امام . ضمناً راوی حدیث (سالم بن مکرم) مختلف فیه است . نجاشی او را توثیق کرده (۱)، و برقی او را تضعیف کرده . و شیخ در « فهرست » (۲)، در یک جا می فرماید : « إِنَّهُ ضَعِيفٌ جَدًّا » . و در مورد دیگر می گوید : « إِنَّهُ ثَقَّةٌ » . ی : « مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَى كُلِّ أَمْرٍ أَوْ غَنِمٍ أَوْ أَكْتَسَبَ الْخُمْسَ مِمَّا أَصَابَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَ لِمَنْ يَلِي أُمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحَجَّجِ عَلَى النَّاسِ . فَذَاكَ لَهُمْ خَاصَةٌ يَضْعُونَهُ حَيْثُ شَاؤُوا . وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةَ .

ص : ۴۴۷

۱- رجال نجاشی : ص ۱۳۴ .

۲- فهرست : ص ۷۹ .

حَتَّى الْخِيَاطِ لِيَخِيَطَ قَمِيصًا بِخَمْسَةِ دَوَانِقٍ فَلَنَا مِنْهُ دَانِقٌ إِلَّا مِنْ أَحْلَلْنَاهُ مِنْ شِيعَتِنَا لِتَطْيِبَ لَهُمْ بِهِ الْوَلَادَةَ . إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْبَرُ مِنَ الزَّانَا . إِنَّهُ لَيَقُومُ صَاحِبُ الْخَمْسِ فَيَقُولُ : - يَا رَبِّ - سَلْ هَؤُلَاءِ بِمَا أُبِيحُوا «(۱)» . ترجمه : عبداللّٰه بن سنان روایت می کند از امام صادق علیه السلام که فرمود : بر هر مردی که استفاده ای ببرد یا کسبی کند، خمس آنچه را به او رسیده لازم است که آن خمس مال فاطمه علیها السلام و کسانی است که بعد از فاطمه علیها السلام عهده دار کارهای آن حضرت هستند از فرزندان آن حضرت که آنها حجت‌های خدا بر مردمند . پس این خمس اختصاص به آنان دارد، هر کجا بخواهند، می توانند مصرف کنند؛ و خداوند صدقه را بر آنان حرام کرده است . حتی یک نخ را که بخواهند پیراهنی با او بدوزند که آن نخ، پنج دانق ارزش داشته باشد، یک دانق از آن، اختصاص به ما دارد . مگر کسانی از شیعیانمان که برای آنها خمس را حلال کرده ایم به خاطر اینکه طیب مولد داشته باشند . در قیامت چیزی نزد خداوند از زنا مهم تر نیست . و صاحب خمس می ایستد و می گوید : خداوندا ، از اینها پیرس که برای چه (حقّ ما را) مباح دانستند !؟

ص: ۴۴۸

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۱ ، حدیث ۸ .

و یا این روایت : « و فی کتاب (إكمال الدین) (۱) عن محمد بن محمد بن عصام الكلینی ، عن محمد بن یعقوب الكلینی، عن إسحاق بن یعقوب، فیما ورد علیه من التوقیعات بخط صاحب الزمان علیه السلام : أمّا ما سألت عنه من أمر المنكرين لی - إلى أن قال : - و أمّا المتلبّسون بأموالنا فمن استحلّ منها شيئاً، فأكله فإنّما يأكل النيران . و أمّا الخمس فقد أُبیح لشیعتنا . و جعلوا منه فی حلّ إلى أن یظهر أمرنا لتطیب ولادتهم و لا تخبث . و رواه الطبرسی فی (الاحتجاج) (۲) عن إسحاق بن یعقوب مثله « (۳) . ترجمه : در توقیعات حضرت ولّی عصر - عجل الله تعالی فرجه - در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب آمده : امّا اینکه از آنچه سؤال کرده بودی نسبت به امر منکرین من (۴) - تا اینکه فرمود : - و امّا کسانی که اموال ما را پنهان داشته اند، پس کسی که چیزی از آن اموال را حلال شمارد و بخورد همانا که آتش خورده است . و امّا خمس را ما برای شیعیان خود مباح کردیم . و آنها را نسبت به خمس در حلیت قرار دادیم تا هنگام ظهور برای آنکه ولادتشان پاک باشد و پلید نشود .

ص : ۴۴۹

-
- ۱- إكمال الدین و إتمام النعمه : ج ۲ ، ص ۴۸۵ .
 - ۲- الاحتجاج : ج ۲ ، ص ۲۸۳ .
 - ۳- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۳ ، حدیث ۱۶ .
 - ۴- چون سؤال معلوم نیست، جواب نیز مجهول خواهد بود .

خلاصه آنکه، آنچه از این اخبار استفاده می شود عبارت از آن است که در زمان خلفاء جور، جنگهایی بدون اذن ائمه علیهم السلام اتفاق می افتاد و غنائمی به دست می آمد که آن غنائم، متعلق به امام علیه السلام بود. و در ضمن این غنائم کنیزانی هم وجود داشتند که مردم آنها را خریداری می کردند و از آنها فرزند می آوردند. و چون این کنیزان به ائمه علیهم السلام داده نمی شدند، بنابراین خریداری آنان مشروع نبود، در نتیجه، فرزندان که از آنها به وجود می آمدند، حلال زاده نبودند. ائمه علیهم السلام این کنیزان را برای شیعیان خود تحلیل می کردند که اگر احیاناً کنیزی را خریدند یا تصرف کردند و از او فرزند آوردند، بچه های آنها حلال زاده باشند. و اگر خریداران، شیعه نبودند و از کنیزان خریداری شده، فرزند می آوردند و آن فرزند شیعه می شد، ائمه علیهم السلام بر پدرانشان آن کنیزان را تحلیل می کردند که فرزندان شیعه آنها طیب مولد داشته باشند. و اگر جنگ با توافقی ائمه علیهم السلام انجام می گرفت و غنائمی به دست لشکریان می افتاد، ائمه علیهم السلام و سادات خمس آن غنائم را مالک بودند، ولی دولتهای جائز به آنها نمی پرداختند. ائمه علیهم السلام از طرف خود، اِصَالَةً، و از طرف ذوی القربی، ولایه، خمس خود را تحلیل می کردند، که اگر در میان غنائم کنیزانی هستند که مورد معامله قرار می گیرند، برای شیعیان از این جهت مشکلی به وجود نیاید. یا اگر چیزی از این غنائم را مهریه زنان خود قرار دادند، برای آنها خمس را تحلیل کردند که خدشه ای در طیب مولد فرزندانشان وارد نشود.

دسته دوّم - مساكن : الف - « و ياسناده عن سعد بن عبدالله ، عن أبي جعفر ، عن الحسن بن محبوب ، عن عمر بن يزيد، عن أبي سيار مسمع بن عبدالملك - فى حديث - قال : قلت لأبى عبدالله عليه السلام : إئنى كنت وليت الغوص، فأصبت أربعمائه ألف درهم . و قد جئت بخمسة ثمانين ألف درهم، و كرهت أن أحبسها عنك . و أعرض لها و هى حقك العدى جعل الله تعالى لك فى أموالنا . فقال : و ما لنا من الأرض و ما أخرج الله منها إلّا الخمس ؟! - يا أبا سيار - الأرض كلها لنا، فما أخرج الله منها من شىء فهو لنا . قال : قلت له : أنا أحمل إليك المال كله . فقال لى : - يا أبا سيار - قد طيناه لك و حللناك منه . فضمّ إليك مالك . و كل ما كان فى أيدى شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون ، و محلل لهم ذلك إلى أن يقوم قائمنا فيجيهم طسق ما كان فى أيدى سواهم . فإن كسبهم من الأرض حرام عليهم حتى يقوم قائمنا، فيأخذ الأرض من أيديهم و يخرجهم منها صغره . و رواه الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب إلّا أنه قال : إئنى كنت وليت البحرين الغوص . ثم قال فى آخره : فيجيهم طسق ما كان فى أيديهم و يترك الأرض فى أيديهم .

و أمّيا ما كان في أيدى غيرهم فإنّ كسبهم من الأرض حرام (۱). ثمّ ذكر مثله « (۲). ترجمه: ابو سیّار می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: من متولّی و متصدّی غوص (فرو رفتن در دریا) شدم و به چهار هزار درهم دست یافتم و اینک یک پنجم آن را خدمت شما آوردم از آن جهت که خوش نداشتم آن را از تو حبس کنم، در حالی که آن حقّی است که خدا برای تو در اموال ما قرار داده. حضرت فرمود: ای ابا سیّار (خیال می کنی) برای ما از زمین و آنچه خدا از زمین خارج می کند، جز خمس نیست؟! ای ابا سیّار (این طور نیست) همه زمینها از ما است و آنچه خداوند از زمین خارج می کند، از ما است. عرض کردم: (حال که چنین است) همه آن مالی را که به دست آوردم، به سوی شما حمل می کنم. حضرت فرمودند: اباسیّار، ما آنها را برای تو طیب و حلال کردیم، پس مال خود را بردار. و هر آنچه از زمینها در دست شیعیان ما است، آنها در حلیتند و بر آنها حلال است تا قیام قائم ما - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ - . پس (بعد از ظهور) زمینهایی که در دست شیعیان است، مالیات آنها را از آنها خواهد گرفت.

ص: ۴۵۲

۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۰۸، حدیث ۳.

۲- وسائل الشّیعه: ج ۶، ص ۳۸۲، حدیث ۱۲ (صحیح).

و امّا زمینهایی که در دست غیر شیعیان است، کسب کردن آنها از زمینها برای آنان حرام است تا قیام قائم - عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه - .

(و در زمان ظهور) زمینها را از آنان خواهد گرفت و با خواری آنها را بیرون خواهد راند . ب - « و یاسناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن محمد بن الحسن بن الحسین، عن الحسن بن محبوب، عن عمر بن یزید قال : سمعت رجلاً من أهل الجبل یسأل أبا عبد الله علیه السلام عن رجل أخذ أرضاً مواتاً ترکها أهلها فعمّرها و کری (۱) أنهارها و بنى فيها بيوتاً و غرس فيها نخلاً و شجراً ؟ قال : فقال أبو عبد الله علیه السلام : كان أمير المؤمنين علیه السلام یقول : من أحيى أرضاً من المؤمنین فهی له و علیه طسقتها یؤدیه إلى الإمام فی حال الهدنه . فإذا ظهر القائم، فلیوطن نفسه علی أن تؤخذ منه « (۲) . ترجمه : عمر بن یزید گوید : شنیدم مردی از اهل کوهستان را که از امام صادق علیه السلام سؤال کرد از مردی که زمین مواتی را که اهل آن زمین آنجا را رها کرده اند، گرفته و آباد کرده و نهرهای آنجا را کرایه داده و در آنجا خانه هایی ساخته و درخت خرما و دیگر درختان را کشت کرده ؟ امام علیه السلام فرمودند : حضرت علی علیه السلام پیوسته می فرمود : هر شخصی از مؤمنین زمینی را احیاء کند، آن زمین از اوست و مالیات آن در زمان صلح بر ذمه اوست که باید به امام پردازد . و اگر قائم علیه السلام ظهور کرد، خود را برای اینکه امام زمین را از او بگیرد، آماده کند .

ص: ۴۵۳

۱- فی نسخه : و أکری .

۲- وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۲ ، حدیث ۱۳ (صحیح) .

دسته سَوَم - متاجر: « و عنه، عن أبي جعفر، عن محمّد بن سنان [سالم]، عن يونس بن يعقوب قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فدخل عليه رجل من القمّاطين، فقال: - جعلت فداك - تقع في أيدينا الأموال و الأرباح و تجارات، نعلم أنّ حقّك فيها ثابت. و أنا عن ذلك مقصّرون. فقال أبو عبد الله عليه السلام: ما أنصفناكم إنّ كلّناكم ذلك اليوم. ورواه الصدوق بإسناده عن يونس بن يعقوب (١). و كذا المفيد في (المقنعه) (٢) « (٣) ترجمه: يونس گوید: خدمت امام صادق عليه السلام بودم، مردی از کسبه به حضرت عرض کرد: فدایت شوم، از ارباح و اموال و تجارتهای چیزهایی در دست ما هست که می دانیم حقّی در آنها برای تو ثابت است و ما در این باره مقصّریم. حضرت علیه السلام فرمود: اگر ما شما را بر پرداخت آن حقوق تکلیف کنیم، با شما با انصاف رفتار نکرده ایم. از این روایت، به قرینه اینکه می فرماید: « ذلك اليوم»، استفاده می شود که حلّیت مقطعی بوده نه حلّیت مطلقه. زیرا آن روز شیعه، مشکلاتی داشته اند که امام سزاوار نمی دانسته از آنان خمس بگیرد.

ص: ۴۵۴

۱- من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۴، حدیث ۱۶۵۹.

۲- المقنعه: ص ۲۸۳.

۳- وسائل الشّیعه: ج ۶، ص ۳۸۰، حدیث ۶ (مجهول).

دسته چهارم - مناكح و متاجر : « الحسن بن على العسكرى عليه السلام فى (تفسيره) (۱) عن آبائه عن أمير المؤمنين ، إنه قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : قد علمت يا رسول الله ، إنه سيكون بعدك ملكك عضو و جبريه فيستولى على خمسى من السبى و الغنائم ، و يبيعونه فلا يحل لمشتره ، لأن نصيبى فيه ، فقد وهبت نصيبى منه لكل من ملك شيئاً من ذلك من شيعتى . لتحل لهم منافعهم من مأكلا و مشرب ، و لتطيب موالدهم .

و لا يكون أولادهم أولاد حرام . قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما تصدق أحد أفضل من صدقتك . و قد تبعك رسول الله فى فعلك . أحل لشيعته كل ما كان فيه من غنيمه و بيع من نصيبه على واحد من شيعته . و لا أحله أنا و لا أنت لغيرهم » (۲) . ترجمه : از حضرت على عليه السلام نقل شده كه او خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله عرض كرد كه : يا رسول الله ، مى داني كه بعد از تو ، به زودى حكومتى ستمگرانه و جابرانه خواهد بود كه بر خمس من از اسيران و غنائم استيلا پيدا خواهند كرد . و آنها را به فروش مى رسانند كه براى خريدارانش حلال نخواهد بود . زيرا نصيب من در آن است ولى من نصيب خود را از آن بخشيدم به هريك از شيعانم كه چيزى از آنها را مالك شود تا منافع آنها اعم از خوراكيها و آشاميدنيها

ص : ۴۵۵

۱- تفسير الإمام العسكرى عليه السلام : ص ۸۶ و ۸۷ .

۲- وسائل الشيعه : ج ۶ ، ص ۳۸۵ ، حديث ۲۰ .

برای آنها حلال باشد و طیب مولد داشته باشند و فرزندانشان، فرزندان حرام نباشند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ شخصی صدقه ای افضل از صدقه تو نپرداخته است. و رسول خدا نیز در این کار از تو تبعیت خواهد کرد. و حلال خواهد کرد، شیعه را نسبت به هر چه در آن غنیمت و بیعی هست نسبت به سهم خودش. و نه من و نه تو بر غیر آنها حلال، نخواهیم کرد. دسته پنجم - اخبار مطلقه: الف - « و عنه، عن الهیثم بن أبی مسروق، عن السندی بن أحمد [محمّد]، عن یحیی بن عمر الزیّات، عن داود بن کثیر الرقی، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سمعته یقول: الناس کلّهم یعیشون فی فضل مظلمتنا. إلا أنا أحللتنا شیعتنا من ذلك. و رواه الصدوق یاسناده عن داود بن کثیر الرقی (۱) » (۲). ترجمه: داود بن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: همه مردم پیوسته در فزونی مظلمه ما زندگی می کنند، جز اینکه ما آنها را برای شیعیانمان حلال کردیم. توجه فرمائید، مورد بحث، حلیت خمس ارباح است. و در این حدیث نامی از خمس برده نشده، شاید منظور، مظالم دیگری بوده است.

ص: ۴۵۶

۱- من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۵، حدیث ۱۶۶۲.

۲- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۸۰، حدیث ۷ (مجهول).

ب - « العیاشی فی (تفسیره) (۱) عن فیض بن أبی شیبہ، عن رجل، عن أبی عبد اللہ علیہ السلام قال : إنَّ أشدَّ ما فیہ الناس یوم القیامہ إذا قام صاحب الخمس . فقال : - یا ربَّ - خمسِی؟! و إنَّ شیعتنا من ذلك فی حلِّ » (۲). ترجمه : سخت ترین حال برای مردم، روز قیامت، آن وقتی است که صاحب خمس برخیزد و بگوید : پروردگارا خمس من؟! و همانا شیعیان ما از این جهت در حلّیتند . ج - « و یاسنادہ عن علی بن الحسن بن فضال ، عن الحسن بن علی بن یوسف ، عن محمّد بن سنان ، عن عبد الصّمد بن بشیر ، عن حکیم مؤذّن بنی عیس (ابن عیسی) ، عن أبی عبد اللہ علیہ السلام قال : قلت له : « وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ » (۳) قال : هی - واللّٰه - الإفادہ یوماً، یوم . إلّا أنّ أبی جعل شیعتنا من ذلك، فی حلّ، لیزکوا » (۴). ترجمه : حکیم گوید : از امام صادق علیہ السلام در مورد آیه خمس « واعلموا أنّما غنتم ... » سؤال کردم .

ص: ۴۵۷

-
- ۱- تفسیر العیاشی : ج ۲ ، ص ۶۲ ، حدیث ۵۹ .
 - ۲- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۶ ، حدیث ۲۲ .
 - ۳- أنفال / آیه ۴۱ .
 - ۴- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۰ ، حدیث ۸ (ضعیف).

حضرت فرمود: به خدا قسم این آیه مربوط به درآمد روزانه است. جز اینکه پدرم از این جهت شیعیان را در حلیت قرار داد تا پاک باشند. و این روایت، علاوه بر ضعف سند، احتمال دارد حلیت مربوط به پرداخت اصل خمس نباشد. بلکه کلمه «ذلک» اشاره به «إفاده یوم بیوم» باشد. یعنی ممکن است معنی روایت این باشد که اگر به شیعیان تحمیل شود که هر روزه از درآمد روزانه خمس بپردازند، در عسر و حرج و تنگنا قرار گیرند. امام علیه السلام آنها را از این جهت، در حلیت قرار داده و اجازه داده است که خمس را بعد از کسر مخارج و گذشتن یک سال بپردازند. و این احتمال، مستند به روایات دیگری است که در محل خود گفته خواهد شد «و إذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال». د - «و عنه عن أبي جعفر، عن علي بن مهزيار قال: قرأت في كتاب لأبي جعفر عليه السلام من رجل يسأله أن يجعله في حلّ من مأكله ومشربه من الخمس؟ فكتب بخطه: من أعوزه شيء من حقّ فهو في حلّ. و رواه الصدوق بإسناده عن عليّ بن مهزيار مثله (۱)» (۲). ترجمه: علی بن مهزیار گوید: من در نامه ای از حضرت امام محمد تقی علیه السلام خواندم از مردی که از آن حضرت خواسته بود که: او را از هر چه از خمس، اعمّ از خوردنی و نوشیدنی است، حلال کند.

ص: ۴۵۸

۱- من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۴۴، حدیث ۱۶۶۰.

۲- وسائل الشیعه: ج ۶، ص ۳۷۹، حدیث ۲ (صحیح).

حضرت به خط خود نوشته بودند: هر کس از حق من چیزی را نداشته باشد که بپردازد، در حلیت است. این حدیث، حلیت خمس را تنها در مواردی اثبات می کند که آن شخصی که خمس بر ذمه او است، از پرداخت خمس عاجز باشد. ضمناً تنها در مورد خوردنیها و نوشیدنیها تحلیل حاصل شده نه به طور مطلق. تذکر: ملاحظه نمودید که اخبار تحلیل اکثراً از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده و آنان خود در زمان خودشان و کلائی برای دریافت این اموال تعیین کرده اند، که در صفحات آینده مطالعه خواهید نمود.

نظریات و فتاوی فقهاء در مورد تحلیل

۱- أبوعلی حسن بن علی بن ابی عقیل العمانی الحذاء (متوفای حدود ۳۵۰) (۱) عبارت ایشان همان عبارتی است که از شهید در کتاب « بیان » از ابن جنید نیز نقل می کند، که ذیلاً خواهید خواند.

ص: ۴۵۹

۱- او از فقهای بزرگ امامیه و از متکلمین وارسته ای است که معاصر با ثقه الإسلام کلینی بوده و از اساتید بزرگ به شمار می رود. مرحوم مدرّس در ریحانه الأدب (ج ۷، ص ۳۶۰) درباره او می نویسد: « شیخ مفید به غایت او را ستوده و او نخستین کسی است که در اول غیبت کبری فقه را مهذب کرده و با قواعد اصولیه تطبیق نموده، طریق اجتهاد و تطبیق احکام با ادله و اصول آنها را باز کرد. بعد از او « ابن جنید اسکافی » هم همان طریق را پیمود؛ بدین جهت است که در اصطلاح فقهاء این دو فقیه جلیل القدر به « قدیمین » تعبیر می شود. آراء ابن عقیل محلّ توجه و اعتناء بیشتر محقق حلی و علامه و متأخرین قرار گرفته است (و از فتاوی نادره عدم انفعال آب قلیل به مجرد ملاقات با نجس، و وجوب اذان و اقامه در نماز صبح و شام و بطلان نماز در صورت ترک آنها است) .»

۲- أبو علی محمد بن أحمد بن الجنید البغدادی، الملقّب بالكاتب «الإسکافی» (متوفای ۳۸۱ هـ) (۱) مرحوم علامه در کتاب «مختلف» می نویسد: «مسأله: المشهور بین علمائنا ایجاب الخمس فی أرباح التّجارات و الصّیّعات و الزّراعات. و قال ابن الجنید: فأمّا ما استفيد من ميراث أو كدّ بدن أو صلّه أخ أو ربح تجاره أو نحو ذلك فالأحوط إخراجہ لإختلاف الروایه فی ذلك...؛ احتج ابن الجنید باصالة برائه الذّمه و بما رواه عبدالله بن سنان، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: ليس الخمس إلّا فی الغنائم خاصّه. والجواب عن الأوّل: إنّه معارض بالاحتياط مع أنّ الأصل لا يعمل به مع قيام الموجب» (۲).

ص: ۴۶۰

۱- صاحب روضات در شرح زندگانی اسکافی (ابن جنید) گوید: «اسکافی از دانشمندان شیعه، نخستین کسی است که پایه اجتهاد در احکام شریعت را استوار کرد و به اصول فقه مخالفان خوش گمان گردیده و مطابق با قوانین اصول، به اجتهاد پرداخت و در این رشته ظاهراً از حسن بن ابی عقیل عمّانی سابق الذّکر، که معاصر با کلینی بوده، پیروی کرده؛ ابن جنید کمتر اتفاق افتاد که در مواقع فتوی با ابن عقیل مخالفت کرده باشد، به همین مناسبت در کلمات فقهاء آنها را با یکدیگر متذکر شده و به لفظ «قدیمین» معرفی کرده اند؛ تنها تفاوتی که وی با کلینی داشت آن بود که نام برده به آراء عامّه ترتیب اثر می داد و به قیاسات حنفیه عمل می کرد و استنباطات ظنّیه را قابل اعتماد می دانست، این گونه سلیقه های ناپسند اهل حق را به او بدبین نموده و به مخالفتهای او اعتنایی نکردند. نخستین کسی که مرام ابن جنید را آشکار ساخت و تصریح کرد که وی به قیاس عمل می کرده و بدان ترتیب اثر می داده، شیخ طوسی است؛ وی در کتاب فهرست (ص ۲۶۷) پس از آنکه به پاره ای از احوال ابن جنید اشاره کرده، می نویسد: او آثار پسندیده ای از خود باقی گذارده، تنها عمل خلاف انتظاری که از وی به ظهور رسیده آن بود که معتقد به قیاس شده و کار خود را بر پایه آن استوار داشته، به همین مناسبت آثار او از درجه اعتبار ساقط گردیده و دانشمندان اسلامی بر آن اعتماد نکرده اند»؛ (روضات: ج ۶، ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

۲- مختلف الشّیعه: ج ۱، ص ۲۰۲، المقصد السّادس فی الخمس.

ترجمه : مشهور بین علمای ما آن است که خمس در سود تجارتها و شغلها و کشاورزیها واجب شده است . و ابن جنید گوید : امّیا آنچه از ارث یا دسترنج یا بخشش دوستان یا سود تجارت و امثال آن به دست می آید، احتیاط آن است که خمس آن اخراج شود . زیرا روایات، در این مورد اختلاف دارد و ابن جنید به « إصالة البرائه » استدلال کرده و به روایت عبداللّه بن سنان که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : خمس واجب نیست الا در غنائم و بس . (که ما در جلد اوّل این کتاب در مورد این روایت به طور مبسوط سخن گفته ایم، مراجعه شود) . و جواب از استدلال اوّل آن است که : این اصل معارضه دارد با «إصالة الإحتیاط» با اینکه در صورتی به اصل عمل می شود که دلیل دالّ بر وجوب نباشد . و در این مورد، ادلّه ای که بر وجوب دلالت داشته باشد، اقامه شده است . مرحوم محقق سبزواری در « ذخیرہالمعاد » بعد از نقل عبارت فوق از ابن جنید می فرماید : « و فی البیان(۱) و ظاهر ابن الجنید و ابن ابي عقيل العفوع عن هذا النوع . و إنه لا خمس فيه و الأكثر علی وجوبه و هو المعتمد لإنعقاد الإجماع علیه فی الأزمنه السابقه لزمانهما و اشتهار الروایات فيه انتهى » (۲)

ص : ۴۶۱

۱- البیان، الشہید الأوّل : ص ۲۱۸ .

۲- ذخیرہ المعاد : ص ۴۸۰ .

ترجمه : در کتاب « البيان » آمده که ظاهر ابن جنید و ابن ابی عقیل عفو از این نوع است و ظاهر از کلام آنها آن است که خمس در این نوع واجب نیست . ولی اکثر قائل به وجوب آن هستند . و آنچه مورد اعتماد است همان نظر اکثر است . زیرا در زمانهایی که قبل از زمان این دو (ابن ابی عقیل و ابن جنید) بوده ، اجماع بوده که در این امور خمس واجب است و روایات نیز در این زمینه بسیار فراوان است . ۳ - شیخ مفید (محمد بن محمد بن النعمان ؛ متوفای ۴۱۳) مرحوم شیخ در کتاب شریف « المقنعه » (۱)، به نقل صاحب حدائق، می فرماید :

« قد اختلف أصحابنا فی حدیث الخمس عند الغیبه و ذهب كل فریق منهم فیہ إلى مقال : ... ، و بعضهم یری عزله لصاحب الأمر . فإن خشی إدراك الموت قبل ظهوره وصی به إلى من یثق به فی عقله و دیانتہ حتی یسلم إلى الإمام علیه السلام ثم ان ادرك قیامه و إلّا وصی به إلى من یقوم مقامه فی الثقه و الدیانه، ثم علی هذا الشرط إلى أن یظهر إمام الزّمان علیه السلام . قال : و هذا القول عندی أوضح من جمیع ما تقدّمه » (۲). ترجمه : اصحاب ما در جریان خمس در زمان غیبت اختلاف کرده اند و هر گروه از آنان در این مورد عقیده و گفتاری دارند ...

ص: ۴۶۲

۱- المقنعه : ص ۲۸۵ و ۲۸۶ .

۲- حدائق النّاصره : ج ۱۲ ، ص ۴۳۷ و ۴۳۸ .

و بعضی از آنان رأیشان این است که خمس برای حضرت صاحب الأمر علیه السلام باید جدا شود و کنار گزارده شود. و اگر گیرنده از این می ترسد که اجل او را مهلت ندهد و قبل از ظهور آن حضرت مرگ او را دریابد، به کسی که به عقل و دیانت او اعتماد دارد، وصیت کند. و او اگر قیام حضرت را درک کرد که هیچ، و إلهما او نیز به قائم مقام خود در وثاقت و امانت وصیت کند. و به همین ترتیب تا ظهور امام زمان علیه السلام. و این قول از همه اقوال گذشته نزد من واضح تر است. پس شیخ مفید قائل به تحلیل نیست و نسبت تحلیل به شیخ بی مورد است. ۴ - سلار، حمزه بن عبد العزیز، أبویعلی الدیلمی (متوفای ۴۶۳ ه)

سلار در کتاب « المراسم » تحلیل را فقط در مورد انفال آورده است. و بعد از اینکه می گوید: « الأنفال له ایضاً » و انفال را معنی می کند. می گوید: « و فی هذا الزمان، قد اهلونا فیما نتصرّف فیه من ذلك کرماً و فضلاً لنا خاصّه » (۱) ترجمه: در این زمان (که زمان غیبت است) از تصرّفاتی که ما شیعه به خصوص در انفال می کنیم، ما را از روی فضل و کرامت حلال کرده اند. پس این جمله ارتباطی با مسأله خمس ندارد.

ص: ۴۶۳

۱- المراسم: ص ۱۴۰.

۵ - جمال الدین حسن بن زین الدین الشہید الثانی صاحب المعالم (متوفای ۱۰۱۱) با مراجعه دقیق به کلمات این فقیہ بزرگوار معلوم می شود کہ ایشان تنها در موردی کہ ما قبلاً آن را تحت عنوان «متاجر» ذکر کردیم، قائل بہ تحلیل است، و تفسیر متاجر را ہم در آنجا بیان داشتیم. و در این مورد اکثر قریب بہ اتفاق علما قائل بہ تحلیلند، بہ طوری کہ گذشت. ایشان در ذیل روایت حارث بن مغیرہ نصری، کہ ما قبلاً آن را نقل و شرح کردیم، می فرماید: «قلت: لا یخفی قوہ دلالة هذا الحديث على تحليل حق الإمام عليه السلام في خصوص النوع المعروف في كلام الأصحاب بالأرباح. فإذا أضفته إلى الأخبار السالفة الدالة بمعونه ما حققناه على اختصاصه عليه السلام بخمسها عرفت وجه مصير بعض قدمائنا إلى عدم وجوب إخراجہ بخصوصه في حال الغيبه و تحققت أن استضعاف المتأخرين له ناش من قلہ التفحص عن الأخبار و معانيها والقناعه بميسور النظر فيها» (۱).

ترجمہ: مخفی نماند قوت دلالت این حدیث بر حلال بودن حق امام علیہ السلام در خصوص آن نوعی کہ معروف است در کلام اصحاب بہ ارباح (متاجر)، پس اگر این خبر را بہ اخبار گذشتہ، کہ دلالت داشت (بہ کمک تحقیقاتی کہ ما کردیم) براینکہ این نوع بہ امام علیہ السلام اختصاص دارد، اضافه کنی، می فهمی وجہ اینکہ بعضی از قدماء چرا قائلند بہ عدم اخراج این نوع بہ خصوص از خمس را در حال غیبت،

ص: ۴۶۴

و برای تو محقق می شود ضعیف دانستن متأخرین این قول را که ناشی از قلت تفحص در اخبار و معانی آنها است و قناعت کردن به نظر سطحی است در اخبار. توجه به چهار نکته حقیقت امر را روشن می سازد: اول - اینکه می فرماید: « تحلیل در خصوص نوعی که در کلام اصحاب به ارباح معروف است » کاشف از این است که نظر ایشان به تحلیل خمس نیست. زیرا کسانی که قائل به تحلیلند، فرق نمی گذارند بین ارباح و غیر ارباح. دوم - ایشان فرموده اند: « مضافاً به اخباری که دلالت دارد بر اختصاص این نوع به امام»، این جمله دلالت دارد که دیگر موارد خمس مال امام و غیر امام از سادات است، و تحلیل در موردی است که خمس به امام اختصاص دارد و آن در مورد متاجر است که ایشان از آن، تعبیر به ارباح کرده اند و الا در سایر موارد امام و غیر امام از سادات سهمند. سوم - مراد ایشان از « بعض قدمائنا»، ابن جنید است، که مرحوم علامه در «مختلف» کلام ابن جنید را در مسأله مناكح و متاجر و مساكن نقل و رد کرده است؛ او می گوید: « مسأله قال الشيخ في النهاية و المبسوط: فأما حال الغيبه فقد رخصوا لشيعتهم التصرف في حقوقهم مِمَّا يتعلق بالأخماس و غيرها مِمَّا لا بد لهم منه من المناكح و المتاجر و المساكن. فأما [ما] عدا ذلك فلا يجوز التصرف فيه على حال ... »

وقال ابن الجنيد: و تحليل ما لا يملك جميعه عندى غير مبرىء لمن وجب عليه حقّ منه لغير المحلل لأنّ التحليل إنّما هو ممّا يملكه المحلل لا ممّا لا ملك له و إنّما إليه ولايه قبضه و توقيته و تفرقة في أهله الذين سمّاه الله تعالى لهم « (١) ». ترجمه: شيخ در نهايه و مبسوط فرموده: در حال غيبت به شيعيانشان اجازه داده اند که در حقوقشان، که مربوط به اخماس و غير آنها است که ناچارند از آنها استفاده کنند از قبيل مناکح و متاجر و مساکن، تصرف کنند. اما در غير اين چيزها تصرف در حق آنها به هيچ وجه جايز نيست ... (سپس قول ابن جنيد را نقل می کند که ائمه عليهم السلام فقط حق داشتند سهم خود را به شيعيان واگذار نمايند، ولی سهم سادات را که مالک نبودند، نمی توانستند اجازه دهند). او می گويد: حلال کردن چيزی که همه آن را مالک نيستند، نزد من ذمه کسی را که واجب است خمس بدهد نسبت به حق غير محلل بری نمی کند. زيرا تحليل فقط در مورد چيزهايی که محلل مالک آن است صحت دارد نه در چيزهايی که مالک نيست. و تنها امام در گرفتن و وقت معين کردن و تقسيم آن به کسانی که خداوند سهم برای آنها قرار داده، ولايت دارد. مرحوم صاحب «منتقى» از ابن جنيد در اين عقیده حمايت می کند (٢).

ص: ٤٦٦

١- مختلف الشيعه: ج ١، ص ٢٠٧، الفصل الثالث في الأنفال و مستحقه.

٢- منتقى الجمان: ج ٢، ص ١٤٥.

و مرحوم فیض در « مفاتیح » بعد از نقل کلام ابن جنید می فرماید : « و ردّه المحقق بأن الإمام لا يحلّ إلّا ما يعلم ان له الولاية فی تحلیله » (۱). ترجمه : محقق حرف ابن جنید را ردّ کرده به اینکه امام (معصوم) حلال نمی کند مگر چیزهایی را که می داند بر تحلیل آنها ولایت دارد . چهارم - اخباری که مؤید مطالب فوق آورده، همان اخباری است که ما در مورد مناکح و متاجر ذکر کردیم . از قبیل : خبر حکم بن مسکین از یونس بن یعقوب و خیر محمد بن سنان از یونس بن یعقوب و غیره . پس از این شواهد معلوم می شود نگرانی که گروهی از بعض متأخرین دارند، ما نیز از این گروه داریم که دقت در کلمات این مرد بزرگ نکرده اند . و ایشان را از قائلین به تحلیل در مطلق اخماس می دانند . و سنگی را به چاه می افکند که استخراج آن، دیگران را به زحمت می اندازد . ۶ - السید الاجل محمد بن علی بن الحسین بن أبی الحسن الموسوی العاملی ، صاحب المدارک (متوفای ۱۰۰۹) او در ذیل عبارت متن شرایع که فرموده : « الخامس : ما یفضل عن مؤنه السنه له ولعیاله من أرباح التّجارات و الصناعات و الزراعات » (۲) ؛

ص: ۴۶۷

۱- مفاتیح الشرائع : ج ۱ ، ص ۲۲۵ ، مفتاح ۲۵۴ ، وجوب الخمس فی أرباح المكاسب .

۲- شرائع الإسلام : ج ۱ ، ص ۱۳۴ .

می نویسد: « البحث في هذه المسألة يقع في مواضع: الأول: في وجوب الخمس في هذا النوع، و هو مقطوع به في كلام أكثر الأصحاب . بل ادعى عليه العلامة في التذكرة و المنتهى الإجماع و تواتر الأخبار » (١). و بعد از نقل روایات و تحقیق در آنها در آخر بحث می فرماید: « و بالجمله، فالأخبار الواردة بثبوت الخمس في هذا النوع مستفيضه جداً . بل الظاهر أنها متواتره كما ادعاه في المنتهى . و إنما الإشكال في مستحقّه، و في العفو عنه في زمن الغيبه و عدمه . فإن في بعض الروايات دلالة على أن مستحقّه مستحقّ خمس الغنائم . و في بعض آخر إشعاراً باختصاص الإمام عليه السلام بذلك . و روايه على بن مهزيار مفصله كما بيناه . و مقتضى صحيحه الحارث بن المغيرة النضري، و صحيحه الفضلاء و ما في معناهما إباحتهم عليهم السلام لشيعتهم حقوقهم من هذا النوع . فإن ثبت إختصاصهم بخمس ذلك وجب القول بالعفو عنه مطلقاً كما أطلقه ابن الجنيد، و إلّا سقط استحقاقهم من ذلك خاصّه و بقي نصيب الباقيين . و المسألة قويه الإشكال ، والإحتياط فيها مما لا ينبغي تركه بحال ، والله تعالى أعلم بحقائق أحكامه » (٢).

ص: ٤٦٨

١- مدارك الأحكام: ج ٥، ص ٣٧٨.

٢- مدارك الأحكام: ج ٥، ص ٣٨٣.

ترجمه : خلاصه آنکه اخبار وارده در ثبوت خمس در این نوع (ارباح) جداً فراوان است . بلکه ظاهر آن است که این اخبار به حدّ تواتر رسیده، همچنان که علامه در منتهی ادعا کرده است . و فقط، اشکال در (دو چیز است : اول در) مستحقّ این خمس . و (دوم در) عفو از آن است در زمان غیبت و عدم عفو از آن، (در مورد اول) بعضی از روایات دلالت دارد که مستحقّ آن همان مستحقّ خمس غنائم است . و در بعض اخبار اشعار به این دارد که این خمس اختصاص به امام علیه السلام دارد، و روایات علی بن مهزیار به طور کامل تفصیل داده بود . ولی در همه این اخبار (از هر دو دسته) اشکالاتی بود که دانستی . و مقتضی صحیحه حارث بن مغیره نضری، و صحیحه فضلاء و دیگر روایاتی که از نظر معنا مشابه آنها است . این است که ائمه علیهم السلام حقوق خود را از این نوع برای شیعیان مباح کرده اند . نتیجه، آنکه اگر ثابت شد که خمس، اختصاص به ائمه علیهم السلام دارد، واجب است قول به اینکه ائمه علیهم السلام آن را بخشیده اند . همچنان که ابن جنید به طور مطلق گفته، و الاً فقط سهمی که خود ائمه علیهم السلام استحقاق دارند، بخشوده شده و نصف دیگر باقی می ماند . و اشکال در مسأله بسیار قوی است و ترک احتیاط سزاوار نیست ...

۷- المولى محمد باقر بن محمد مؤمن المعروف ب « المحقق السبزواری » (متوفای ۱۰۹۰) ایشان در آخر بحث خمس می فرماید : « و بالجمله القول بإباحه الخمس مطلقاً فی زمان الغیبه لا یخلو عن قوه . و لكن الأحوط، عندی، صرف الجميع فی الأصناف الموجودین بتولیه الفقیه العدل الجامع لشرايط الافتاء ... و الإعتبارات العقلیه و الشواهد النقلیه مطابقان علی حسن هذا القول و رجحانه ... ؛ و بالجمله، ظنی إن هذا الوجه، أولى و أحوط » (۱). ترجمه : کوتاه سخن آنکه، قول به مباح بودن خمس در زمان غیبت خالی از قوت نیست . لکن نزد من احوط، صرف کردن همه خمس است زیر نظر فقیه عادل جامع شرایط افتاء به اصناف موجودین (یتامی - مساکین - ابن السبیل از سادات) ... ؛ و ملاحظات عقلی و شواهد نقلی با هم توافق دارند در خوبی و رجحان این قول ... ؛ و خلاصه آنکه گمان من این است که این قول اولی و احوط است . ۸- المولى محمد محسن بن الشاه مرتضی بن الشاه محمود، المدعوّ ب « فیض الکاشانی » (متوفای ۱۰۹۱) او در « مفاتیح » ذیل مفتاح ۲۵۴ می فرماید :

ص : ۴۷۰

۱- ذخیره المعاد : ص ۴۹۲ .

« و أمّا في مثل هذا الزمان، فتسقط حصّتهم خاصّه، دون السهام الباقية . و المسأله من المتشابهات، و العلم عند الله » (۱). ترجمه: در مثل این زمان (زمان غیبت) فقط حصّه و سهم ائمه علیهم السلام به خصوص ساقط می شود نه دیگر سهام . و مسأله از متشابهات است و خدا بهتر می داند . و در مفتاح ۲۶۰، تحت عنوان « سقوط ما يختصّ بالإمام عليه السلام حال الغيبة » می فرماید: « و الأصح عندی سقوط ما يختصّ به عليه السلام، لتحليلهم ذلك لشيعتهم . و وجوب صرف حصص الباقين إلى أهلها لعدم مانع عنه، و لو صرف الكل إليهم لكان أحوط و أحسن . ولكن يتولى ذلك، الفقيه المأمون بحقّ النيابة، كما يتولى عن الغائب » (۲).

ترجمه : صحیح تر نزد من آن است که حقّ مختصّ به امام علیه السلام ساقط می شود به جهت اینکه ائمه آن را بر شیعیان خود حلال کرده اند . و واجب است سهم دیگران را به اهلش برسانند زیرا مانعی ندارد . و اگر همه خمس را به دیگران (سادات) برسانند، احوط و احسن است . لکن به سرپرستی فقیهی که مورد اعتماد در مسأله نیابت از امام باشد، همان طور که فقیه از غائب تولیت می کند .

ص: ۴۷۱

۱- مفاتیح الشرائع : ج ۱ ، ص ۲۲۵ .

۲- مفاتیح الشرائع : ج ۱ ، ص ۲۲۹ .

٩ - العلامه المحقق السيد علي الطباطبائي، صاحب الرياض (متوفى ١٢٣١) او در ذيل عبارت متن كه فرموده : « و مع غيبته يصرف إلى الأصناف الثلثه مستحقّهم، على الأظهر » ؛ مي نويسد : « الأشهر بين الطائفه، بل لا خلاف فيه أجده إلّا من نادر من القدماء . حكي الشيخان و غيرهما عنه القول بإباحه الخمس مطلقاً . و تبعه صاحب الذخيره . و هو ضعيف في الغايه، لإطلاق الكتاب و السنه ممّا مضى في بحث القسمه » (١). و در ذيل عبارت « كتاب الخمس ...؛ أنه يجب في غنائم دارالحرب ... » ؛ مي نويسد : « أرباح التجارات و الزراعات و الصنایع و جميع أنواع الإكتسابات و فواضل الأقوات من الغلات و الزراعات عن مؤنه السنه على الإقتصاد . و في الإنتصار و الغنيه و الخلاف و ظاهر المنتهى و عن التذکره و الشهيد عليه الإجماع . و لعله كذلك لعدم وجود مخالف فيه ظاهر و لا محكي إلّا العماني و الإسكافي حيث حكي عنهما القول بالعفو عن هذا النوع . و في استفادته من كلاميهما المحكي، إشكال . نعم، ربما يستفاد منهما التوقف فيه . و لا وجه له لاستفاضه الروايات بل تواترها .

ص: ٤٧٢

١- رياض المسائل : ج ١ ، ص ٢٩٩ .

كما عن التذكرة و المنتهى بالوجوب . و لذا لم يتأمل في أصل الوجوب أحد من المتأخرين و لا متأخريهم . و إنما تأمل جملة من متأخري متأخريهم فيما هو ظاهر الأصحاب و جملة من الروايات بل كلها - كما يأتي بيانه إن شاء الله تعالى - من ان مصرف خمس هذا النوع مصرف ساير الأخماس . بل احتملوا قريباً اختصاصه بالإمام عليه السلام بدعوى دلالة جملة من الروايات عليه لدلاله بعضها على تحليلهم عليهم السلام هذا النوع من الخمس . ولو لا اختصاصه بهم عليهم السلام لما ساغ لهم ذلك لعدم جواز التصرف في مال الغير « (1) ». ترجمه : خمس در ربح تجارتها و زراعتها و صنایع و همه انواع کسبها و آنچه از قوت مردم از قبیل غلات و زراعتها از مخارج سال به طور متوسط زیاد آمده ، واجب است . و در انتصار و غنیه و خلاف و آنچه از ظاهر منتهی به دست می آید و به طوری که از علامه در تذکره و شهید نقل شده، این مسأله اجماعی است .

و شاید هم که چنین باشد، زیرا مخالفی در این مسأله نیست و از کسی هم قول به خلاف نقل نشده مگر عمانی (ابن ابي عقيل) و اسکافی (ابن الجنید) که از آنها حکایت شده که قائل به عفو از این نوع خمس می باشند . و در استفاده این قول از عبارتی که از آنان نقل شده، اشکال هست .

ص: ۴۷۳

ولی شاید از کلامشان قول به توقّف استفاده شود . و قول به توقّف هم بی جا است، به جهت وجود روایات فراوان بلکه اخبار متواتره ای که دلالت بر وجوب دارد . همان طور که از منتهی و تذکره نقل شده . بدین جهت هیچ کس از متأخرین و متأخرین از متأخرین ، در اصل وجوب تأمّل ندارد . و اگر تأمّلی هست تنها عدّه ای از متأخرین متأخرین، در آنچه از ظاهر اصحاب و پاره ای از روایات بلکه همه روایات، همان طور که بیان آن - إن شاء الله - خواهد آمد، استفاده می شود، تأمّل کرده اند، در اینکه آیا مصرف این نوع خمس، مصرف سایر خمسها است یا نه ؟ بلکه آنها احتمال نزدیک داده اند که این خمس به امام اختصاص دارد ، بنا بر دعوی دلالت پاره ای از روایات بر این مطلب . چون بعضی از روایات دلالت دارد که ائمه علیهم السلام این نوع از خمس را تحلیل کرده اند . و اگر این خمس، اختصاص به آنها نداشت، برای آنها تحلیل جایز نبود . زیرا تصرّف در مال غیر، جایز نیست . پس صاحب ریاض، قائل به تحلیل نیستند . بلکه ضمن نقل قول از بعضی از فقهاء به اختصاص خمس به امام علیه السلام، استدلال آنها را به اخبار تحلیل نقل کرده اند .

۱۰- المولى محمد باقر المجلسى شيخ الإسلام (متوفى ۱۱۱۱) در كتاب «مرآة العقول» ذیل حدیث دهم می فرماید: «و ذهب جماعه من المتأخرين إلى أنّ هذا النوع من الخمس حصّه الإمام منه أو جميعه ساقط في زمان الغيبه، للأخبار الدالّه على أنّهم عليهم السلام أباحوا ذلك لشيعتهم مع أنّ بعض المتأخرين قالوا: بأنّ جميع هذا الخمس للإمام . و المسأله في غايه الإشكال، إذ إباحه بعض الأئمه عليهم السلام في بعض الأزمنه لبعض المصالح لا يدلّ على السقوط في جميع الأزمان، مع أنّه قد دلت أخبار كثيره على أنّهم لم يبيحوا ذلك . و في بعض أخبار الاباحه إشعار بتخصيصها بالمناكح . و ما دلّ على الإباحه في خصوص زمان الغيبه ، أخبار شاذّه ، لا تعارض الأخبار الكثيره» (۱). ترجمه : جماعتی از متأخرين معتقدند که این نوع از خمس، آن قسمت که سهم امام است و یا همه آن در زمان غيبت ساقط است، به جهت اخباری که دلالت دارد بر اینکه ائمه عليهم السلام آن را بر شيعيانشان حلال کرده اند . با اینکه بعض متأخرين گفته اند همه این خمس اختصاص به امام دارد . و مسأله، در نهایت اشکال است . زیرا ائمه عليهم السلام که در بعضی زمانها به خاطر بعضی مصالح خمس را مباح کرده اند، دلالت ندارد بر اینکه در همه زمانها ساقط شده است .

ص: ۴۷۵

۱- مرآة العقول : ج ۶ ، ص ۲۷۲ .

با اینکه اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه آنها خمس را مباح نکرده اند . و بعض اخبارِ إباحه اشعار به این دارد که اباحه اختصاص دارد به مناکح . و اخباری که دلالت دارد که فقط در زمان غیبت اباحه شده، اخبار ناچیزی است که با اخبار کثیره معارضه ندارد . ۱۱ - شیخ الفقهاء و امام المحققین الشیخ محمد حسن النجفی، صاحب الجواهر (متوفای ۱۲۶۶) ایشان پس از نقل اخبارِ دالّه بر تحلیل، می فرماید : « نعم هی بأسرها قاصره عن مقاومه ما دلّ علی وجوب إخراج الخمس سهمهم و سهم قبیلهم و عدم إباحه شیء منه » (۱) ترجمه : بلی همه این اخبار نمی تواند در مقابل اخباری که دلالت دارد بر وجوب اخراج خمس، چه نسبت به سهم ائمه علیهم السلام چه نسبت به سهم سادات . و عدم إباحه چیزی از خمس، مقاومت نماید . سپس اخبار دالّه بر عدم اباحه را به تفصیل نقل می کند و تواتر آنها را تأیید می نماید . و سپس، مؤیداتی برای مضمون این اخبار ذکر می فرماید و آنگاه می گوید : « مضافاً إلى الإعتقاد بفتاوی الأصبحاب، إذ القائل بتحلیل تمام الخمس فی غایه الندره، بل لعلّه لا یقدح فی تحصیل الإجماع علی خلافه » (۲)

ص: ۴۷۶

۱- جواهر الکلام: ج ۱۶، ص ۱۶۰.

۲- جواهر الکلام: ج ۱۶، ص ۱۶۳.

ترجمه : علاوه بر اینکه به فتوای اصحاب قول به وجوب تقویت می شود، زیرا قائل به تحلیل تمام خمس در نهایت ندرت است . بلکه آن قدر نادر است که مضرّ به دعوی اجماع بر خلافش نیست . سپس می فرماید : « و بالجمله لا ریب فی مرجوحیه أخبار التحلیل بالنسبه إلی ما دلّ علی عدمه من وجوه کثیره »^(۱). ترجمه : خلاصه آنکه شکی نیست در اینکه اخبار تحلیل نسبت به اخبار دالّه بر عدم تحلیل از جهات عدیده ای مرجوحیت دارد . و در نهایت می فرماید : « لکن علی کلّ حال ضعف هذا القول فی غایه الوضوح »^(۲). ترجمه : به هر حال ضعف این قول کاملاً واضح است . و آن بزرگوار ولو اینکه پافشاری دارد که همه خمس مال امام است، تا جایی که می فرماید : « بل لو لا وحشه الانفراد عن ظاهر اتّفاق الأصحاب لأمكن دعوی ظهور الأخبار فی ان الخمس جمیعہ للإمام علیہ السلام »^(۳). یعنی : اگر از جدا شدن از اتّفاق اصحاب نمی ترسیدم ، دعوی ظهور اخبار در اینکه همه خمس اختصاص به امام دارد، ممکن می شد .

ص: ۴۷۷

-
- ۱- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۶۴ .
 - ۲- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۶۵ .
 - ۳- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۵۵ .

ولی بعد از این عبارت می گوید: « منتهی چیزی که اخبار تحلیل بر آن دلالت دارد، این است که ائمه علیهم السلام بعضی از خمس یا همه آن را در بعض موارد بخشیده اند... پس هیچ کدام از اخبار دلالت ندارد که در همه چیز و هر زمان به طور کلی خمس را تحلیل کرده باشند» (۱) ۱۲ - شیخ عبدالله بن صالح بن جمعه السیماهیجی البحرانی (متوفای ۱۱۳۵) (۲)

مرحوم شیخ یوسف بحرانی در « حدائق » (۳) از او نقل می کند که او در کتاب « منیه الممارسین » قائل به سقوط است. نتیجه آنکه: در میان دوازده نفر فقهاء ذکر شده، که به آنها نسبت تحلیل داده شده، پنج نفر آنها که اصلاً قائل به تحلیل نیستند (شیخ مفید، سلار، صاحب ریاض، مرحوم علامه مجلسی و صاحب جواهر). دو نفر آنها (یعنی ابن ابی عقیل «عمانی» و ابن جنید «اسکافی») به طوری که در عبارت صاحب ریاض نقل کردیم، استفاده تحلیل از کلام آنها معلوم نیست. مرحوم فیض و محقق سبزواری و صاحب مدارک نیز که فتوا به تحلیل داده اند، مسأله را با تردید و احتیاط ذکر کرده اند.

ص: ۴۷۸

-
- ۱- جواهر الکلام: ج ۱۶، ص ۱۵۹.
 - ۲- مرحوم محدث قمی در فوائد الرضویه (ج ۱، ص ۲۵۱) شرح حال او را نوشته و می فرماید: « او اخباری صرف بود و در مقدمه کتاب ریاض الجنان، بعد از فراغ از دیباچه آن، قصیده ای در مدح حدیث و اهل آن و ذمّ اجتهاد فرموده ... ».
 - ۳- حدائق الناصره: ج ۱۲، ص ۴۳۸ و ۴۴۲.

همان طور که ملاحظه نمودید مرحوم فیض فرموده بود : « والمسأله من المتشابهات ». و مرحوم صاحب مدارک فرموده بود : « والمسأله فيه الإشكال ». و مرحوم سبزواری ، صاحب ذخیره ، بالاخره عدم تحلیل را اولی و احوط دانسته بود . و مرحوم شیخ عبدالله بحرانی نیز که از اخباریین صرف بوده ، و مرحوم صاحب « منتقی » نیز قائل به تحلیل مطلق نبوده است .

ص : ۴۷۹

یکی از مطالب مهمی که هم وجوب خمس در ارباح مکاسب را اثبات می کند و هم قول به تحلیل را بی اعتبار می سازد، تعیین و کلائی است که ائمه علیهم السلام آنها را برای جمع آوری خمس به مردم معرفی می کردند .

اگر خمس واجب نبود و اگر ائمه علیهم السلام به کلی تحلیل کرده بودند، تعیین و کلاء امری لغو و بیهوده بود؟! ما به طور فشرده، جهت اطلاع خوانندگان عدّه ای از آنها را نام می بریم .

وکلاء ائمه علیهم السلام

« وکلاء امام جعفر صادق علیه السلام »

۱ - حمران بن أعین الشیبانی

« در «تهذیب المقال» (۱) آمده : از وکلاء مورد ستایش امام صادق علیه السلام حمران بن أعین الشیبانی برادر زراره بود، و او مردی با ارزش و بزرگوار بود .

ص: ۴۸۰

۱- تهذیب المقال : ج ۱ ، ص ۱۳۰ .

کشی (۱) روایت کرده که در مدح او روایات زیادی بدون اینکه مذمتی از او شده باشد، نقل شده. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که به او فرمود: تو از شیعیان ما هستی در دنیا و آخرت.»

۲ - مفضل بن عمر الجعفی

الف: «از هشام بن أحمَر روایت شده که: اموالی را به مدینه خدمت امام علیه السلام بردم، فرمود: آنها را به مفضل بن عمر پرداز، من آنها را به جعفی، پدر مفضل، برگرداندم و آنها را در خانه مفضل نهادم» (۲). ب: «محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی نقل می کند، از احمد بن محمد از ابن سنان از مفضل روایت می کند که: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر دیدی بین دو نفر از شیعیان ما کشمکشی هست، از مال من خسارت آن را پرداز» (۳). ج: «از ابن سنان از اَبی حنیفه که رئیس کاروان حج بود، نقل شده که گفت: مفضل بر ما گذر کرد در حالی که من و دامادم در مورد ارثی با هم نزاع داشتیم، او لختی ایستاد سپس به ما گفت: به منزل بیایید. پس نزد او رفتیم، بین ما به چهارصد درهم صلح داد و آن مبلغ را از خود به ما پرداخت کرد و از هر یک از ما نسبت به یکدیگر پیمان گرفت.»

ص: ۴۸۱

۱- رجال کشی: ص ۱۵۷.

۲- الغیبه، شیخ طوسی: ص ۳۴۷، شماره ۲۹۸.

۳- اصول کافی: ج ۲، ص ۲۰۹، حدیث ۳.

و گفت: این مبلغ از اموال من نبود، ولی امام صادق علیه السلام به من دستور داده بود که اگر دو نفر از پیروان ما در موردی با هم نزاع پیدا کردند، بین آنها صلح بدهم و خسارت آن را از مال آن بزرگوار پرداخت نمایم. و این مبلغ، مال امام صادق علیه السلام است» (۱) د: «از محمد بن سنان نقل شده که او از عده ای از اهل کوفه نقل کرد که نوشتند به امام صادق علیه السلام که مفضل با بدان و کبوتر بازان و شراب خواران همنشینی دارد، سزاوار است به او نامه ای بنویسید و به او دستور دهید با آنان نشست و برخاست نکند. حضرت به مفضل نامه نوشتند و آن را مهر کردند و به آنها دادند. و فرمودند: این نامه را خودتان با دست خودتان به دست مفضل برسانید. آنها نامه را به مفضل رساندند. زراره و عبدالله بن بکیر و محمد بن مسلم و أبو بصیر و حجر بن زائده، از جمله آن گروهی بودند که نامه را به مفضل رساندند. سپس مفضل، نامه را باز کرده و خواند. در آن نوشته شده بود: (بسم الله الرحمن الرحيم، فلان چیز و فلان چیز را خریداری کن). و اصلاً از مطلبی که به عرض حضرت رسانده بودند، هیچ چیز مطرح نشده بود، نه کم و نه زیاد.

ص: ۴۸۲

۱- اصول کافی: ج ۲، ص ۲۰۹، حدیث ۴.

مفضّل، نامه را خواند و به زراره داد. زراره به محمّد بن مسلم داد و نامه دست به دست گشت تا جائی که همه نامه را خواندند. مفضّل گفت: (در مورد درخواست حضرت) چه می گوئید؟ گفتند: حضرت مال عظیمی را مطالبه کرده، باید بررسی و جمع آوری کنیم و پردازیم. خواستند برگردند، مفضّل گفت: صبحانه را نزد من باشید، و آنها را برای صرف صبحانه نشانند. مفضّل، یاران خود را که برای آنها نزد امام صادق علیه السلام سعایت شده بود، احضار کرد، آنان آمدند و نامه حضرت را برای آنها خواند. آنها از خانه مفضل برگشتند ولی زراره و همراهانش برای صبحانه نشستند، (طولی نکشید) جوانان بازگشتند و هر یک به اندازه توانائیشان، یک هزار و دو هزار، کمتر و بیشتر، همراه خود آوردند. پس همه آنها آمدند و قبل از اینکه دیگران از صرف صبحانه فارغ شوند، دو هزار دینار و ده هزار درهم آماده کردند. مفضّل گفت: شما به من دستور می دهید که اینها را از خود دور کنم، تصوّر می کنید خداوند به نماز و روزه های شما نیازمند است! ﴿۱﴾.

ص: ۴۸۳

« مسمعی روایت کرده که : چون داود بن علی، معلی بن خنیس را دستگیر کرد، او را به زندان فرستاد، و خواست او را به قتل برساند . معلی بن خنیس به او گفت : مرا نزد مردم ببر ، من طلب زیاد و مقداری سرمایه دارم، تا آنها را حاضر کنم . پس او را به بازار فرستاد، هنگامی که مردم جمع شدند، گفت : ای مردم، من معلی بن خنیس هستم، هرکس مرا می شناسد که می شناسد، شاهد باشید که هرچه من از خود به جای گذاشتم، اعم از اجناس و طلب و کنیز و غلام و خانه، کم یا زیاد، همه مال جعفر بن محمد علیه السلام است . رئیس پلیس داود بر او حمله کرد و او را به قتل رساند . وقتی این خبر به امام صادق علیه السلام رسید، از خانه بیرون آمد در حالی که دامن جامه اش به خاک می کشید و وارد شد بر داود بن علی، و اسماعیل فرزند آن حضرت پشت سر آن حضرت بود . حضرت امام صادق علیه السلام به داود فرمود : ای داود، یار و یاور ما را کشتی و مال مرا گرفتی . در جواب گفت : نه من او را کشتم، نه من مال شما را گرفتم . حضرت فرمود : به خدا قسم نفرین می کنم به کسی که یاور مرا کشت و مال مرا گرفت . گفت : من او را نکشتم بلکه رئیس پلیس من او را به قتل رسانده است .

فرمود: با اجازه تو یا بدون اجازه تو؟ سپس رو به اسماعیل کرد و فرمود: کار او را بساز. اسماعیل شمشیر خود را برداشت و داود را در مجلس خودش به قتل رسانید» (۱).

۴ - نصر بن قابوس اللخمی

« شیخ او را از نمایندگان خوب شمرده، می گوید: و از نمایندگان (امام صادق علیه السلام) است نصر بن قابوس لخمی، و روایت شده که او بیست سال و کیل امام صادق علیه السلام بوده، ولی معلوم نبوده که او وکیل است. و او مردی خیرخواه و فاضل بود. در کتاب «الغیبه»، در زمره نمایندگان که در دوران غیبت بوده اند، ذکر شده که نصر از نمایندگان خوب بوده است. من می گویم: منظور از این گفتار که او معلوم نبوده که از نمایندگان است، آن است که وکالت او به طوری معلوم و ظاهر نبوده که مردم به آن آگاهی پیدا کنند» (۲).

۵ - عبد الرحمن بن الحجاج البجلی

مامقانی در «تنقیح المقال» می گوید: «در شرح حال علی بن یقظین خواهد آمد که علی بن یقظین نامه ای را به وسیله حجاج برای موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد...؛ و در همانجا در ضمن خبری آمده: حجاج گفت: در سالی از سالها با مال فراوانی شرفیاب محضر موسی بن جعفر علیه السلام شدم.

ص: ۴۸۵

۱- معجم رجال الحدیث: ج ۱۹، ص ۲۶۰.

۲- معجم رجال الحدیث: ج ۲۰، ص ۱۵۵.

و این خبر دلالت دارد بر اینکه او وکیل موسی بن جعفر علیه السلام بوده، همانطور که از علامه رحمه الله شنیدی. زیرا معنا ندارد مال فراوانی از موسی بن جعفر علیه السلام نزد او باشد، مگر اینکه او وکیل حضرت بوده باشد و این اموال را به عنوان وکالت جمع آوری کرده باشد. زیرا اگر مال از خود او بود یا از دیگری بود و به وسیله حجاج به امام می رسید، این چنین می گفت که: نزد من مال فراوانی بود که می بایست به حضرت برسانم. یا مشابه این عبارت. و نمی گفت از موسی بن جعفر علیه السلام مال فراوانی نزد من بود. و اینکه علامه رحمه الله می فرماید: او وکیل امام صادق علیه السلام بوده، این مطلب را از شیخ رحمه الله گرفته، که شیخ در کتاب «الغیبه» حجاج را از وکلاء خوب امام صادق علیه السلام شمرده است ^(۱).

«وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (الممدوحین)»

۱ - عبدالله بن جنذب البجلی

او از بزرگان راویان از طبقه ششم بوده و در رجال شیخ طوسی آمده: «وکیل امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بوده و نزد آن دو بزرگوار مردی عابد و بلند مرتبه و مورد وثوق بوده است» ^(۲).

ص: ۴۸۶

۱- تنقیح المقال: ج ۲، ص ۱۴۱.

۲- رجال شیخ طوسی: ص ۳۵۵ و ۳۷۹.

۲ - مفضل بن عمر

نام او در زمره وکلاء امام صادق علیه السلام گذشت .

۳ - عبدالرحمن بن حجاج

نام او در زمره وکلاء امام صادق علیه السلام گذشت .

« وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (غیر الممدوحین) »

۱ - علی بن ابی حمزه بطائنی

۲ - حبان بن السراج

۳ - زیاد بن مروان القندی

« امام موسی بن جعفر علیه السلام چون در تاریکی های زندانها بسر می برد، نمایندگان را برای گرفتن حقوق شرعیه که از بعضی مؤمنین به او می رسید، تعیین کرده بود، و اموال زیادی نزد بعضی از آنها جمع آوری شده بود . نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار . و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار . و همچنین نزد دیگران . وقتی امام علیه السلام از دنیا رفت، آنان مرگ امام را انکار کردند، و با اموالی که نزد آنان جمع شده بود، سرمایه و خانه خریدند و آنها را به خود اختصاص دادند . حضرت رضا علیه السلام اموال را از آنان مطالبه کرد .

ص: ۴۸۷

ولی آنها حاضر نشدند اموال را به او بپردازند. و مرگ پدر حضرت را انکار نمودند^(۱). و حسین بن محمد گوید که: سی هزار دینار نزد اشعثی ها از زکات اموالشان و دیگر حقوق جمع آوری شده بود. و این اموال را برای دو وکیل موسی بن جعفر علیه السلام در کوفه فرستادند. که یکی از آنها حبان بن سراج بود. و امام علیه السلام در آن وقت در زندان بود. چون آن دو، اموال را گرفتند، با آنها خانه ها و غلات خریدند. و چون امام از دنیا رفت، مرگ او را انکار کردند. و منتشر کردند که او نمرده، و او امام قائم منتظر است^(۲).

۴ - عثمان بن عیسی الرؤاسی

نجاشی می گوید: «او یکی از کسانی است که مال موسی بن جعفر علیه السلام را به خود اختصاص داد»^(۳). و کشی در رجال گوید: «علی بن محمد گفت: محمد بن أحمد بن یحیی از أحمد بن حسین از محمد بن جمهور از أحمد بن محمد برای من روایت کرد که: یکی از گروه وکلاء، عثمان بن عیسی بود و در مصر سکونت داشت.

ص: ۴۸۸

۱- بحار الأنوار: ج ۱۲، ص ۳۰۸.

۲- حیاه الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام، باقر شریف قرشی: ج ۲، ص ۲۰۴.

۳- رجال نجاشی: ص ۳۰۰.

و نزد او مال فراوان و شش کنیز بود . حضرت رضا علیه السلام در مورد کنیزها و اموال، شخصی را نزد او فرستاد و به او نوشت : پدر من از دنیا رفته و ما میراث او را تقسیم کردیم .

و دلائلی بر اینکه مرگ او واقعیت داشته است، اقامه کرد . عثمان بن عیسی نوشت : اگر پدرت نمرده، که تو حقی به این اموال نداری . و اگر مرده همانطور که تو می گوئی، او به من دستور نداده که چیزی به تو پرداخت نمایم و کنیزان را هم من آزاد کردم» (۱)

« وکلاء امام رضا علیه السلام »

۱ - صفوان بن یحیی

۲ - محمد بن سنان

۳ - زکریا بن آدم

۴ - عبدالعزیز بن المهتدی الأشعری القمی

شرح حال آنها را در وکلاء امام جواد علیه السلام خواهید خواند .

« وکلاء امام جواد علیه السلام »

۱ - صفوان بن یحیی

« او از بزرگان راویان حدیث از طبقه ششم بود .

ص: ۴۸۹

۱- رجال کتبی : ص ۴۹۹ ، شماره ۴۹۱ .

و نجاشی (۱) گوید: صفوان بن یحیی ابو محمد بَجَلِی کفش فروش، کوفی، ثقه ثقه و شخصی بزرگ است. و از چهل مرد از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت می کرد. و کَشِی گفته او دارای سی کتاب بوده، و روایات او به یک هزار و یک صد و هشتاد و یک روایت می رسد، و وکیل حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام بوده «(۲).

۲- محمد بن سنان

در « تهذیب المقال » (۳) او را از وکلاء حضرت رضا علیه السلام شمرده.

۳- زکریا بن آدم

« از محمد بن اسحاق و حسن بن محمد نقل شده که گفتند: ما سه ماه پس از مرگ زکریا بن آدم به حج رفتیم، در بین راه نامه امام علیه السلام به ما رسید. در نامه آمده بود: قضاء و قدر خداوند را در مورد آن مرد متوفی (زکریا) یادآور شده بودی، خداوند او را رحمت کند، روزی که به دنیا آمد و روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده می شود. او در دوران زندگی حق را شناخته و معتقد به آن نیز بود. و خالصانه در خدمت حق بود و به کارهایی که خداوند و پیامبرش آن را دوست می داشتند، اقدام می کرد.

ص: ۴۹۰

۱- رجال نجاشی: ص ۱۹۷.

۲- معجم رجال الحدیث: ج ۱۰، ص ۱۳۴.

۳- تهذیب المقال: ج ۱، ص ۱۳۱.

تا هنگام مرگ، پیمان شکنی نکرد و موضع خود را تغییر نداد . خداوند پاداش نیتش را به او بدهد و آرزوهای خویش را برآورده فرماید . و در نامه از شخصی که به او وصیت شده یاد کرده بودی و اظهار کرده بودی که نظر ما را نسبت به او نمی دانی . و ما بیش از آنچه تو گفته ای نسبت به او شناخت داریم - یعنی حسن بن محمد بن عمران - . محمد بن مسعود گوید : علی بن محمد قمی برای من نقل کرد . و گفت که : احمد بن محمد بن عیسی قمی برای من نقل کرد . و گفت : ابوجعفر علیه السلام غلام خود را پیش من فرستاد که نامه آن حضرت با او بود، دستور داده بود که خدمتش برسم . من شرفیاب محضر او شدم و او در مدینه در خانه بزین وارد شده بود . وارد شدم و به او سلام کردم . در مورد صفوان و محمد بن سنان و دیگران سخن گفتم ، از سخنانی که عده ای از آن حضرت شنیده بودند پیش خود گفتم : عواطف آن حضرت را نسبت به زکریا بن آدم جلب کنم، شاید از آنچه حضرت درباره دیگران گفته بود ، سالم بماند . بعد پیش خود گفتم : من چه کسی هستم که در این مورد و امثال این مورد سخنی بگویم، مولای من بهتر از من می داند چه کند . به من فرمود : - ای ابا علی - نباید در مورد مثل ابي یحیی در قضاوت عجله کرد،

او به من و پدرم خدمت کرد و پیش پدرم و بعد از او پیش من مقامی دارد. ولی من به مالی که پیش او است نیاز دارم و او نمی فرستد. گفتم: فدای تو گردم، او بالاخره اموال را خواهد فرستاد. و او به من گفته: اگر خدمت امام رسیدی به او بگو که آنچه مانع من شده از فرستادن اموال، اختلافی بود که بین میمون و مسافر رخ داده بود. حضرت فرمود: نامه مرا به دست او ده و به او دستور بده که مال را بفرستد. من نامه آن حضرت را برای زکریا بن آدم بردم و او مال را خدمت حضرت فرستاد «(۱)».

۴ - سعد بن سعد الأشعری القمی

« او از طبقه ششم از روات است و در سند هفتاد و چهار روایت واقع شده است و سه نفر از ائمه، امام کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام، را درک نموده و از آنها روایت کرده است. و نجاشی در فهرستش و علامه در خلاصه اش و شیخ در رجالش او را توثیق و شیخ تصریح کرده که او وکیل امام جواد علیه السلام بوده است «(۲)» (۳).

۵ - عبدالعزیز بن المهتدی الأشعری القمی

کشی گوید: « جعفر بن معروف گفت: فضل بن شاذان حدیث عبدالعزیز بن

ص: ۴۹۲

-
- ۱- معجم رجال الحدیث: ج ۸، ص ۲۸۱.
 - ۲- تهذیب المقال: ج ۱، ص ۱۳۱.
 - ۳- معجم رجال الحدیث: ج ۹، ص ۶۲.

المهتدی را برای من نقل کرد و سپس گفت : کسی را در زمان او شبیه به او ندیدم . علی بن محمد قتیبی گفت : فضل برای من نقل کرد که : عبدالعزیز برای من نقل حدیث کرد . و او بهترین قمی بود در بین کسانی که من دیده ام و وکیل حضرت رضا علیه السلام بود . محمد بن مسعود گفت : علی بن محمد نقل کرد که : أحمد بن محمد برای من از عبدالعزیز نقل حدیث کرد - و او از کسی که برای او نقل کرده بود - از امام جواد علیه السلام نقل کرد که : به حضرت نامه نوشتم که از شما نزد من چیزی هست، در این مورد دستور دهید به چه کسی بدهم ؟ حضرت به من نوشت: آنچه در این نامه نوشته بودید به دستم رسید، والحمد لله. خدا گناهان تو را بیامرزد و ما و تو را رحمت کند . و خدا به خاطر اینکه ما از تو راضی هستیم از تو راضی باشد « (۱).

۶- ابراهیم بن محمد الهمدانی

« او از طبقه ششم از راویان حدیث است و بیست و دو روایت نقل کرده، و کَشّی وکیل بودن او را یادآور شده و او را توثیق نموده و همچنین شیخ در رجالش . و او چهل حجّ به جا آورده . و از حضرت جواد علیه السلام نامه ای صادر شده که دلالت بر این دارد که او خمس ها را برای آن حضرت می فرستاده، و در آن نامه به وکیل بودن او تصریح شده است « (۲).

ص: ۴۹۳

۱- رجال کَشّی : ص ۴۲۷ ، شماره ۳۶۹ .

۲- معجم رجال الحدیث : ج ۱ ، ص ۲۶۷ .

نجاشی گوید: «علی بن مهزیار اهوازی کنیه اش أبو الحسن، دَوْرَقِيُّ الأصل بود، غلام آزاد شده بود. پدر او نصرانی بود و اسلام آورد. و گفته شده که علی هم در کودکی اسلام آورد، و خدا بر او مَنّت گذاشت به واسطه معرفت امر امامت، و به فقاقت پرداخت. و از حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام روایت کرد و از وابستگان به حضرت جواد علیه السلام و وکیل آن حضرت بود.

و مقام بلندی نزد حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام داشت و برای آنها در بعضی از نواحی وکالت می کرد» (۱).

«وکلاء امام هادی علیه السلام»

۱ - ایوب بن نوح بن درّاج

نجاشی گوید: «او وکیل امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود و نزد آنها جایگاه عظیمی داشت» (۲).

و أبو عمر کشی گوید: «او از صالحین بود. وقتی از دنیا رفت فقط یک صد و پنجاه دینار از خود به جای گذاشت، در حالی

ص: ۴۹۴

۱- رجال نجاشی: ص ۱۷۷.

۲- رجال نجاشی: ص ۱۰۲.

که مردم فکر می کردند نزد او مال زیادی می باشد، زیرا وکیل ائمه علیهم السلام بود « (۱)».

۲ - علی بن جعفر الهمانی

« نجاشی گوید: علی بن جعفر همانی برمکی درباره او مطالب خوب و بدی نقل شده، او از امام حسن عسکری علیه السلام سؤالاتی کرده است. ابن جنیدی برای ما روایتی از ابن همام نقل کرده از ابن مابند. زیرا او از ابن معافی ثعلبی (تغلیبی) شنیده که او از اهالی رأس العین بود، او از احمد بن محمد طبری نقل می کند که او از علی بن جعفر آن مسائل را نقل کرده. شیخ در رجالش گاهی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده، و گفته است که: علی بن جعفر وکیل و مورد وثوق بوده، و گاهی او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام شمرده است. و گفته است که: علی بن جعفر کارگردان امام هادی علیه السلام و مورد وثوق بوده است. و در « غیبت»، او را جزء سفراء و نمایندگان خوب دانسته و گفته است: یکی از نمایندگان، علی بن جعفر الهمانی است. و او فاضل و مورد پسند بوده، و از وکلاء امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است. احمد بن علی الرازی از علی بن مخلم ایادی نقل کرده که گفت: ابو جعفر العمری برای من نقل کرد که: ابو طاهر بن بلال به حج رفت و چشمش به علی بن جعفر افتاد، و او نفقه های سنگینی را می پرداخت.

ص: ۴۹۵

۱- رجال کشی: ص ۴۷۹.

أبو طاهر وقتی از حجّ برگشت جریان را برای امام هادی علیه السلام نوشت . حضرت در ذیل نامه او نوشت: دستور داده بودیم که صد هزار دینار به او بدهند. سپس دستور دادیم که صد هزار دینار دیگر به او بدهند، قبول نکرد به خاطر حفظ ما ، مردم چه حقی دارند در کار ما دخالت کنند، کارهائی که ما به آنها اذن مداخله در آنها را نداده ایم . و او بر امام أبو الحسن العسکری علیه السلام وارد شد، حضرت دستور دادند سی هزار دینار به او پرداخت نمایند (۱). برقی نیز او را در زمره اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام شمرده (۲) ابن شهر آشوب او را از راویان نصّ بر امامت امام هادی علیه السلام از پدرش شمرده ، و از افراد مورد اعتماد امام هادی علیه السلام بوده است (۳). و محمّد بن یعقوب از محمّد بن علی از موسی بن جعفر بن وهب از علی بن جعفر نقل کرده، که گفت : من خدمت حضرت أبی الحسن العسکری علیه السلام حاضر بودم هنگامی که فرزندش محمّد از دنیا رفته بود . او به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود : ای پسر، شکر خدای را به جا آور ، که خداوند درباره تو امر (امامت) را قرار داده (۴).

ص: ۴۹۶

۱- کتاب الغیبه فی : « فصل فی ذکر طرف من أخبار السفراء ... فمن المحمودین ».

۲- کتاب الرجال : ص ۵۹ و ۶۱ .

۳- المناقب : جزء ۴ ، باب إمامه أبی محمّد الحسن بن علی علیهما السلام تحت عنوان : « و رواه النص من أبيه » ؛ و عنوان : « و من ثقاته ».

۴- فروع کافی : [ج ۶ ، ص ۲۰۲] جزء ۱ ، باب الاشارة والنص علی أبی محمّد علیه السلام ، حدیث ۴.

علی بن جعفر الهمانی روایت کرده از علی بن محمد العسکری علیه السلام، و از او روایت کرده أحمد بن المعافی الثعلبی (۱).
کشی گوید: محمد بن مسعود گفت که: یوسف بن السخت گفت که: علی بن جعفر وکیل امام هادی علیه السلام بود (۲).

۳ - علی بن الحسین بن عبد ربه

« او وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بود. و کشی گوید: او قبل از ابو علی بن راشد وکیل امام عسکری علیه السلام بود
(۳) »

۴ - ابو علی بن راشد

الف: « و نام او حسن بود و او از راویان مورد وثوق و از طبقه ششم بود. نام او به عنوان حسن بن راشد در صد و بیست و سه
روایت آمده است. و به نام ابي علی بن راشد در سی و سه مورد (۴). ب: و در « جامع الرواه » از احمد بن محمد بن عیسی،
نسخه نامه ای را که امام هادی علیه السلام به وسیله ابي علی بن راشد به گروهی از شیعیانی که در بغداد و مداین و عراق و
اطراف آن سکونت داشتند نوشته اند، نقل کرده است.

ص: ۴۹۷

-
- ۱- کامل الزیارات: ص ۱۸۵، حدیث ۵، باب ۷۵، فی من اغتسل فی الفرات وزار الحسین علیه السلام.
 - ۲- معجم رجال الحدیث: ج ۱۲، ص ۳۱۸ - ۳۲۰.
 - ۳- معجم رجال الحدیث: ج ۱۲، ص ۳۹۲.
 - ۴- معجم رجال الحدیث: ج ۴، ص ۳۲۰.

و آن نامه این است :

« من ابي علي بن راشد را جايزگزين حسين بن عبد ربه و كساني كه قبل از او از و كلاء من بودند، نمودم . و او به منزله حسين بن عبد ربه است نزد من، و او عهده دار اموري است كه و كلاء قبل عهده دار آن امور بودند جهت دريافت پاره اي از حقوق من، و براي شما او را انتخاب كردم » (۱).

۵ - عيسي بن جعفر العاصمي

« صدوق از محمّد بن محمّد الخزاعي رضي الله عنه نقل کرده که او عدّه اي از كساني كه به آنها دسترسي پيدا کرده، از كساني كه به معجزات حضرت صاحب الزّمان عليه السلام آگاهي داشته اند، از و كلاء و غير و كلاء، ذكر کرده، و از و كلاء، و كيل كوفه عاصمي را شمرده است » (۲).

۶ - عثمان بن سعيد العمري

در آينده نام او را در زمره و كلاء امام عسكري عليه السلام ذكر خواهيم كرد .

« و كلاء امام عسكري عليه السلام »

۱ - عثمان بن سعيد العمري

آن بزرگوار در بغداد، عثمان بن سعيد العمري السّمان (الزيات) را به عنوان

ص: ۴۹۸

۱- جامع الرواه: ج ۱، ص ۱۱۳ .

۲- إكمال الدّين و إتمام النّعمه: ج ۲، ص ۴۴۲، باب ذكر من شاهد القائم عليه السلام و راه و كلمه .

وکیل خود انتخاب نمودند و به مردم و دیگر وکلاء دستور دادند که به او مراجعه نمایند و حقوق واجبه را به ایشان پرداخت نمایند. و در کتاب « الغیبه » چنین آمده که: « محمد بن اسماعیل الحسنی و علی بن عبدالله الحسنی روایت کرده اند، که: ما وارد شدیم بر اَبی محمد امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا، و عده ای از دوستان و شیعیان آن حضرت در حضور آن بزرگوار بودند تا آنکه مردی به نام « بدر » که خادم آن حضرت بود، وارد شد. عرض کرد: مولای من، در پشت منزل گروهی ژولیده و خاک آلوده آمده اند، حضرت فرمودند: اینها گروهی از شیعیان ما هستند در یمن... برو عثمان بن سعید العمری را بیاور. طولی نکشید که عثمان وارد شد، حضرت به او فرمودند: « إِمض - یا عثمان - فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثَّقَةُ الْمَأْمُونُ عَلَى مَالِ اللَّهِ. وَاقْبِضْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفِرْيَانِ الْيَمِينِ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ ». یعنی: برو ای عثمان، تو وکیل و مورد اعتماد و امین بر مال خدا هستی و از این گروه از یمنی ها اموالی را که با خود آورده اند بگیر. آن دو راوی گفتند: ما همه گفتیم: ای آقای ما، به خدا قسم عثمان از بهترین شیعیان شما است و ما امروز مقام او را نسبت به خدمتگزاری به شما بهتر فهمیدیم، آیا او وکیل و نماینده شما است در مال خدای تعالی؟ فرمود: آری، شما هم شهادت بدهید که عثمان بن سعید العمری وکیل من است

و فرزندش محمّد، و کیل فرزندم، که مهدی شما است، خواهد بود. و او بود که اموال را در مشک روغن می ریخت و بدین وسیله آنها را به امام عسکری علیه السلام می رساند « (۱)»

۲ - محمّد بن عثمان بن سعید العمری

بنا بر قول شیخ طوسی رحمه الله او از مهمترین نواب و وکلاء حضرت عسکری علیه السلام بود و حدود پنجاه سال سَمّت وکالت از امام عسکری علیه السلام و فرزندان آن بزرگوار را دارا بود. ولی دلیل قاطعی بر وکالت او از طرف امام عسکری علیه السلام در دست نیست.

۳ - ابراهیم بن عبده النیشابوری

او از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود.

و امام عسکری علیه السلام ضمن نامه ای که به اسحاق بن اسماعیل النیشابوری و عبدالله بن حمدویه البیهقی و شیعیان آن حضرت در نیشابور نوشته اند، او را به وکالت از طرف خود معرفی نموده اند: «وعلیک - یا إسحاق - و علی جمیع موالی السلام کثیراً - سدّدکم الله جمیعاً بتوفیقه - و کلّ من قرأ کتابنا هذا من موالی من أهل بلدک و من هو بناحیتکم و نزع عمّا هو إلیه من الإنحراف عن الحقّ، فلیؤدّ حقّنا إلی إبراهیم بن عبده» (۲). ترجمه: ای اسحاق، سلام فراوان بر تو و بر همه دوستان من باد، خداوند با توفیقات خود همه شما را پا بر جا بدارد.

ص: ۵۰۰

۱- الغیبه: ص ۳۵۵؛ و تنقیح المقال: ج ۲، ص ۲۴۶.

۲- رجال کشی: ص ۴۸۴.

هر کس نامه مرا می خواند از دوستان از همشهریان تو و یا کسانی که دست از انحراف از حق برداشته اند، باید حق ما را به ابراهیم بن عبده بپردازند . و در نامه دیگری که آن حضرت به عبدالله بن حمدویه نوشته اند، به وکالت ابراهیم بن عبده به این صورت تصریح نموده اند : « و بعد ، فقد بعثت لکم ابراهیم بن عبده لیدفع النواحی و أهل ناحیتک حقوقی الواجبه علیکم إلیه . و جعلته ثقتی و أمینی عند موالی هناک »^(۱). ترجمه : من ابراهیم بن عبده را برای شما فرستادم تا مردم نواحی شما و مردم شهر خودت، حقوق من که بر شما واجب است را، به او بپردازند . و او را مورد اعتماد و امین خود قرار دادم برای شیعیانم در آن بلاد .

۴- ایوب بن نوح بن درّاج النحقی

شیخ طوسی در کتاب « الغیبه »^(۲) او را از وکلاء حضرت ذکر کرده است . و نجاشی در مورد او می فرماید : « کان وکیلاً لأبی الحسن و أبی محمّد علیهما السلام، عظیم المنزله عندهما، مأموناً . و کان شدید الورع، کثیر العباده، ثقّه فی روایاته . و أبوه نوح بن درّاج کان قاضیاً بالکوفه، و کان صحیح الاعتقاد »^(۳)

ص: ۵۰۱

۱- رجال کشی : ص ۴۸۶ .

۲- الغیبه : ص ۳۴۹ .

۳- رجال نجاشی : ص ۱۰۲ .

ترجمه : او وکیل امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود و مقام بلندی نزد آن دو بزرگوار داشت و بسیار پرهیزکار بود و بسیار عبادت می کرد، در روایات مورد اعتماد بود . و پدرش نوح بن درّاج در کوفه قاضی بود و از نظر اعتقاد هم اعتقادش درست بود .

۵- ایوب بن الباب

در رجال کشی آمده است که : « از احمد بن یعقوب نقل کرده ...، که مولای ما (امام عسکری علیه السلام) از عراق و کیلی به نام ایوب بن الباب برای نیشابور فرستاده که حقوق او را دریافت کند » (۱).

۶- أحمد بن اسحاق الرازی

در نامه ای که امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نوشته اند - که قبلاً قسمتی از آن را نقل کردیم - آمده است : « فليؤدّ حقنا إلى إبراهيم بن عبده و ليحمل ذلك إبراهيم بن عبده إلى الرازي رضي الله عنه أو إلى من يسمي له الرازي . فإنّ ذلك عن أمری و رأيی - إن شاء الله - » (۲). ترجمه : حقوق ما را باید به ابراهیم بن عبده پردازند و ابراهیم بن عبده به رازی رضي الله عنه پردازد یا به هر کسی که رازی او را نام ببرد . و این دستور و رأی من است.

ص: ۵۰۲

۱- رجال کشی : ص ۴۵۴ .

۲- رجال کشی : ص ۴۸۴ .

در کتاب « دلائل الإمامه » آمده : « و كان أحمد بن إسحاق القمي الأشعري شيخ الصدوق وكيل أبي محمد ^(۱). و در « اصول کافی » آمده است : « حسن بن النضر و أبا صدام و جماعتي بعد از درگذشت أبي محمد (امام عسکری عليه السلام) در مورد اموالی که نزد و کلاء آن حضرت بود ، صحبت می کردند و حسن بن النضر گفت : احمد بن اسحاق همه آنچه را که نزد او بود ، به من داد (که من به امام زمان عليه السلام برسانم) » ^(۲). علامه مجلسی رحمه الله به نقل از تاریخ قم می فرماید : « رویت عن مشايخ قم أن الحسين بن الحسن بن جعفر بن محمد بن إسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام كان بقم يشرب الخمر علانية . فقصد يوماً لحاجه باب أحمد بن إسحاق الأشعري و كان وكيلاً في الأوقاف بقم . فلم يأذن له ورجع » ^(۳). و در کتاب « مدینه المعاجز » آمده : « قال ما رواه الصدوق بسنده المتصل إلى سعد بن عبد الله القمي في حديث له مع

ص: ۵۰۳

۱- دلائل الإمامه : ص ۲۷۲ .

۲- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۱۷ ، حدیث ۴ .

۳- بحار الأنوار : ج ۴۶ ، ص ۳۲۳ ، الباب الرابع .

أبي محمد الحسن بن علي العسكري و أحمد بن إسحاق الوكيل» (۱). که در این جمله، احمد بن اسحاق را به عنوان وکیل توصیف نموده است .

۸ - جعفر بن سهیل الصیقل

در کتاب « جامع الرواه » آمده : « أنه وکیل أبي الحسن و أبي محمد و صاحب الدار عليهم السلام » (۲) ترجمه : او وکیل امام هادی و امام عسکری و حضرت صاحب الامر عليهم السلام بود .

۹ - حفص بن عمرو العمری المعروف بجَمال

کشی او را از وکلاء آن حضرت می شمارد (۳). و مرحوم آیه الله العظمی خوئی قدس سره در وجود او تردید می کنند (۴)

۱۰ - علی بن جعفر الهمانی

شیخ طوسی در کتاب « الغیبه » در مورد علی بن جعفر می فرماید : « و كان فاضلاً مرضياً من وکلاء أبي الحسن و أبي محمد عليهما السلام » (۵). و شیخ طوسی در همین کتاب از علی بن مخلد الایادی نقل کرده که او از ابوجعفر العمری رضی الله عنه نقل کرده که : أبو طاهر بن بلال به سفر حج رفت و علی بن

ص: ۵۰۴

۱- مدینه المعاجز : ج ۸ ، ص ۴۵ .

۲- جامع الرواه : ج ۱ ، ص ۱۵۲ .

۳- رجال کشی : ص ۴۴۷ .

۴- معجم رجال الحدیث : ج ۷ ، ص ۱۵۶ .

۵- الغیبه : ص ۳۵۰ .

جعفر را ملاقات کرد و دید در آنجا مخارج سنگینی می کند . پس از مراجعت از سفر حجّ نامه ای در این باره به امام عسکری علیه السلام نوشت، حضرت در جواب او نوشتند : « قد کُنّا أمرنا له بمائه ألف دينار . ثمّ أمرنا له بمثلها، فأبى قبوله إبقاءً علينا . ما للنّاس و الدخول فی أمرنا، فیما لم ندخلهم فیهِ ؟ » (۱). ما دستور دادیم دویست هزار دینار بدهند، سپس دستور دادیم همان مقدار به او بدهند، او برای بقاء امر ما آن را قبول نکرد . مردم چه حقی دارند در مواردی که ما دستور دخالت به آنها نداده ایم ، دخالت کنند ؟

۱۱ - القاسم بن العلاء

او از اهالی آذربایجان و از وکلاء امام عسکری علیه السلام است و علامه مجلسی از شیخ در « مصباح »، نقل فرموده : « أنّه خرج إلى القاسم بن علاء الهمدانی وکیل ابي محمّد علیه السلام : أن مولانا الحسين علیه السلام ولد یوم الخمیس لثلاث خلون من شعبان » (۲). ترجمه : نامه ای از امام علیه السلام به قاسم بن علاء همدانی، وکیل امام عسکری علیه السلام، رسید که : امام حسین علیه السلام روز پنجشنبه سوّم شعبان متولّد شدند .

ص: ۵۰۵

۱- الغیبه : ص ۳۵۰ .

۲- بحار الأنوار : ج ۳۹ ، ص ۲۶۰ ، حدیث ۴۸ .

۱۲ - أبو جعفر محمد بن أحمد بن جعفر القمي العطار

شیخ طوسی در «رجال»، او را در زمره و کلاء امام عسکری علیه السلام معرفی نموده است (۱).

۱۳ - محمد بن صالح بن محمد الهمدانی

بنا بر گفته مرحوم شیخ طوسی، او از و کلاء آن بزرگوار می باشد (۲).

۱۴ - عروه بن یحیی النخاس الدهقان

او در بغداد از و کلاء آن حضرت بود و او همان کسی است که امام عسکری علیه السلام در نامه ای که به اسحاق بن اسماعیل نوشتند. او را به عنوان نماینده خود یاد کردند. در آن نامه آمده: «فإذا وردت بغداد، فاقراءه علی الدهقان وکیلنا و ثقتنا، والذی یقبض من موالینا» (۳). ترجمه: هنگامی که وارد بغداد شدی، نامه مرا برای دهقان بخوان که او وکیل و مورد اعتماد ما است.

و او کسی است که از جانب ما از دوستاران ما وجوهات شرعیّه را دریافت می کند. ولی او در نهایت امر به انحراف کشیده شد و امام عسکری علیه السلام او را طرد کردند و مردم را از پرداخت وجوهات به او منع نمودند.

ص: ۵۰۶

۱- رجال شیخ طوسی : ص ۴۳۶ .

۲- رجال شیخ طوسی : ص ۴۳۶ .

۳- اختیار معرفه الرجال : ج ۲ ، ص ۸۴۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

